أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ

العقيدة في الصفحات

لمن اراد الجنات

تأليف/ابويزيد عبدالقاهر الخراسانى نصره الله
ترجمه وتخريج ابومصعب الخراسانى

{أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ}

عقيده اسلامى به شكل سوالات و جوابات

العقيدة في الصفحات

لمن اراد الجنات

تأليف/ ابو يزيد عبدالقاهر الخراسانى نصره الله

ترجمه و تعليق و تخريج احاديث
- ابو مصعب الخراسانى-

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمـد للـه رب العـالمين و الصـلاة و السـلام على رسـوله المجاهد مع المشركين و على آله و أصحابه الذين جاهدوا مع الطواغيت و المرتدين.

اما بعد:

آنچه براى يك مسلمان و يك مؤمن خيلى مهم و ارزنده بـوده و تعليم آن ضـرورى اسـت، عقيـده صـحيح اسـلامى مبتـنى بـر قـرآن و سـنت ميباشد، زيرا بدون فهم عقيـده درسـت اسـلام، اسـلام بـهماننـد؛ جسـد بدون روح ميباشد، از همين لحاظ ثبات يك مسلمان و مؤمن بـر اسـاس عقيده آن است، و همين عقيـده اسـت كـه انسـان را بـه اصـل اش كـه همانا عبد (بنده) بودنش پيوند ميدهد و الله متعـال همچنـان بـراى همين هدف انسـانها را خلـق نمـوده اسـت، و ميفرمايـد:{**وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**}، الذاريات:56.

- من جنيات و انسانها را جز براى پرستش خود نيافريده‌ام .

همچنان همين عقيده است كه انسانها را از تاريكى شـرك و كفـر بـه سوى نـور توحيـد رهنمـائى كـرده و او را در راه مسـتقيم و ثـابت قـرار ميدهـد، و بـر اسـاس همين عقيـده انسـان رب خـويش را ميشناسـد، و شروط نطق به لا اله الا الله را مى داند، و فضليت و عظمت اين كلمــه را درك ميكند، دعـوت انبيـاء و رسـول بـرايش آشـكار ميگـردد، و (ملت ابراهيم و طايفه منصوره) را ميشناسد، و بالآخره از شرك و كفر رهائى و نجات ميآبد.

بـر اسـاس همين عقيـده مسـلمان اركـان اسـلام و ايمـان، اسـماء و صفات، (سنت و بدعت ، كفر و نواقض اسلام و ايمان..) را ميشناسد، و بزرگى و عظمت الله و دانستن جايگـاه نـبى او صـلى اللـه عليـه وسـلم همـه بـه عقيـده اسـلامى تعلـق دارد، و هرگـاه مسـلمان خـود را و قلب خويش را با عقيده اسلامى يكجـا پـرورش بدهـد آنگـاه لـذت و شـيرينى ايمان را ميچشد، و همينطور چگونگى زيادت ايمان و شـعبات و نـواقض آنرا ميشناسد، يعنى بنياد و اصل و يگانه وسيله نجات مسـلمان در قـدم اول همــان عقيــده اوســت، همانطوريكــه جنــدب رضــى اللــه عنــه ميفرمايد:**نحن فتيان، فتعلمنـا الايمـان – اى التوحيـد- قبـل أن نتعلم القرآن، ثم تعلمنا القرآن فازددنا به إيماناً**»[1].

- در حاليكه ما همه نوجـوان بـوديم همـراه بـا نـبى صـلى اللـه عليـه وسلم درس ميخوانديم، پس ما را ايمان – علم توحيد- تعليم مى دادنــد، قبل ازينكه قرآن را بيآموزيم، بعداً قرآن را براى ما تعليم دادند، و آنگــاه با آموختن قرآن در ايمان هاى ما زيادى و فزونى ميآمد.

---

[1] . صحيح ابن ماجه بتعليق شيخ آلباني:52.

اما در حال حاضر اکثراً از عقیده اسلامی کسی کوچکترین آگاهی هم ندارد عوام را اگر به حال خود شان بگذاریم، حتی ملا ها و علماء سوء این تبلیغات را براه انداخته اند که گوینده لا اله الا الله براه راست و مستقیم به جنت داخل میشود، زیرا این شخص ملا و مسمی به عالم همه عمر خویش را به خواندن کنز، قدوری، هداية، منطق، شامی...وغیره کتب و علوم غیر ضروری و غیر مرجح در دین گذشتانده است، تا جائیکه از شیخ الحدیث ایشان پرسیده شود، که أین الله تعالی (الله عزوجل کجا است)؟ بدون وقفه برایتان خواهد گفت: الله عزوجل لا مکان است، و همچنان حتی شروط کلمه و نواقض آنرا در زندگی خویش یکباری هم نه شنیده اند چه رسد به اینکه این توقع را از عوام داشته باشیم؟

از همین لحاظ فهم عقیده درست اسلامی بر هر بالغ مرد و زن پیش از هر عبادت دیگر فرض عین میباشد، همانطوریکه الله متعال میفرماید:{**فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**}- محمد:19.

- بدان که قطعاً هیچ معبودی جز الله وجود ندارد.

ازین آیت به خوبی واضح میگردد که گفتن و زبان را به مانند طوطی بحرکت در آوردن متضمن مفاد کلمه لا اله الا الله نبوده بلکه دانستن و علم به مفاهیم، ملزومات، مطالبات کلمه لازم و ضروری میباشد.

همانطوریکه حدیث متفق علیه در مورد فرستادن معاذ بن جبل به سوی یمن به همین امر دلالت دارد، طوری که میفرماید:«**انك تقدم علی قوم اهل کتاب، فلیکن اول ما تدعوهم الیه عبادة الله – و فی روایة لا إله الا الله- فاذا عرفوا الله، فاخبرهم ان الله فرض علیهم خمس صلوات فی یومهم ولیلتهم...**» ،- تو بسوی قومی روانه هستی که ایشان اهل کتاب هستند، پس اولین چیزیکه ایشان را بسوی آن دعوت میکنی، عبادت الله است- و در روایتی لا إله الا الله است- و هنگامی که الله را شناختند، برایشان خبر بده که الله بالای آنها نماز های پنجگانه را در یك شبانه روز فرض گردانیده است.

سخن عجیب اینست که ابوجهل و سایر مشرکین مکه به معنای حقیقی لا إله الا الله آگاه بودند، زیرا از همین جهت بود که گفتند: {**أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ**}-ص:5.

- آیا او به جای این همه آلهه، به اله واحدی معتقد است؟ واقعاً این (حرفی که می زند) چیز شگفتی است.

اما در زمان حاضر تیکه داران دین که به تنظیم های مختلف وابسته اند چند علامه و کلمه اسلامی را شعار فرقه و تنظیم خویش ساخته اند باقی از اسلام هیچ خبری نیست، و همین هم یگانه دلیلی است که الله متعال امروز ظالمین، کفار و طواغیت را بالای مسلمانان مسلط

گردانیده است، مال و دارائی ایشان را به اسم و عناوین جداگانه گـاهی به نام تکس و گـاهی بنـام مالیـات بـر عایـدات و گـاهی بـل فلانی و بـل علانی و گاهی به یك نام و گاهی به نـام دیگـر میگرینـد، غلامـان یهـود و نصاری را بالای ما مسلط ساخته و هرگاهی صدای خویش را بلنـد کـنیم به نام تروریست، بنیـادگرا و اشـرار و افـراطی یـاد میکننـد، و روزی ان شاء الله همین طواغیت و مرتـدین بـرای مؤمـنین و مجاهـدین خواهنـد گفت:{**وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْـرَارِ**}- ص 62.

- (سرانجام، اهل جهنم به همدیگر) می‌گویند: ما چـرا کسـانی را نمی بینیم که (در دنیا) ایشان را از زمره بدان و بدکاران به حساب می آوردیم.

و ای مسلمانان! این را بدانید که تا زمانیکه ما عقیده درسـت اسـلام را (آن عقیده ئی که رسول الله صلی الله علیه وسلم و صـحابه کـرام و سلف صالح رضی الله عنهم و أرضاهم) نیآموخته و (به آن عمل نکـنیم) هرگز ازین عذاب بزرگ نجات یافته نمی توانیم.

نمیخـواهم بیشـتر ازین سـخن را بـه درازا بکشـانم، بـه اصـل مطلب میآیم و باید بگویم که در مورد عقیده اسلامی کتابهای زیادی در عربی و اردو و غیره نوشته شده است اما به زبـاد پشـتو و (دری) کتابهـای کمی است که تحریر یا ترجمه شـده اسـت از همین لحـاظ بـرادران (پشـتو و دری زبان ما)کمتر آگاهی از عقیده درست اسلامی دارند، بناً خواستم تـا درین مورد کتابی را تحریر نمایم- بعون الله تعالی و توفیقه.

نوت: اکـثریت مأخـذ این کتـاب و منهج نوشـتاری آن گرفتـه شـده از کتاب «**في العقيدة**» تألیف شیخ حافـظ بن أحمـد آل حکمی المتـوفی 1377 ه ق میباشد.

همچنـان این کتـاب را بنـام «**العقيـدة في صـفحات لمن اراد الجنات**» نامگذاری نمودم، زیرا که آموختن آن بالای هر مرد و زن بـالغ لازم و فرض میباشد، و برای اینکه طریقه سوال و جواب جهت حفـظ و آموختن سریع الفهم میباشـد لهـذا تـرتیب این کتـاب را بـه همین شـکل سؤال و جواب آماده کرده ام، و الله عزوجل امید دارم که این کتـاب را سبب نجات ما از جهنم گردانیده و برای همه مسلمانان مفید و ارزنده و سبب نجـات شـان از شـرك و کفـر و وعیـد اللـه و از شـر و فتنـه هـای طواغیت و مرتدین گرداند- آمین یا رب العالمین.

1- سؤال: اولین چیزی که بالای بنده گان واجب است چه میباشد؟

جواب: اولاً معرفت و شناخت الله بر بنده گان واجب است، و باید بنده به این عقیده داشته باشد که الله او را آفریده است تا او را بشناسند و او را عبادت نمایند و برای همین امر ازیشان وعده گرفته است،طوریکه میفرماید:{**وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى**}- الأعراف:172.

- و ایشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که : آیا من رب شما نیستم ؟ آنان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفتند: آری ! گواهی می‌دهیم (توئی خالق باری. ما دلائل و براهین جهان را موجب اقرار و اعتراف شما مردمان کرده‌ایم).

و برای همین الله متعال رسولان را مبعوث گردانیده است و برای همین هدف کتب آسمانی را نازل فرموده است و برای همین هدف دنیا و آخرت را خلق نموده است، و جنت، جهنم، قیامت، میزان، دادن اعمالنامه برای انسان همه استوار بالای عقیده میباشد، همینطور بدبختی، نیك بختی، شقی بودن و سعید بودن همه مسائلی هستند که به عقیده تعلق دارد.

2- سوال: الله عزوجل مخلوقات را به چه منظوری خلق نموده است؟

جواب: الله متعال میفرماید:{**وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ،مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**}- الدخان:39-40.

- ما آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است بیهوده و بی‌هدف نیافریده‌ایم. ما آن دو را جز به حق نیافریده‌ایم (و جهان را بدین نظم و نظام شگفت بیهوده و بی‌حکمت درست نکرده‌ایم) ولیکن غالب ایشان نمی‌فهمند .

و میفرماید:{**وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا**}-ص:27.

- ما آسمانها و زمین و چیزهائي را که در بین آن دو تا است بیهوده نیافریده‌ایم. این گمان کافران است (که چنین میپندارند).

و میفرماید:{**وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**}-الذاريات: 56.

- من جنیات و انسانها را جز براي پرستش خود نیافریده‌ام .

فائده: آیت مذکور صریحاً دلالت برین دارد که مخلوقات بی **فائده** و باطل آفریده نشده اند و فرق نمی کند که این مخلوقات چه است،همچنان این آیات رد برآن دهریانی است که میگویند فلانی شی مضر است پس چرا آفریده شده است.

همینطور این آیات رد برآن کسانی است که چون حیوانات صرفاً میخورند و مینوشند بدون اینکه هدف خلقت خود را بدانند و یا اینکه خالق خویش را بشناسند همانطوریکه الله متعال میفرماید:{**ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ**}- ص:27.

- این ، گمان کافران (و اندیشه باطل ایشان) است. پس وای بر کافران ! که به آتش جهنم دچار میگردند.

و میفرماید:{**وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**}-الاعراف:179.

- ما بسیاری از جنّیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که سرانجام آنان دوزخ و اقامت در آن است . (این بدان خاطر است که) آنان قلبهائی دارند اما بدان تفقه و تفکر نمیکنند، و چشمهائی دارند که بدانها (نشانه‌هاي الله شناسی و یکتاپرستي را) نمي‌بینند ، و گوشهائي دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهاي زندگي‌ساز را) نمي‌شنوند . اینان (چون از این اعضاء چنان که باید سود نمي‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمي‌دهند) همسان حیوانات اند و بلکه گمراه تر از آن (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمي‌گذارند، ولي اینان راه افراط و تفریط مي‌پویند) . اینان واقعاً بی‌خبر (از صلاح دنیاو آخرت خود) هستند .

3-سؤال: معنی عبد چه است؟

الف- اگر معنی عبد را به مطیع و فرمانبردار حمل کنیم درینصورت این معنی شامل همه مخلوقات میگردد عم از اینکه در آسمانها باشد و یا اینکه در زمین، عاقل باشد و یا غیر عاقل، خشك باشد یا تر، متحرك

باشد يا ساكن، ظاهر باشد و يا باطن، مؤمن باشد يا كافر، نيـك باشـد و يا بد...بدليل اينكه همه اين مخلوقات مطيع و تحت امر الله متعال قـرار دارند، {**وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًـا وَكَرْهًا**}-آل عمران:83.

- و برا او هـر چـه در آسـمانها و زميننـد از روي اختيـار يـا از روي اجبار تسليمند و به سوي او بازگردانده مي‌شوند.

ب- و اگـر معـنى آن بـه عابـد و مـؤمن و محب و عـاجز، سـاجد، قائم...حمل گردد، درينصورت صرفاً مؤمنان كه بنـده هـاى عزتمنـد اللـه ميباشند داخل اين معنى ميگردد، و ايشان تنها دوستان الله هستند كه نه ترسى بريشان است و نه اندوهگين ميشوند:{**يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ**}-الزخرف:68.

- (بنده گان مؤمن الله متعال هنگاميكه در جنت مستقر شدند الله متعال ميگويد):اي بندگان (پرهيزگار) من ! امروز نه بيمي بر شما است (كه شايد عذاب و عقابي گريبانگيرتان شود) و نه غم و اندوهي داريد .

و ميفرمايد:{**وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُـونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًـا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا، وَالَّذِينَ يَبِيتُـونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا، وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًـا، إِنَّهَـا سَـاءَتْ مُسْـتَقَرًّا وَمُقَامًـا، وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَـرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا، يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًـا، إِلَّا مَنْ تَـابَ وَآمَنَ وَعَمِـلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَـيِّئَاتِهِمْ حَسَـنَاتٍ وَكَـانَ اللَّهُ غَفُـورًا رَحِيمًـا، وَمَنْ تَـابَ وَعَمِـلَ صَـالِحًا فَإِنَّهُ يَتُـوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًـا، وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا، وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَـا صُـمًّا وَعُمْيَانًـا، وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَـا وَذُرِّيَّاتِنَـا قُـرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَـا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا، أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَـا تَحِيَّةً وَسَلَامًا، خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْـتَقَرًّا وَمُقَامًا**}-الفرقـان: 63-75.

- و بندگان رحمان كسانيند كه آرام (و بدون غرور و تكبّر) روي زمين راه مي‌روند (و تواضع در حركات و سكنات ايشان و حـتى در راه رفتن آنان آشكار است) ، و هنگامي كه نادانان ايشان را مخاطب قـرار دهند، از روى ترك به ايشان مي‌گويند: سلام بر شما بـاد. و كسـانيند كـه شب را با سجده و قيـام بـه روز مي‌آورنـد (و بـا عبـادت و نمـاز سـپري

مي‌كنند). و كسانيند كه پيوسته مي‌گويند :يا الله ! عـذاب دوزخ را از مـا به دور دار. چرا كه عذاب آن خيلی زيان بار درد دهنده اسـت، بي‌گمـان دوزخ بدترين قرارگاه و جايگاه است. و كسانيند كه به هنگام خرج كردن (مال براي خود و خانواده) نـه زيـاده‌روي مي‌كننـد و نـه سـختگيري ، و بلكه در ميان اين دو (يعني اسراف و بخل ، حد) ميانه‌روي و اعتدال را رعـايت مي‌كننـد . و كسـانيند كـه بـا اللـه ، معبـود ديگـري را بـه فريـاد نمي‌خوانند و پرستش نمي‌نمايند ، و انساني را كه الله خـونش را حـرام كرده است ، به قتل نمي‌رسانند مگر به حق ، و زنا نمي‌كننـد . چـرا كـه هـر كس (يكي از) اين (كارهـاي ناشايسـت شـرك و قتـل و زنـا) را انجام دهد ، كيفـر آن را مي‌بينـد . (كسـي كـه مـرتكب يكي از كارهـاي زشت و پلشت شرك و قتل و زنا شـود) عـذاب او در قيـامت مضـاعف مي‌گردد ، و خوار و ذليل ، جاودانه در عـذاب مي‌مانـد . مگـر كسـي كـه توبه كند و ايمان آورد و عمل صالح انجام دهد ، كه اللـه (گناهـان چـنين كساني را مي‌بخشد و) بديها و گناهان (گذشته) ايشان را به خوبيهـا و نيكيها تبديل مي‌كنـد ، و اللـه آمرزنـده و مهربـان اسـت (و نـه تنهـا كـه سيّئات را مي‌بخشد ، بلكه آنها را تبديل به حسنات مي‌نمايد) . (آخـر) كسي كه توبه كند و كار شايسته انجـام دهـد ، كـاملاً بـه سـوي اللـه بـاز مي‌گـردد (و تبـديل سـيّئات بـه حسـنات تعجّـبي نـدارد . زيـرا كـار اللـه بي‌مثال ، و پاداش الله بي‌حساب و دريـاي مهـرش بي‌كـران اسـت) . و (بندگان رحمان) كسانيند كه بر باطل گواهي نمي‌دهند ، و هنگـامي كـه كارهاي ياوه و سخنان پوچي را ببينند و بشنوند ، بزرگوارانه (از شركت در بيهوده‌كاري و ياوه‌سرائي كناره‌گيري مي‌كنند و از آنها) مي‌گذرند . و كسانيند هنگامي كه به وسيله آيات پروردگارشان پند داده شدند همسان كـران و نابينايـان بـر آن فـرو نمي‌افتنـد (و غـافل‌وار بـدان گـوش فـرا نمي‌دهند . بلكه با گوش دل مي‌شنوند و با چشم عقل بـدان مي‌نگرنـد ، و درسها و اندرزهاي قرآني را آويزه گوش جان مي‌كنند و نـيروي ايمـان خود را بـدان تقـويت مي‌سـازند) . و كسـانيند كـه مي‌گوينـد : يـا اللـه ! همسران و فرزنداني به ما عطاء فرما (كه بـه سـبب انجـام طاعـات و عبادات و ديگـر كارهـاي پسـنديده ، مايـه سـرور مـا و) بـاعث روشـني چشمانمان گردند، و ما را پيشواي پرهيزگاران گردان (به گونه‌اي كه در صالحات و حسنات به ما اقتداء و از ما پيروي نمايند) . به اينان بالاترين درجـات و عـالي‌ترين منزلگاههـاي جنت داده مي‌شـود در برابـر صـبر و استقامتشـــان (بـــر انجـــام طاعـــات و دوري از منكـــرات) ، و در آن (جايگاههاي والاي جنات ، از هر سو) بدانان درود و سلام گفته مي‌شـود .

4- سؤال: عبادت چه است؟

جواب: عبادت اسم جامع است و به هر قول و عمل ظاهری و باطنی که الله آنرا دوست داشته باشد و به آن راضی باشد گفته میشود، و براءت (اعلان بیزاری) از هر قول و عمل مخالف آن نیز عبادت است.

5- سؤال: چه زمانی عمل يك شخص عبادت گفته میشود؟
جواب: هرگاه در يك عمل دو امر جمع شده باشد عبادت گفته میشود:
أ. کمال محبت
ب. کمال عاجزی.
و دلیل آن نیز فرموده الله متعال است:{**وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ**}- البقرة:165
- و كساني كه ايمان آورده‌اند الله را سخت دوست مي‌دارند (و بالاتر از هر چيز بدو محبت مي‌ورزند).
و میفرماید:{**إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ**}- المؤمنون:57
- كساني كه از خوف و ترس الله در هراس بيمناك هستند .
همچنان در این آیت هر دو شرط یکجا ذکر گردیده است:{**إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ**}- الانبياء 90.
- آنان در انجام كارهاي نيك بر يكديگر پيشى مي‌گرفتند، و در حالي كه چيزي مي‌خواستند يا از چيزي مي‌ترسيدند ما را مي‌خواندند، (و در وقت نيازمندي و بي‌نيازي، و بيماري و سلامت،و خوشي و ناخوشي، رو به آستانه ما مي‌كردند و ميان خوف و رجا مي‌زيستند) و همواره خاشع و خاضع ما مي‌بودند.

6- سؤال: علامات محبت الله با بنده چست؟
جواب: علامه محبت الله با بنده اینست، که بنده آن همه چیز های که الله آنرا دوست دارد دوست داشته باشد و با آن همه چیز های که الله بغض دارد بغض و کینه داشته باشد، و از اوامر الله عزوجل کاملاً اطاعت نموده و از نواهی اش دوری نماید، با دوستان الله دوستی و با دشمنان الله دشمنی کند، طوریکه در حدیث براء بن عازب می آید:« **أوثق عرى الإيمان: الموالاة فى الله، و المعاداة فى الله، و حب فى الله، و البغض فى الله تعالى**»[2]، یعنی- محکم ترین گره ایمان: موالات[3] برای الله، و معادات برای الله، دوستی برای الله و دشمنی برای الله تعالی است.

[2] . أخرجه احمد وغيره، صحيح الجامع الصغير:2539.

(و در حدیث دیگر از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است که میفرماید: :«**من أحب لله، و أبغض لله، أعطى لله، و منع لله فقد استكمل الإيمان**»[4]- هر که برای الله دوست داشته باشد، و برای الله کینه ورزد، و بخاطر الله امر کند، و خود انجام بدهد، و بخاطر الله منع کند و خود انجام ندهد، حقیقتاً ایمان اش مکمل گردیده است).

همچنان حدیث ابن عباس[5] و ابن مسعود[6] نیز به همین امر دلالت دارد.

7- سؤال: بنده گان الله عزوجل چگونه بدانند که چه چیزی نزد الله محبوب است؟

جواب: بنده گان الله اشیاء محبوب نزد الله را از میان کتب نازل شده از طرف الله متعال، اقوال و اعمال انبیاء و رسولان و از اوامر و نواهی او تعالی میشناسند، و از همین طریق (معبودث گردانیدن انبیاء و فرستادن کتب) حجت الله بالای بنده گان قائم گردیده و حکمت او ظاهر شده است.

دلیل:1- الله عزوجل میفرماید:{**رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ**}- النساء 164.

- ما رسولان مژده دهنده، بیم‌دهنده را مبعوث گردانیدیم، تا آنکه بعداز فرستادن این رسولان حجّت الله بر مردمان قائم گردد (و در روز قیامت نگویند برای مان کسی جهت رهنمائی حق و باطل، خوب و بد فرستاده نشده است).

فائده: این آیت دلیل برآن است که اگر در حال حاضر از طرف این مسلمانان نامنهاد هر عمل کفری صادر گردد، بدون شك وی کافر میباشد، زیرا جهل در عقیده هرگز عذر پنداشته نمی شود مگر چهار قسم اشخاص که بعداً ذکر آن ان شاء خواهد آمد، بناً با نزول قرآن کریم و اکمال شریعت محمد صلی الله علیه وسلم بالای هر مسلمان اتمام حجت شده است و هیچ کسی نمی تواند این ادعا را بکند که من

---

[3] . موالات و معادات، مفهوم وسیع دارد، و طوریکه بعضی ها این را در دوستی و دشمنی خلاصه کرده اند نیست، حتی درین مورد کتاب های مستقل نوشته شده است که حالات و موارد موالات و معادات را در آن گنجانیده شده است، تا جائیکه بعضی از علماء استعمال تاریخ میلادی و اشتیاق استعمال صنایع ایشان را را نیز از جمله موالات به کفار می نامند.

[4] . أخرجه أبو داود وغيره، السلسة الصحيحة:380.

[5] . اخرجه البغوی فی شرح السنة 3362، و احمد ج4ص286، و سنده ضعیف من اجل لیث بن ابی سلیم.

[6] . اخرجه الحاکم ج2 ص 480 و ابن ابی شیبة فی المصنف ج7 ص 229 و الطبرانی فی الکبیر و بالجملة فالحدیث حسن بهذه الشواهد و الله اعلم.

نسبت به فلان عقيده و علان مسئله جاهل و نا آگاه بوده ام، بلكه آموختن و فراگرفتن عقيده اسلامى و نواقض اسلام و ايمان بالاى هر مسلمان لازم و واجب ميباشد.

دليل 2- الله متعال ميفرمايد:{**قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**}- آل عمران:31.

- بگو : اگر الله را دوست مي‌داريد ، از من پيروي كنيد تا الله شما را نيز دوست بدارد و گناهانتان را ببخشايد، و الله آمرزنده مهربان است .

فائده: اين آيت صريحاً دلالت به اين امر دارد كه محبت الله متعال فقط از راه اطاعت و اتباع از نبى صلى الله عليه وسلم حاصل شده مى تواند.

8- سؤال: شروط قبولى عبادت كدامها اند؟

جواب: شروط قبول عبادت از بنده گان سه ميباشد:

1-**صدق العزيمة**: يعنى داشتن عزم و اراده نيك و صادق، كه بدون تحقق اين شرط حتى عبادت مفهوم پيدا نميكند.

2-**اخلاص النية**: يعنى در عبادت بايد اخلاص موجود باشد، و عبادت خاص و خالصاً براى الله صورت گيرد، نه جهت رياء و طمع و عزت دنيا.

3-**اتباع السنة**: يعنى موافقت عمل با شريعت و سنت نبى صلى الله عليه وسلم زيرا اعمال و عبادات در شريعت موقوف به اتباع از نبى صلى الله عليه وسلم ميباشد، همانگونه كه امر نموده است و عمل نموده است بايد به همان شكل انجام گردد.

كه شرط اول سبب به وجود آمدن عبادت و دو شرط اخير موجب قبولى وصحت آن ميگردد، و به غير آن عبادت موجود شده نمى تواند.

9- سؤال: مفهوم صدق العزيمة چه است؟

جواب: صدق العزيمة به معنى: راستى و صداقت در اراده و عزم عبارت از ترك هرگونه سستى و بى ميلى در عبادت الله متعال و جهد و كوشش نمودن در راستاى به انجام رسانيدن همان خواست و اراده مشروع بنده ميباشد، يعنى نبايد قول شخص با فعل اش در مخالفت قرار گيرد، همانطوريكه الله متعال ميفرمايد:{**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ**}- الصف:2-3.

-اي مؤمنان! چرا سخني (به ديگران) مي‌گوئيد كه خودتـان برابـر آن عمل نمي‌كنيد ؟ بسيار زشت و بد است نزد الله كه چيزی را بگويد و به آن عمل نكنيد.

10- اخلاص نيت چه است؟

جواب: اخلاص نيت اينست كـه همـه اقـول و افعـال، ظـاهر و بـاطن بنده و اراده و انگيزه اش خالصاً جهت رضايت الله متعال باشد.

دليـل:1- اللــه متعــال ميفرمايــد:{**وَمَـا أُمِـرُوا إِلَّا لِيَعْبُـدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ**}-البينة:5

-در حالي كه جز اين بديشان دستور داده نشده است كـه مخلصـانه و حقگرايانه الله را بپرستند، و تنها دين و شريعت او را از خود بدارند.

دليـل:2- اللــه متعــال ميفرمايــد:{**إِلَّا ابْتِغَـاءَ وَجْـهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى، وَلَسَوْفَ يَرْضَى**}- الليل:19-20.

- بلكه تنها هدف او جلب رضاي ذات رب العـزت مي‌باشـد. قطعـاً (چنين شخصي، از كارهائي كـه كـرده اسـت) راضـي خواهـد بـود و (از پاداشهائي كه از رب خويش دريافت مي‌دارد) خوشنود خواهد شد .

دليل:3- الله متعال ميفرمايد:{**إِنَّمَـا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيـدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا**}-الإنسان:9.

- (و به زبان حال،بديشان مي‌گويند:) مـا شـما را تنهـا بـه خـاطر ذات اللـــه خـــوراك مي‌دهيم ، و از شـــما پـــاداش و سپاســـگزارى نمى‌خواهيم .

11- سوال: دين مورد پسند الله متعال كه امر به پـيروى از آن شـده ايم كدام است؟

جـواب: آن دين عبـارت از دين و ملت ابـراهيم عليـه السـلام يعـنى اسلام ميباشد، كه الله متعال هيچ گونه اعمال را از بنده بغـير از پـيروى ازين دين نمى پذيرد.

همانطوريكه الله متعال ميفرمايد:{**إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ**}- آل عمرا:19.

- بيگمان دين (حق و پسنديده) در پيشگاه الله اسلام است.

و ميفرمايــد:{**أَفَغَيْـرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُـونَ وَلَــهُ أَسْـلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ**}- آل عمران:83

- آيا غير از دين الله را مي‌جويند ؟ درحاليكه آنان كه در آسمانها و زمينند از روي اختيار يا از روي اجبار در برابر او تسليمند و به سوي او بازگردانده مي‌شوند .

و ميفرمايد:{**وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ**}-البقرة:130.

- و چه كسي از ملت ابراهيم رويگردان خواهد شد مگر آن كه نادان و بيخرد است.

و ميفرمايد:{**وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ**} - آل عمران:85.

- و كسي كه غير از دين اسلام ، دينى برگزيند، از او پذيرفته نمي‌شود، و او در آخرت از زمره زيانكاران خواهد بود .

و ميفرمايد:{**أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ**}-الشورى:21.

- آيا براى آنان شريكانى (به الله است) كه در دين برايشان شريعت سازى ميكنند، آنچيزى را كه الله اجازه نداده است.

فائده: ازين آيات به صراحت معلوم ميگردد كه بغير از اسلام به هر دين تسليم شدن و بغير از شريعت اسلام به هر قانونى گردن نهادن و به تحاكم پرداختن و عدالت و انصاف را در آن جستجو كردن، و يا بغير از اسلام هر نظام يا آئديولوژى را ترجح دادن، در مخالفت با اين آيات قرار داشته و صاحبان آن كافر و خارج از ملت بوده و قتال با آنان واجب ميباشد، همانطوريكه در حديث آمده است:«**من بدل دينه فأقتلوه**»[7].

- يعنى: كسى كه دين خويش (دين اسلام) را تغير داده و نظام و دين ديگرى را ترجيح دهد او را بكشيد.

بناً نظام جمهورى و يا دموكراسى و همه اى آن كسانيكه در مقابل قانون الله و اسلام اين همه را قبول ميكنند، و مشكلات خويش را در اين نظام ها و قوانين كفرى وضعى جستجو ميكنند، و براى تحقق چنين نظام ها انتخابات را داير كرده و آراى مردم را خواستار ميشوند، و يا چنين حكومت هاى طاغوتى را مشروع خوانده و براى آن تبليغات را براه مياندازند، چنين افراد اعمال بالا تر از كفر بوده و طواغيت هستند و واجب القتل ميباشند، زيرا كه درين روزها طرفداران دين جمهوريت

[7] . اخرجه البخارى و صيحيح الجامع:6125.

این شعار ها را سر میدهند که زنده باد جمهوریت[8]- قاتلهم الله أنی یؤفکون.

12- سؤال: دین اسلام چند مرتبه دارد؟
جواب: دین اسلام دارای سه مرتبه میباشد:
1-الاسلام 2- الاحسان 3- الایمان
و هرگاه هريك ازین مراتب به تنهائی و مطلق ذکر گردد مراد از آن همه ئی دین میباشد.

13- سؤال: معنی اسلام چه است؟
جواب: اسلام به معنی تسلیم شدن و مطیع گردیدن با تمام عاجزی و توحید در ربوبیت و الوهیت و اسماء و صفات به الله متعال و خالی گردانیدن قلب و جوارح از هرگونه شرك و کفر به او میباشد.
دلیل:1- الله متعال میفرماید:{**وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا**}-النساء 125.
- دین چه کسي بهتر از دین آنکسي است که خالصانه خود را تسلیم الله کند ، در حالي که نیکوکار باشد و از ملت حنیف ابراهیم پیروي کند.
دلیل:2- و میفرماید:{**وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى**}-لقمان:22.
- کسیکه مطیعانه و خاص برای الله اسلام آورد و بسوی او رو بکند ، در حالي که نیکوکار باشد ، به دستاویز بسیار محکمي چنگ زده است .

دلیل:3- و میفرماید:{**فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ**}-الحج:34.
- اله شما و ایشان اله واحدي است، پس تسلیم او باشید ، و (اگر اعمالتان خالصانه براي او باشد. اي پیغمبر) مژده بده مخلصان متواضع را (به جنات و نعمتهای فراوان آن).

14- سؤال: چه دلیل وجود دارد که اسلام و ایمان جزء يك دین هستند، در حالیکه ایمان و اسلام گاه گاهی جدا جدا ذکر میشود؟
جواب: دلیل 1- الله متعال میفرماید:{**إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ**}- آل عمران:19.

[8] . برای معلومات مزید مراجعه شود به کتاب: الکواشف الجلیة /تألیف: ابویزید الخراسانی، الدیموقراطیة الدین/تألیف: ابومحمد المقدسی، الدیموقراطیة و تعددیة الحزبیة/ تألیف: ابو بصیر الطرطوسی.

- بیگمان دین (حق و پسندیده) در پیشگاه الله اسلام است.

دلیل 2- نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید: «**بدأ الاسلام غريباً و سيعود غريبا كما بدأ**»[9].

- دین اسلام نا آشنا ظهور کرد و زود است همانطور نا آشنا گردد طوری که ظهور کرده بود.

دلیل 3- از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است که میگوید:«**افضل الاسلام ايمان بالله**»[10].

- بهترین اسلام همانا ایمان به الله تعالی است.

15- سؤال: چه دلیل وجود دارد که اسلام دارای پنج رکن است؟

جواب: اسلام دارای پنج رکن میباشد، دلیل تعریف و تفصیل آن حدیث جبریل علیه السلام است که او از نبی صلی الله علیه وسلم این سؤالات را پرسیده بود:«**ما الاسلام؟ و ما الايمان؟ و ما الاحسان؟** که نبی صلی الله علیه وسلم در جواب اش گفت: **الاسلام أن تشهد أن لا اله الا الله و أن محمداً رسول الله و تقيم الصلاة و تؤتي الزكاة و تصوم رمضان و تحج البيت أن استطعت اليه سبيلا**»[11].

یعنی: اسلام شهادت دادن به لا اله الا الله و محمد رسول الله و اقامه نماز و دادن زکات و انجام حج بیت الله در صورت توانائی رفتن به آنجا است.

و در حدیث دیگری نبی صلی الله علیه وسلم میگوید:«**بني الاسلام على خمس**[12]».

- یعنی: اسلام بالای پنج رکن بناء شده است.

16- سؤال: فضلیت و مقام شهادتین در اسلام چه است؟

جواب: شهادتین تنها وسیله و سبب برای دخول یك شخص به اسلام میباشد.

دلیل:1- الله متعال میفرماید:{**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ**}- النور:62.

- مؤمنان کسانی هستند که به الله و رسول اش ایمان آورده اند.

---

9 . مسلم:145

10 . احمد ج4 ص 114 ، قال الهیثمی فی المجمع ص 64 رجاله ثقات.

11 . البخاری:4777- 50 و مسلم :9 من طریق ابن عمر رضی الله عنه.

12 . البخاری: 8 و مسلم:8.

دليل:2- نبى صلى الله عليه وسلم ميفرمايد: **« أُمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، ويقيموا الصلاة، ويؤتوا الزكاة، فإذا فعلوا ذلك عصموا منى دماءَهم وأموالهم إلا بحقِّ الإسلام وحسابهم على الله»**[13].

- امر شده ام تا به مقاتله عليه مردم بپردازم تا آنكه گواهى بدهند، هيچ معبودى بجز از الله نيست و من محمد فرستاده الله ميباشم، و نماز را بپا دارند و زكات را اداء كنند، و هرگاه چنين كردند خون و اموال شان مصئون است مگر بحق كه به اسلام تعلق دارد و حسابشان به الله واگذار ميباشد.

17- سؤال: دليل شهادت دادن به لا إله إلا الله چيست؟

جواب: الله متعال ميفرمايد:{**شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**}- آل عمران:18.

- الله گواهي مي‌دهد اين كه معبودي جز او نيست، و ملائك و صاحبان علم ثابت به انصاف و عدالت شهادت مي‌دهند. جز او معبودي بر حق نيست و قوى و باحكمت است.

و ميفرمايد:{**فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**}-محمد:19.

- بدان كه قطعاً هيچ معبودى جز الله وجود ندارد.

و ميفرمايد:{**وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**}-ص:65.

- و هيچ معبودي جز الله يگانه و غالب وجود ندارد.

همچنان ديگر آيات در سورة المؤمنون آية 92 و سورة الاسراء آية 42 به همين مضامين آمده است.

18- سؤال: معنى لا إله الا الله چيست؟

جواب: لا إله إلا الله يعنى: هيچ مألوه و معبود بر حق غير از الله متعال موجود نيست، و بالاى دو ركن اساسى استوار ميباشد، ركن اول- متضمن جانب نفى مطلق هر موجودى كه بعنوان إله مورد عبادت قرار گيرد، و مراد از جزء اول شهادت « لا إله ..» همين مى باشد.

و ركن دوم – متضمن جانب اثبات وحدانيت الله متعال بعنوان معبود بر حق بوده، و مراد از جزء دوم شهادت «...إلا الله ..» همين است.

و زمانيكه بعد از «لا» نافيه إلا – مگر- بيآيد، نشاندهنده نهايت اثبات حصر و قصر است كه به اين معنى الله متعال مطلقاً بعنوان معبود برحق و لا شريك مى باشد.

[13]. متفق عليه.

دليل: الله متعال ميفرمايد:{**ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ**}- الحج: 62.

- و اين براى آنست كه الله حق است و آنچه را كه بجز او مي‌خوانند باطل است، و الله والامقام و بزرگوار است .

19- سؤال: شروط **لا إله إلا الله** كدامها اند كه بدون تحقق اين شروط كلمه به صاحب آن هيچ نفعى نمى رساند؟

جواب: كلمه داراى 8 شرط ميباشد كه حتى بدون تحقق يك شرط آن كلمه به صاحب اش نفع رسانيده نميتواند:

1-نطق و اقرار به آن.
2-كفر به طاغوت.
3-علم به آن به اعتبار نفى و اثبات.
4-انتفاء شك و حصول يقين.
5-انقياد و تسليم بودن به آن ظاهراً و باطناً
6-صدق و اخلاص به آن.
7-عمل نمودن به آن.
8-محبت با آن.
9-موافات با آن[14].

20- سؤال: دليل نطق و اقرار به لا إله إلا الله چيست؟

جواب: نطق به شهادت توحيد لفظاً براى يك شخص هنگام ورد به اسلام ضرورى است تا آنكه حكماً و وصفاً مسلمان دانسته شود و صيغه آن اينست:" **أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله** " .

و هر آنكه با وجود توانائى از گفتن آن انكار كند، هرگز مسلمانان و معصوم الدم در اسلام نخواهد بود، همانطوريكه در حديثى از طريق سعيد بن مسيب و آن از پدرش روايت مى كند آمده است: هنگاميكه وفات ابو طالب نزديك شده بود، رسول الله صلى الله عليه وسلم آنجا آمد، در حاليكه ابى جهل و عبدالله بن ابى اميه بن مغيره نيز حضور داشتند؛ گفت: اى كاكا ! لا اله الا الله بگو؛ كلمه كه بواسطه آن برايت نزد الله شاهد باشم، آنگاه ابى جهل و عبدالله بن ابى اميه گفتند: اى ابا

[14] . موافات با لا إله إلا الله يكى از شروط مهم كلمه ميباشد كه نصوص كافى از قرآن و سنت برآن دلالت دارد و شايد فراموش شيخ حفظه الله گرديده باشد.
براى توضحات بيشتر به كتاب شيخ حفظه الله «**د كلمى شرطونه**»، و كتاب شيخ ابو بصير الطرطوسى نصره الله ترجمه فارسى: «شروط لا إله إلا الله» مراجعه گردد.

طالب آيا از ملت عبدالمطلب روگردان میشوی؟ و رسول الله صلی الله علیه وسلم بدون هیچ التفاتی حرف های قبلی اش را مادام تکرار میکرد و کلمه شهادت را به او تلقین و پیش می کرد، تا آنکه ابو طالب آخرین کلام فیصله کننده خویش را درین مورد بیان کرد: و آن اعلان ثباتش بر ملت عبدالمطلب یا پدرش بود، بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش گفت: به الله قسم که تا آنکه منع نشده ام برایت استغفار می کنم، اما در آن هنگام الله متعال این آیه را نازل فرمودند:{**مَا كَانَ لِلنَّبِی وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِی قُرْبَی مِنْ بَعْدِ مَا تَبَينَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ**}.التوبه – 113.

- نبی و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هر چند که خویشاوند باشند، هنگامیکه برای آنان روشن شود که (با کفر و شرك از دنیا رفته اند و) مشرکان اهل دوزخند.

همانطوریکه در مورد ابی طالب برای رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه را نازل فرمود:{**إِنَّكَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يهْدِی مَنْ يشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ**}. القصص- 56.

- تو نمی توانائی کسی را که بخواهی هدایت ارمغان داری (و او را به ایمان، یعنی سر منزل مقصود و مطلوب انسان برسانی) ولی این تنها الله است که هر که را بخواهد هدایت عطاء می نماید، و او بهتر میداند که چه افرادی (بر طبق حکمت و عنایت یزدان و برابر اندیشه و تلاش انسان، سزاوار پذیرش ایمان بوده و به سوی صفوف مؤمنان) راهیابند.

و همچنان در حدیث که ابی هریره آنرا روایت نموده است، میگوید، رسول الله صلی الله علیه وسلم برای عم خویش گفت: لا اله اله الله بگو تا نزد الله در روز قیامت برآن شاهد باشم، اما ابو طالب در جواب گفت:اگر قریش با گفتن این کلمه مرا توهین نمی کردند و نه میگفتند که ابی طالب از ترس این کلمه را گفته است حتماً با گفتن آن چشم هایت را خنك میکردم!! پس الله متعال این آیه را نازل کردند:{**إِنَّكَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يهْدِی مَنْ يشَاءُ**}.[15]

[15] . أخرجه مسلم فی الصحیح؛ میگویم: عدم ایمان ابی طالب عم نبی صلی الله علیه وسلم ... برای کسی که در آن تعقل و تدبر نماید نشانه ای از نشانه های بزرگ الله متعال است.... زیرا که رسول الله علیه وسلم خود مسر به دعوت ابی طالب به اسلام بود ...رغم آنکه برای نبی صلی الله علیه وسلم علم و حکمت و خلق عظیمی اعطاء شده بود، و رغم اینکه علاقمندی شدیدی به قبول هدایت از جانب عم خویش داشت...اما تقدیر الهی برآن رفته بود که ابو طالب ایمان نیاورد و به کفر و ملت شرك بمیرد..!!! از همین جهت است که باید بدانیم جمیع امور – هدایت و گمراهی- همه بدست الله متعال میباشد، که هیچ شریك در ذات و صفات خود ندارد و هر که را خواهد هدایت می کند و هر که خواست گمراه می سازد، و این امر جز بر ذات او تعالی بر کسی دیگری میسر و مقدور نیست،حتی نبی ما صلی الله علیه وسلم – با وجود دادن فضل و علم از جانب الله

- (ای رسول الله!) تو نمی توانائی هر آنکه دوست داشته باشی هدایت کنی، بلکه این الله است که هر کسی را بخواهد هدایت مینماید.

و رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: **« أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، ويقيموا الصلاة، ويؤتوا الزكاة، فإذا فعلوا ذلك عصموا منى دماءَهم وأموالهم إلا بحقِّ الإسلام وحسابهم على الله»**[16] - امر شده ام تا به مقاتله علیه مردم بپردازم تا آنکه گواهی بدهند، هیچ معبودی بجز از الله نیست و من محمد فرستاده الله میباشم، و نماز را بپا دارند و زکات را اداء کنند، و هرگاه چنین کردند خون و اموال شان مصئون است مگر بحق که به اسلام تعلق دارد و حسابشان به الله واگذار میباشد.

نووی در شرح اش بر مسلم 1/212 میگوید: این قول رسول صلی الله علیه وسلم دلالت به یکی از شروط ایمان دارد، و آن عبارت از اقرار شهادتین با وجود اعتقاد بر آن و اعتقاد بر جمیع آنچه به رسول الله صلی الله علیه وسلم داده شده است.

ابن تیمیه در فتاوی 7/609 میگوید: شهادتین امری است که اگر شخص با وجود قدرت و توانائی به گفتنش آنرا نگوید به اتفاق مسلمین کافر میباشد، و او ظاهراً و باطناً نزد سلف امت و آئمه آنان و جمهور علماء ایشان کافر است.

اما قید«قدرت گفتن» بر صاحب عجز مانند؛ گنگ که قادر به کلام نیست صدق نمی کند بناً او ازین قید استثناً خارج می باشد...زیرا عجز که امکان دفع آن و رفع تکلیف از صاحب اش میسر نباشد به اتفاق جمیع اهل علم عذر شرعی محسوب می گردد.

پس از لوازم این شرط تکفیر بالقول استنتاج می گردد... بدلیل اینکه هرگاه ایمان به قول و غیر آن ثابت گردد پس باید کفر نیز با قول و غیر آن ثابت میشود.

اما با این شرط کسی بجز از جهم بن صفوان گمراه و پیروانش مخالفت نکرده است، زیرا آنان ایمان را مطلق به تصدیق قلب حصر می نمایند و نطق را برای صحت آن شرط لازمی نمی دانند، و برعکس کفر را بمعنی کاملاً متفاوت دیگری یعنی- کفر را منحصراً به تکذیب قلبی- حمل می کنند، بناً از این امر امکان اینکه کفر قولی شدیدتر از کفر عملی میباشد استنتاج می گردد.

متعال- توانائی هدایت هیچ فردی را ندارد مگر اینکه الله اراده به هدایت او داشته باشد، طوریکه میفرماید:{لَيسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَىءٌ أَوْ يتُوبَ عَلَيهِمْ أَوْ يعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ}-آل عمران -128. پس نبی ما صلی الله علیه وسلم جز برایشان بیان و ارشاد هدایت مأموریتی نبود، اما توفیق هدایت تنها از جانب الله باری تعالی میباشد.

[16]. متفق علیه.

و این قـول علی الـرغم فسـاد و بطلانش و مخـالفت آن بـا نصـوص متواتر و ظاهر شرعی و عقیده اهل سـنت و جمـاعت بـالای بسـیاری از طلاب علم معاصر تأثیر گذار بـوده اسـت خصوصـاً کسـانیکه خـود را بـه ناحق و بهتـان بـه عقیـده سـلفی و منهج سـلفی منسـوب می داننـد- در حالیکه سلفیت ازیشان بیزار اسـت- و غـیره کسـانیکه از مکـاتب ارجـاء متاثر هستند- که عقیده شان به ارجاء در ایمان و وعد و عید بر میگردد- همانطوریکه بسیاری از مدارس و پوهنتون های علمی معاصر و موجــود در شهر های مسلمانان منعکس کننده چنین وضعیت است[17].

و اگر در این مسأله کمی بررسی و تدقیق صورت گـیرد هـر شـخص به خوبی حقیقت آنرا میآبد، که ایشان در اصل در مسـائل کفـر و ایمـان جهمی نیستند، بلکه هر گاه برایشان مسـائل کفـر مطـرح گـردد...یعـنی پرسیده شوند، چه زمانی شخص کافر و چه زمانی کافر نیست؟ میبینیـد که ایشان به عقیده جهم در مسـأله ایمـان و مفـاد آن تمایـل نشـان می دهند، و آن اینکه هر شخصی با تصدیق قلـبی شـهادتین را تلفـظ کـرد او مؤمن است بدون اینکه عملی مانند اعمال مسـلمانان انجـام بدهـد و یـا اینکه قول کفری از او صادر شود!!

و هنگامیکه برایشان گفته شود این شخص به دلیل صـراحت کفـرش کافر است، و او الله و رسول او صلی الله علیه وسـلم و دین را دشـنام میدهد...میگویند: آیا میدانی که قلباً به این کفر رضایت دارد و آنـرا حلال می داند؟ بناً مهم نزد ما سلامت اعتقاد و تصدیق قلبی آنســت، پس این کفر در ظاهر بوده ولی در باطن کفر نمی باشد[18].

و همچنان برای ما هیچ راهی دسترسی به دانستن باطن و اعتقــاد او نیست..لذا جز اینکه به ایمان او حکم کنیم هیچ چاره ای نــداریم، پس او مؤمن بوده و تکفیرش جواز ندارد، باوجود آنکه کلمات و الفـاظ مکفـره را نیز بـر زبـان آورده باشـد...و این اطلاقـات و عبـارات را نبایـد صـریح دلاله تعبیر کرد و کفر و تکذیب قلبی او را ازآن استنتاج نمود!!

و چونکه با ایشان در مسائل ایمان مناقشه نمائی، یعـنی چـه زمـانی شخص مؤمن و چه زمانی مـؤمن نیسـت..میبینیـد کـه ایشـان بـه سـوی عقیده مرجئه کرامیه و مفاد گفتار آنها تمایل نشان می دهند، و آن اینکه هر شخصی که لفظاً به شهادتین اقرار نمود، مؤمن اسـت ولـو آنکـه در باطن منافق و کافر باشد، و به آن تصدیق و اعتقاد نداشته باشد![19]

[17]. در مورد فساد و بطلان این قول مفصلاً با ادله شرعی در کتاب خویش تحت عنوان « الانتصار لاهل التوحید...» و همچنان « تهذیب شرح العقیده الطحاویه..» صحبت نموده ام که میتوانید به آن مراجعه کنید.

[18] . طوریکه حسین بن منصور حلاج زندیق را این چنین بـرائت دادنـد، در حالیکـه او دعـوی اللهـئی داشت و میگفت من الله هستم و قابل عبادت میباشم،اما همین اهل ارجاء گفتند او در ظاهر کافر است اما در باطن او امکان دارد مؤمن باشد.

و هرگاهی برایشان گفته شود این شخص کمونیست و ملحد بوده ، کفر و الحاد اساس اعتقادش را تشکیل می دهد، و او حتی بر اساس اصول شیخ اول شما یعنی جهم بن صفوان گمراه .. نیز کافر میباشد، برایت میگویند: او به لا اله الا الله شهادت میدهد..و چگونه شخص را که لا اله اله الله میگوید تکفیر کنیم.

و چگونه حکم کفر و ارتداد را بر علیه او مرتب گردانیم، در حالیکه ظاهرش دلالت بر ایمان دارد..و برای ما امر شده است که به ظاهر حکم کنیم و تنها الله است که متولی اسرار نهان میباشد..و برای ما امر نشده است که قلب ها را شق نموده و بشگافیم تا آنکه حقیقت ایمان و کفر شخص را بیابیم!

و اگر در مورد طاغوتی از طواغیت عصر صحبت شود که کفرش بواح و ظاهر است..آنگاه بر اساس عقیده جهم بالایتان اعتراض می کنند...و هرگاه در مورد طاغوت طاغیت حکایت کنی و تکذیب و استحلال قلبی او را باز گو نمائی... بر مبنای عقیده مرجئه کرامیه بر علیه تو اعتراض می کنند!

پس ایشان باطنیان و جهمیان هستند-- زمانیکه شخصی با کفر ظاهر و بواح نزد شان آورده شود.....!

[19] . این امر را از کتابات شان که درین اواخیر به کثرت نشر می شود یافته ایم – و همچنان از خلال مناقشاتشان ، و از نشست و برخاست که با بعضی از یشان داشته ایم یافته ام ،و بعضی این عقاید را از کتاب استاد محمد قطب – حفظه الله – که درین زمینه آورده شده است نیز برداشت نموده ام، طوریکه در کتاب « لا اله الا الله عقیدة و شریعة و منهاج الحیاة» ص 158میگوید: از گفته یکی ازیشان - باوجود آنکه او از خوب ترین و بهترین شان است و الله او را رحمت کند- تعجب می کنم که در یکی از روز های فرماندهی و قیادت عمل اسلامی میگفت: هیچ فردی را که لا اله الا الله را بر زبان بیاورد ولو که کمونست نیز باشد تکفیر نمی کنیم، الله گوینده آنرا رحمت نموده و او را ببخشد!
پس دقت کنید! هر گاه چنین شخص در قیادت اعمال اسلامی نیز باشد و چنین اقوال نیز از وی صادر شود که درست به تبلیغ و نشر مذهب مرجئه کرامیه است..پس چگونه از مردمی گلایه کنیم که در پیروی و اتباع و تقلید بدون بصیرت و دلیل ازیشان گرفتار هستند..؟!!
و اگر کسی را درین مقام سرزنش کنیم، پس او شیخ عفی الله عنه است، چرا که او مکررا برای این شخص اظهار ترحم نموده و از مفاد عملش و از خطاء آشکارش و جزم او برین عملش و دعوت بسوی آن ، باوجود آنکه شخص قیادی هم بوده است و کمونست ملحد را که کفرش صریح میباشد – با گفتن یکبار شهادتین در عمر آن شخص کمونست را برأت می دهد– تکفیر نمی کند؟!!
و برای شیخ شایسته این بود که به حکایت این مقوله شنیع آن شخص، بدون ذم و مدح و دعا و استغفار برای او یا کسی دیگر میپرداخت!!
ابن تیمیه در مورد مرجئه کرامیه طوریکه در فتاوی 7/548 آمده است می گوید: کرامیه ای اصحاب محمد بن کرام ،گمان داشتند که ایمان اقرار و تصدیق به لسان بدون قلب میباشد..و آنرا در شمار فرق مرجئه آورده است.

و ظاهری و کرامی هستند-- آنگاه کـه شخصـی باطنـاً کـافر و ملحـد مانند؛ يك كمونيست که شهادتین را مـادام اقـرار دارد، نـزد شـان آورده شود!

و این بدترین و خبیث ترین حقیقتی است که امت اسـلامی و دعـوت اسلامی معاصر به آن روبرو گردیده است...و هرکسـی نظـر بـه قـدرت تلبیس و تضلیل که دارد در راستای تحقق آن میکوشد و عمل می نمایـد و به سوی آن دعوت می کند،و اکثریت ایشان احیاناً تحت اسم سلفی و اهل سنت و جماعت این کار های خویش را تعقیب می کنند، در حالیکـه سلفیت و اهل سنت و الجماعت از اقوال و تهمت های شـان بـه ماننـد، برأت گرگ از خون یوسف علیه السلام بریء میباشد.

مسأله: آیا بدیلی برای شهادت توحید وجود دارد؟

راجح اینست که هیچ چیزی نمی تواند جایگزین تلفظ شـهادت توحیـد گردد مگر نمـاز، اگـر شخصـی دیـده شـود کـه نمـاز می خوانـد و این را ندانند کـه قبلاً شـهادت توحیـد را اداء کـرده اسـت یـا خـیر! بـه اسـلام آنشخص حکم می شود، و بالای او حقـوق و واجبـات و احکـام وارده در نصوص شرعی مرتب می شود.

همانطوریکه رسول صلی الله علیـه وسـلم می فرمایـد:«**من صلی صلاتنا،و استقبل قبلتنا،و اکل ذبیحتنا، فذلك المسلم له ذمـة الله و ذمة رسوله**» البخاری.

- کسی که به مانند ما نماز خواند، و بـه سـوی قبلـه مـا روی آورد، و ذبیحه ما را خورد، پس او مسلمان بـوده در پنـاه اللـه و رسـولش قـرار دارد.

قرطبی در کتاب الجامع 8/207 میگویـد: ایمـان بـدون لا الـه الا اللـه گفتن بجـز از خوانـدن نمـاز بـه سـایر اقـوال و افعـال تحقـق نمی یابـد، اسحاق بن راهویه می گوید: در نماز آن احکامی مرتب می گردد کـه در سایر اعمال شرعی موجـود نمی باشـد، بـه همین دلیـل اجمـاع و اتفـاق است که میگویند: هر گاه شخص معروف به کفر(اصلی) را در حین نماز خواندن در اوقات معین آن دیدیـد و یـا آنکـه نمـاز هـای زیـادی میخوانـد بدون اینکه به اقرار باللسان او واقـف باشـید حکم بـر ایمـان او درسـت است، در حالیکه این امر در احکامی چون روزه و زکات مرتب نمیگردد.

پس هرگاه گفته شود: که رسول صلی الله علیه وسلم خالد بن ولیـد را در ارتبـاط بـه قتـل آن مردمانیکـه «صـبأنا[20]» میگفتنـد- یعـنی اراده خویش را مبنی بـر اسـلام آوردن بیـان می کردنـد- ولی اشـتباهاً بعـوض «اسلمنا[21]» صبأنا گفتنـد، سـرزنش کـرد...! و آنهـا را معصـوم دم-یعـنی

[20]. یعنی از دین خود برگشتیم.
[21]. یعنی اسلام آوردیم.

مسـلمانان- دانسـت،پس چگونـه بين اين حـالت و دو حـالت قبلى يعـنى اينكه شخص بجـز از شـهادت توحيـد و اداى نمـاز بـه اسـلام داخـل نمى گردد، توافق بميان آوريم؟

در جواب ميگويم: بين صيغه و امرى كه شـخص بـه سـبب آن داخـل اسلام مى گردد بايد فـرق قائـل شـد،و همچنـان بين صـيغه و امـرى كـه بـاعث رفـع شمشـير از بـالاى او در هنگـام قتـال و جهـاد و هنگـام ورود شبهات ميشود.

آن مواردى كه به سبب آن شخص داخـل اسـلام مى گـردد قبلاً تـذكر داده شد، اما كسيكه در هنگـام قتـال شمشـير از بـالايش بـه سـبب ورد شبه برداشته مى شـود، همـان قرائـنى اسـت كـه از آن اراده صـاحبش مبنى بر دخول به اسلام تعبير مى گردد،يـا آنكـه شـخص مسـلمان بـوده ولى تمثيل درست از اظهار اسلامش كرده نمى تواند، و شـخص مقابـل نمى تواند تعبير درست از آن بنمايد، بمانند اقوالى چون؛ السـلام عليكم و رحمة الله ، بـدليل فرمـوده اللـه متعـال:{**يا أيهَـا الَّذِينَ آمَنُـوا إِذَا ضَـرَبْتُمْ فِى سَـبِيلِ اللَّهِ فَتَبَينُـوا وَلَا تَقُولُـوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا**}- النساء:94.

- اى كسانيكه ايمان آورده ايد هنگاميكه (براى جهـاد) در راه اللـه بـه مسافرت رفتيد، واضح سازيد- كه بـا چـه كسـانى ميجنگيـد- و كسـانيكه براى شما سلام كرد، نگويد كه تو مؤمن نيستى و جوياى مال دنياى (او) باشيد.

يعـنى- بـا كشـتن او بخواهيـد آنچـه از او بـاقى مى مانـد بـه غـنيمت بگيريد، بناً نبايد اين امر شـما را وادار سـازد، تـا قبـل ازينكـه –اسـلام و عدم اسلام- آن شخص را تبين نموده و ثابت سـازيد و يـا اينكـه رغبت و عدم رغبت او را به اسلام دانسته باشيد به قتل آنها اقدام نمايد،{**فَعِنْـدَ اللَّهِ مَغَـانِمُ كَثِـيرَةٌ كَـذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْـلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيكُمْ فَتَبَينُوا**}- النساء:94.

- در نزد الله غنائم فراوانى است (و آن را بـراى شـما تهيـه ديـده است و بسى بهتر از ثروت و غنيمت دنيا فـانى اسـت) شـما پيش ازين، چنين بوده ايد (و كفر را گردن نهاده بوديد و جنگهاى شما تنها انگـيزه ى غارتگرى داشت) ولى الله بر شما منت نهاد (و نعمت اسلام را نصـيبتان كرد) پس (به شكرانه اى اين نعمت بزرگ) تحقيق كنيد.

يعنى - ثابت بسازيد...و اين كلمه «فتبينوا» براى بـار دوم در يـك آيـه تاكيداً تكرار ميشود، كه دلالت بر اهميت و دقت موضوع دارد.

همانطوريكه اين گونه اقوال هرگاه از طرف شخصى معينى در ديـار كفر بر مسلمانان عرضه گردد، دلالت بـر حسـن ظن بـروى دارد و حكم كفر را از بالايش ساقط ميگرداند، چونكـه تكفـير بـه ماننـد قتـل اسـت، همان قسـميكه در حـديث آمـده اسـت:«**إذا قال الرجـل لأخيـه: يـا**

کافر فهو کقتله» یعنی: زمانیکه شخصی بـرای بـرادر خـویش بگویـد ای کافر، این بمانند قتل وی میباشد؛ **و قتل مؤمن نـزد اللـه بـزرگ تر از زوال دنیا است**[22].

بناً عجلـه نمـودن در اطلاق حکم کفـر علیـه شخصـی قبـل از تثـبیت حالت و صدقش، به مانند عجله نمودن در قتل و ریختاندن خون وی قبل از تبین و تثبیت حالت اش اسـت، از همین جهت تکفـیر یـك امـر خطـیر بوده و دارای آثار خطیر میباشد که عواقب آن خـارج از وصـف اسـت، و خطر آن کمتر از ریختاندن خون شخص بناحق نمیباشد.

مسـأله :آنکـه کفـرش از جهت غـیر از امتنـاع از شـهادت توحید باشد، آیا نطق به شهادت توحید او را نفع میرساند؟

جواب: هرگاه کفر شـخص غـیر از جهت امتنـاع از نطـق بـه شـهادت توحید باشد، مانند؛ انکار از یك امر معلـوم ضـروری دین--- درین حـالت شهادت توحید و نطق به آن، برایش هیچ نفعی نمی رسـاند، مگـر بعـداز آنکه سبب و علت کفرش که باعث خروج وی از اسـلام گردیـده اسـت ازبین برود.

مثلاً؛ هرگاه گفته باشد که روزه مـاه رمضـان واجب نیسـت و یـا یـك امر غیر شرعی است...درین حالت به دلیل این سخن وی کافر است، و نطق به شهادت توحید برایش هیچ نفع نمیرساند، تا زمانیکـه از انکـار یـا عدم فرضیت روزه رمضان رجوع نکند؛ پس دیده می شود که کفرش از جهت امتناع از نطق شهادت توحید نبوده ،بلکه قبل از جحـود و انکـارش و بعد از آن به شهادت توحید مُقِر بوده و آنرا اداء نموده است.

به همین شکل طاغوت که شریعت الله متعال را تبدیل نموده اسـت، و یا اینکه محارب با اولیـاء اللـه و دینش میباشـد...بـه همین دلیـل کـافر است، ولـو اینکـه از روی عـادت –هـر سـاعت-کلمـه توحیـد را بـه زبـان بیآورد، امـا هیچ نفعی بـرایش نمی رسـاند، چـون این اشـخاص همـواره مرتکب اعمال مناقض کلمه توحید میشوند، که هرکدام به تنهـائی سـبب خروج وی از اسلام میگـردد، و توبـه اینهـا و امثـال این اشـخاص زمـانی قبول می گردد، که از نو داخل اسلام گردیده و شـهادت توحیـد را نطـق نمایند و همچنان از اعمال و اقوال گذشته خویش رجوع نمایند، و از آنها اعلان براءت و بیزاری کند، زیرا کـه بـه سـبب همین اعمـال و اقـوال از دائره اسلام خارج گردیده بودند.

و این حالت قیاساً بر جمیـع امـور مماثـل و متبـائین دیگـر کـه سـبب خروج صاحبش از دائره اسلام می گردد نیز صدق می کند.

طوریکه ابوبکر و سایر اصـحاب رضـی اللـه عنهم مـانعین و منکـرین زکات را مرتد دانسـته بـه جهـاد و مقاتلـه آنهـا پرداختنـد، بـا وجـود آنکـه

[22] . اخرجه النسائی و غیره، صحیح الجامع:4361.

ایشان لا اله الا الله می گفتند و به رسالت محمد صلی الله علیه وسلم شهادت می دادند.

شیخ الکشمیری در کتابش إکفار المحلدين... می گوید: هر که کفرش از جهت انکار یك امر ضروری در دین مانند؛ استحلال خمر باشد، ضرور است برای بازگشت به اسلام از این قول خویش رجوع نماید، چون باوجود آنکه کلمه شهادتین را اقرار داشت، به عدم حرمت خمر قائل گردید، بناً باید برای دوباره مسلمان شدن همراه با نطق به شهادتین براءة خویش را از قول سابقش یعنی عدم حرمت خمر نیز اظهار کند، همان طوریکه اقوال شافعیه به این موضوع صراحت دارد، و در کتابات شان چون «رد المختار علی در المختار» و «جامع الفصولین» در موضوع ارتداد ظاهر است؛ باز اگر باوجود انکارش کلمه شهادت را از روی عادت تلفظ نماید هیچ نفعی برایش نمیرساند، تا آنکه از آنچه گفته است رجوع نکند، و حکم کفر نیز از وی تا آنزمان برداشته نمی شود.

شیخ محمد بن عبدالوهاب میگوید: اگر شخص شب و روز الله را عبادت نماید، بعداً به نزد قبر نبی صلی الله علیه وسلم و یا ولی ای برود و آنرا برای رفع حوائج و غیره ... بخواند، دقیقاً و حقیقتاً دو معبود و إله را به عبادت گرفته، و به لا إله الا الله شهادت نداده است، زیرا آن قبری را که میخواند، نیز إله قرار داده ...و همچنان هرگاه شخصی را به رتبه نبی صلی الله علیه وسلم بالا ببرد، کافر بوده و خونش حلال میباشد، و شهادتین به او نفع رسانیده نمی تواند و نمازش نیز قبول نیست[23].

و منظورش ازین قول اینست، که شهادتین به صاحبش نفع نمی رساند، و کفر و ارتداد را از وی بسبب آنچه از دائره اسلام خارج گردیده است دور نمی کند[24].

20-سؤال: معنی علم به لا اله الا الله به اعتبار نفی و اثبات چه است؟

جواب: الله متعال میفرماید:{**إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ**}-الزخرف:86.

- مگر کساني که آگاهانه بر حق شهادت و گواهي داده (و الله را به يگانگي پرستيده) باشند.

دلیل 2- نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**من مات و هو يعلم أنه لا إله الا الله دخل الجنة**»[25].

---

[23] .الرسائل الشخصية : ص 166، و مجموعة التوحيد: ص 82.

[24] . جواب این سؤال مکملاً از کتاب شروط لا إله إلله/تألیف شیخ ابو بصیر الطرطوسی نقل شده است.

[25] .مسلم:28.

- يعنى: هر كسى كه بميرد و اين را بداند كه هيچ إله و معبودى برحق[26] جز الله نيست داخل جنت ميگردد.
تعليق: آيت و حديث مذكور دلالت برين دارد كه هرگاه كسى محض كلمه را ميگويد بدون اينكه معنى آنرا بداند برايش هيچ نفعى نمى رساند.

21- سؤال: شرط دوم كلمه كه انتفاء شك و حصول يقين است به چه معنى ميباشد؟
جواب: همانطوريكه الله متعال ميفرمايد:{**وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ، قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**}، ابراهيم-9-10.
-و گفتند ما ايمان نداريم به چيزى كه به همراه آن فرستاده شديه ايد (و دلايل و معجزات شما را قبول نمى كنيم، و رسالتتان را تصديق نمى نمائيم) و در باره اى چيزى كه ما را بدان مى خوانيد سخت در شك و گمانيم (و به يكتا پرستى و قانون آسمانى يقين و باور نداريم)؛ پيغمبران شان بديشان گفتند: مگر در باره اى وجود الله، آفريننده آسمان ها و زمين بدون مُدِل و نمونه اى پيشين شك و ترديدى در ميان است؟!
و ميفرمايد:{**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ**}- الحجرات:15.
- مؤمنان تنها كسانيند كه به الله و رسول اش ايمان آورده‌اند، سپس هرگز شكّ و ترديدي به خود راه نداده‌اند، و با مال و جان خويش در راه الله با جان و مال خويش به جهاد پرداختند. و آنان درين دعوى خويش صادق هستند.

دليل:2- از ابو هريره رضى الله عنه روايت است كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: :« **أشهد أن لا إله الا الله و أنى رسول الله، لا يلقى الله بهما عبد غير شاك فيهما إلا دخل الجنة**»[27].
- شهادت ميدهيم اينكه بجز الله هيچ معبودى برحق نيست و من فرستاده او هستم، الله متعال با هيچ بنده كه اين كلمه را گفته باشد و در آن شك نداشته باشد، ملاقات نميكند، مگر اينكه او را داخل جنت ميسازد.

26 . لفظ بر حق را براى اين ذكر ميكنيم كه معبودان باطل و الهه كاذب و باطل و طواغيت زيادى موجود است اما آنان بر حق نبوده و عبادت آنها شرك است.
27 . مسلم:27/كتاب الايمان.

و در روايت ديگـر آمـده اسـت:«**مسـتقيناً بهـا قلبـه فبشـره بالجنة**»[28].

يعنى: هر فرديكه بـه كلمـه شـهادت بدهـد و قلب اش بـه آن مطئمن باشد بدون اينكه شك و ترديدى در آن داشته باشد آنرا به جنت بشـارت بدهيد.

فائده: از دلائل فوق بخوبى معلوم ميگردد كه مجرد نطق بـه لا الـه الا اللـه بـراى صـاحب اش هيچ نفعى نمى رسـاند بلكـه انتفـاء شـك و حصول يقين به آن لازم ميباشد، از همين لحاظ امـام قرطـبى در شـرح اين حديث مسلم ميگويد:***باب لا يكفي مجرد التلفـظ بالشـهادتين بل لابد من استيقان القلب***[29].

يعنى: باب براينكه بـراى بنـده مجـرد تلفـظ بـه شـهادتين كـافى نبـوده بلكـه لازم اسـت تـا قلب بـه گفتن آن مطمئن گردد.

و همچنان ازين دلائل معلوم ميگردد كه سخنان آنعـده علمـاء مرجئـه درست نميباشد كه ميگويند: شخص با گفتن مجـرد لا الـه الا اللـه بـدون تحقق شرايط آن داخل جنت ميگردد.

22- سؤال: انقياد و تسليم بودن به لا إله إلا الله مطابق بـه كتـاب و سنت به چه مفهوم ميباشد؟

جواب: الله متعال ميفرمايد:{**وَأَنِيبُـوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْـلِمُوا لَـهُ**}-الزمر:54.

- و به سوي رب خويش برگرديد و تسليم او شويد

و ميفرمايـد:{**وَمَنْ أَحْسَـنُ دِينًـا مِمَّنْ أَسْـلَمَ وَجْهَـهُ لِلَّهِ وَهُـوَ مُحْسِنٌ**}- النساء:125.

- دين چه كسـي بهـتر از دين آنكسـي اسـت كـه خالصـانه خـود را تسليم الله كند ، در حالي كه نيكوكار باشد.

و ميفرمايـد:{**وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَـهُ إِلَى اللَّهِ وَهُـوَ مُحْسِـنٌ فَقَـدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى**}-لقمان:22.

و ميفرمايد: :{**فَلَا وَرَبِّكَ لَا يؤْمِنُونَ حَتَّى يحَكِّمُوكَ فِيمَا شَـجَرَ بَينَهُمْ ثُمَّ لَا يجِـدُوا فِى أَنْفُسِـهِمْ حَرَجًـا مِمَّا قَضَـيتَ وَيسَـلِّمُوا تَسْلِيمًا**}، النساء-65.

- اما نه! به الله سوگند كه آنان مؤمن بشمار نمى آيند تا تـو را در اختلافات و درگيريهاى خود بـه داورى نطلبنـد و سـپس تنگى و ملالى در دل خود از داورى تو نداشته و كاملاً تسليم (قضاوت تو) باشند.

[28] . مسلم:31.
[29] . فتح المجيد:ص 36.

دليل 4- نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**لا يؤمن أحدكم حتى يكون هواه تبعاً لما جئت به**»[30].

- یعنی:هیچ یك از شما تا زمانی مؤمن نمیگردد که خواهش و هواه خویش را تابع (آنچه من آورده ام نماید) یعنی- تابع احکام شریعت و دین گرداند.

یعنی یگانه مقصد و هدف از شرط تسلیم بودن و انقیاد، سر نهادن و قبول نمودن جمع احکام دین بدون احساس حرج و مشقت بالای خویش است.

فائده: بسیاری از اعیان و مردمان عوام ازین معنی و مقصود اصلی شهادتین آگاهی ندارند و یا کاملاً در شك و تردید قرار دارند طوریکه گاهی میگویند معنی کلمه اینست و گاهی آن، بلکه گفته می توانیم بسیاری از علماء مشهور حتی به معنی درست کلمه و ملزومات آن واقف نیستند و گاهی یك حرف میزنند و گاهی از آن رجوع میکنند، و در تذبذب کامل قرار دارند- و الی الله المشتکی.

23- سؤال: دلیل بر شرط چهارم کلمه طیبه یعنی داشتن صدق و اخلاص چه میباشد؟

جواب:الله تعالی میفرماید:{**وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ**}-الزخرف:23.

- همین گونه در هیچ شهر و قریه ای پیش از تو بشارت دهنده ئی مبعوث نکرده‌ایم مگر این که متنعّمان (خوشگذران و مغرور از ثروت و قدرت) آنجا گفته‌اند : ما پدران و نیاکان خود را بر منهج و (دینی) یافته‌ایم و ما هم قطعاً به دنبال آنان مي‌رويم .

تعلیق: این آیت صریحاً دلالت برآن دارد که هرگاه برای کسی جهت اتمام حجت آیة یا حدیثی پیش گردد و او در مقابل بگوید که این مذهب من نیست و یا بزرگان ما برین عقیده نبوده اند و یا این امر دستور تنظیم ما نیست؟ چنین اشخاص به مقتضای این آیت کافر و خارج از ملت میباشند.

---

[30] . اخرجه ابن ابی عاصم فی السنة:15 و البغوی فی شرح السنة:104 و صححه النووی فی الاربعین و نازعه ابن رجب رحمه الله و قال أن تصحيحه بعيد لانفراد نعیم به- والله اعلم.

دليل 2- الله متعال میفرماید:{**إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ،وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ**}-الصافات:35-36.

- زیرا وقتی که بدانان گفته میشود که هیچ اله و معبودی برحق جز الله موجود نیست، تکبر میوزیدند و میگفتند: آیا ما آلهه و معبودان خویش را بخاطر(سخنان) یک شاعر دیوانه ترک گویم.

تعلیق: این آیت دلالت برآن دارد که در مقابل قرآن و سنت ترجح و برتری دادن مذهب، تنظیم، عرف و عادات، خواهشات شخصی و گروهی، پشتون و عرب بودن، غیرت و شهامت...کفر میباشد.

دليل 3- نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:« **إن مثل ما بعثني الله به عزوجل من الهدى و العلم كمثل غيث أصاب أرضا، فكانت منه طائفة طيبة، قبلت الماء فأنبتت الكلاء و العشب الكثير، و كان منها أجادب أمسكت الماء فنفع الله بها الناس فشربوا منها و سقوا وزرعوا و أصاب طائفة منها أخرى، إنما هي قيعان لا تمسك ماء و لا تنبت كلاء فذلك مثل من فقه في دين الله و نفعه بما بعثني الله به فعلم و علم و مثل من لم يرفع بذلك رأسا ولم يقبل هدى الله الذين أرسلت به**»[31].

- یعنی: مثال هدایت و علم که الله متعال مرا به آن مبعوث گرانیده است به مانند باران زیادی است که که بالای زمین میبآرد، که ازین زمین بخشی از آن پاك و صالح میباشد و آب را جذب و قبول میکند و از آن نبات و سبزه های زیادی سر میزند، و از آن میان زمینی سختی است که آب را قبول و جذب نمی کند و در روی خود نگهمیدارد، و بوسیله آن مردم نفع برند و از آن مینوشند و حیوانات خود مینوشانند و کشت و رزع مینمایند، و ازین میان زمینی است که همواره صاف بوده نه آب را نگهمدارد و نه در خود جذب میکند تا از آن گیاهانی برویاند (بلکه آنرا از خود میگذارند تا به دیگران برسد) و این اخیر مثال کسی است که در دین الله به علم و تفقه میپردازد، و از آنچه که الله مرا به آن مبعوث گردانیده نفع میبرد و علم را میآموزد و به دیگران میآموزاند، و مثال دیگر هست که برای این مهم (علم و آموختن وحی الهی از روی تکبر) سر بلند نمی کند، و هدایت الله تعالی را که بدان فرستاده شده ام قبول نمی کند.

[31] . متفق علیه: من حدیث ابو موسی الاشعری.

فائده: این حدیث دلالت به امور ذیل دارد:

1- شخص دین و عقیده خویش را آموخته و بـه آن عمـل مینمایـد و همین طور برای دیگران آنرا میآموزاند و تعلیم می دهد.

2- اینکه شخص دین و عقیده خـویش را خـوب میـآموزد امـا بـه آن عمل نمی کند ولی دیگـران را از آن منتفـع میگردانـد یعـنی: بـه عقیـده درست دعوت میکند و آنرا تعلیم می دهد اگـر چـه خـودش بـه آن عمـل نمی کند، که این مثال زمین دوم است.

3- مثال زمین سوم به شخصی میماند که با وجودیکه قرآن و سنت موجود باشد، علماء ربانی اهل قرآن و حدیث نیز موجود باشد اما بـدون هیچ عذری دین را نمی آموزد و از آن اعراض میکند، و همـه امـور را بـه علماء و ملاها حوالـه میکنـد، و میگویـد: ملا میدانـد و کـارش! مـا مـردم عوام و جاهل و ناگاه از دین هستیم صبح میرویم و شام دوباره به خانــه باز میگردیم به دین هیچ سرو کاری نداریم، بعضی مسائلی را چون نماز و روزه از مــادر و مــادر کلان خــویش آموختــه ایم، کلمــه را هم از روی عادت میگویند، شروط و ملزومـات و مطالبـات کلمـه را هرگـز نشـنیده اند، پس این شخص معـرض و کـافر بـوده از هـر چـیزی اولـتر آمـوختن عقیده اش برای اولولیت دارد، که تفصیل آن ان شـاء اللـه بعـداً خواهـد آمد.

24- سؤال: دلیل شرط پنجم کلمه (صدق و اخلاص) از قرآن و سنت چه است؟

جواب: اخلاص: عبارت از پاکی عمل با نیت صالح از هرگونـه شـبه و شرك است.

دلیل 1- الله متعال میفرماید:{**فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًـا لَـهُ الـدِّينَ،أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ**}- الزمر:3-2.

- پس الله را عبادت کن و عبادت خود را خالص و خاصّ او گردان . بدانید ! تنها طاعت و عبادت خالصانه برای الله است و بس.

و میفرماید:{**وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِـينَ لَـهُ الـدِّينَ**}- البينة:5.

- در حـالي کـه جـز این بدیشـان دسـتور داده نشـده اسـت کـه مخلصانه و حقگرایانه الله را بپرستند، و تنها دین و شریعت او را از خود بدارند.

دلیـل 2- نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم میفرمایـد:«**أسـعد النـاس بشفاعتي من قال لا إله إلا الله خالصاً من قلبه**»[32].

- یعنی خوشبختری (و مستحق ترین آنها) به شــفاعت من در روز قیامت کسی است که لا إله إلا الله را خالصاً از قلب گفته باشد.

[32] . البخاری:99 من حدیث أبی هريرة.

و میفرمایـد: :«**مـا من أحـد یشـهد أن لا إلـه الا اللـه، و أن محمداً رسول الله صدقاً من قلبه إلا حرمه الله على النار**»[33].

- هیچ فردی نیست که به لا إله الا الله و محمداً رسول الله به صـدق شهادت بدهد، مگر اینکه الله او را بر آتش جهنم حرام قرار میدهد.

فائده: از دلائل فوق معلوم میگردد کـه اعتبـار هـر عمـل در داشـتن اخلاص در آن میباشد، همانطوریکه درین مورد فضیل بن عیاض میگوید: ***اگر عمل خالص باشد اما مطابق سنت نباشد بازهم آن عمـل قبول نیست، و منظور از خالص برای اللـه اینسـت کـه عمـل جهت طلب رضای الله مطابق به سنت رسول الله باشد***[34].

25- سؤال: معنی صدق از قرآن و سنت چه است؟

جواب: صدق: عبارت از صادق بودن فـرد در قـول و عمـل ظـاهراً و باطناً است.

و همچنان صدق: عبارت از نطق کلمه طیبه بـه بـه زبـان و اطمینـان یافتن قلب به آن میباشد.

دلیـل:1- اللـه متعـال میفرمایـد:{**وَلَقَـدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ**}- العنكبوت:3

- مـا کسـاني را کـه قبـل از ایشـان بوده‌انـد (بـا انـواع تکـالیف و مشقّات و با اقسام نعمتها و محنتها) آزمایش کرده‌ایم ، آخـر بایـد اللـه واضح سازد چه کساني راست مي‌گویند ، و چه کساني دروغ مي‌گویند .

و میفرمایـد:{**وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَـافِقِينَ وَالْمُنَافِقَـاتِ وَالْكُفَّارَ نَـارَ جَهَنَّمَ خَالِـدِينَ فِيهَـا هِى حَسْـبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَـذَابٌ مُقِيمٌ**}، التوبة-68.

- الله به مردان و زنان منافق، و به همه کافران وعـده آتش جهنم داده که جاودانه در آن مي‌مانند، و جهنم براي (عِقاب و عذاب) ایشان کافي است. (علاوه از آن) الله آنان را لعنت و از رحمت خـود بـه دور داشته و داراي عذاب همیشگي خواهند بود .

زیـرا منافقـان این کلمـه را میگوینـد بـدون اینکـه در گفتن آن صـادق باشند، از همین جهت الله متعال در آیـة دیگـر میفرمایـد:{**وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ**}-البقرة:8

---

33. صحيح البخارى.
34. اقتضاء الصراط المستقيم، ص 451.

- و در میان مردم کسانی هستند که مي‌گویند : مـا بـه اللـه و روز قیـامت ایمـان داریم . در حالیکـه ایمـان ندارنـد و جـزو مؤمنـان بشـمار نمي‌آیند .

دلیل: 2- معاذ بن جبل از نبی صلی الله علیه وسلم روایت میکند کـه گفت: :«**ما من أحد يشهد أن لا إله الا الله، و أن محمداً رسول الله صدقاً من قلبه إلا حرمه الله على النار**»[35].

- هیچ فردی نیست که به لا إله الا الله و محمداً رسول الله به صــدق شهادت بدهد، مگر اینکه الله او را بر آتش جهنم حرام قرار میدهد.

و میفرماید:«**شفاعتی لمن يشـهد أن لا إلـه إلا اللـه مخلصـاً يصدق قلبه لسانه و لسانه قلبه**»[36].

- شفاعت من در روز قیامت برای کسانی خواهد بود که لا إلــه إلا الله را خالصاً از قلب گفته باشد طوریکـه قلب اش زبـانش را و زبـانش قلب اش را تصدیق نماید.

امام ابن رجب رحمه الله میگوید: ***آنکه لا إله إلا الله را به زبـان میگوید و بعداً از شیطان اطـاعت میکنـد، و مطـابق خواسـت شیطان حـرکت میکنـد، درینصـورت در نافرمـانی و مخـالفت الله متعال قرار دارد و فعـل اش قـولش را تکـذیب میکنـد، و درین حالت توحید شخص تحت اثر فرمانبرداری از شـیطان و خواهشات شخص قرار گرفته و نقض میگردد***[37]***.***

26- سـؤال: دلیـل شـرط هفتم کلمــه کـه محبت و ولاء بخــاطر آن میباشد از قرآن و سنت چیست؟

جـواب: اللـه متعـال میفرمایـد:{**وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْـدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُــوا أَشَــدُّ حُبًّا لِلَّهِ**}- البقرة: 165

- و از میـان مـردم کسـانی هسـتند کـه غـیر اللـه را ، بـهماننـد شریکان اللـه برمیگزیننـد و آنـان را همچـون اللـه دوسـت مي‌دارنـد ، و کساني که ایمان آورده‌اند الله را سخت دوست مي‌دارند (و بالاتر از هر چیز بدو محبت مي‌ورزند) .

---

[35] . صحيح البخاری.

[36] . رواه الحاكم فی المستدرك، ج1 ص 70 و صححه و وافقه الذهبی.

[37] . كلمة الاخلاص: ص 22.

و ميفرمايـد:{**يَـا أَيُّهَـا الَّذِينَ آمَنُـوا مَنْ يَرْتَـدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِـهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ**}- المائده:54

- اي كسـانيكه ايمـان آورده ايـد! هـركس از شـما از دين خـود بازگردد (و از ايمان به كفر گرايد) الله جمعيّتي را (به جاي ايشـان بـر روي زمين) خواهد آورد كه اللـه دوستشـان ميدارد و آنـان هم اللـه را دوست ميدارند .

دليل 2- نبى صلى الله عليـه وسـلم ميفرمايـد:«**ثلاث من كن فيه وجد بهن حلاوة الايمان:**

1. **أن يكون الله و رسوله أحب اليه مما سواهما.**
2. **و أن يحب المرء لا يحبه الا لله.**
3. **و ان يكره أن يعود في الكفـر بعـد ان انقـذه اللـه منـه كما يكره ان يقذف فى النار**»[38].

27- سؤال: دليل كفر به طاغوت از قرآن و سنت چه است؟

جـواب: اللـه متعـال ميفرمايـد: {**فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيـؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَـدِ اسْتَمْسَـكَ بِـالْعُرْوَةِ الْـوُثْقَى لَا انْفِصَـامَ لَهَـا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**} البقرة -256.

-هر آنكه به طاغوت كافر شده و به الله ايمان بيآورد، به محكم تـرين دستاويز در آويخته است،(و او را از سقوط و هلاكت مى رهاند و) اصـلاً گسستن ندارد، و الله شنوا و دانا است.

و عروة الوثقى اينجا طوريكه اهل علم و تفسـير ميگوينـد بـه معـنى: شهادت دادن به لا اله الا الله ميباشد، يعنى- در ابتـداء كفـر بـه طـاغوت بعداً اعلان ايمان به الله متعال.

تعليق: اين اين آيت دلالت بـرآن دارد كـه تـا زمـانى ايمـان يـك بنـده درسـت نمى باشـد كـه بـه تمـام معـنى بـه طـاغوت كفـر نـه ورزد، كـه درينصورت واضح ميگردد مجـرد گفتن لا إلـه إلا اللـه بـه زبـان و در عين حال با حكومـات طـاغوتى دوسـتى كـردن و آنـرا نصـرت دادن و بـه آن حكومت كار نمودن و دعاوى خويش را به محاكم طاغوتى اين حكومـات راجع ساختن همه مخالفت كفر بـه طـاغوت بـوده و صـاحب آن كـافر و خارج از ملت بوده و واجب القتل ميباشد.

و ميفرمايـد: : «**من قال لا الـه الا اللـه <u>و كفـر بمـا يعبـد من دون الله</u> حرم ماله و دمه و حسابه على الله**»[39]. - هر كـه لا الـه

[38] . صحيح البخارى:16، و مسلم :43 من حديث أنس.
[39] . مسلم:23.

الا الله بگوید، و به آنچه که غیر الله عبـادت میشـود کفـر ورزد، خـون و مالش بر همه مسلمانان حرام بوده و حسابش به الله واگذار میباشد.

مفهوم قول رسول الله صلی الله علیه وسـلم: «**و کفر بمـا یعبـد من دون الله**» عبارت از کفر به طاغوت است...

و بر خلاف آن یعنی نطق و شهادت به لا اله الا اللـه و عـدم کفـر بـه طاغوت دلالت به حلال بودن خون و مال اش دارد.

27- سؤال:طاغوت به چه کسی گفته میشود؟

جواب: طاغوت دارای انواع زیـادی میباشـد: و بـه هـر آنچـیزی گفتـه میشود،که به جهت از جهات بغیر از الله به عبادت گرفته شـود، و او بـه این راضی باشد[40].

همینطور ابن قیم رحمه الله میگوید: ***الطاغوت***: کـل مـا تجـاوز بـه العبد حده من معبود او متبوع او مطاع فطاغوت کل قوم من یتحـاکمون الیـه غـیر اللـه و رسـوله او یعبـدون من دون اللـه و یتبعونـه علی غـیر بصیرة.....[41]

-طاغوت هر آنچیزی است که از حد عابـد بـودن، مطیـع بـودن و پـیرو بودن خود تجاوز کند، پس طاغوت هر قوم همان کسـی اسـت کـه جهت تحاکم بغیر از الله و رسول اش به نـزد او مراجعـه میگـردد، و یـا اینکـه بغیر اللـه او را عبـادت[42] میکننـد، و یـا بغـیر از بصیرت از او پـیروی می کنند، و یا اینکه از او در مخالفت امر اللـه اطـاعت میکننـد؛ پس اینسـت طواغیت جهان! اگر تأملی به حال مردم این زمان گردد، اکثریت ایشـان از عبادت الله متعال خارج شده و در عبادت طواغیت داخل گردیده انـد، و از تحاکم به الله و رسول اش به سـوی تحـاکم بـه طـواغیت رو آورده اند، و از اطاعت و پیروی از رسول الله صلی الله علیه وسـلم بـه جهت اطاعت و متابعت طواغیت روگردانیده اند.

---

[40]. قید راضی بودن بـرای اینسـت کـه انبیـاء ، ملائـك و صـالحین – کـه بغـیر اللـه عبادت میشوند- از وصف و حکم طاغوت بیرون آینـد، بـرای اینکـه ایشـان شـدیداً ازین عمل کراهیت داشته و منع نموده اند، و عدم رضایت شان به اینکه بغیر اللــه کسی یا چیزی به عبادت گرفته شود از طرف الله متعـال ثـابت گردیـده اسـت.... که درین حالات کافی است، براءت و کفر خویش را بر عبادت کننده گـان ایشـان، و عبادت سایر طواغیت اظهار نموده تا حق ایشان را بـدون افـراط و تفریـط اداء کرده، وموالات و احترام ایشـان بخـاطر اللـه بجـا آورده باشـیم -امـا اشـیای کـه نمیتـوان رضـایت و یـا عـدم رضـایت آنـرا دانسـت –ماننـد؛ سـنگ و چـوب، پـول و دارائی.....همه در حکم طاغوت داخل هستند-.

[41]. اعلام الموقعین: ج1 ص50.

[42].برای دانستن مفهوم درست عبادت مراجعه گردد به « اصـلاحات چهـار گانـه » تألیف ابو الأعلی مودودی رحمه الله.

شيخ محمد بن عبدالوهاب ميگويد: طـاغوت در مفهـوم عـام اش هـر آنچيزی است که بغير الله متعال عبادت ميشود و يا در غير اطاعت اللـه و رسولش، اطاعت و پيروی ميگردد –و او به آن رضايت دارد.

بناً:

1- شيطان در ذات خود طاغوت است .

2- هرکسی که دعوی دانستن علم غيب را نمايد طاغوت است.

3- هر کسی بغـير از اللـه بخـاطر ذات اش دوسـت داشـته شـود و بخاطر ذات اش و بخاطرش از ديگـران نفـرت گـردد و او بـه آن راضـی باشد طاغوت است.

4- و هر شخص و چيزی که بغير از اللـه از جهت دوسـتی ، سـجده، رکوع، ولاء و براء، خوف و رجاء،تحاکم و داوری، دعـاء و طلب خواننـده شود و او بدآن راضی باشد طاغوت است.

28- سؤال: طاغوت چند نوع است؟

جواب: طاغوت در نصـوص قـرآن و سـنت و آثـار سـلف بـه صـورت عموم دو قسم ميباشد:

الف: طاغوت في العبادة ب: طاغوت في الحكم

الف- طاغوت في العبادة: اين نوع طاغوت در قرآن بسيار ذکر شـده اسـت:{**وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُـدُوهَا وَأَنَـابُوا إِلَى اللَّهِ فَبَشِّرْ عِبَادِ**}-الزمر:17

- کساني کـه از عبـادت طـاغوت دوري مي‌گزيننـد ، و (بـا توبـه و استغفار) به سوي الله باز مي‌گردند، ايشان را بشارت بـاد (بـه اجـر و پاداش عظيم) پس مژده بده به بندگانم.

و درين نـوع طـاغوت بسـيار انـواع طـواغيت ديگـر شـامل ميباشـند، شيطان، انسان، زنـده هـا، مـرده گـان، حيوانـات، جمـادات، قـبر، بت و ستاره ....وغيره شامل ميباشد، زمانيکه هريك ازينهـا از جهـات مختلـف مورد عبادت قرار گيرند، پس به صـورت مختصـر گفتـه ميتـوانيم معـنی طاغوت:**<u>كل ما عبد من دون اللـه</u>** امـا بـا يـك قيـد کـه **و هـو راض** يعنی**:** او به اين عبادت راضی باشد، طوريکه قبلاً بيان کرديم بخاطراينکه آن معبودان را که مشـرکين بـه عبـادت گرفتـه انـد ماننـد؛ عيسـی عليـه السلام و يا ساير انبياء و صالحين و يا ملائك....که هرگـز بـه اين عبـادت راضی نمی باشد بناً صفت طاغوت لازماً بايد ازيشان نفی گردد.

ب- طاغوت في الحكم: اين نوع طـاغوت نـيز در آيـات بسـياری ذکـر گرديده است.

طوريکـه اللـه متعـال ميفرمايـد:{**يُرِيـدُونَ أَنْ يَتَحَـاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ**}-النساء:60

- مي‌خواهند جهت تحاكم نزد طاغوت بروند (و حكم او را به جاي حكم الله خواستار شوند ؟ !). و حال آن كه بديشان امر شده است كه به طاغوت كفر ورزند.

درين جا طاغوت به هر آنچیزی گفته میشود، کـه در مقابـل احکـام و دستورات شریعت قرار گرفته است، مانند؛ هـر قـانون اساسـی، قـانون وضعی، پارلمان ،جمهوریت، دیموکراسی، سوسیالسیتی، تحاکم بـه نـزد ریش سفیدان، حکم نمودن به عرف و عادات، و هـر کسـی کـه بغـیر از الله و رسـول اش نـزد او بـه فیصـله و داوری رفتـه شـود، همـه وصـف طاغوت را دارند.

بناً درین آیت مراد از طاغوت:**كل ما عدل عن كتاب الله و سنة نبيه الى التحاكم اليه من نظم و قوانين و ضعية او تقاليد و عادات متوارثة او رؤساء قبائل ليفصل بينهم بذلك او بما يراه زعيم الجماعة او الكاهن و من ذلك يتبين أن النظم التى وضعت ليتحاكم اليها مضاهاة لتشريع الله داخلة في معنى الطاغوت.**[43]

- هر آنکس است که از احکام کتاب و سنت نبی صـلی اللـه علیـه وسلم عدول کرده و بسوی تحاکم و قضاوت به قوانین نظـام یـا قـوانین وضعی (مانند؛ آئین پاکستان یا قانون اساسی افغانستان) و تقالید عرف و عادات باقی مانده گذشته گان و یا به سوی رؤسای قوم و قبیلـه و یـا جرگه های عرفی خـویش میرونـد، تـا مشـکلات و دعـاوی شـانرا حـل و فصل نمایند، یا اینکه نزد امیر یا رئیس جماعت و تنظیم یا حزب خـود یـا کاهن یا روحانی (بدعتی غیر آگاه به احکام شرعی) رفتـه و دعـوی خـود را به آنان آن پیش نماید، و به قـرآن و سـنت اهتمـام و التفـات نداشـته باشد همه این اشخاص در حکم طاغوت شامل هستند.

تعلیق: از آیـات و عبـارات فـوق بـه خـوبی معلـوم میگـردد کـه جهت قضاوت و فیصله رفتن نزد محاکم غیر شرعی بر اساس قوانین وضعی، یا محاکم ولسوالی، یا حوزه پـولیس طـاغوتی، و یـا ریش سـفیدان و یـا کمیته های اصلاحی ....همه آنهائی کـه بـر اسـاس قـوانین اساسـی و یـا آئین اساسی و جمهوری و قـوانین وضـعی بنـاء شـده انـد، کفـر بـوده و شخص را از ملت خارج میسازد، و دلیل آن نـیز نصـوص متعـددی اسـت که در کتـاب و سـنت موجـود میباشـد، طوریکـه اللـه متعـال میفرمایـد: {**وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ**}-المائـدة: 44.

- و هر آنکه به آنچه الله نازل کرده است حکم نکند، او و امثـال او کافرند.

[43] . فتاوى اللجنة الدائمة: ج1 ص 542.

و همچنـان كسـانيكه اين قـوانين را وضـع ميكننـد، و از آن حفـاظت مينمايند، و براى اين قوانين احترام قائل هستند و از مـردم رعـايت آنـرا ميخواهنـد، بـه نـام وزارت عدليـه يـا وزارت عـدل و انصـاف يـا وزارت داخله... و به هر نام كه مسمى هستند، همه اين اشـخاص كـافر بـوده و در حكم طاغوت داخل هستند، هرچند گمان ايمان و اسلام را بالاى خـود داشته باشند.

29- سؤال: صفت كفر به طاغوت چگونه است؟

جواب: معنى كفر به طاغوت را شيخ الاسـلام محمـد بن عبـدالوهاب رحمه الله اين گونه بيان ميكند: ***و معنى الكفر بالطـاغوت إن تـبرأ من كل ما يعتقد فيه غير اللـه من جـني و انسـي او شـجر او حجر او غير ذلك و تشهد عليه بالكفر و الضلال و تبغضه ولــو كان أباك و أخاك***[44].

- و معنى كفر به طاغوت اينست كه از هر آنچه كه به غير از اللــه (در حاكميت، نفـع و ضـرر، ايجـابت دعـاء و ....) بـه آن عقيـده ميشـود براءت وبيزارى جويى، اعم ازينكه از جنيـات باشـد يـا از انسـانها، سـنگ باشد يا چوب و يا غـير از اين اشـياء، و بـر كفـر و ضـلالت آنهـا شـهادت بدهى و با آنهـا بغض و دشـمنى داشـته باشـى هرچنـد پـدرت باشـد و يـا برادرت.

در جائى ديگر ميگويد: ***فاما صفة الكفر بالطاغوت بـان تعتقـد بطلان عبـادة غـير اللـه و تتركهـا و تبغضـها و تكفـر اهلهـا و تعاديهم و تحب اهل الاخلاص و تواليهم و تبغض اهل الشــرك و تعاديهم و هذه ملة ابراهيم التي سفه نفسه من رغب عنها و هذه هي الاسوة الحسنة التي أخبرالله بها في قوله***[45] **{قَـدْ كَـانَتْ لَكُمْ أُسْـوَةٌ حَسَـنَةٌ فِي إِبْـرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَـهُ إِذْ قَـالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُـدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَـا بِكُمْ وَبَـدَا بَيْنَنَـا وَبَيْنَكُمُ الْعَـدَاوَةُ وَالْبَغْضَـاءُ أَبَـدًا حَتَّى تُؤْمِنُـوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ}**- الممتحنة:4.

- اما صفت كفر به طاغوت آنست كه بـه بطلان عبـادت غـير اللـه معتقد باشى و آنها را ترك گوئى و با ايشان بغض و كينه ورزى، و آنهـا و اهل آنها را تكفير نمـائى و بـا ايشـان دشـمنى نمـائى، و در مقابـل اهـل اخلاص را دوست داشته و با آنها مـوالات نمـائى، و بـا اهـل شـرك بعض ورزيده و دشمنى نمائى، و همين است! ملت ابراهيم كه هركسـى از آن روى گرداند جز شخص بى عقل و نـادان نيسـت، و همين اسـت! اسـوه

[44] . مجموعة الرسائل و مسائل النجدية: ج4 ص 33.
[45] . الدرر السنية ج1 ص 161.

حسنه که الله عزوجل ما را درین قول خویش از آن خبر داده است: {-(رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیز هائی که بغیر از الله می پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی اعتنائیم، و دشمنی و کینه توزی همیشگی میان ما و شما پدید آمده است، تا زمانیکه به الله یگانه ایمان می آورید و او را به یگانگی می پرستید}.

تعلیق: ازین قول شیخ محمد بن عبدالوهاب معلوم میگردد که کفر به طاغوت عملاً زمانی تحقق پیدا میکند که طواغیت را تکفیر نموده و برایشان گفته شود {**يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ**}- الكافرون:1

همین طور باید به نظام های طاغوتی چون جمهوری و لیبرالی و دیموکراسی بغض و دشمنی گردیده و براءت خود را اظهار کرد، و بر علاوه اینکه این نظام ها را ترك گردد باید با آنها دشمنی شده و علیه آنها قتال آغاز شود، و اگر با ایشان گام به گام به سوی انتخاب شرکی رفته شود و در مجالس ایشان نشست و برخاست صورت گیرد درآنصورت شخص از ملت ابراهیم خارج شده و داخل در ملت کفر امریکا و بریطانیا و یهود و نصاری گردیده و از اسلام و ایمان هیچ بهره ئی ندارد.

2- و موضوع دیگری که ازین قول ابراهیم علیه السلام استنباط میگردد، اینست که باید برایشان آشکاراً کافر گفته شود، و با بد بینی قلبی مفاد آیة برآورده نمی شود، زیرا الله متعال فرموده است:{**وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ**}.

3- این موضوع نیز روشن میگردد که با نظام ها طاغوتی موجود صرفاً بغض داشتن کفایت نکرده بلکه دشمنی نیز باید گردد، (و مراد از دشمنی اینجا قتال با آنها است).

نکته: درین آیت عداوت یا دشمنی قبل از بغض ذکر گردیده است زیرا صرفاً با بغض داشتن هدف به دست نمی آید بدلیل اینکه داشتن بغض نهان با طاغوت در قلب هیچ نتیجه عملی ندارد از همین لحاظ باید اولاً با طاغوت به دشمنی پرداخته و در قلب با او بغض داشته باشد، که (مفهوم کفر اعتقادی و کفر قولی و کفر عملی به طاغوت نیز همین میباشد)، که با عدم تحقق یکی از آنها شخص داخل ملت ابراهیم شده نمی تواند، و همین طور به طاغوت کاملاً کافر بوده نمی تواند.

شیخ سلیمان بن سحمان اجتناب از طاغوت را به چهار جزء تقسیم کرده و میگوید: ***و المراد من اجتنابه ، ای الطاغوت: هو بغضه و***

عداوته بالقلب و سبه و تقبيحه باللسان و ازالته باليد عند القدرة و مفارقته، فمن ادعى اجتناب الطاغوت و لم يفعل ذلك فما صدق[46]. ا ه.

- مراد از اجتناب از طاغوت: همانا بغض و دشمنی با طاغوت در قلب و بد گوئی تقبیح او به زبان، و در صورت دست یافتن به او کشتن و ازبین بردن او با دست و دوری جستن از وی (در صورت عدم توانائی و دست یافتن به وی) میباشد، پس هر کسی ادعای اجتناب از طاغوت را بنماید و یکی از موارد فوق را انجام ندهد، راست نمی گوید.

30- سؤال: اگر یك فرد بگوید من یك مسلمان عامی هستم مرا به کسی هیچ کاری نیست هرکاری که میخواهد انجام بدهد، آیا چنین شخص مسلمان است؟

جواب: چنین شخصی مرد باشد یا زن مسلمان بوده نمی تواند، زیرا تکفیر کافر، و مشرك گفتن مشرك و دشمنی با آنها و براءت از ایشان لازم بوده و (جزء مکمل ایمان) است، بناً اگر در شرایط موجود جمهوری خواهان و دمواکرات ها و دعوتگران آنها کافر گفته نشود آن شخص داخل اسلام نمی گردد، زیرا الله متعال میفرماید: {**فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**}-البقرة: 256.

- هر آنکه به طاغوت کافر شده و به الله ایمان بیآورد، به محکم ترین دستاویز در آویخته است که اصلاً گسستن ندارد، و الله شنوا و دانا است.

و عروة الوثقى اینجا طوریکه اهل علم و تفسیر میگویند به معنی: شهادت دادن به لا اله الا الله میباشد، یعنی- در ابتداء کفر به طاغوت بعداً اعلان ایمان به الله متعال سبب تحقق مفاد لا إله إلا الله و داخل شدن شخص به اسلام میگردد.

و میفرماید:{**وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ**}- النحل:36.

- همانا ما در میان هر امتی رسولی را مبعوث گردانیده ایم، تا الله را خالصانه عبادت کرده و از طاغوت اجتناب و دوری نمایند.

درین آیة امر به اجتناب از طاغوت شده است و اجتباب از طاغوت در سنت ابراهیم علیه السلام همانا در قلب داشتن بغض و کینه با طاغوت و در زبان تکفیر و براءت ازیشان و به جوارح دشمنی با ایشان میباشد.

---

[46]. الدرر السنية فى الاجوبة النجدية: ج1 ص 502.

و این همه دلالت بر آن دارد که شخص تا زمانی مسلمان نمیگردد که کافر را تکفیر نکند، و از او براءت خود را اعلان نکند و با او دشمنی نورزد، و عملاً با وی در صورت توانائی به قتال و حرب نپردازد.

1-شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب میگوید: ***وما نجا من شرك الا من عادی المشرکین الی قال: یتبین لك ان الاسلام لا یستقیم إلا بمعاداة اهل هذا الشرك فان لم یعادهم فهو منهم و ان لم یفعله.***[47]

- تا هنگامی نمی توان از شرك نجات یافت که با مشرکین دشمنی نگردد، و میگوید: پس حالا برایت واضح گردید که اسلام شخص درست نیست مگر با دشمنی اهل شرك، پس اگر شخص با ایشان دشمنی نکند از جمله آنها است یعنی به مانند آنها مشرك هستند، هرچند عمل شرك آمیزی را انجام نداده باشد.

خلاصه: الله متعال بالای مسلمانان دشمنی کفار و مشرکین و تکفیر و براءت و مفارقت از ایشان را فرض گردانیده است، طوریکه میفرماید:{**لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ**}- المجادلة 22.

- مردماني را نخواهي يافت كه به الله و روز قيامت ايمان داشته باشند ، و (در عين حال) كساني را به دوستي بگيرند كه با الله و رسول اش دشمني ميورزند، هرچند كه آنان پدران ، يا پسران ، يا برادران ، و يا قوم و قبيله ايشان باشند. زیرا آنان کسانی هستند که الله در قلب هایشان ایمان را نوشته است.

31- سؤال: دوستی و دشمنی بخاطر الله چه معنی میدهد؟

جواب: الله متعال میفرماید:{**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ .... إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا**}- المائدة:55

- ای کسانیکه ایمان آورده اید! یهود و نصاری را به دوستی نگیرید، ایشان برخي دوست برخي ديگرند (و در دشمني با شما يكسان و برابرند). و هركس از شما با ايشان دوستي ورزد، بيگمان او از جمله ايشان میباشد..... تنها الله و رسول او و مؤمنان دوست و ولی شمایند.

[47] . عقيدة الموحدين: ص 267.

و ميفرمايد:{**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ**}-التوبة:23.

- اي كسانيكه ايمان آورده ايد! پدران و برادران (و همسران و فرزندان و هر يك از خويشاوندان ديگر) را دوستان خود نگيريد (و تكيه‌گاه و دوست خود ندانيد) اگر كفر را بر ايمان ترجيح دهند.

و ميفرمايد:{**لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ**}-المجادلة:22

- مردماني را نخواهي يافت كه به الله و روز قيامت ايمان داشته باشند ، و (در عين حال) كساني را به دوستي بگيرند كه با الله و رسول اش دشمني ميورزند، هرچند كه آنان پدران ، يا پسران ، يا برادران ، و يا قوم و قبيله ايشان باشند. زيرا آنان كسانى هستند كه الله در قلب هايشان ايمان را نوشته است.

و ميفرمايد:{**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ**}-الممتحنة:1

- اى كسانيكه ايمان آورده ايد! دشمنان من و خود را به دوستى نگيريد.

32- سؤال: موالات با كفار و طواغيت چگونه تحقق ميآبد؟

جواب: موالات در شريعت: هرگونه كمك نمودن، نصرت و انتصار، دوستى، موافقت، متابعت، اطاعت، محبت كردن را گويند، و هرگاه يكى از موارد فوق از شخص همراه با كفار و طواغيت ديده شود، آنرا موالات با كفار ميگويند، و سبب ارتداد خروج شخص از اسلام ميگردد، و برعكس واجب است تا با الله و رسول و مؤمنان و با اهل اسلام و ايمان موالات داشته باشد.

33-سؤال: فرق ميان موالات و مدارات و مداهنت چه است؟

جواب: معنى موالات را قبلاً بيان كرديم.

و مدارات: عبارت از به نرمى سخن گفتن و ترك شديد بودن و حسن اخلاق و رفتار براى پيدا كردن جايگاه دنيوى و ايجاد الفت و محبت در مقابل كفار جهت متمائل گردانيدن آنها به گرويدن اسلام ميباشد.

و مدارات از جمله اخلاق اسلامى بوده به شرط آنكه سبب نقصان در دين و ايمان شان نگردد[48].

[48] .فتح البارى: ج1 ص 454.

اما مداهنت: **عبارت از ترك الدين لصلاح الدنيا** است.

و این امر در شریعت جواز ندارد، و مثالهای واضح این گونه اعمال را در شرایط امروزی به صورت واضح در وجود تعداد کثیری از علماء دربار طواغیت دیده می توانیم که مال و متاع دنیا را نسبت به دین و ایمان خویش ترجح داده اند – قاتلهم الله.

34-سؤال: دوستی با مشرکین، یهود و نصاری، و یا با طرفداران نظام جمهوریت و دیموکراسی وغیره ادیان کفری و داعیان آن چه حکم دارد؟

جواب: قبلاً آية را متذكر گرديديم كه:{**لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ**}-المجادلة:22

- مردماني را نخواهي يافت كه به الله و روز قيامت ايمان داشته باشند ، و (در عين حال) كساني را به دوستي بگيرند كه با الله و رسول اش دشمني ميورزند، هرچند كه آنان پدران ، يا پسران ، يا برادران ، و يا قوم و قبيله ايشان باشند. زیرا آنان کسانی هستند که الله در قلب هایشان ایمان را نوشته است.

و میفرماید:{**وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ**}، - و هرکسیکه به سوی آنان ممائل گردید و دوستی آنها را اختیار کرد از جمله آنان میباشد.

قرطبی رحمه الله میگوید: **ان حكمه كحمكمهم و هو يمنع اثبات الميراث للمسلم من المرتد.**

-حکم چنین شخصی که با کفار و طواغیت موالات دارد به مانند حکم آنها بوده و از میراث مسلمان منع میگردد.

و الله عزوجل در جای دیگر میفرماید:{**وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللّهِ مِنْ أَوْلِيَاء ثُمَّ لاَ تُنصَرُونَ**}- هود:113

- و به کافران و مشرکان تکیه مکنید (که اگر چنین کنید) آتش جهنم شما را نیز فرا مي‌گيرد ، و شما را نيست جز الله دوست و نصرت دهنده ئی.

و در لفظ «النار» الف و لام عهدی آمده است که آتش جهنم به معنی خاص آن که برای کفار آماده شده میباشد، در حالیکه برای مسلمانان و مؤمنان گنهکار طوریکه در سوره تحریم ذکر شده است: {**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا**}-تحريم:6

- ای کسانیکه ایمان آورده اید! خود و اهل خویش را از آتش نجات دهید.

درينجـا آتش جهنم بـه صـورت «نـار» بـدون الـف و لام عهـدی آمـده است که مفهوم آتش جهنم است اما در زیادت و حـرارت از آتش کفـار کم میباشد- احسبه کذلک ان شاء الله.

بنـاً: در عصـر حاضـر هـر کسـی بـا حکومـات کـافر و دعـوت گـران جمهوریت و دیموکراسی و یا هر نوع طاغوت دیگـر ولاء و دوسـتی دارد، کافر و مرتد بـوده و واجب القتـل میباشـد، بلکـه ایمـانش هرگـز صـحیح نمیباشد هرچند کلمه را هر روز به هزار بار تکـرار کنـد و نمـاز بخوانـد و زکات، اسم خویش را شیخ صاحب، مولوی صاحب ....هـر چـه میخواهـد بگذارد و حج و عمره را بار ها انجام دهد، حافـظ قـرآن و سـنت و داعی به سوی آن باشد، بازهم کافر و مرتد میباشد.
و دلیل آن نیز این قول اللـه متعـال میباشـد:{**وَلَوْ كَـانُوا يُؤْمِنُـونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْـزِلَ إِلَيْـهِ مَـا اتَّخَـذُوهُمْ أَوْلِيَـاءَ وَلَكِنَّ كَثِـيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ**}- المائدة:81.
- اگر آنان به الله و نـبی او و بـه آنچـه کـه بـه ایشـان نـازل شـده است، ایمان ميآوردند، کافران را هرگز به دوسـتي نمي‌گرفتنـد. وليکن بسياري از آنان فاسق و از دين خارجند.

35- سؤال: فرق میان موالات و تقیه در چیست؟
جواب:موالات در اصل قرب و نزدیکی را میگویند، در حالیکه تقیه در لغت ترس را میگویند و در عربی گاهی مترادف «الحذر» نـیز اسـتعمال میشود، که به معنی متوجه بودن و ترسـانیدن اسـت، بنـاً تقیـه و الحـذر دارای معنی جدا و موالات یا نزدیکی چیز متفاوت از آن میباشد.
معـنی اصـطلاحی مـوالات همانطوریکـه قبلاً نـیز ذکـر کـردیم، همانـا دوستی و محبت، نصرت، اطاعت، مـوافقت...بـا کـافران را گوینـد، امـا تقیه در اصطلاح به معـنی: الحـذر من الکفـار – هـراس از کفـار را می گویند زمانیکه کفار غالب باشند، و شخص از قوت آن در هـراس بـوده و بخاطر حفظ جان خویش دشمنی خود را با آنها پنهان کند و با ایشــان از در مـدارات پیش آمـد کنـد، امـا هرگـاه شـخص در دفـاع از دین کـافر و طاغوت و از قوانین او قرار گیرد و با او تعـاون قـولی و یـا فعلی انجـام دهد، درینصورت تقیه هیچ مفهومی نخواهد داشت زیرا این گونـه اعمـال به موالات صریح دلالت دارد و باعث خروج شخص از اسلام میگردد.
ابن عباس رضی الله عنه معـنی تقیـه را چـنین بیـان میکنـد: **هو ان يتكلم بلسـانه و قلبـه مطمئن بالايمـان و لا يقتـل و لا يـاتی ماثم.**[49] **ا ه**

[49] . تفسیر القرطبی: ج4 ص 57

-تقيه آنست که شخص با زبان خود (به نرمی و دوستی و تمائل) با کفار صحبت کند، اما قلب اش مطئمن به ایمان باشد (و کفر و بغض و عداوت او را در دل داشته باشد) اما به دستور کافر قتل (مسلمان) نکند و مرتکب گناهی نگردد.

حسن بصری رحمه الله میگوید: **لا تقية فى القتل؛** یعنی- تقیه در قتل جواز ندارد.

خلاصه: نتیجه این میشود که موالات ظاهر با کفار و طواغیت باعث کفر ظاهر و اکبر میگردد، که شخص را از اسلام خارج مینماید، بدلیل این قول الله متعال:{**وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ**}، و قبلاً تفسیر آن از قرطبی رحمه الله گذشت که میگوید:**حكمه كحكمهم.**

همچنان تکفیر عباس رضی الله عنه توسط نبی صلی الله علیه به علت ماندن اش در مکه و داخل شدن اش در جنگ با مسلمانان در بدر دلیل دیگری بر کفر چنین اشخاص میباشد، هرچند عباس رضی الله عنه مُکرَه هم بود.

و باید یاد آوری کنیم که زمانی اظهار به کفر توسط شخص در میان کفار جائز میباشد که اکراه معتبر موجود گردد[50]، و صرفاً خوف و مصلحت برای اظهار کفر و بودن در میان کفار کفایت نمی کند.

36-سؤال: درین روز ها طرفداران جمهوریت و دیمواکراسی و بعض اشخاص دیگر به نام مسلمانان این ادعا را براه انداخته اند که گویا یهود و نصارا و امریکایان در غلبه بالای ما قرار داشته و ما در تقیه و مصلحت با ایشان رفتار میکنیم و برای این ادعا بعضی از علماء طاغوتی درباری نیز دلائل را اقامه کرده اند آیا این حرف درست است یا خیر؟

جواب: برای جواب این سؤال قول امام بغوی را استشهاداً نقل میکنیم:**نهى الله المؤمنين عن موالاة الكفار و مداهنتهم و مباطنتهم إلا أن يكون الكفار غالبين ظاهرين او يكون المؤمن في قوم كفار فيخافهم فيداريهم باللسان و قلبه مطمئن بالايمان دفعاً عن نفسه من غير أن يستحل دما حراما او مالا حراما او يظهر الكفار على عورة المسلمين و التقية لا تكون إلا مع خوف القتل و سلامة النية، قال تعالى: {إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ}**- النحل:106- **ثم هذه رخصة فلو صبر حتى قتل فله أجر عظيم**[51].

[50]. برای دانستن معنی اکراه معتبر به کتب فقهی مراجعه گردد.
[51]. تفسیر البغوی: ج1 ص 336.

-الله عزوجل مؤمنين را از موالات و در نهان به دوستى گرفتن و مداهنت كفار نهى نموده است، مگر در حالت كه كفار از نظر قوت و قدرت غلبه داشته باشند و مؤمن در ميان اين قوم باشد و از ترس جان خود با ايشان به زبان مدارا و نرمى نمايد، اما قلب اش مطمئن به ايمان باشد، با وجود آنكه اين كار را بخاطر حفظ جان خود انجام ميدهد اما شرط در آن اينست خون محرم مؤمن را حلال نگرداند (يعنى مسلمانى را به قتل نرساند) و همچنان مال محرم را حلال نسازد، و راز مسلمانان را نزد كفار افشاء نكند، بناً تا زمانى تقيه اعتبار نمى داشته باشد تا آنكه خوف قتل و كشته شدن اش به صورت حتمى موجود نگردد، و نيت اش نيز صحيح و سالم باشد، همانطوريكه الله متعال ميفرمايد: **{مگر آن شخصى كه تحت اكراه بوده و قلب اش مطمئن به ايمان باشد}؛** كه درينصورت در انجام اين كار (با زبان به نرمى صحبت كردن با كفار و مدارا نمودن، نه قتل مسلمان و افشا نمودن راز آنها) رخصت موجود ميباشد، اما اگر هيچ يك ازين كار ها را انجام نداد و تا كشته شدن خويش به دست كفار صبر اختيار نمايد ، درينصورت اجرى بزرگى برايش خواهد بود.

خلاصه: از عبارت فوق به صراحت معلوم گرديد كه صرفاً در يك حالت تقيه جواز دارد اما با كفار جهت مصالح دوستى كردن كفر و ارتداد بوده بلكه اين عمل (ترس زياد از يشان)گاهى سبب ميشود كه كفر منافقان آشكار گردد. طوريكه الله متعال ميفرمايد:{**فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ**}- المائده:52

- مي‌بيني كساني را كه بيماري (ضعف و شكّ و نفاق) به دل دارند ، (در دوستي و نصرت با يهوديان و مسيحيان) بر يكديگر سبقت مي‌گيرند و مي‌گويند : مي‌ترسيم كه (روزگار برگردد و) بلائي بر سر ما آيد (و به كمك ايشان نيازمند شويم) . اميد است كه الله فتح (مكّه) را پيش بياورد يا از جانب خود كاري كند (و دشمنان اسلام را نابود و منافقان را رسوا نمايد) و اين دسته از آنچه در دل پنهان داشته‌اند ، پشيمان گردند (و بر ضعف و شكّ و نفاق خود افسوس خورند) .

اين منافقان را الله متعال به سبب موالات ايشان با كفار كافر خوانده است، زيرا گفته است: **نخشى أن تصيبنا دائرة،** و الله متعال مجرد خوف از كفار را بدون تكليف عذر ندانسته است، اگر چنين ميبود پس الله عزوجل منافقان را كفار نمى گفت.

اگر چه حکومت های نام نهاد در سرزمین های اسلام این را میگویند که ما توانائی مقابل شدن با امریکا، یهود و نصاری را نداریم و ازین جهت با ایشان موالات در موالات هستیم، بناً ما کافر نیستیم، میگویم: این مردمان قبل ازین که به سبب موالات با یهود و امریکا کافر گردد، بسبب تحاکم به قوانین وضعی و حکم بغیر ما انزل الله کافر شده اند، زیرا الله متعال میفرماید:{**وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ**}- المائدة:44

- و هر آنکه به آنچه الله نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او کافرند.

2-و دیگر اینکه نظام و دین الله را ترك گفته و جمهوری و دیموکراسی را ترجح داده و بالای مردم تطبیق میکنند و خلاف ورزی از اساسات آنرا قابل مجازات میدانند، که به این سبب نیز در کفر ایشان زیادت به عمل می آید، طوریکه الله متعال میفرماید:{**أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ**}- الشورى:21.

- آیا برای آنان شریکانی (به الله است) که در دین برایشان شریعت سازی میکنند، آنچیزی را که الله اجازه نداده است.

3- و از جهت دیگر این موالات توأم با قتل تعذیب و به بند کشیدن مجاهدین و اذیت و آزار خانواده هایشان، و ایشانرا بنام های قبیح چون دشمن الله و دین الله را یاد کردن، و به نفع و انتصار صلیب با ایشان به حرب پرداختن همه مواردی است که در کفر شان زیادت به عمل میآورد، هماطوریکه ابن تیمیه میگوید: **اما اذا قتله على دين الاسلام مثل ما يقاتل النصراني المسلمين على دينهم فهذا كافر شر من الكافر المعاهد فان هذا كافر محارب منزلة الكفار الذين يقاتلون النبى صلى الله عليه وسلم و اصحابه و هؤلاء مخلدون في جهنم كتخليد غيرهم من الكفار**[52].

-هرگاه کسی (مسلمان را) بخاطر مسلمان بودنش بکشد مثال اش به مانند اینست که نصرانی ئی مسلمانی را بخاطر نصرت دین خود کشته باشد، پس این شخص کفرش شدید تر و بدتر از کافر معاهد است، زیرا این شخص در حکم کافر محارب میباشد که با نبی صلی الله علیه وسلم و اصحابش به قتال پرداخته بودند، بناً چنین اشخاص جاویدان در آتش جهنم بوده قسمیکه سایر کفار میباشند.

و همانطوریکه میبینیم حکومات طاغوتی موجود مجاهدین را صرفاً بخاطر این میکشند که ایشان قانون الله را میخواهند و دشمنی خویش را با نظام های طاغوتی جمهوری و دیموکراسی اعلان نموده اند، اما ایشان ازین نوع نظام های طاغوتی دفاع نموده تا جائیکه حتی قتال مؤمنین نیز مانع این خواست شان نمی گردد، لهذا این حکومات قبل از

[52] . مجموعة الفتاوى:ج 34 ص 136-137، و الجامع: ج2 ص 680.

موالات با کفار، کافر بوده موالات وجهه خاصی است که با تحقق آن در کفر ایشان زیادت بعمل آورده است.

37-سؤال:حاطب بن ابی بلتعة رضی الله عنه با کفار موالات نموده بــود پس چرا وی کافر نشد؟

جواب: حاطب بن ابی بلتعه صحابی جلیل القدر و اهل بدر بود، برای اهل مکه (کفار قریش) نامه ای را فرستاد و خانه و اولاد هـایش نـیز در مکه بود، از اصحاب دیگر همچنان خانه زن و فرزندان شان در مکه بــود که خانواده هایشان از آنها محافظت میکرد اما حاطب کسی نداشـت تـا از خانواده اش محافظت کند، و حاطب نیز برای اینکه خانواده اش را از کفار محـافظت نمایـد بـرای آنهـا نامـه ای فرسـتاد تـا ظـاهراً دوسـتی و وفادارئی خویش را به آنها نشان دهد، اما این از باب اجتهاد اش بود کــه درین اجتهادش خطاء کرد، هرچند این کار (یعی جاسوسـی بـرای کفـار) کفر میباشد، و خود حاطب نیز به این امر اقرار داشت، طوریکه گفت:**و ما فعلت ذلك كفراً و لا ارتداد عن دینی ولا رضی بالكفر بعد الاسلام**[53]**-** یعنی: این کار را من از جهت کفر و ارتداد و راضی بودن به کفر بعد از اسلام خویش انجام نداده ام (بلکه بخـاطر حفـاظت خـانواده خویش چنین اجتهاد کردم).

همین قسم سایر صحابه نـیز این عمـل را کفـر میدانسـتند، طوریکـه عمر بن خطاب رضي الله عنـه گفت: **دعني يـا رسـول اللـه صـلى الله علیه وسلم أضرب عنق هذا المنافق فانه قد كفـر-**یعـنی: یا رسول الله بگذار تا گردن این منافق را بزنم که کفر خویش را آشکار ساخته است.

و رسول الله صلی الله علیه بر عمر انکار نکـرد یعـنی نگفت کـه این عمل کفر نیست بلکه عذر حـاطب را شـنید و وی را معـذور دانسـت، و حاطب چنین عذر خویش را پیش کرد:

1- مشـرکین از زن و فرزنـدانم محـافظت میکننـد و آنهـا را اذیت و آزاد نمی دهند.

2- این عمل را از وجهه کفر و راضی بودن به آن انجام نداده ام.

3- و همچنان از اصحاب بدر بود، و الله تعالی بر ایمان آنها شـهادت داده بود، و فرموده بود، **اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم.**

4- در نامه ای که حاطب برای کفـار ارسـال نمـوده بـود هیچ لفـظ کفری نوشته نشده بود، بلکه درین نامه آمده بـود: **يـا معشـر قـريش فإن الرسول الله صلى الله علیه وسلم جاءكم بجيش كالليل**

[53] . مسلم.

يسير كالسيل فوالله لو جاءكم وحده نصره الله و أنجز له وعده فانظروا لانفسكم، والسلام[54]**.**

- ای گروه قریش: رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی شما با لشکری چون سیاهی شب و قدرتی به مانند سیل حرکت میکنند، و (هر چیزی در مقابل شان بیآید ازبین میبرند) و به الله سوگند اگر تنها هم بیآید الله او را نصرت و پیروزی میدهد و وعده خویش را در مورد او متحقق میگرداند، پس شما متوجه حال خود باشید، و چاره ئی بجوید (یعنی اسلام بیآورید تا در امان باشید!)، والسلام.

و رسول الله صلی الله علیه وسلم در موردش فرمود: **قد صدقكم: لا تقولو له إلا خيراً إنه قد شهد بداً، و ما يدريك لعل الله أن يكون قد اطلع على أهل بدر فقال: أعلموا ما شئتم فقد غفرت لكم، فدمعت عينا عمر و قال: الله و رسوله أعلم!**

- حاطب برای شما راست میگوید: در مورد او هیچ چیزی جز خیر نگوید، زیرا او در بدر حضور داشته و چه میدانید که الله ازین از اعمال اهل بدر آگاه بوده و از همین جهت گفته است: **هر کاری میخواهید انجام بدهید زیرا الله شمار را بخشیده است،** با شنیدن این حرف چشمان عمر پر از اشك شد و گفت: الله و رسول او بهتر میداند!

بناً ازین قول نبی صلی الله علیه وسلم چند موضوع واضح میشود، اول- اینکه نبی صلی الله علیه وسلم او را تصدیق کرد، و نبی صلی الله علیه وسلم {**مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى؛ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى**}، دوم- رسول الله صلی الله علیه وسلم بر عمر انکار نکرد و نه گفت که او به سبب این عمل اش کافر نشد، بلکه او را معذر دانست، زیرا وی متأول بود، و تأویل خاطی، مانع از موانع تکفیر معین است، و حاطب در این تأویل خویش خطاء کرده بود، اما این عمل در ذات اش کفر بوده و موالات با کفار محسوب میشود، طوریکه الله متعال میفرماید:{**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ**}- الممتحنة:1.

و همینطور میتوانیم به تأویل خطاء قدامة بن مظعون و اصحابش استشهاد کنیم، که او شراب را حلال گردانیده بود، باوجودیکه صحابی بدری بود و دلیل اش نیز این بود:{**لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**}- المائدة:93.

---

[54] . حکاه السهیلی و روری واقدی بسند له مرسل/فتح الباری لابن حجر: ج7 ص 520.

- هیچ گناهی نیست برای کسانیکه به الله ایمان آورده اند و کار های شایسته کرده اند در آنچه میخورند، هنگامیکه ترس از الله را اختیار کرده باشند و ایمان آورده باشند و کار های شایسته انجام داده باشند.

و عمر که امیر المؤمنین بود، از علی در مورد اش پرسید: **ما تقول یا ابا الحسن فیهم: قال:أری أن تستتیبهم فإن تابوا ضربتهم ثمانین لشربهم الخمر، و إن لم یتوبوا ضربت أعناقهم، قد کذبوا علی الله وشرعوا فی دینهم ما لم یأذن به الله.**

- ای ابا الحسن در مورد ایشان چه میگوئی: گفت: میبینیم! و ازیشان طلب توبه میکنیم اگر توبه کردند ایشان را بسبب شرب خمر هشتاد دُره میزنیم، و اگر توبه نکردند به سبب استحلال حرام ، و کفر بعداز ایمان گردن هایشان را میزنیم، زیرا آنها به الله دروغ بسته اند و در دین الله شریعت سازی کرده اند در آنچه که الله به آن اجازه نداده است.

و عمر بعد از آنکه ایشان توبه کردند به قدامة گفت: **لو اتقیت الله ما طعمتها؛** - اگر از الله میترسیدی شراب نمی نوشیدی.

که از این کار کبار صحابه نیز معلوم میشود تأویل خاطی مانع تکفیر معین است، و به همین سبب قدامة بن معظون و اصحابش از تکفیر رهائی یافتند، و الله متعال در مورد خطاء کار میفرماید:{**وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ**}-الأحزاب:5

- و بر شما گناهی نیست در آنچه که خطاء میکنید.

و ابن حجر نیز این را ذکر کرده است که: **و عذر حاطب ما ذکره فانه صنع ذلك متأولا ان لا ضرر فیه**[55]. یعنی- عذر حاطب در کاری که انجام داده بود، تأویل (خطاءیش) بود، که درین حالت چنین اعمال هیچ ضرری ندارد.

خلاصه: قدامة بن مظعون و حاطب بن ابی بلتعة رضی الله عنهم هردو اعمالی را انجام داده بودند که در ذات خود کفر بود، اما هردو ایشان متأول بودند و درین تأویل شان خطاء کرده بودند، بناً کافر نگردیدند، و صحابه نیز ایشان را تکفیر نکردند، در حالیکه قدامة شراب را حلال شمرده بود و آیة 93 سورة المائده را دلیل گرفته بود، و حاطب همراه کفار موالات نموده بود، و حفاظت خانواده اش را تأویل گرفته بود و فکر نموده بود که درین کار برای مسلمانان هیچ خطری نیست، بناً هردو ایشان معذور دانسته شده و از تکفیر نجات پیدا کردند، اما بالای قدامة بن معظون رضی الله عنه حد قائم شد، ولی بالای حاطب رضی الله عنه حد قائم نشد، اما عمر در زمان خلافت اش بالای او حد را قائم نمود باوجود آنکه بدری بود.

[55] فتح الباری ج 8ص634.

و خطاء که حاطب در تأویل اش مرتکب شده بود معصیت تعزیری بود، که عفو و اسقاط آن به خواست امام میباشد، اگر خواست عفو میکند- که رسول الله صلی الله علیه وسلم عفو کرد، اما اگر خواست تعزیر میکند که عمر تعزیر کرد. همانطوریکه در حدیث نیز میآید:«**اقبلوا ذوی الهیئات عثراتهم إلا الحدود**»[56]. یعنی- از کسانیکه به بدی مشهور نیستند تعزیر را عفو نماید، مگر صاحبان حد را.

38- سؤال: دلیل نبوت و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم چیست؟

جواب: الله متعال میفرماید:{**وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ**}-آل عمران:144.

- جز این نیست که محمد رسول الله بوده و قبل از آن نیز رسولانی بوده و گذشته اند.

و میفرماید:{**لقد مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ**}-آل عمران:164.

- یقیناً الله بر مؤمنان احسان کرده است بدان گاه که در میانشان رسولی از جنس خودشان مبعوث گردانیده است. که بر آنان آیات او را مي‌خواند، و ایشان را (از عقائد نادرست و اخلاق زشت) پاکیزه مي‌داشت و بدیشان کتاب (قرآن) و حکمت (یعني اسرار سنّت و احکام شریعت) مي‌آموخت ، و آنان پیش از آن در گمراهي آشکاری بودند .

و میفرماید:{**لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ**}-التوبة:128.

-بیگمان رسولی از میان خود شما به سویتان آمده است . هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتي که به شما برسد ، بر او سخت و گران مي‌آید . و به هدایت شما حرص دارد ، و نسبت به مؤمنان داراي محبّت و لطف فراوان و بسیار مهربان است .

و میفرماید:{**وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ**}- المنافقون:1

- و الله بهتر میداند که تو یقیناً رسول او هستنی.

فائده: از آیات فوق معلوم میگردد که محمد صلی الله علیه وسلم رسول الله و فرستاده او میباشد.

---

[56] . احمد و ابوداود و انسائی عن عائیشه/ صحیح الجامع:1185.

1- آیات دلیل بر آن است که فرستادن محمد صلی الله علیه وسلم بر ما احسان الله تعالی است.
2- این آیـات همچنـان دلیـل بـر آنسـت کـه آمـوختن عقیـده امت اسلامی و تزکیه فقط با قرآن و سنت ممکن است.
3- همچنان این آیات دلالت بر آن دارد که نبی صلی الله علیه وسلم بالای امت خویش بسیار مهربان است.

39- سؤال: شهادت دادن بر نبوت محمد صلی الله علیه وسلم به چه معنی است؟

جواب: شهادت دادن بر نبوت نبی صلی الله علیه وسلم اینسـت، کـه فرد مسلمان باید با زبان خویش نبوت محمد صـلی اللـه علیـه وسـلم را اقرار داشـته باشـد و در قلب مطئمن و اسـتوار بـرین اقـرار باشـد، کـه محمد صلی الله علیه وسلم بنده و فرستاده اللـه بـرای همـه انسـانها و جنیـات میباشـد:{**يَـا أَيُّهَـا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَـلْنَاكَ شَـاهِدًا وَمُبَشِّـرًا وَنَذِيرًا، وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا**}-الأحزاب:45-46.

-ای نبی الله! ما تو را به عنوان گواه و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم. و به عنوان دعوت کننده به سوي الله طبق فرمان او، و به عنوان چراغ تابان.

بناً واجب است به همه آنچه از طـرف رسـول اللـه صـلی اللـه علیـه وسلم آورده شده ایمان بیآوریم و آنرا تصدیق کنیم، و بر علاوه هـر امـر او را انجـام داده و بـر آن تسـلیم باشـیم حلال او را حلال و حـرام او را حرام بدانیم، و از نواهی کـه انجـام داده خـوداری کـنیم، و از سـنت وی پیروی کرده و از مخالف با سنت اش جداً برحذر باشیم، فیصله های وی را بدون آنکه در قلب خویش نسبت به آن تنگی و حرج را احساس کنیم قبـول کـرده و بـه آن راضـی گـردیم، اطـاعت از او را اطـاعت از اللـه بشماریم،و مخالفت با او را مخالفت با اللـه حسـاب کـنیم، زیـرا رسـول اللـه صـلی اللـه علیـه وسـلم هیچ امـر و نهی، حلال و حـرام، مبـاح و مسنحب نمی گرداند مگر اینکه از جانب الله بروی وحی شـده باشـد، و همچنان داشـتن عقیـده برینکـه رسـول اللـه صـلی اللـه علیـه وسـلم تـا هنگامیکه رسالت خود به اتمام نرسانیده و دین تکمیل نشده باشد وفات نکرده است.

و امت خویش را در آن دین و شریعتی هـدایت و رهـا کـرد کـه شـب اش به مانند روز است، و هرکسی به این همه پابنـدی و عقیـده نداشـته باشد کافر بوده و هلاك میگردد- أعاذنا الله منه.

40- سؤال: ایمان چه را میگویند؟

جواب: علماء در تعريف ايمان ميگويند:**الايمان: الاعتقاد، قول و عمل يزيد و ينقص.**
-يعنى: ايمان عبارت از اعتقاد قول و عمل است كه زياد و كم ميشود.
و به اين تعريف علماء امت اجماع نموده اند، و اين اجماع را علمائى مانند؛ ابن عبدالبر، شيخ الاسلام ابن تيميه، ابن القيم، ابن حجر، نووى، لالكائى، امام بغوى، ابن منذر...وغيره نقل كرده است[57].

41- سؤال: دليل اثبات اينكه ايمان اعتقاد به قلب است چه ميباشد؟
جواب: الله متعال ميفرمايد:{**قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ**}-الحجرات:14.
-عربهاي باديه‌نشين مي‌گويند : ايمان آورده‌ايم . بگو : شما ايمان نياورده‌ايد ، بلكه بگوئيد اسلام آورده ايم. چرا كه ايمان هنوز به قلبهايتان داخل نشده است.
و ميفرمايد:{**أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ**}- المجادلة:22
- آنان كسانى هستند كه الله در قلبهائى ايشان ايمان را نوشته است.
و ميفرمايد:{**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ**}-المائدة: 41.
-اى رسول الله! نبايد ترا غمگين بسازند آنانيكه بسوى كفر بر يكديگر پيشى و سبقت ميگيرند، زيرا آنان به زبان خويش گفته اند ايمان آورده ايم، اما قلب هايشان هرگز ايمان نيآورده است.

42- سؤال: دليل قولى بودن ايمان چيست؟
جواب: الله متعال ميفرمايد:{**قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا**}-البقرة:136.
- بگويد! ما آيمان آورده ايم به الله و به آنچه بسوى ما نازل كرده است.
و ميفرمايد:{**قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ**}-العنكبوت:46.
- بگويد! ما ايمان آورده ايم به آنچه كه بسوى ما نازل شده است و به آنچه كه بسوى شما نازل شده است.

[57] . التمهيد: ج 9 ص 248، فتح البارى: ج1 ص 47، محموعة الفتاوى: ج7 ص 308، شرح عقيدة اهل السنة ج4 ص 832.

43- سؤال: دليل عملی بودن ايمان چيست؟
جواب: الله متعال ميفرمايد:{**إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ**}-السجدة:15
- تنها کسانی به آيات ما ايمان دارند که هر زمانی به اين آيات پند داده شوند، (براي الله) به سجده مي‌افتند، و به تسبيح و تمجيد رب خويش مي‌پردازند و تكبّر نمي‌ورزند .

و نبی صلی الله عليه وسلم ميفرمايد:«**الايمان بضع و سبعون شعبة فافضلها قول لا إله إلا الله و ادناها اماطة الاذى عن الطريق و الحياء شعبة من الايمان**[58]».
- ايمان دارای هفتاد و چند شعبه ميباشد افضل ترين آن گفتن لا إله إلا الله و ادنا ترين آن دور كردن اشياء مضر از راه است، و حياء شعبه از ايمان ميباشد.

دليل 2- رسول الله صلى الله عليه وسلم زمانيکه معنی ايمان را به وفد عبدالقيس بيان ميکرد گفت:«**أتدرون ما الايمان بالله وحدة؟ قالوا: الله و رسوله اعلم، قال: شهادة أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله و اقام الصلاة و إيتاء الزكاة و صوم رمضان و إن تردوا الخمس من المغنم**[59]».
- آيا ميدانيد که ايمان به الله واحد چه است؟ گفتند: الله و رسولش بهتر ميداند، گفت: شهادت دادن به لا اله الا الله و محمدا رسول الله ، نماز خواندن، دادن زكات و گرفتن روزه رمضان و تحويل دادن پنجم حصه غنائم جنگ به بيت المال.
تعليق: بناً شخص مؤمن بوده نمی تواند مگر با تحقق هر سه امر در وجودش، از همين جهت الله متعال ميفرمايد:{**وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ**}-البقرة:143
-و الله ايمانتان (نماز هايتان) را ضائع نميگرداند.
که الله متعال درين آيت نماز را ايمان خوانده بخاطر اينکه نماز عمل جامع است، که شامل اعتقاد، قول و عمل ميگردد.والله اعلم.

44-سؤال: دليل بر زيادت و نقصان ايمان چه است؟
جواب: ايمان با اطاعت زياد و با معصيت كم ميشود، و اين مذهب همه صحابه رضی الله عنهم و ارضاهم و تابعين و علماء متاخر بوده است، و دلايل آن از قرآن و سنت زياد ميباشد.

[58] . متفق عليه.
[59] . متفق عليه.

1- دليل: الله متعال ميفرمايد:{**وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَـذِهِ إِيمَاناً فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُواْ فَزَادَتْهُمْ إِيمَاناً**}-التوبة:124

-و هنگاميكه سوره ای از جانب خويش نازل كنيم، از آنان كسانی هستند كه ميگويد، در ايمان چه كسی از شما (اين آيات) زيادت آورده است؟ امّا مؤمنان بر ايمانشان شان افزايش ميآيد.

و ميفرمايد:{**هُوَ الَّذِي أَنزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ**}- الفتح:4

- اوست كه بر قلب مؤمنان آرامش و اطمينان خاطر نازل ميكند تا ايماني بر ايمان خود بيفزايند.

اين آيات دلالت بر آن دارد كه ايمان زياد و كم ميشود، و اين هم معلوم است كه ميان ايمان ما و ابوبكر بسيار فرق است، و هر كسی كه به اين زيادت و كمی قائل نباشد، اين را ازيشان ميپرسيم كه آيا ايمان رسول الله صلى الله عليه وسلم و ايمان صحابه رضى الله عنهم با ايمان يك جاسوس مرتد و زنديق يكسان است؟ نعوذ بالله من هذه الاقوال السخيفة.

الله عزوجل جای ديگر ميفرمايد:{**إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى**}-الكهف:13

- آنان (اصحاب كهف) جوانانی بودند كه به الله ايمان آورده بودند، پس با در هدايت ايشان افزديم.

امام بخاری اين آيت را دليل بر زيادت ايمان می داند.

و ميفرمايد:{**وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى**}-مريم:76

- و الله در هدايت، آنانكه هدايت را پذيرفته اند زيادت بعمل ميآورد.

و ميفرمايد:{**وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى**}- محمد:17

- و آنانكه هدايت شده اند الله درين هدايت شان ميفزايد.

و ميفرمايد:{**وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا**}-المدثر:31

- و بر ايمان مؤمنان نيز بيفزايد.

و ميفرمايد:{**الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا**}-آل عمران:173

- آن كساني كه مردمان بديشان گفتند: مردم (قريش براي تاختن بر شما دست به دست هم داده‌اند و) بر ضدّ شما گرد آمده‌اند، پس از ايشان بترسيد؛ ولي (چنين تهديد و بيمي به هراسشان نيانداخت؛ بلكه برعكس) بر ايمان ايشان افزود.

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**لو انکم تکون في کل حالة کحالتکم عندي أصافحتکم الملائکة فی الطرق و -في روایة- فی البیوتکم**[60]».

- اگر شما همیشه بمانند آنزمانی باشید که نزد من هستید حتماً با ملائك در راه و خانه های مصافحه خواهید کرد.

تعلیق: از آیات و حدیث که فوقاً بیان گردید معلوم میشود که ایمان زیاد و کم میگردد، و برخلاف این هر قول و تبصره ئی خلاف قرآن و حدیث و اجماع امت است،- والله اعلم.

45- سؤال: دلیل فضلیت بعضی مؤمنین بر بعضی دیگر چه است؟

جواب: الله متعال میفرماید:{**وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ- الی قوله-وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ**}-الواقعة: 10-11...27.

-و پیشتازان ایمان در (دنیا) پیشتازان کسانی هستند (که در جنت داخل میشوند)، و آنان بنده گان مقرب الهی هستند،...و اصحاب (دست) راست، و چه (والا مقام) کسانی هستند این اصحاب (دست) راست.

و میفرماید:{**فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ، فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ، وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ، فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ**}-الواقعة:88-91

- و اما اگر از پیشگامان مقرب باشد، همین که مُرد بهره ئی وی راحت و آسایش و گلهای خوشبو و جنت و نعمتهائی جاویدان است، و اگر از اصحاب (دست) راست باشد، پس سلام باد بریشان از طرف اصحاب (دست) راست.

و میفرماید:{**فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ**}-فاطر:32

- و از میان آنان کسانی هستند که به خویشتن ستم مي‌کنند ، و گروهي از ایشان میانه‌روند، و دسته‌اي از ایشان در انجام نیکیها پیشتاز و سبقت گیرنده اند.

2- دلیل: در حدیث شفاعت از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است که میفرماید:«**إن الله یخرج من النار من کان في قلبه وزن دینار من إیمان ثم من کان في قلبه نصف دینار من إیمان- وفي الروایة- حبة من خردل من الإیمان**[61]».

[60] .مسلم:2751.
[61] . متفق علیه.

- الله متعال كسى را كه در قلب اش به اندازه يك دينار و بعداً به اندازه نصف دينا – و در روايت ديگر- به اندازه دانه اى سپند ايمان موجود باشد از آتش بيرون ميكند.

و در روايت ديگر ميآيد:«**يخرج من النار من قال لا إله إلا الله و كان في قلبه من الخير ما يزن شعيرة ثم يخرج من النار من قال لا إله إلا الله و كان في قلبه من الخير ما يزن برة ثم يخرج من النار من قال لا إله إلا الله و كان في قلبه من الخير ما يزن ذرة**[62]».

- الله متعال كسى را كه لا إله إلا الله(با تحقق جميع شروط آن) بگويد و به اندازه يك جو در قلب اش خير(ايمان) موجود باشد از آتش بيرون ميآورد، بعداً كسى را كه به لا اله الا الله شهادت داده باشد و در قلبش به اندازه يك گندم ايمان موجود باشد، بعداً كسى را كه به لا اله الا الله شهادت داده باشد و در قلبش به اندازه يك رزه خير (ايمان) موجود باشد از آتش جهنم خارج ميآورد.

46- سؤال: چه دليل موجود است زمانيكه ايمان به صورت مطلق ذكر گردد مراد از آن همه اى دين ميباشد[63]؟

جواب: رسول الله صلى الله عليه وسلم زمانيكه معنى ايمان را به وفد عبدالقيس بيان نمودن برايشان گفتند: :«**أتدرون ما الايمان بالله وحدة؟قالوا: الله و رسوله اعلم، قال: شهادة أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله و اقام الصلاة و إيتاء الزكاة و صوم رمضان و إن تردوا الخمس من المغنم**[64]».

- آيا ميدانيد كه ايمان به الله واحد چه است؟ گفتند: الله و رسولش بهتر ميداند، گفت: شهادت دادن به لا اله الا الله و محمدا رسول الله ، نماز خواندن، دادن زكات و گرفتن روزه رمضان و تحويل دادن پنجم حصه غنائم جنگ به بيت المال.

47- سؤال: آيا ايمان تفصيلى در احاديث ذكر شده است؟

جواب: ايمان تفصيلى در حديث جبريل عليه السلام ذكر شده است، هنگاميكه جبريل از نبى صلى الله عليه وسلم پرسيد:«**أخبرني عن**

---

[62] . مسلم:193.

[63] . خوانند اين سؤال را با فرق ميان مطلق ايمان و ايمان مطلق اشتباه نكند، كه مطلق ايمان: اصل ايمان را گويد، و ايمان مطلق: كمال ايمان را.

[64] . متفق عليه.

الايمان؟ قال: أن تؤمن بالله و ملائكة و كتبه و رسله و اليوم الآخر و تؤمن بالقدر خيره و شره[65]».

- ای رسول الله مرا از معنی ایمان باخبر ساز؟ گفت: اینکه ایمان بیآوری به الله، و به ملائك و کتب نازله، و رسولان و روز آخرت و ایمان بیآوری به قدر و به اندازه خیر و شر از جانب الله.

48- سؤال: آیا این ارکان سته ایمان در قرآن ذکر شده است؟

جواب: الله متعال در سورة البقرة میفرماید:{**لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ**}-البقرة:177

- نیکو کاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب (جهات مختلف) بگردانید، بلکه نیکی آنست که کسی به الله روز آخرت، ملائک و کتب منزله و انبیاء ایمان بیآورد.

و میفرماید:{**إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ**}-القمر:49

- یقیناً ما همه چیز را به اندازه (قدر) خلق نموده ایم.

ومیفرماید:{**وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا**}-الفرقان:2

- و همه چیز را آفریده است و دقیقاً آنرا اندازه نموده است.

49- سؤال: معنی ایمان به الله چه است؟

جواب: داشتن عقیده راسخ و مطمئن به قلب به این که هیچ معبود و ذاتی به مانند الله نیست، نه قبلاً بوده و نه در آینده موجود خواهد شد، ذات اش قدیم بوده و قبل از هر مخلوقی موجود بود، در عالی ترین مقام در آسمانها بالای عرش استواء نموده است و از او هیچ چیز و ذاتی بالاتر نیست، ظاهر است و بالاتر ازو ذاتی نیست و باطن است و نسبت به او ذاتی پوشیده تر نیست، زنده و همیشه قائم در تدبیر مخلوقات است، واحد است بی نیاز است کسی از او پیدا نشده و از کسی او پیدا نشده مثل و مانندش وجود ندارد و در ذات و صفات خویش بی مانند است، خالق همه کائنات است، قادر به همه کار است، زنده گراننده و میراننده است، روزی دهنده و مغفرت کننده است، به هرکسی که بخواهد پادشاهی و مال میبخشد و از هر کسی بخواهد بازپس میگیرد، هرکه بخواهد عزت میدهد و هرکه را بخواهد ذلیل میگرداند...و عبادت خاص برای اوست.

50- سؤال: توحید به چند قسم است؟

[65] . متفق علیه: من حدیث عمر، و ابن عمر رضی الله عنهم.

جواب: توحيد به سه قسم است:

1- توحيد الالوهية 2- توحيد الربوبية 3- توحيد الاسماء و الصفات

51- سؤال: توحيد الالوهية چه معنى ميدهد؟

جواب: **توحيد الالوهية**: به معنى واحد دانستن الله متعال در هرگونه عبادت ظاهرى و باطنى، قولى و عملى، و نفى كردن ماسواى الله تعالى ولو هركسى باشد.

الله متعال ميفرمايد:{**وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ**}- الإسراء: 23.

- و الله (فيصله كرد) و بحكم نمود كه بجز او را عبادت نكنيد.

و ميفرمايد:{**إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي**}-طه:14

- همانا من الله هستم، هيچ معبودى جز من نيست، پس مرا عبادت كن و نما را براى ياد كردن من برپا دار.

تعليق: هر نوع عبادت مالى، بدنى، ظاهرى و باطنى همه در توحيد الوهيت شامل ميباشد همچنان توحيد حاكميت كه بعضى از علماء آنرا نظر به اهميت اش مستقل و غير جدا از توحيد الوهيت نيز ذكر كرده اند داخل ميباشد، و آن عبارت از: تسليم بودن به احكام الله متعال و حكم نمودن به ما انزل الله (من الكتاب و السنة) و دعاوى خويش را جهت فيصله به قرآن و سنت پيش نمودن ميباشد؛ طوريكه الله متعال ميفرمايد:{**إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ**}-يوسف:40

- حاكميت صرفاً از آن الله است و او امر نموده است كه جز او را عبادت نكنيد.

و ميفرمايد:{**وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا**}- الكهف:26

- و در حاكميت و قضاوت الله احدى را شريک قرار ندهيد.

و رسول الله صلى الله عليه وسلم در دعائى تهجد ميگفت:**انت تحكم بن عبادك.**

- يعنى تو فيصله كننده دعاوى بين بنده گانت هستى.

خلاصه: از آيات مذكور نتيجه اين ميشود كه بعضى از افراد و دعوت گردان و علماء توحيد را قبول دارد و به آن اقرار ميكنند و همچنان توحيد الوهيت را نيز ميدانند اما توحيد حكم را نمى دانند و آنرا جزء توحيد الوهيت نمى شمارند، كه باين كار توحيد ايشان تكميل نگرديده و ايمان شان درست نمى گردد، زيرا صرفاً عقيده داشتن به اينكه فلانى بابا يا پير يا قبر هيچ كارى را انجام داده نمى تواند و توسل به آنها شرك ميباشد و استغاثه و نذر بغير از الله شرك ميباشد، و يا اين صرفاً الله را

عالم به غیوب دانستن توحید الوهیت شخص را تکمیل نمی گرداند، تا زمانیکه بدون التفات و توجه به توحید حکم، با کفار دوستی کند، و احکام طواغیت را بالای خویش تطبیق نماید و آنرا احترام کند، و یا تحت احکام قوانین طاغوت انجام وظیفه نماید و یا به محاکم طاغوتی جهت فیصله و قضاوت دعوی خود را پیش نماید، و یا به این قوانین کلاً کافر نگردد و اعلان براءت ازیشان نکند، و یا دنبال نظام جمهوری و دیموکراسی و ....برود و آنها را نظام کفری نداند، درین صورت به توحید حاکمیت کافر بوده ایمان از وی منتفی میگردد.

همچنان ایمان و توحید شخص صرفاً با قبول نمودن توحید ثلاثه صالح و درست نمیگردد، اگر چه خود را صاحب عقیده صحیح بداند و به رفع الیدین، آمین بالجهر، فاتحه خلف الامام اقرار داشته و انجام بدهد، اما با طواغیت حکم موالات داشته باشد و با ایشان نشست و برخاست کند و در مجالس ایشان شرکت کند و در حکومات ایشان انجام وظیفه نماید، و بگوید که این وظیفه(کفری) را که انجام میدهم جائز میباشد، و ما رفع الیدین را انجام میدهیم و کسی را از آن منع نمی کنیم، حنفیان متعصب و بریلویان و غیره مقلیدن را مشرك میگویم اما غلامان امریکا و یهود و نصاری و نظام طاغوت این را میگویم که اشتغال و انجام وظیفه به نفع انها و در حکومت هایشان جائز میباشد.

این مردم باید از شیخ خویش محمد بن عبدالوهاب یاد بگیرند که میگوید:**من عمل بالتوحید ولم یعرف قدره و لم یعادي المشرکین و لم یکفرهم فانه أشد کفرا**[66]**.**

- کسیکه به توحید عمل میکند اما قدر آنرا نمی شناسد و با مشرکین دشمنی نمی کند و ایشان را تکفیر نمی نماید این شخص بسیار کافر خطرناك و صاحب کفر شدید است.

لهذا توحید الوهیت بر علاوه موارد دیگر آن زمانی درست و صحیح میگردد که طواغیت موجود را تکفیر نموده و خارج از اسلام بدانند، و قتال را با ایشان لازم بشمارند، و برای ازبین بردن و برانداختن آنها و نظام شان هرگونه وسیله را بکار ببرند، اما برعکس اگر اسلام و احکام آنرا در چند مسئله جزءئی خلاصه کنند و به طاغوت کفر نورزند و با او دشمنی نکنند و برایشان نماز جناز هم بخوانند و برایشان استغفار نمایند و از حکومت هایشان و قوانین شان دفاع هم کنند، با احناف طاغوتی دوستی نمایند، بازهم به این فکر باشد که مسلمان صحیح و دارای عقیده سالم میباشند، به والله که هم با حنفیت و هم با (سلفیت) هردو خیانت نموده ، اگر اسلام شما همینگونه است پس ما ازین اسلام بیزار هستیم.

[66] . مجموعة التوحید:ج1 ص 42.

شيخ ابو يزيد ميگويد:(**تُف ستا به اسلام، که دا ستا اسلام وي نو په داسي اسلام زمونز سلام**).

52- سؤال: ضد توحید الالوهیة چه است؟
جواب: ضد توحید الالوهیة شرك است و آن دو نوع است:
1- **شرك اكبر**: که کاملاً باعث نفی ایمان و توحید شخص میشود
2- **شرك اصغر**: که مخالف کمال توحید و ایمان است.

53- سؤال: شرك اكبر چه را میگویند؟
جواب: شرك اكبر: آنست که صاحب اش را از اسلام خارج ساخته و تا زمانیکه توبه نکند دوباره مسلمان نمیگردد و در جهنم برای ابد باقی خواهد ماند، مانند؛ شریك ساختن کسی و یا چیزی به الله متعال، از جهت محبت، قضاوت، قانون سازی...وغیره و او را به مانند الله دوست داشتن و از وی خوف و هراس داشتن، و پناه آوردن بغیر از الله به او، کمك خواستن از غیر الله، سپرن جان و حفاظت خویش به غیر از الله هر چیز و کسیکه باشد، اطاعت کردن از غیر الله و رسول در عدم موافقت او با قرآن و سنت(مانند؛ تقلید از مذهب بر خلاف سنت صحیح) بردن دعوی خود به تانه، ولسوالی، محکمه، عدالت(علالت)، وکیل، ریش سفید، جرگه، پارلمان ، رسم و رواج و عرف....همه منافی توحید الله تعالی میباشد، بناً هرکسی این همه را انجام بدهد مشرك بوده و خالداً در جهنم خواهد بود، زیرا همین نوع شرك اکبر است که الله آنرا نمی بخشد.
الله متعال میفرماید:{**إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ**}- النساء:116.
-بیگمان الله شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی بخشد، و پائین از آنرا از هرکسی بخواهد میبخشد.

و میفرماید:{**إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ**}- المائدة: 72
-بیگمان هر کسی شریکی به الله قرار دهد، الله جنت را بر او حرام کرده است، و جایگاه اش آتش جهنم بوده و برای ظالمان هیچ یاری دهنده و نصرت دهنده ئی وجود ندارد.
و میفرماید:{**وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ**}-الحج:31
-و کسی که برای الله شریکی قرار دهد، به مثل اینست که از آسمان فرو افتاده است (و به بدترین شکل جان داده است) و پرندگان

(پارچه های بدن) او را مي‌ربايند ، يا اين كه تندباد او را به مكان بسيار دوري (و دره ژرفي) پرتاب مي‌كند.

همچنان ساير دلايل از قرآن و سنت به آن دلالت دارد، كه صاحب شرك اكبر براى هميش در آتش جاويدان باقى مانده و همه اعمالش باطل و نابود ميگردد، و هيچ كسى نمى تواند وى را نجات بدهد، و همچنين شرك در توحيد حاكميت نيز شرك اكبر بوده و همه اعمال صاحب اش را نابود ميكند، طوريكه الله متعال ميفرمايد:{**ولا يشرك في حكمه احدا**}، و ميفرمايد:{**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ**}-النساء:60

-آيا تعجّب نمي‌كني از كساني كه مي‌گويند كه آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پيش از تو نازل شده ايمان دارند (ولي با وجود تصديق كتابهاي آسماني، به هنگام اختلاف) مي‌خواهند داوري را به پيش طاغوت ببرند (و حكم او را به جاي حكم الله بپذيرند ؟ !) . و حال آن كه بر ايشان امر كرده شده است كه به طاغوت كفر ورزند.

بناً هيچ نوع عبادت مشرك فى الحكم قبول نبوده و همه اعمال اش برباد رفته نابود ميگردد، هرچند شيخ صاحب بوده و داراى مدرسه و دارالحفاظ نيز باشد، حاجى صاحب باشد و يا عالم باشد و يا مبلغ دين باشد باوجود اين همه كافر و مشرك است.

اما اگر مدافع طاغوت و داعى به سوى كفر بود درينصورت واجب القتل نيز ميباشد.

همچنان رسول الله صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:«**أتدرون يا معاذ: ما حق الله على العباد، و حق العباد على الله، قلت: الله و رسوله اعلم: قال: حق الله على العباد أن يعبدوه و لا يشركوا به شيئا و حق العباد على الله أن لا يعذب من لا يشرك به شيئا، قلت: الا استبشر الناس بها؟ قال: لا، اذا يتكلوا**[67]».

- اى معاذ! آيا ميدانى حق الله بر بنده گان و حق بنده گان بر بالاى الله چيست؟ گفتم: الله و رسولش بهتر ميداند، گفت: حق الله بر بنده گان اينست كه او را عبادت كرده و به او هيچ چيزى را شريك نيآورند، و حق بنده گان بر الله اينست كه هيچ يك از بنده گان را كه به او شريكى قائل نگرديده است، عذاب نكند، گفتم:اى رسول الله آيا مردم را بر اين بشارت ندهم؟ گفت خير، ايشان را خبر نده! زيرا به آن اكتفاء ميكنند» متفق عليه.

[67] . متفق عليه.

پس در پهلوی قرآن و سنت فیصله و قضاوت نمودن به قوانین وضعی و یا هر قانون بشری دیگر (منشور ملل متحد، اعلامیه حقوق بشر، قرار داد های ژنیو، اساسنامه محکمه بین المللی عدالت و لاهه) همه شرك فی الحکم میباشد- أعاذنا الله منها.

54- سؤال: شرك اصغر چه را میگویند؟

جواب: **شرك اصغر**: عبارت از ریاء کاری و عبادات خود را نشان دادن برای دیگران است، (به این معنی که شخص عبادت را خالصاً لوجهه الله انجام نمیدهد، عبادت میکند برای اینکه دیگرای وی را ببیند و توصیف کند، پس عبادت را برای الله انجام نداده بلکه برای مردم و کسب نام و شهرت انجام داده است، بناً مردم و سایر مسلمانان را شریك در عبادت خویش شریك قرار داده است).

دلیل 1- الله متعال میفرماید:{**فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا**}-الکهف:110

-پس هرکس که خواهان دیدار رب خویش است ، باید که کار شایسته کند ، و در پرستش پروردگارش کسي را شريك نسازد .

دلیل:2- نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**أخوف ما اخاف علیکم الشرك الاصغر فسئل عنه فقال: الریاء، ثم فسره بقوله صلی الله علیه وسلم : یقوم الرجل فیصلی فیزین صلاته لما یری من نظر الرجل الیه**[68]».

- آنچه بیشتر از آن نسبت به شما ترس دارم شرك اصغر است، اصحاب پرسیدن شرك اصغر چه است؟ گفت: ریا! بعداً آنرا توضح دادند، که شخص برای نماز ایستاده میشود و نماز خود را میآراید و خوب میکند تا زیرا شخص دیگری او را میبیند.

55- سؤال: توحید الربوبیة به چه معنی است؟

جواب:توحید ربوبیت: عبارت از اقرار نمودن به اینکه الله تعالی رب همه مخلوقات میباشد، خالق و تدبیر کننده همه امور و متصرف آنها است، در پادشاهی اش هیچ شریك، دوست و یاری دهنده ندارد، عاجز کننده وی از هیچ وجهه موجود نبوده و در آینده نیز موجود نمیگردد، فیصله و امر وی را هیچ قدرتی تغیر داده نمی تواند، خالق آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها قرار دارد میباشد.

مشرکین مکه نیز به این همه اقرار و اعتراف داشتند، اما کاملاً در توحید داخل نبودند، از همین جهت نبی صلی الله علیه وسلم با ایشان به قتال پرداخت تا آنکه به توحید الالوهیة را بپذیرند.

---

[68] . اخرجه احمد فی المسند: ج528، و حسن اسناده ابن حجر فی بلوغه.

بناً از مفاد اين سخنان چـنين بـر ميآيـد كـه شـخص مجـرداً بـا توحيـد الربوبية داخل اسلام نميگردد، تا آنكه كاملاً توحيد الالوهية، توحيد اسـماء و صفات را نپذيرد.

دليـل 1- اللـه متعـال ميفرمايـد:{**قُـلْ مَنْ يَـرْزُقُكُمْ مِنَ السَّـمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِـكُ السَّـمْعَ وَالْأَبْصَـارَ وَمَنْ يُخْـرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْـرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُـدَبِّرُ الْأَمْـرَ فَسَـيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ**}-يونس:31.

- بگو: چه كسى از آسمان و از زمين به شما روزي مي‌رسـاند؟ يا چه كسى مالک و متصرف بـر گوشـها و چشـمها اسـت؟ و چـه كسـي زنده را از مرده، و مرده را از زنده بيرون مي‌آورد (و حيات و ممات در دسـت او اسـت) ؟ و چـه كسـي امـور (جهـان و جهانيـان) را اداره ميكنـد ؟ خواهنـد گفت: اللـه؛ پس بگـو : آيـا نمي‌ترسـيد و پرهيزگـار نمي‌شويد؟

اين آيت دلالت برآن دارد كه مشـركين عـرب صـفات اللـه متعـال را ميپذيرفتند، و اقرار داشتن كه الله متعال رازق، مالك چشم ها و گوشها است، خالق همه كائنات و تدبير كننده آن ميباشد، اما باز هم به اللـه در مسئله شفاعت قهرى شريك قائل ميگرديدند، و عقيده داشتند كه آباء و اجداد ما و اشخاص صالح ميتوانـد بعضـى كـار هـا را بـالاى اللـه بـه زور انجام بدهد، زيرا آنها نزد الله قدران و باعزت و نازدانه هسـتند، امـا آيت به اين دلالت دارد كه الله صاحب و مدبر همه عـالم بـوده و قطب هـا و غوث ها و ابدال ها هيچ گونه تصرفى در عالم و مخلوقـات نـدارد، و هـر گونـه احـاديث كـه در زمينـه پيش كـرده ميشـود همـه موضـوعى و غـير صحيح بوده و داشتن عقيده برآن شرك ميباشد.

و ميفرمايــد:{**وَلَئِنْ سَــأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَــقَ السَّــمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ**}-الزمر:38

-و اگـر ازيشـان بپرسـى چـه كسـى آسـمانها و زمين را خلـق نمـوده است، ميگويند:الله.

اين آيت دليل برآن است كه مشـركين هم بـه اين اقـرار داشـتند كـه خالق آسمانها و زمين الله است.

و ميفرمايــد:{**وَلَئِنْ سَــأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَــقَ السَّــمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ**}-العنكبـوت: 61

-و اگر ازيشان بپرسی چه کسی آسمانها و زمين را آفريده است و آفتاب و مهتاب را مسخر گردانيده است، ميگويند: الله- پس چگونه منحرف شده و به بيراهه ميروند.

و ميفرمايد:{**وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ**}-العنكبوت:63

-اگر از آنان بپرسي چه كسي از آسمان آب بارانده است و زمين را به وسيله آن بعد از مردنش زنده گردانده است؟ قطعاً خواهند گفت: الله! بگو: ستايش ذات الله را است، امّا بيشتر آنان نمي‌فهمند و نمي‌دانند.

و ميفرمايد:{**أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى**}-الزمر:3

-آگاه باشد! دين تنها از آن الله است و بس، و كسانيكه جز او دوستان و سرپرستانی اختيار كرده اند و گفتند: ما آنان را عبادت نمي‌كنيم مگر بدان خاطر كه ما را به الله نزديك گردانند.

و ميفرمايد:{**فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ**}-العنكبوت:65

- هنگامي كه (مشركان) سوار كشتي مي‌شوند (و ترس و نگراني بديشان دست مي‌دهد) خالصانه و صادقانه الله را به فرياد مي‌خوانند (و غير او را فراموش مي‌گردانند). سپس هنگاميكه الله آنان را نجات داد و سالم به خشكي رساند، باز ايشان شرك مي‌ورزند.

از آيات فوق صريحاً برميآيد كه مشركين الله متعال را خالق، مالك، مدبر، پيدا كننده زمين و آسمان، فرود آورنده ئی باران، بيرون كننده ئی نباتات از زمين و سبز كننده درختان، حركت دهنده كائنات، مالك چشماها و گوشها، مسخر كننده ئی ابحار و دريا ها برای انسانها، و نجات دهنده ئی آنها هنگام طوفان، خالق شمس و القمر ميدانستند، اما مشركين عصر حاضر اكثر اين كار ها را از طرف غير الله ميدانند، و باور به اين دارند كه فلانی بابا و پير و يا قبر علاج كننده چشمان و گوشها است، و اگر بس يا موتر شان به سرعت روان باشد، و يا گرم آمده باشد، فلانی بابا و علانی پير را به فرياد می طلبند و از بابا و پير زياتر هراس دارند نسبت به آنكه از الله داشته باشند، مشركين عرب حج بيت الله را انجام ميدادند، اما مشركين عصر حاضر قبر ها را طواف ميكنند.

طوريكه ابن عباس ميگويد مشركين هنگام طواف كعبه اين الفاظ را ميخواندنـد:«**الهم لبيـك لبيـك لا شـريك لـك إلا شـريكا هـو لـك تملكه و ما ملك**[69]».

بـر علاوه اين آنهـا بـا اللـه زيـاد محبت داشـته و از اللـه ميترسـيدند، طوريكه رسول الله صلى الله عليه وسلم به پدر عمران رضى الله عنــه بـه حصـين گفت: «**كم تعبـد ربـك فى الجاهليـة؟ قـال: سـبعة: قال:فايهم تعبد لرغبتك و رهبتك؟قال:الذي فى السماء**[70]».

-چه تعداد الهه را در جـاهليت عبـادت ميكـردى؟ گفت: هفت الهـه را، نبى صلى اللـه عليـه وسـلم پرسـيد: بـا كـدام يكى ازيشـان زيـاد محبت داشتى و از او ميترسيدى؟ گفت: از آنكه در آسمان است.

ولى باوجود اين همه او اسلام نيـآورد و نـبى صـلى اللـه عليـه وسـلم باوى به قتال پرداخت.

بناً مشـركين عصـر حاضـر نسـبت بـه آنـان خيلى خطرنـاك و شـرك خـويش شـديد هسـتند، و بـرعلاوه اين طرفـدار جمهـوريت، پارلمـان و ديموكراسى طاغوتى نيز هستند[71].

56- سؤال: توحيد اسماء و الصفات چه نوع توحيد است؟

جواب: **توحيد اسماء و صفات**: عبارت از عقيـده و ايمـان داشـتن به همه آن مواردى كه الله تعـالى خـود را بـه آن وصـف كـرده و ناميـده است و يا اينكه رسول صلى الله عليه وسلم به آن نام ها و صفات اللــه را ياد كرده باشد، بدون اينكه در آنها تأويل نموده و كيفيت قائل گرديم.

دليل:1- الله متعال ميفرمايد:{**يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَـا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا**}-طه:110

-ميداند آنچه را كه در پيش دارند و (در آخرت بدان گرفتار مي‌آيند، و مي‌داند) آنچه را كه (در دنيا انجام داده‌انـد و) پشـت سـر گذاشـته‌اند، ولي آنان به اين امور هيچ نوع احاطه ئى ندارند (و نميدانند).

اين آيت دلالت به صفت عالم بودن الله دارد كه مخلوقـات بـالاى آن احاطه تصرف ندارند.

---

69 . مشكوة.

70 . رواه الترمذى:5.

71 . اين مسئله توضحات زياد ميخواهد اما فعلاً در نزد ما فقط قرآن مجيد و كتب احاديث سته موجود ميباشد، زيرا كتابخانه كه نزد ما موجود اسـت در حـال حاضـر تحت محاصره طواغيت قرار دارد و ما نمى توانيم به آنجا برويم، لهذا نمى تـوانيم احاديث را از آثار سلف بيشتر ازين توضح و تفسير نمايم بناً ازين ناحيه ما را عفـو نمايد.

دليل:2- الله عزوجل ميفرمايد:{**لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ**}-الشورى:11

- هيچ چيزى به مانند او (الله) نيست، و او هرچيزى را ميشنود و ميبيند.

دليل:3- مشركين از نبى صلى الله عليه وسلم گفتند: نسب رب خود را براى ما بيان كن[72]؟ الله متعال اين آيات را نازل كرد:{**قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ**}-الاخلاص.

بگو: او الله يگانه يكتا است. الله سَرورِ والاي برآورنده اميدها و برطرف كننده نيازمنديها است. نزاده است و زاده نشده است. و كسي همتا و همانند او نمي‌باشد .

57- سؤال: دليل اسماء الحسنى از قرآن و سنت چه ميباشد؟

جواب: الله عزوجل ميفرمايد:{**وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ**}-الأعراف:180

-الله داراى زيباترين نامها است و را بدان نامها بخوانيد، و ترك بگوئيد كسانى را كه در نامهاي الله به تحريف دست مي‌يازند.

و ميفرمايد:{**اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى**}- طه:8

-او الله است و جز الله معبودي نيست . او داراي نامهاي نيكو است .

و ميفرمايد:{**قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى**}- الأسراء:110

-بگو: بخوانيد الله را و بخوانيد رحمن را، با هر يك ازين اسماء (الله را بخواند) آنها اسماء نيك الله هستند.

دليل 2- نبى صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:«**إن لله تسعة و تسعين أسماء من احصاها دخل الجنة**[73]».

-همانا الله متعال داراى 99 اسم ميباشد هركه آنرا حفظ كرده (وبه آن ايمان بيآورد) داخل جنت ميشود.

همچنان نبى صلى الله عليه وسلم در هنگام دعاء ميگفت:«**اللهم أسئلك بكل أسم هو لك سميت به نفسك او انزلته في كتابك او علمته احدا من خلقك او استاثرت به في علم الغيب عندك**

---

[72] . صحيح الترمذى:3364 دون لفظ الصمد الذى، حاكم:ج2 ص 540، ابن خزيمة فى التوحيد:ج1 ص 95.

[73] . متفق عليه: من حديث ابى هريرة.

أن تجعل القرآن ربيـع قلـبى، و نـور صـدري، وجلاء حـزني و ذهاب همى[74]».

-يا الله! از تو به هـر اسـم كـه خـود را بـه آن مسـمى نمـوده اى و در كتابت نازل فرمـوده اى و يـا يكى از مخلوقـات را بـه آن علم و هـدايت داده اى و شايسـته گردانيـده اى و يـا بـه علم غيب ات آنهـا ميـدانى، ميخـواهم و مسـألت دارم كـه قـرآن را بهـار قلب ام، نـور سـينه ام، و وسيله دورى غم و اندوه ام گردانى.

58- سؤال: مثالهاى اسماء الحسنى در قرآن كدام ها اند؟

جواب: در قرآن الكـريم و خصوصـاً اخـير هـر آيت بـه كـثرت اسـماء الحسنى ذكر گرديده اسـت، امـا بـه طـور مثـال از چنـد اسـم يـاد آورى ميكنيم: مانند؛ علياً كبيرا- يعنى: نهايت بزرگ به اعتبـار ذات و بـه اعتبـار صـفت[75]، و يـا لطيفـاً خبـيرا: نهـايت نـرمى كننـده و آگـاه[76]، ويـا عليمـاً قديرا[77]، و سميعاً بصيرا[78]، و عزيزا حكيما[79]، وغيره..

همچنان در حـديث اسـماء الحسـنى آمـده اسـت:«**عن انس قال: كنت جالساً معنى النبى صلى الله عليه وسـلم في المسـجد رجل يصلى، ثم دعاء: اللهم إني أسالك بأن لك الحمـد، لا إلـه إلا أنت المنـــان، بـــديع الســـموات و الارض، يـــا ذا الجلال و الاكرام، يا حى يا قيوم، فقال نبى صـلى اللـه عليـه وسـلم : لقد دعا اللـه باسـمه العظيم فالـذي اذا دعي بـه أجـاب، و اذا سئل به أعطى**[80]».

- از انس روايت است كه گفت: با نبى صلى الله عليه وسلم يكجا در مسجد نشسته بوديم، كه شخص نمـاز خوانـد بعـداً دعـاء كـرد: اللهم إنى أسـالك بـأن لـك الحمـد، لا الـه الا انت المنـان، بـديع السـماوات و الارض، يا ذا الجلال و الاكرام، يا حى يا قيوم- نبى صلى الله عليه وسـلم گفت: اين شخص الله را با اسم اعظم اش خواند، هركـه اللـه را بـا اين اسـم اش بخوانـد دعـاء اش ايجـابت ميگـردد، و اگـر از او چـيز بخواهـد برايش ميدهد.

74. السلسلة الصحيحة:199، و صحيح الترغيب و الترهيب:1822.
75. النساء:34
76. الأحزاب: 34.
77. فاطر:44
78. النساء:85
79. النساء 56.
80. صحيح ابوداود:1495.

فائده: از دلائل فوق بخوبی معلوم میگـردد کـه اللـه عزوجـل دارای اسماء و صفات بسیار زیبا میباشد که همـه بـه نصـوص صـحیح و صـریح قرآن و سنت ثابت است، و ذکـر و حفـظ این اسـماء سـنت و مسـتحب میباشد.

همچنان یـاد کـردن اللـه متعـال بـه اسـماء و صـفات سـاخته شـده و وضعی مانند؛ خدا یا حشتن تعالی، یا پروردگـار ... بـدعت و غـیر مشـرع میباشد، بلکه با یاد کردن الله با چنین اسم هـا العیـاذ باللـه – بی عـزتی الله میشود- تعالی الله عما یقولون.

59-سؤال: اسماء الحسنی الله متعال به چند نوع دلالت دارند؟

جواب: اسماء الحسنی الله عزوجل به سه نوع اسم دلالت دارد.

1- دلالت مطلق به ذات الله.
2- دلالت به صفات مشتقه و تضمنی الله.
3- دلالت به آن صفات الله که اشتقاق از آن امکان ندارد.

60-سؤال: مثال این انواع کدامها اند؟

جـواب: الـرحمن و الـرحیم از جملـه اسـماء الحسـنی اللـه عزوجـل میباشد که دلالت به ذات مسمی میکند، که الله متعال است، اما صـفت مشتق آن رحمت الله است که تضمناً به آن دلالت دارد.

همچنان دیگر صفات الله نیز موجود اسـت کـه غـیر مشـتق میباشـند مانند؛ حیات، قدرت، که التزاماً به آن دلالت میکند، به همین شکل سایر اسماء الله.

امـا هرگـاه مخلـوقی بـه این اسـم هـا مسـمی گردنـد دلالت بـه ذات مسمی نمیکند، مانند؛ شخص جاهل اسم اش عالم باشد، یا ظالم باشــد و اسم اش را عادل گذاشته باشند، و یا شخص ذلیلی باشد آنـرا شـریف بگویند، و یا شخص شقی و بدبخت را سعید نام گذاشته باشند.

بناً آنچه که الله خود را به آن یاد کـرده و صـفت نمـوده اسـت کـاملاً متفاوت از آن اسم های است که بنده گاه بالای خـود میگذارنـد، و نبایـد اسماء الله را با اسماء بنده گان و مخلوقات قیاس کرد، هرچنـد ظـاهراً يك شكل معلوم میگردد.

61-سؤال: اسماء الحسنی الله متعال چند نوع دلالت تضمنی دارند؟

جواب: دلالت تضمنی اسماء الحسنی چهار نوع است:

1- اسم عَلَمُ: که متضمن و شامل همه اسماء حسنی بـا معـانی آن است بناً هر اسم که میآید همه آنها صفات الله متعال نیز میباشد.

طوریکه میخوانیم:{**هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ**}-الحشر:24.

- او الله است ذاتى كه طراح هستى و خالق آن از نيستى و صورتگر جهان است.

همچنان ساير اسماء علم، كه اين گونه اسم هرگز تابع ساير اسم ها ذكر نشده است و هرگاه با ساير اسماء ذكر شده، ساير اسماء تابع اين اسم بوده است.

2- اسم متضمن صفت ذات الله عزوجل: مانند؛ السميع و البصير- كه متضمن صفت شنيدن الله متعال بوده طوريكه هيچ حرف و سخن ظاهر و آشكار دور و نزديك ازو پنهان نبوده و همه حرف ها و سخن را در هرمكان و هرزمان ميشنود، هچنان بصير- متضمن صفت ديدن الله است، طوريكه همه چيز را برابر است كه بزرگ باشد و يا كوچك، رنگه باشد يا بى رنگ، شفاف باشد يا مكدر همه را الله ميبيند، همينطور العليم: كه متضمن علم محيط الله ميباشد، آن علمى كه:{**لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ**}-سبا:3

-به اندازه ذره وزن يک ذره اى در آسمانها و زمين، كوچک از آن باشد و يا بزرگ از او پنهان نيست.

همچنان القدير: كه متضمن قدرت تام الله بالاى هر موجود ميباشد، همين قسم ساير اسماء الله.

3- اسم متضمن صفت فعلى الله متعال: مانند؛ الخالق، الرازق، البارى، المصور ..وغيره.

4- اسم متضمن تقدس و پاكى الله و نفى هرگونه نقص از او: مانند؛ القدوس، السلام...وغيره.

62- سؤال: اسماء الحسنى از نظر وجهه اطلاق به الله تعالى چند قسم است؟

جواب: به دو قسم ميباشد:

1- آن اسماء يكه براى الله متعال مفرداً يا همراه غير اطلاق ميشود: و اطلاق اين اسم متضمن كمال همان صفت براى الله متعال ميباشد، مانند؛ الحي، القيوم، الاحد، الصمد، وغيره.

2- آن اسماء يكه اطلاق آن به الله صورت نميگريد مگر با ذكر مقابل آن: و دليل آن نيز اينست كه با ذكر آن در ذهن گوينده وهم و نقصان پيدا نشود، مانند؛ الضار- النافع ،الخافض-الرافع،المانع-المعطى، المذل-المعز....وغيره اين چنين اسماء و صفات.

بناً مطلق ذكر نمودن اسماء و صفات – الضار، الخافض، المانع ....براى ذات الله جائز نميباشد.

همچنان اين اسماء در قرآن و سنت نيز به شكل مطلق ذكر نشده است و حتماً قبل و بعد از آن مقتضاى آن ذكر شده است، مانند؛{**وَمَنْ**

أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ}-السجدة:22.

- و چه کسی ظالم تر از آن بوده میتواند که به آیات الله پند داده شود و او از آنها روی بگرداند، مسلماً ما از مجرمان انتقام خواهیم گرفت.

و اینکه میفرماید:{**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ**}-آل عمران:4

- آنانکه به آیات الله کافر گردیدند، عذاب سختی برایشان است و الله قوی و انتقام گیرنده است.

63- سؤال: قبلاً تذکر دادیم که الله دارای صفات ذاتی و فعلی میباشد، مثال صفات ذاتی الله در قرآن کدامها اند؟

جواب: مثال صفات ذاتی الله در قرآن زیاد ذکر شده است اما برخی از آنها قرار ذیل است:

1-مثلا؛ الله متعال میفرماید:{**وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيفَ يَشَاءُ**}-المائدة:64.

- و یهودان گفتند: که دستان الله بسته است، دستان شان بسته باد و لعنت الله بر ایشان باد بسبب این سخنی که گفتند! بلکه دستان الله باز بوده و به هرگونه که بخواهد خرچ میکند (میبخشد).

2-مثلا؛ و میفرماید:{**كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**}-القصص:88

-هر چیزی هلاک و نابود میگردد مگر وجهه (صورت) او.

3-مثلا؛ باز هم در مورد صورت، الله متعال میفرماید:{**كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ، وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ**}-الرحمن:27

- همه چیز و همه کسانیکه در روی زمین هستند فناء و نابود میشوند، مگر باقی میماند وجهه (صورت) الله که ذات با عظمت و ارجمند است.

4-و یا میفرماید:{**وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي**}-طه:39

-و این همه برای آنست که تو تحت (نظارت) چشم من پرورش یابی.

5- و یا میفرماید:{**لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى**}-طه:46

- از هیچ چیزی ترس و هراس نداشته باشید من همراه شما هستم میشنوم و میبینم.

6- و میفرماید:{**وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا**}-النساء:164

- و الله با موسی حقیقتاً (از ورای حجاب بدون واسطه) سخن گفت.

7-و میفرماید:{**يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا**}-طه:110

-میداند آنچیز های را که پیشرو دارید و آنچه در خلف (گذشته) داشتید، اما شما بر او هیچگونه احاطه و علمی ندارید.
8-و یا میفرماید:{**وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ**}-الشعراء:10
وغیره مثالها نیز زیاد میباشد.
- و هنگامیکه رب ات موسی را (نزد کوه طور) ندا داد که بسوی قوم ظالمان برود.

64- سؤال: مثالها صفات ذاتی الله متعال از سنت کدامها اند؟
جواب: رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**حجابه النور لو كشف لاحرقت سبحات وجهه ما انتهى اليه بصره من خلقه**[81]».
- حجاب الله از نور است هرگاه از او دور گردد تا به انتهی دید اش همه مخلوقات را میسوزاند.
دلیل 2- نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**يمين الله ملاى لا تفيضها نفقة سحاء الليل و النهار أرايتم ما انفق منذ خلق السموات والارض فانه لم يغض ما في يمينه و عرشه على الماء و بيده الاخرى الفيض او القبض يرفع و بخفض**[82]».
- دست راست الله همیشه پُر است و الله متعال از آن شب و روز میبخشد و انفاق میکند، آیا ندیده اید که به الله به اندازه آسمانها و زمین ها خرچ کرده است اما هیچ چیزی از آنچه در دست راست اش بود کم نشد، و عرش اش بروی آب قرار دارد، و بدست دیگرش فیض (برکت) و قبض (روح) قرار دارد، هرکه را بخواهد(مقام مرتبه و وسعت رزق اش را) بلند میگرداند و هرکه را بخواهد(مقام و ...رزق اش را) پائین میآورد.

دلیل:4- نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**إن الله لا يخفى عليكم إن الله ليس باعور و اشاره بيده الى عينه**[83]».
-الله از شما پنهان نبوده و الله کور (نابینا) نیست آنگاه با دستان خود به چشمان اش اشاره کرد.
دلیل:5- رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**إنكم لا تدعون اصما و لا غائبا تدعون سميعا بصيرا قريبا**[84]».

---
[81] .مسلم:179.
[82] . متفق علیه:7419و 993.
[83] . متفق علیه:3057،169.
[84] . متفق علیه:2992،2074 من حدیث ابی موسی.

- شما يقيناً ذات كر(ناشنوا) و يا غيائبى را نمى خوانيد بلكه ذاتى را ميخوانيد كه شنوا و بينا و نزديك تان است.

دليل:6- در حديث ديگرى از رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت است كه ميگويد:«**إذا اراد الله أن يوحى بالامر تكلم بالوحي**[85]».
- هرگاه الله متعال اراده نمايد كه كار انجام بدهد پس بطريق وحى سخن ميگويد.

دليل:7- در حديث ديگر آمده است:«**يقال لجهنم: هل امتلأت، و تقول:هل من مزيد، فيضع الرب تبارك و تعالى قدمه عليها، فتول: قط قط**[86]».
- نبى صلى الله عليه وسلم فرمودند: الله متعال به جهنم ميگويد آيا پُر شده اى، جهنم ميگويد آيا بيشتر ازين نيست- يعنى در جهنم جاى كافى براى هر قدر مخلوق ديگر هم باقى است- پس الله تبارك و تعالى پاى خويش را داخل جهنم ميبرد، آنگاه جهنم ميگويد، هرگز هرگز (هيچ جائى باقى نمانده است).
احاديث زياد ديگرى نيز موجود است كه دلالت بر اثبات وجهه، دست، پا، انگشتان، چشم، كلام، و خنده الله عزوجل دارد، كه به همين قدر كفايت ميكنيم.

65- سؤال: مثال صفات فعلى الله متعال در قرآن الكريم چه است؟
جواب: الله متعال ميفرمايد:{**هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ**}-البقرة:29
-الله آن ذاتى است كه همه موجودات و پديده‌هاي روي زمين را براي شما آفريد ، بعداً بسوى آسمان (اراده) استوا كرد.
و ميفرمايد:{**هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ**}-البقرة:210
-آيا آنان (كه كافر اند) انتظار دارند كه الله و ملائک (آشكارا در برابر ديدگانشان ظاهر گردند و) در زير سايه‌بانهاى ابر به سوى ايشان بيايند (و رو در رو با آنان به سخن درآيند ؟ !).
و ميفرمايد:{**وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ**}-الزمر:67

[85] . البخارى:4701، و الترمذى:3223....من طريق ابى هريرة.
[86] .البخارى، تفسير ابن كثير، و القرطبى.

-آنان آن گونه كه شايسته است اللـه را نشـناخته‌اند و در روز قيـامت سراسر كـره زمين يكبـاره در مشـت او قـرار دارد و آسـمانها بـا دسـت راست او در هم پيچيده مي‌شود.

و ميفرمايـد:{**قَالَ يَـا إِبْلِيسُ مَـا مَنَعَـكَ أَنْ تَسْـجُدَ لِمَـا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ**}-ص:75

-فرمود : اي ابليس ! چه چيز تو را بازداشت از اين كـه سـجده بـبري براي چيزي كه من آن را مستقيماً با دست خود آفريده‌ام؟

و ميفرمايـد:{**فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَـلِ جَعَلَـهُ دَكًّا وَخَـرَّ مُوسَـى صَعِقًا... وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ**}-الاعراف:-143-145

-و آن هنگاميكه الله خويش را بـرای كـوه نمايـان كـرد، آن كـوه درهم كوبيده شـد و موسـی بيهـوش نقش زمين گرديـد...و بـرای او در الـواح (تورات) از هرچيزی نوشتيم.

و ميفرمايد:{**إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ**}-الحج:18

-الله هرچيزی را كه بخواهد انجام ميدهد.

و يا اينكه ميفرمايد:{**وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا**}-النباء:22

-و آنگاه رب تو ميآيد و ملائک صف اندر صف آماده اند.

66-سؤال: مثال صفات فعلى الله در سنت كدامها اند؟

جواب: نبی صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:«**ينزل ربنـا كـل ليلـة الى السماء الدنيا حين يبقى ثلث الليل الاخر**[87]».

- الله متعال به آسمان دنيا هر شب پـائين ميآيـد، هنگاميكـه سـوم حصه آخر شب باقی مانده باشد.

و در حـديث شـفاعت آمـده اسـت كـه نـبی صـلی اللـه عليـه وسـلم ميفرمايد:«**فيأتيهم الله في صورته التي يعرفـون فيقـول: أنـا ربكم فيقولون أنت ربنا**[88]».

- الله متعـال نـزد ايشـان بـه همـان صـورت (مخلوقـات دنيـا) كـه ايشان او را ميشناسد ميآيـد، و ميگويـد: من رب شـما هسـتم، آنـان هم ميگويند تو رب ما هستی.

اما بايد بخاطر داشـت كـه درين حـديث صـفت آمـدن اللـه بـه اثبـات رسيده است نه شكل و صورت الله متعال.

و ميفرمايـد:«**إن اللـه يقبض يـوم القيامـة الارض و تكـون السموات بيمينه ثم يقول أنا الملك**[89]».

[87] . متفق عليه: من حديث ابی هريرة، 1145، 785.

[88] . متفق عليه: من حديث ابي سعيد، 7437،194.

[89] . متفق عليه: من حديث ابن عمر:7412،2787.

- الله متعال در روز قیامت زمین را قبض نموده و آسمانها را بدست راست خود میگیرد، و میگوید: من پادشاه (همه کائنات) هستم.

و میفرماید:«**لما خلق الله كتب بيده على نفسه أن رحمتي تغلب غضبي**[90]».

- هنگامه الله مخلوقات را پیدا نمود، آنوقت با دست خود نوشت که بالای خود (تفضیلاً) فرض گردانید، که رحمت من بالای غضب من غالب باشد.

در حدیث احتجاج آدم با موسی علیهم السلام آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:«**فقال آدم: يا موسى اصطفاك الله بكلامه و خط لك التوراة بيده**[91]».

- آدم گفت: ای موسی الله ترا با سخن گفتن اش با تو و نوشتن تورات با دست اش برگزید.

«**إن الله تعالى يبسط يده بالليل ليتوب مسيئ النهار و يبسط يده بالنهار ليتوب مسيئ الليل**[92]».

- الله متعال دست خود را از طرف شب دراز میکند تا آنکه گنهگاران روز توبه کنند، و روز دست خود را دراز میکند تا آنکه گنهگاران شب توبه نمایند.

-

فائده: کلام و داشتن دست از جمله صفات ذاتی الله متعال است اما تکلم و سخن گفتن و نوشتن تورات با دست از جمله صفات فعلی الله متعال میباشد.

67- سؤال: آیا صفات فعلی الله قابل اشتقاق بوده یا اینکه همه صفات الله توقیفی میباشد؟

اسماء الله متعال همه توقیفی بوده که به سماع تعلق دارد، و فقط آن اسماء را به الله نسبت میدهیم که الله خود را به آنها مسمی نموده است و یا اینکه در نصوص صحیح از نبی صلی الله علیه وسلم روایت شده است، و آن صفات را که الله متعال مطلقاً برای خویش ذکر کرده است پس در آن فعل مدح مطلق و کمال آن وصف مراد میباشد، اما هر فعلی را که الله متعال برای خود نسبت داده است مطلق نیست همینطور تمام افعال مشتق نیز نیستند، که از آن اسماء الحسنی مشتق گردند، بلکه بعضی دیگر آن مطلق میباشد.

[90] . متفق علیه: من حدیث ابی هریرة، 7404،2751.

[91] .متفق علیه.

[92] . مسلم:2759.

همانطوريكه الله متعـال ميفرمايـد:{**اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَـلْ مِن شُـرَكَائِكُم مَّن يَفْعَـلُ مِن ذَلِكُم مِّن شَيْءٍ**}-الروم:40.

- الله آنكسى است كه شما را آفريده است، سپس به شما روزى رسانده است. بعد شما را مي‌ميراند، سپس دوبـاره زنـده‌تان ميگردانـد. آيا در ميان شريكان (كه بـراي اللـه قـرار داده ايـد) كسـي هسـت كـه چيزى از اين را انجام دهد.

همينطـور اللـه متعـال نـيز بـالاى خـود اسـم، خـالق، رازق، المحى، المميت، المدبر، اطلاق نموده كه همه مطلق مى باشد.

اما بعضى از آنها را اللـه متعـال بـراى خـويش مطلـق- على السـبيل الجزاء- با مقابله ذكر كرده است، كه نشان دهنده كمـال قـدرت و مـدح ميباشـد، طوريكـه ميفرمايـد:{**إِنَّ الْمُنَـافِقِينَ يُخَـادِعُونَ اللَّهَ وَهُـوَ خَادِعُهُمْ**}-النساء:142

- يقيناً منافقان با الله نيريک ميكننـد، و حـالان كـه اللـه بـا ايشـان نيرنگ ميكند.

و يـا در آيـه ديگـر ميفرمايـد:{**وَمَكَـرُوا وَمَكَـرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْـرُ الْمَاكِرِينَ**}-آل عمران:54.

- (و بنى اسرائيل) با الله مكر كردند و الله نيز بايشان مكـر آورد و الله بهترين مكر كننده گان است.

و يا ميفرمايد:{**نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ**}-التوبة:67

- آنان الله را فراموش كردند، پس الله نيز آنـان را بـه فراموشـى سپرد.

فائده: اسم هـاى چـون؛ ناسـى،مـاكر،خـادع....را بـراى اللـه متعـال مطلق ذكر كردن جواز ندارد، اما اگر اطلاق آن – على السبيل الجراء- و يا در مقابله آن اسم ذكر گردد، باكى ندارد.

اما مطلق ذكر كردن آن مثلا؛ الله استهزاء كننـده اسـت، و يـا فـريب كار و ....طوريكه قبلاً نيز گفتيم جواز ندارد، زيرا همـه اين صـفات از دو وجهه ذكر گرديده است، 1- على السبيل الجزاء 2- تقابل بـا ضـد آن.- و الله أعلم.

68- سـؤال: اسـماء الحسـنى اللـه متعـالماننـد؛ العلي، الاعلى، يـا الظاهر و القاهر و المتعال چه گونه صفات را شامل بوده و چگونه حمل ميگردند؟

جواب: اين گونه اسماء متضمن صفت اشتقاقى اسماء الحسنى بوده كه دلالت به علو(بلندى) الله متعال به تمـام معـانى دارد،ماننـد؛ فـوقيت الله متعال بالاى عرش در آسمانها، فـوقيت اللـه از لحـاظ مرتبـه بـالاى همه مخلوقات تا حدى كه الله را از مخلوق و مقايسه با آن جـدا ميكنـد،

فوقيت الله از لحـاظ علم بـالای همـه موجـودات و مخلوقـات و احاطـه داشتن اش بالای همه مخلوقـات، اینکـه هیچ چـیز و امـری از وی پنهـان نبوده و نیست، همینطور اثبات فوقیت الله متعال از قهر و گــرفت اش، که بالای وی ازین جهت هیچ غالبی موجود نمیباشد، همین قسم از لحاظ کبریاء بودن یا غیر محتاج بودنش، و از لحـاظ قـدرت و عظمت...وغـیره صفات او متعال.

اما **علو شأن** بودن الله متعال به این معنی است که همه صفاتی را که الله متعال خود را با آن وصف نموده است به او ثابت بوده و هرگونه نقصان صفات از وی منتفی میباشد.
و هر گونه معانی که ازین صفات ذکر شد بـا صـفت **علـو ذات الله** تلازم داشته و از معنی آن جدا نیست.

69- سؤال: دلیل برای علو یا فوقیت الله سبحان چیست؟
جواب: الله متعال میفرمایـد:{**الـرَّحْمَنُ عَلَى الْعَـرْشِ اسْـتَوَى**}-طه:5
-و رحمن بر عرش استوا یافت (و قرار گرفت).
این آیة در هفت جای از قرآن ذکر شده است.
و میفرماید:{**ءَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ**}-الملك:16
-آیا از كسي كه در آسمان است، خود را در امان میدانید ؟

و میفرمایــد:{**يَخَــافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَــوْقِهِمْ وَيَفْعَلُــونَ مَــا يُؤْمَرُونَ**}-النحل:50
- فرشتگان از پروردگار خود كه حاكم بر آنـان اسـت مي‌ترسـند و آنچه بدانان دستور داده شود (بـه خـوبي و بـدون چـون و چـرا) انجـام مي‌دهند .

و میفرمایــد:{**إِلَيْــهِ يَصْــعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَــلُ الصَّــالِحُ يَرْفَعُهُ**}-فاطر:10
- گفتار پاكيزه به سوي الله بلند میرود، و اعمال صالح و پســنديده را بالا مي‌برد.
و میفرماید:{**تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ**}-المعارج:4
-ملائک و جبرئيل به سوي او بالا مي‌روند در مدّتي كه پنجاه هزار سال (براي انسانها) طول مي‌كشد .
و میفرماید:{**يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْـهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ**}-السجدة:5

-الله (تمام عالم هستي را) از آسمان گرفته تا زمين ، تحت تدبير خود دارد، (و جز او مدبِّري در اين جهان وجود ندارد). سپس تدبير امور در روزي كه اندازه آن هزار سال از سالهائي است كه شما مي‌شماريد ، به سوي او عروج ميكند و بالا ميرود.

و يا ميفرمايد:{**يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ**}-آل عمران:55

- اى عيسى!من تو را مي‌ميرانم و تو را به سوي خويش بالا ميآورم.

وغيره ....تعداد كثير آيات به اين مفهوم دلالت دارد، كه الله بالاى عرش قرار داشته ، و قرآن از سوى الله از آسمان به زمين نازل شده است، (و كسانيكه عقيده دارند، الله در هرجاى است داراى عقيده اسلامى نبوده و همچنان در شأن الله بى ادبى را نيز مرتكب ميگردند – تعالى الله عما يقولون).

70- سؤال: دليل فوقيت و علو الله متعال از سنت چيست؟

جواب: احاديث زيادى است كه به اين صفت الله دلالت ميكند، كه صرفاً به چند حديث اينجا استشهاد ميكنيم.

1- دليل: نبى صلى الله عليه وسلم مى فرمايد:«**و العرش فوق ذلك والله فوق العرش و هو يحكم الملك من فوق سبعة ارقعة**»[93].

-و عرش بالاى آن قرار دارد، و الله متعال فوق عرش، و از بالاى هفت ارقه[94] حكم ميراند.

2- دليل: در حديث جاريه آمده است كه رسول الله صلى الله عليه وسلم براى جاريه گفت:«**اين الله؟قالت: في السماء قال: اعتقها فانها مؤمنة**[95]».

-الله كجا است؟ گفت: در آسمان، نبى صلى الله عليه وسلم فرمود: او را آزاد كن كه مؤمنه است.

---

93. رواه: ابودادو، الترمذى، حاكم، ابن منده فى التوحيد، و البيهقى فى الاسماء....و الذهبى فى العلو: عن العباس مرفوعاً لكن سنده ضعيف من اجل سماك، و فيه ايضاً عبدالله بن عميرة مجهول. و اذكره البخارى فى التاريخ ج3 رقم 159،(و ضعفه الالبانى فى تعليقه الترمذى، و ابوداود، ولكن **اللفظ: وهو يحكم الملك من فوق سبعة ارقعة صحيحة**،(السلسلة الاحاديث الصحيحة: 2745) و هكذا اثبات العرش الله فوق السماء و اثبات ذات الله فوق العرش صحيحة، لهذا هذا الحديث صحيح حكماً و معنياً لا سنداً).

94. الارقعة: جمع رقيع بالقاف و العين، و هو من أسماء السماء

95. مسلم:537.

3- دليل: همين قسم در حديث رفتن نبی صلی الله عليه وسـلم بـه معراج نيز آمده است كه نبی صلی الله عليه وسلم بطـرف اللـه بسـوی آسمان و بالا رفته بود.

4- دليل: همچنين حديث تعاقب ملائك نيز بـه همين امـر دلالت دارد كه يكی بعد ديگر از آسمان پائين ميآيند:«**ثم يعرج الذين بـاتوا فيكم فيسالهم و هو أعلم بهم**[96]».

-سپس آنان (يعنی ملائك) به سوی (آسمان)بالا ميروند، و اللـه متعـال ازيشان ميپرسد، در حاليكه او دانا تر به احوال بنده گان خود است.

5- نبی صلی الله عليـه وسـلم ميفرمايـد:«**أذا قضى اللـه الامـر في السـماء ضـربت الملائكـة باجنحتهـا خضـعانا لقولـه كانـه سلسلة على صفوان**[97]».

-هر گاه الله عزوجل در آسمان درمورد يـك امـر فيصـله نمايـد، بـرای قبولی اين قول ملائك از ترس و فروتی زيـاد بـال هـای خـود را بكـديگر ميزنند، زيرا اين صدا به مانند؛ كشيده شدن زنجير بروی سنگ ها (هيبت ناك) ميباشد.

همچنان بسيار دلايل ديگر نيز موجود ميباشـد كـه بـدون جمهيـه همـه صحابه و علماء سلف صالح اين را قبول دارند كه الله تعالی فوق عرش قرار دارد، همچنين در عصر حاضر نيز بعضـی از متحنفـه غـالی نـيز اين عقيده را پيدا كرده اند، امام ابن القيم رحمه الله از 500 علمـاء سـلف صالح فوقيت عرش را نقل و به اثبات رسانيده است.

71- سؤال: سلف صالح و آئمه ايشان استواء بالای عـرش را چگونـه حمل ميكردند؟

جواب: همـه ای امامـان سـلف صـالح كـه قبلاً ذكـر كـرديم در مـورد چگونگی استواء ميگوينـد:**الاستواء معلـوم و غـير معقـول كيفيـة المجهول و سؤال عنه بدعة – يعنی:** اسـتواء معلـوم بـوده و غـير معقول(يعنی برابر عقل چگونگی آنرا تصور نموده نمی توانـد) و ايمـان به آن واجب ميباشد، اما كيفيت اش مجهول (يعـنی چگـونگی آنـرا اللـه بيان نفرموده بناً مـا نـيز آنـرا نمی دانيم و اظهـار رأی درينمـورد توقـف ميكنم) و سؤال از آن بدعت ميباشد.

پس همانطوريكه برای رسول الله صلی الله عليه وسلم نازل شده و نبی صلی الله عليه وسلم آنرا برای مـا بيـان فرمودنـد، بـر مـا نـيز لازم است همانطور به آن ايمان بيآوريم و تسـليم شـويم، و همين عقيـده در

[96] . البخاری:7429، ومسلم:632.
[97] . البخاری.

تمـام آثـار سـلف صـالح بـه همين گونـه نقـل شـده اسـت، و ميگفتنـد: {**وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا**}-آل عمران:7

-و راسخان در علم ميگويند: ما به همه ای آن ايمان داريم، همه آن از جانب رب ما است.

72-سؤال: دليل قهر و فوقيت الله متعال از قرآن چيست؟

جواب: اللـه متعـال ميفرمايـد:{**وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ**}-الانعام:18

-و او مسلط بر بالای بندگان است، و او با حكميت و آگاه از همه چـيز است.

اين آيت متضمن علو قهر الله متعال است.

و ميفرمايد:{**سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**}-الزمر:4

- پـاک و مـنزه اسـت اللـه (از هرگونـه اختيـار اولاد) و او يكتـا و مسلط بر همه چيز است.

و ميفرمايد:{**لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**}-غافر:16

-ملك و حكومت امروز از آن كيست؟ (پاسـخ قاطعانـه داده مي‌شـود كه) از آن الله واحد چيره و توانا است.

و ميفرمايد:{**يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ**}-الرحمن:33

-ای گروه جنيات و انسانها! اگر مي‌توانيـد از نـواحي آسـمانها و زمين بگذريد ، بگذريد، وليكن نمي‌توانيد بگذريد مگـر بـا قـدرت عظيم (كـه در اختيار شما نيست).

همچنان به همين مفهوم آيات ديگری در سـورة ص آيـة 65 و سـورة هود آية 56 و غيره آيات ذكر گرده است.

73- سؤال: آيا در سنت نيز دلائلی از علو و قهر الله ثابت است؟

جواب: احاديث زيادی از نبی صلی الله عليه وسـلم درينمـورد روايت شده است كه به برخی از آنها ذيلاً اشاره ميكنيم:

1- دليل: نبی صلی الله عليه وسلم ميفرمايد:«**أعوذ بك من شـر كل دابة أنت آخذ بناصيتها**[98]».

- پناه ميبرم بتو از شر هـر جنبـده ئی كـه پيشـانی آنـرا گرفتـه ای (يعنی در ملك و اختار تو است).

[98] . مسلم.

-2 دليل: نبی صلی الله علیه وسلم میفرمایـد:«**اللهم اني عبـدك و ابن عبدك و ابن امتك ناصيتي بيدك ماض في حكمـك عـدل في قضاوتك**[99]».

- یا الله! من بنده ای تو و پسـر بنـده تـو و پسـر کنـیز تـو هسـتم، پیشانی ام در دست تو است و تحت امر و فیصله ای عادلانه ات همیشه قرار دارم.

همچنان نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم دعـائی وتـر نـیز این الفـاظ را میخواندند:«**أنك تقضي و لا يقضى عليك أنـه لا يـذل من واليت و لا يعز من عاديت**[100]».

- این تو هستی که قضاوت میکنی و هیچ موجودی نیست که بر تو فیصله کند، هیچ کسی نیست که بر سوی تو میآید و دوسـتی تـرا اختیـار میکند، و هیچ کسی عزتمند نیست آنکه با تو به دشمنی میپردازد.

-74 سؤال: دلیل علو شأن بودن الله چه بوده و آن چه اموری اسـت که نفی آن از الله متعال واجب میباشد؟

جواب: لازم است تا مسلمان بـه این عقیـده داشـته باشـد و خـود را نسبت به این امور کاملاً آگاه بسازد، که الله متعال علـو الشـأن بـوده و این صفت اش و اسم اش شـامل نـام اللـه بـوده، و بـا قـدوس، سـلام، الکبیر، المتعـال...و غـیره اسـماء متماثـل آن تلازم دارد، و آنـرا بایـد بـه کمال آن صفت حمل کند.

بناً الله متعال فوقیت داشته و درین فوقیت اش هیچ شریك و مثال و یا در یك حصه ای شریك و یا معاون و کمك گیرنـده، و نـه شـیفیع بـدون اذنش وجود دارد.

الله متعال در پادشاهی، عظمت و کبریاء ئی خویش بـالاتر از همـه قرار دارد، نه بـا او کسـی جنـگ می توانـد، نـه بـالای او غلبـه یافتـه می تواند، و نه هم به کمك نیازد.

الله متعال در کمـال علم و از غفلت و نسـیان بـالاتر از همـه قـرار دارد، همین قسم بـالاتر از همـه قـرار دارد از جهت اینکـه هیچ چـیزی از وی پنهان نیست، چه بزرگ به اندازه آسمان باشد و یا کوچك بـه انـدازه یك زره.

الله متعال در کمال حیات و قیمویت و قدرت و از مرگ و خستگی و خواب بالاتر از همه قرار دارد.

---

[99] البخاری.

[100] .سنن النسائی و ابن ماجه و ابی داود، و صححه آلبانی فی: صحیح ابی داود.

و الله متعال در کمال حکمت و ستایش و در خلق مخلوقات، اینکه آنها را عبث خلق ننموده و نه این مخلوق را بغیر از امـر و نهی و بعث و جزاء عبث خلق کرده باشد، بالاتر از همه میباشد.

همینطور الله متعال بـالاتر از همـه در کمـال عـدل و عـدم ظلم بالای هیچ موجود و مخلوقات خویش قرار دارد.

و همچنان الـله متعـال در کمـال غنـا و بی نیـازی از خـوردن و نوشیدن و یا نیاز به مخلوقات از همه بالاتر قرار دارد.

و الله متعال از همـه در اسـماء الحسـنی و کمـال آن، و تعطیـل و تمثیل صفات او که برای خویش بیان نموده است بالاتر قرار دارد.

و به همین شکل الله متعال بالاتر از همه آنچیز هـای قـرار دارد که منافی ربـوبیت و الـوهیت و اسـماء و صـفات او قـرار داشـته باشـد، طوریکه میفرماید:{**وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**}-الروم:27

-و بالاترین وصف، در آسمانها و زمین متعلّق به او است.

همچنـان درینمـورد نصـوص زیـادی از قـرآن و سـنت دلالت دارد و همینطور در ذهن و عقل هر انسان به آسانی این موضـوع میرسـد و بـه آن قناعت پیدا میکند.

75- سؤال: این قول نبی صلی الله علیـه وسـلم کـه میفرمایـد:« **إن لله تسعة و تسعين أسماء من احصاها دخل الجنة**» به چه معنی میباشد؟

جواب: این حدیث دارای معانی زیاد میباشد:

1- هر کسی آنرا حفظ کرد و توسط آن دعاء نمـوده و ذکـر اللـه را کرد.

2- معنی دیگر آن اینست، که بنده باید ازین اسماء الحسـنی اقتـداء نماید، مثلا؛ رحیم و کریم را هنگامیکه میخواند خود را تا حدیکه شایسته بنده میباشد متصف به این صفات گرداند.

3- آن اسـماء و صـفات کـه اللـه متعـال آنـرا بـرای خـویش خـاص گردانیده مانند؛ جبار، عظیم، متکبر ....بر بنده لازم است تا به همـه آنهـا اقرار داشته و تسلیم گردد.

4- آن صفات الله متعال کـه معـنی وعـده را در خـود داشـته باشـد مانند؛ غفور، شکور، عفو، الرؤف، الحلیم، الجواد، الکریم....بنده بایـد بـا در نظر داشت این صفات در طمع و امید آن برای خـویش بـوده و درآن توقف نماید.

5- و آن اسماء و صفات الله که معنی وعید را در خود داشته باشـد مانند؛ عزیز ذو انتقام، شدید العقاب، سریع الحسـاب....بنـده بایـد درین موارد در ترس و خشیت و رهبت توقف نماید.

6- بعضی از این اسماء الحسنی به یاد آورنده حق الله و حق بنـده، و موقف و مقام الله و بنده، همچنان معرفت الله و بنده میباشد، مانند؛ زمانیکه يك بنده شهادت برین میدهد که الله بالاتر از مخلوقات در آسمان و بالای عرش قرار دارد، و بر هرچیزی کوچك و برزگ علم دارد، و قدرت تدبر و تنظیم همه امور به دست اوست، بناً دین جا بر علاوه عبادت الله نیز به مقتضی صفات الله تحقق پیدا کرده، در قلب بنده چنین تذکر به وجود میآید که وی موجود کوچك، عاجز و نیازمنده به دعاء در مقابل الله قرار دارد، و با الله سخن میگوید، در حالیکه الله از همه آنچه بیان میکند و یا پنها میدارد علم دارد، و بنده گاهی با یاد چنین صفات الله احساس شرم و خجالت حیاء میکند که الله از همه هر عمل آشکار و پنهان او آگاه بوده حتی از تفکر سوء او نیز با خبر است، و یا اینکه با ذکر و شهادت به اینکه الله متعال از هر گوشه و کنار جهان، در هر وقت و زمان آگاه بوده و بر آن تصرف دارد، و آنرا مدیریت مینماید، مانند؛ مرگ، زندگی، عزت دادن، ذلیل ساختن، فراخ ساختن روزی، و گرفتن، دور کردن تکالیف، مورد امتحان قرار دادن....شب و روز را یکی بعد دیگر به صورت منظم آوردن...وغیره همه باعث تذکر بنده میگردد.

طوریکه الله متعال میفرماید:{**يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ**}-السجدة:5

-الله (تمام عالم هستي را) از آسمان گرفته تا زمین ، تحت تدبیر خود دارد، (و جز او مدبِّري در این جهان وجود ندارد). سپس تدبیر امور در روزي که اندازه آن هزار سال از سالهائي است که شما مي‌شمارید ، به سوي او عروج میکند و بالا میرود.

بناً هر کسیکه به این همه مراتب وفاء نموده و حق الله و بنده گی او را به صدق و اخلاص شناخت و بجای آورد، یقیناً الله متعال را با کمال همه این صفات میشناسد.

همینطور کسیکه شهادت بدهد که علم و سمع و بصر الله محیط بوده و در حیات و قیمومیت و سایر صفات مانندی ندارد، الله را غنی شمرده است، و به این مرتبه جزء سابقین الاولین و نزدیکان به الله نمی رسد- و الله أعلم.

76- سؤال: ضد اسماء و صفات الله چه میباشد؟

جواب: ضد اسماء و صفات الله سه نوع میباشد:

1-نوع اول: آن گونه الحاد و شرك مشركین است که اسماء الله عزوجل را بالای بتان خویش گذاشته بودند، که در بعضی از آنها زیادت و

در بعضی دیگر آن نقصان آورده انـد،ماننـد؛ لات را از الـه مشـتق کرده اند و العزی را از عزیر و منات از منان...وغیره.

2- نوع دوم: الحاد مشبهه است، که صفات الله را بیان کرده اما آنرا با مخلوقات تشبه میکنند، که این نوع الحاد نیز بهماننـد مشـرکین میباشـد طوریکه آنها الهه خویش را به شکل مخلوقات میسـاختند و آنـرا عبـادت میکردند، اینها نیز صفات الله (ذاتی و فعلی) به بنده گان تشـبه میکننـد، که الله متعال از همه این گونه تشبهات منزه و پاك میباشد- تعـالی اللـه عما یقولون.

3- نوع سوم: الحاد معطلـه کـه همـه صـفات را از اللـه عزوجـل نفی و تعطیل میکردند، و این هم دو نوع هستند:

أ.اولاً اینکه بعضی از اسماء الله متعال را بـرای اللـه ثـابت میکننـد امـا کمال صفات را از او نفی میکنند، میگویند: الله رحمان و رحیم است اما بدون رحمت، علیم است اما بدون علم، سمیع است اما بـدون شـنیدن، بصیر است بدون دیدن، قدیر است بـدون قـدرت...وغـیره همـه صـفات الله متعال.

ب.گروه دوم کسانی هستند کـه اسـماء الحسـنی را کـاملاً نفی میکننـد، ازین جهت ملزومات آنرا نیز نفی میکننـد، و صـفات اللـه عزوجـل را بـا عدم محض ذکر میکنند، به این معـنی کـه از اللـه متعـال اسـم و صـفت هـردو را کـاملاً نفی میکننـد- کـه این همـه خرافـات بـوده و ملحـدین و جاحدین آنرا اختراع کرده اند.

اللـه متعـال میفرمایـد:{**رَبُّ السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَـا بَيْنَهُمَـا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا**}-مریم:65.

و میفرماید:{**لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ**}-الشوری: 11

- هیچ چیزی به مانند او نیست و او شنوا و بینا است.

و میفرماید:{**يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِـهِ عِلْمًا**}-طه:110

- آنچه را پیش روی آدمیان است (از امر قیامت) و آنچه را پشت سـر گذاشته اند (از امر دنیا) میداند، حـالان کـه آنـان بـه او علمـاً احاطـه و تسلط ندارند.

77- سؤال: آیا همه انواع توحید با هم تلازم دارند یـا اینکـه بعضـی بـا بعضی دیگر منافات هم دارد؟

جواب: همه انواع توحید با یکدیگر تلازم دارند، اگر شخص در یك نوع توحید مرتکب شـرك شـد سـایر انـواع توحیـد بـرای او نفـع نرسـانیده و مشرك خواهد بود، مانند؛ استغاثه به غیر الله، و یا مدد خواسـتن از غـیر

الله، و غيره اموری که خاص به الله تعلق دارد، بناً اين شرك در الوهيت ميباشد، و همينطور جلب منفعت و دفع مضرت و دعـاء و طلب بغـير از الله، مشكل كشايى، ترس و خـوف از غـير اللـه .....شـرك در اسـماء و صفات ميباشـد، و يـا ذبح و قربـانى بـرای غـير اللـه، و مالـك دانسـتن و متصرف دانستن غير الله در عالم، و خالق و محی و مميت دانستن غـير الله شرك در ربوبيت ميباشد.

و همچنـان همـه اين انـواع بـا يكـديگر تلازم دارد مشـرك در توحيـد الوهيت و حاكميت به تنهائى مشرك ميگردد ولـو در ربـوبيت و اسـماء و صـفات مؤحـد باشـد...و همينطـور مشـرك در توحيـد اسـماء و صـفات مشرك در ربوبيت و الوهيت نيز است...و به همين قياس ساير آنها.

78-سؤال: دليل ايمان آوردن به ملائك از قرآن و سنت چيست؟

جواب: الله متعال ميفرمايد:{**يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ**}-الشورى:5

-به تسبيح و حمد رب شان مشغول بوده و براي كسـانی كـه در زمين هستند درخواست مغفرت می‌كنند.

و ميفرمايـد:{**إِنَّ الَّذِينَ عِنْـدَ رَبِّكَ لَا يَسْـتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِـهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ**}-الأعراف:206

- يقينـاً كسـانيكه مقرّبـان رب تـو هسـتند، از عبـادت او اسـتكبار نميروزنـد، بلكـه بـه تسـبيح و حمـد او مشـغولند و در برابـر او سـجده مي‌برند .

و ميفرمايـد:{**مَنْ كَـانَ عَـدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِـهِ وَرُسُـلِهِ وَجِبْرِيـلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ**}-البقرة:98

- كسي كه دشمن الله و ملائک و رسولان او و جبرئيل و ميكائيل باشد، پس الله يقنناً كه دشمن كافران است.

دليل: همچنين قبلاً حديث ايمان را ذكر كرديم و در آن آمده بـود: **مـا الايمان؟ قال: الايمان أن تؤمن بالله و ملائكة...**

و در حـديث مسـلم آمـده اسـت كـه نـبى صـلى اللـه عليـه وسـلم فرمودند: **إن الله خلقهم من نور.**

- يعنى الله متعال آنها را از نور پيدا كرده است.

79- سؤال: معنى ايمان به ملائك چيست؟

جواب: ايمان به ملائك: عبارت از داشتن اعتقاد راسخ ظاهراً و باطناً به موجوديت آنها، و اينكه آنها از نور خلق شده و بـه كـار هـای مشـخص گمارده شده اند و كاملاً مطيع اللـه بـوده و عـاری از هرگونـه شـهوت و

هواء ميباشند، طوريكه الله متعال ميفرمايـد:{**بَلْ عِبَـادٌ مُكْرَمُـونَ، لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ**}-الأنبياء:26-27.

و ميفرمايد:{**لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ**}-التحريم:6

-از الله در آنچه بديشان دستور داده است نافرماني نمي‌كنند، و همان چيزي را انجام مي‌دهند كه بدان مأمور شده‌اند.

و ميفرمايـد:{**لَا يَسْـتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِـهِ وَلَا يَسْتَحْسِـرُونَ، يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ**}-الأنبيا: 19- 20

-از عبادت او سر باز نمي‌زنند و خويشتن را بالاتر از عبادتش نمي‌دانند و خسته نمي‌گردند. شب و روز (دائماً به تعظيم و تمجيد مشغولند و پيوسته) تسبيح و حمد الله را ميگويند، بدون آنكه سستى ورزند.

80- سـؤال: ملائـك بـه اعتبـار وظـايف و مكلفيت هايشـان چنـد نـوع هستند؟

جواب: ملائك به اين اعتبار به انواع زياد ميباشند:

1-از ميان آنها يكى وظيفه آوردن وحى به انبيـاء عليهم السـلام را دارد، كه آن روح الامين جبرئل عليه السلام است.

2-بعضى از آنها مكلف به باراندن باران هستند كه مكائيل عليـه السـلام از همان ميباشد[101].

3-بعضى از آنها موظف به دمانيدن صور هستند كه مكائيل عليه السلام ميباشد[102].

4-بعضى از آنها وظيفه قبض روح را به امر الله دارند كـه ملـك المـوت خوانـده ميشـوند:{**قُـلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَـكُ الْمَـوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ**}-السجدة:11

- بگو: ملک الموت که بر شما گماشته شده است، به سراغتان مي‌آيد و جان شما را مي‌گيرد، سپس به سوي رب تان بازگردانده مي‌شويد.

و همچنان در حديث براء بن عازب كه حـديث طويـل اسـت و حـديث موسى عليه السلام از ملك الموت ياد آورى شده است.

تذكر: در ميـان عـوام مـردم ملـك المـوت بـه نـام عزائيـل مشـهور ميباشد، در حاليكه در شريعت اين اسم براى ملك الموت ثـابت نيسـت، بناً مسمى نمودن ملك الموت به نام عزائيل خلاف قرآن و سنت بوده و جواز ندارد.

---

[101] .طبرانى فى الكبير:ج11 ص 61.

[102] .السلسلة الصحيحة:1079.

5-و بعضی دیگر آنها وظیفه نصرت و یاری رسانی را بعهده داردند طوریکه الله متعال میفرماید:{**إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا**}-التوبة:40.

- اگر او را (نبی صلی الله علیه وسلم را) یاری ندهید، اللخ او را یاری کرده است، بدان گاه که کافران او را (از مکّه) بیرون کردند، هنگامیکه این دو کس در غار بودند، و (نبی صلی الله علیه وسلم) برای دوست خود میگوفت: غمگین مباش الله با ما است، پس الله بریشان آرامشی را از جانب خویش برآنها نازل کرد، و با لشکریانی که به چشم دیده نمی شد او را نصرت دارد.

6-بعضی دیگر آنها وظیفه نوشتن اعمالنامه مخلوقات را دارد که بنام کرام کاتبین یاد میشوند:{**وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ،كِرَامًا كَاتِبِينَ، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ**}-الانفطار:10-12.

-یقیناً نگاهبانانی بر شما گمارده شده‌اند. محترم هستند و پیوسته (اعمال شما را) مي‌نویسند. مي‌دانند هرکاری را که مي‌کنید.

و میفرماید:{**إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ، مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ**}-ق:17-18.

- انگاه که دو ملک در سمت راست و در طرف چپ انسان نشسته‌اند و اعمال او را دریافت مي‌دارند. انسان هیچ سخنی را بر زبان نمي‌راند مگر این که ملک، مراقب و آماده (براي دریافت و نگارش) آن سخن است.

و در حدیث متفق علیه از ابی هریرة روایت است که نبی صلی الله علیه وسلم فرمود:«**إذا هم العبد بسيئة فلا تكتبوها عليه**».

-اما هر گاه بنده هم (اراده و قصد) عمل بد را داشته باشد پس آن بروی نوشته نمی شود.

7-بعضی از ملائك وظیفه حفاظت از بنده گان را دارند که آنرا معقبات یا حفظه میگویند:{**لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ**}-الرعد:11

-انسان داران ملائکی است که به (نوبت عوض مي‌شوند و) پیاپی از روبرو و از پشت سر (و از همه جوانب دیگر، او را مي‌پایند و) به فرمان الله از او مراقبت مي‌نمایند.

و میفرماید:{**وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ**}-الانعام:61.

- و او بر بندگان خود كاملاً چيره است. او محافظانى بر شما مي‌فرستد و مي‌گمارد تا آنكه مرگ يكي از شما فرا رسد، و ملائک ما جان او را مي‌گيرند، و (ملائک گروه اوّل و ملائک گروه دوم هيچ كدام در مأموريّت خود) كوتاهى نمى كنند.

8-بعضى از آنها مؤكلين جنت ميباشند كه آنها رضوان نام دارند.

9-بعضى ديگر آنها مؤظف بر آتش جهنم و عذاب ميباشند، كه بنام «خازن النار» ياد ميشوند، كه همراه ايشان «زبانية العذاب» دوست ميباشد، كه بزرگان ايشان بتعداد 19 ملك است[103].

10-بعضى از آنها موظف به فتنة القبر يا عذاب القبر هستند كه آنها را نكير و منكر ميگويند[104].

11-بعضى ديگر از آنها حامل عرش الله سبحانه هستند كه آنها را «حملة العرش» ميگويند:{**وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ**}-الحاقة:17

- و ملائک در اطراف و كناره‌هاي آسمان قرار مي‌گيرند ، و در آن روز ، هشت فرشته ، عرش پروردگارت را بر فراز سر خود بر مي‌دارند .

و نبى صلى الله عليه وسلم روايت است كه فرمودند:«**أذن لي أن أحدث عن ملك من ملائكة الله تعالى من حملة العرش ان مان بين شحمة أذن الى عاتقه مسيرة سبعمائة عام**[105]».

-براى من اجازه داده شد تا با يكى از ملك هاى ملائك حامل عرش الله تعالى صحبت كنم، كه ميان نرمى گوش و گردنش فاصله اى ميان 700 سال راه بود.

12-بعضى از آنها به اذن الله آورنده مصيبت ها مقرره براى بنده گان است كه بنام «الكروبيون» هستند.

13-بعضى از آنها مؤكل به نطفه هاى در ارحام مادران شان ميباشد، كه در هنگام تولد سعيد بودن و شقى بودن، رزق، موت، عمر آنها را مقرر و معين كنند:طوريكه از عبدالله بن مسعود روايت است كه نبى صلى الله عليه وسلم فرمودند:«**إن أحدكم يجمع خلقه في بطن أمه اربعين يوما نطفة ثم يكون علقة مثل ذلك ثم يكون مضغة مثل ذلك ثم يرسل اليه الملك فينفخ فيه الروح و يؤمر باربع كلمات يكتب رزقه و أجله و عمله و شقي او سعيد**[106]».

---

[103] . أخرجه البخارى من حديث سمرة.

[104] . ثابت فى الحديث رواه الترمذى:1071 و ابن حبان:3117 و البيهقى:56 و حسنه الآلبانى.

[105] .أخرجه أبو داوود:4727 من حديث جابر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم.

[106] .متفق عليه.

-مدت خلقت شما از نطفه در بطن مادران تان چهل روز است، بعـداً به همین ترتیب (در همین مدت) به علقـه(خـون بسـته) تبـدیل میشـود، بعداً به همین شکل بـه مضـعة(پارچـه گوشـت) تبـدیل میشـود، بعـداً بـه همین ترتیب ملك بسوی وی فرستاده شده و در وی روح میدمد، و چهار امر را بروی مینویسد: 1- رزق اش را 2- أجل اش را (یعنی چـه زمـانی میمیرد) و 3- عمل اش 4- اینکه شقی است و یا سعید.

14-بعضی از آنها آن تعداد ملائك هستند کـه روزانـه داخـل بیت المعمـور میشوند، و هر روز هفتاد هزار 70000 ملك داخل آن میشـوند و دوبـاره برای این تعداد نوبت نمی رسد.[107]

15-بعضی دیگر آنها وظیفه دارند تـا در مجـالس ذکـر و تـدریس قـرآن و سنت بیآیند[108].

16-بعضی دیگر آنها خاص برای عبـادت ایسـتاده هسـتند و هرگـز خسـته نمی شوند، یکتعداد دیگر همیشه در رکوع هستند، و یکتعـداد همیشـه در سجده هستند و هرگز خسته نمی شوند و عبادت الله را میکنند.

17-یکتعـداد دیگـر از ملائـك وظیفـه اسـتغفار بـرای بنـده گـان را دارنـد، هنگامیکه نماز میخوانند و تا آنکه از جای نماز بلند نشده اند ملائك بـرای او استغفار میکنند، و همین شکل کسانیکه سورة الملـك را میخوانـد این ملائك برای شخص استغفار میکند و سایر موارد.....

18-به همین شکل تعداد نا معلوم ملائك هستند کـه بـه وظـایف خـاص از طرف الله متعال گماشته شده اند که تعداد آنها را جـز اللـه کسـی نمی داند:{**وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ**}-المدثر:31

-و چه کسی میداند لشکریان الله را (کـه چـه تعـداد و بـه چـه قـدرت هستند)،جز او.

81- سؤال: دلیل ایمان به کتب نازله از طرف الله متعال چیست؟

جواب: دلائل زیادی برای آن از قرآن و سنت موجود است:

1- اللـه متعـال میفرمایـد:{**يَـا أَيُّهَـا الَّذِينَ آَمَنُـوا آمِنُـوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُـولِهِ وَالْكِتَـابِ الَّذِي أَنْـزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِـرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا**}-النساء:136.

-ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به الله و رسول اش (محمّد) و کتاب که نازل کرده است و به کتابهائي کـه پیش‌تـر (از قـرآن) نـازل نمـوده است ایمان بیاورید . هرکسیکه به الله و ملائک و کتابهای الله و ملائک و رسولان کافر شود (و یا یکی از اینها را نپذیرد) واقعـاً در گمـراهی دور و درازي افتاده است.

[107] . ثابت فی الحدیث أخرجه البخاری:3207 و مسلم:162.
[108] . البخاری:6408، و مسلم:2689.

2- و ميفرمايد:{**قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ، فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ**}-البقرة:136.

- بگوئيد: ايمان داريم به الله و بر آنچه كه به ما نازل گشته، و آنچه بر ابراهيم ، اسماعيل، اسحاق ، يعقوب ، و اسباط نازل شده است، و به آنچه براي موسي و عيسي داده شده است، و به آنچه براي (ساير) انبياء از طرف الله داده شده است. ميان هيچ يك از آنان جدائي نمي‌اندازيم (نه اين كه مثل يهوديان يا عيسويان ، بعضيها را بپذيريم و بعضيها را نپذيريم . بلكه همه رسولان را راهنمای بشريّت در عصر خود مي‌دانيم و كتابهايشان را به طور اجمال مي‌پذيريم) و ما تسليم (فرمان) الله هستيم. اگر آنان ايمان بياورند، همچنان كه شما ايمان آورده‌ايد، و بدان چيزهائي كه شما ايمان داريد، ايشان نيز ايمان داشته باشند، بی‌گمان رهنمود گشته‌اند، و اگر روی گردانند پس راه اختلاف و راه شقاوت را در پيش گرفته است.

3- و ميفرمايد:{**وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ**}-الشوری:15.

-و بگو: آيمان آورده ام به آنچه از كتابهای كه الله نازل كرده است.

82- سؤال: آيا در قرآن الكريم اسماء تمام كتاب های منزله از طرف الله ذكر كرده است يا خير؟

جواب: الله متعال اسم بعضی ازين كتب را ذكر كرده است مانند؛ قرآن، تورات، انجيل، زبور، مصحف ابراهيم، مصحف موسی عليهم السلام، و باقی را اجمالی ذكر كرده است.

1- الله متعال ميفرمايد:{**نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ، مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ**}-آل عمران:3-4.

- او كسی است كه كتاب (قرآن) را بر تو نازل كرده است كه مشتمل بر حق است و تصديق‌كننده كتابهائی است كه قبل از آن بوده‌اند. و الله پيش از آن، تورات را و انجيل را نازل كرده است. پيش از (قرآن ، تورات و انجيل را نازل كرده است) جهت رهنمود مردمان، و (چون منحرف گشتند ، قرآن يعني) جدا سازنده (حق از باطل) را فرو فرستاده است.

2- و ميفرمايد:{**وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا**}-النساء:163.

- و برای داوود زبور را (نازل كرده و) داديم.

3- و میفرماید:{**أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى، وَإِبْـرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى**}-النجم:36-37.

- آیـا بدانچـه در مصـحف موسـی بـوده اسـت، مطلـع و بـاخبرش نکرده‌اند؟ یا از آنچه در مصحف ابراهیم بـوده اسـت، مطلـع و بـاخبرش نکرده‌اند؟ آنکه به بهترین وجه (رسالت خود را در نشر توحید) ادا کرده است.

4- و میفرمایـــد:{**إِنَّ هَـــذَا لَفِي الصُّـــحُفِ الْأُولَى، صُـــحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى**}-18-19.

- بیگمان این در صحیفه های نخستین نیز هست، صحیفه های ابراهیم و موسی.

5- و میفرمایـد:{**لَقَدْ أَرْسَـلْنَا رُسُـلَنَا بِالْبَيِّنَـاتِ وَأَنْزَلْنَـا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ**}-الحدید:25.

- ما رسولان خود را همراه با دلائـل مـتیقن و معجـزات روشـن (بـه میـان مـردم) فرسـتاده‌ایم، و بـا آنـان کتابهـاي (آسـماني و قـوانین) و موازین (شناسائي حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابـر آن در میان خود) با عدالت و انصاف رفتار کنند.

خلاصه: بناً آنچه را که الله متعال به طور تفصیلی ذکـر نمـوده اسـت لازم و واجب است به شکل تفصیلی بـه آن ایمـان بیـآوریم، و آنهـائی را که به شکل تفصیلی ذکر نموده اسـت ایمـان آوردن بـه شـکل تفصـیلی برآن واجب است.

83- سؤال: ایمان بالکتب به چه معنی است؟

جواب: **ایمان به کتب منزله**: عبارت از تصدیق کردن به هـر آنچـه که از طرف الله نازل شده است، که بعضی از آنها از طرف الله تعـالی بدون واسطه و بعضی دیگر آن توسط جبریل علیـه السـلام بـرای انبیـاء بشر نازل شده است، بعضی آنها را الله متعـال بـا دسـتان خـود نوشـته است، طوریکه میفرماید{**وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِـلَ رَسُـولًا فَيُـوحِيَ بِإِذْنِـهِ مَـا يَشَـاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ**}-الشوری:51.

- هیچ انسانی را نسزد که الله با او سخن بگوید، مگر از طریق وحي یا از ورای حجاب و یا این که الله فرستاده ای را بفرستد و او به فرمان الله آنچه را که او می‌خواهد وحي کند . وی والا و با حکمت است.

و میفرمایـد:{**قَـالَ يَـا مُوسَـى إِنِّي اصْـطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي**}-الأعراف: 144.

- الله گفت: ای موسی! من تو را با رسالتهای خویش و با سخن گفتنم با تو بر مردمان برگزیدم.

و میفرماید:{**وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا**}-النساء:164.

- و الله با موسى حقيقتاً (از وراى حجاب بدون واسطه) سخن گفت.

و در مـورد تـورات ميفرمايـد:{**وَكَتَبْنَـا لَـهُ فِي الْأَلْـوَاحِ مِنْ كُـلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ**}-الأعراف:145.

- و براى او در الواح (تورات) از هرچـيزى نوشـتيم تـا پنـد و موعظـه (زندگي) و تفصيل تبين در همه امور باشد.

و در مورد عيسى عليـه السـلام ميفرمايـد:{**وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَـارِهِمْ بِعِيسَـى ابْنِ مَـرْيَمَ مُصَـدِّقًا لِمَـا بَيْنَ يَدَيْـهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَـاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ**}-المائدة:46.

- و به دنبال آنان (يعنى پيغمبران پيشين) عيسى پسر مريم را كه تصديق‌كننده تورات بود فرستاديم، و براي او انجيل نازل كرديم كه در آن هدايت و نور بود.

و در مـورد داوود عليـه السـلام ميفرمايـد:{**وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُـورًا**}-النساء:163.

- و براى داوود (كتاب) زبور را داديم.

و در مـورد قـرآن عظيم الشـان ميفرمايـد:{**لَكِنِ اللَّهُ يَشْـهَدُ بِمَـا أَنْـزَلَ إِلَيْـكَ أَنْزَلَـهُ بِعِلْمِـهِ وَالْمَلَائِكَـةُ يَشْـهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا**}-النساء:166.

- ليكن الله بر آنچه بر تو نازل شده است بـه علم خـود شـهادت مى دهـد. و ملائـک (نـيز بـدان) شـهادت مى‌دهنـد و (صـحّت نبـوّت تـو را تصديق مي‌كنند . هرچند) كافي است كه تنها الله شاهد باشد.

و ميفرمايـد:{**وَقُرْآنًـا فَرَقْنَـاهُ لِتَقْـرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا**}-الاسراء:106.

- قرآنى است كه آن را (در مدّت بيست و سه سال به گونه آيه‌ها و سورة هاى) جداگانه فرستاده‌ايم تا آن را با درنگ بر مردم بخوانى (و بدين وسيله جذب دلها و انديشه‌ها شود و در عمل پياده گردد) و ما آن را كم كم فرستاده‌ايم .

84- سؤال: مرتبه و فضليت قرآن الكريم نسبت به ساير كتب منزلـه در چه جايگاهى قرار دارد؟

جواب: الله متعال ميفرمايد:{**وَمَا كَـانَ هَـذَا الْقُـرْآنُ أَنْ يُفْتَـرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِـيلَ الْكِتَـابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ**}-يونس:37.

- اين قرآن از سوى غير الله، ساخته و پرداخته نشده است، بلكه (وحى الله است و) تصديق‌كننده كتابهاى آسمانى پيشين (همچون تورات و انجيل) است ، و بيانگر (شرائع و عقائد و احكام) كتابهاى گذشته مي‌باشد. شكّ و ترديدي در آن نيست، و از سوى رب عالميان فرستاده شده است.

و ميفرمايد:{**لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**}-يوسف:111.

- يقيناً در قصه های آنان، (يعنى يوسف و برادرانش) عبرت برای همه صاحبان عقل است. (آنچه گفته شد) يك افسانه ساختگی (و داستان خيالی و دروغين) نبوده، و بلكه (يك وحی بزرگ آسمانی است كه) كتابهاي (اصيل انبياي) پيشين را تصديق و رسولان الله را تأييد مي‌كند، و بيانگر همه چيز و هدايت و رحمت برای كسانی است كه ايمان مي‌آورند.

و ميفرمايد: **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ**}-المائدة:48.

- و بر تو كتابی را نازل كرديم كه (در همه احكام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدّق كتابهای قبلی خويش بوده، و شاهد و حافظ آنها است.

فائده: اهل تفسير ميگويند: **مُهَيْمِنًا**- در اينجا به معنی شهادت دهنده و نگهدارنده ساير كتب و تصديق كننده آن كتابهای است كه از طرف الله نازل شده است.

و همچنان نفی كننده هر آنچه تحريف و تبديل شده از طرف يهود و نصاری ميباشد.

همينطور آيات فوق بيان كننده اين امر است كه قرآن عاجز كننده هر كتب قبلی خويش است، به اين معنی كه احكام الله در كتب قبلی تكميل نبوده و قرآن تكميل بوده و تكميل كننده بعضی احكام كتابهای قبلی خويش و ناسخ بعضی از آنها ميباشد، طوريكه ميفرمايد:{**الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ، وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ**}-القصص:52-53.

- كسانيكه پيش ازين برايشان كتاب (تورات و انجيل را) داده ايم، آنان به آن ايمان ميآورند، و هنگاميكه برای ايشان خوانده شود ميگويند: بدان ايمان آورده ايم بدون شك آن حق است و از جانب الله است. ما پيش از آن نيز مسلمان بوده ايم.

85- سؤال:حق قرآن بالای امت چه است؟

جواب:حق قرآن بالای بنده گان اطاعت كردن از احكام آن، و ظاهراً و باطناً به آن يقين داشتن و عمل نمودن دستور العمل آن است.

طوريكـه اللـه متعـال ميفرمايـد:{**وَهَـذَا كِتَـابٌ أَنْزَلْنَـاهُ مُبَـارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ**}-الأنعام:155.

- اين (قرآن) كتاب مباركي است كه ما آن را نازل كرده‌ايم . پس از آن پيروي كنيد و (از مخالفت با آن) بپرهيزيد تا مورد رحم الله قرار گيريد .

و يا اينكه ميفرمايد:{**اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُـوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ**}-الأعراف:3.

- از چيزي پيروي كنيد كه از سوی رب تان بر شما نازل شده است، و جز الله از اولياء و سرپرستان ديگری پيروي مكنيد (و فرمان مپذيريد). و يقيناً كه تعداد اندكی از شما پند پذير اند.

و ميفرمايد:{**وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَـامُوا الصَّـلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ**}-الأعراف:170.

- و آنان كه به كتاب (آسماني تورات سخت پاي‌بند بوده و بدان) متمسّك مي‌شوند و نماز را به جاي مي‌آورند، ما پاداش اصلاحگران را هدر نمي‌دهيم .

همينطور بسياری از آيات و نصوص ديگر نيز به صـراحت در قـرآن و سنت آمده است كه امر به اتباع و پيروی از قرآن (كتاب اللـه) نمـوده و همين امر را باعث بر بقاء امت و عدم اتباع از آنرا وسيله و راهی بـرای تسلط يهود و نصاری بالای اين امت دانسته اسـت، و همچنـان طوريكـه ميبينم زمانيكه اين اتباع توسط امت ترك گفته شد الله متعال خلافت را ازيشان گرفت، مال و اولاد های ايشان ضايع گرديـد، سـرزمين هايشـان تحت اشغال و تسلط غير مسلمانان قرار گرفت، در سـرزمين اسـلام و در ميـان مـال و ملـك و اولاد خـويش غلام كفـر و اشـغال گـران قـرار گرفتند.

و نـبی صـلی اللـه عليـه وسـلم ميگويـد:«**فخـذوا بكتـاب اللـه و تمسكوا به**[109]»،- يعنی: به كتاب الله تمسك كنيد و به آن عمل نمايد.

و در حديث ديگـر ميآيـد:«**إنها سـتكون فتن قلت –علی رضـی الله عنه- ما المخرج منها يا نبی الله؟ قال: كتاب الله**[110]».

- يقيناً فتنه های زيادی برپا خواهد شد- علی رضی الله عنـه گفت- راه خروج و نجات از آن چيست يا نبی الله؟ فرمود:كتاب الله.

86- سؤال: حق قرآنكريم چه بوده و معنی تمسك به آن چيست؟

جواب: حق قرآن الكريم و تمسك يا چنگ زدن بـه آن بـه اين معـنی است كه آنرا حفظ، تلاوت، و به آن شب و روز عمل گردد، و به هر آيت

[109] . مسلم:من حديث زيد بن ارقم.

[110] . جامع الترمذی.

آن تفكر و تدبر صورت گيرد حلال آنرا حلال و حرام آنـرا حـرام شـمرده شود، و به اوامر آن سر تسليم فـرود آورده شـود، از مثالهـای آن پنـد و عبرت گرفته شود و به متشابهات آن ايمـان آورده شـود، و در حـدود آن توقف كرده شود و از آن در برابر محرفين و مخالفين آن دفاع و مقابلـه نموده و دلائل باطل ايشان رد گـردد و بـه سـوی قـرآن دعـوت صـورت گيرد....همه و همه از جمله حق قـرآن بـالای مؤمـنين ميباشـد.- و اللـه اعلم.

87- سؤال: كسانيكه به مخلـوق بـودن قـرآن قائـل هسـتند چـه حكم دارند؟

جواب: قرآن كلام اللـه بـوده و در حقيقت حـروف و معـنی آن از هم جدا نبوده زيرا مجرد حروف بدون معنی كلام نيسـت و همينطـور مجـرد معنی بدون حرف نـيز كلام بـوده نمی توانـد، پس اللـه متعـال بـا قـرآن (معنی و حروف آن) تكلم نموده و آنرا بصورت وحی برای محمد رسول خويش صلی الله عليه وسلم نازل كرده است، كه نبی صـلی اللـه عليـه وسلم بدون تغير در آن، آنرا برای ما بيان نموده است، هـر چنـد كـه اين قرآن با دستها نوشته شده و به زبان گفته شده و با قلب ها حفظ شـده وبا گوشها شنيده شده و با چشم ها ديده شده است، امـا هيچ يـك ازين ها باعث اين نيست كه گفته شود قرآن كلام الله تعـالی نيسـت، و گفتـه شود انگشتان، سياهی قلم، اوراق، كاغذ، همه مخلوق هستند، در جـواب بايد گفت: لفظ و معنی قرآن غير از نوشته آن بوده و مخلـوق نيسـت و قديم ميباشد، زبان و آواز مخلوق است، اما تلاوت الفـاظ قـرآن در ذات خويش مخلوق نمی باشد، سينه و قلب مخلوق است اما قرآن محفوظ(حفظ شده) در آن مخلوق نمی باشد، گوشها مخلوق هسـتند، امـا قـرآن شنيده شده غير مخلوق است.

1- دليل: اللـه متعـال ميفرمايـد:{**إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَـرِيمٌ، فِي كِتَـابٍ مَكْنُونٍ**}-الواقعة:77-78.

- هر آينه اين (چيزی را كه محمد با خود آورده است) قرآن گرانقدر و ارزشمند است .

و ميفرمايد:{**بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُـوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ**}-العنكبوت:49.

- (اين كتاب آسمانی ، شكّ و ترديدی در حقّانيّت آن نيست و) بلكـه (مجموعه‌اي از) آيات هويدا و روشني است كـه در سـينه‌های كسـانيكه برايشان علم داده شده است ميباشد، و جز ظالمـان آيـات مـا را انكـار نمي‌كنند.

و میفرماید:{**وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ**}- التوبة:6.

- و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی طلبید، او را پناه بده تا کلام الله (یعني آیات قرآن) را بشنود (و از دین آگاه شود و راجع بدان بیندیشد . اگر آئین اسلام را پذیرفت ، از زمره شما است، و اگر اسلام را نپذیرفت) پس از آن او را به محلّ امن خودش برسان، این بدان خاطر است که مشرکان مردمان نادان هستند.

2- دلیل: از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه میگوید:«**أديموا النظر في المصحف**[111]».

- همیشه دیده تان را به مصحف حفظ نماید.

از نصوص قبلی به خوبی معلوم میشود که هر قائل به مخلوق بودن قرآن؛ شخص کافر بوده و کفرش اکبر و مخرج از اسلام میباشد، زیرا قرآن کلام الله بوده از الله است و دوباره به الله بر میگردد، و کلام صفت الله میباشد، و هر شخص صفات الله را مخلوق بگوید کافر و مرتد است، و باید از قول خویش رجوع نموده و توبه نماید در غیر آن حداً کشته میشود.

88- سؤال: آیا کلام صفت ذاتی الله است یا فعلی؟

جواب: اگر صفت کلام الله عزوجل را به اعتبار اینکه تعلق به ذات الله دارد حمل کنیم ، بناً کلام صفت ذاتی الله متعال میباشد، مانند؛ علم الله تعالی که کلام، علم الله متعال بوده و آنرا با همین علم خویش نازل نموده است.

اما اگر آنرا به اعتبار اراده و مشئیت الله حمل نمایم بناً درینصورت این صفت الله از جمله صفات فعلی الله میباشد، همانطوریکه نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:ـ«**إذا اراد الله أن يوحى بالامر تكلم بالوحي**».

از همین لحاظ سلف الصالح رحمهم الله درین باره گفته اند: که کلام هم صفت ذاتی و هم صفت فعلی الله متعال میباشد، و این صفت قدیم و ازلی الله بوده و ابداً همراه الله باقی میماند، و تکلم نمودن به اراده مشئیت او بوده و هر زمانی و به هر شکلی و برای هر کسی که بخواهد تکلم مینماید و حرف میزند، و این تکلم با گوش ها شنیده شده و ابتداء و انتهاء ندارد.

[111] اخرجه ابن ابی شیبة:ج7 ص 190، و البیهقی فی الشعب:2220،

الله متعال ميفرمايد:{**قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا**}-الكهف:109.

- بگو: اگر بحر براى نوشتن كلمات الله جوهر گردد، بحر پايان مي‌گيرد پيش از آن كه (سخن از تعداد و حقائق و رموز) موجودات پروردگارم پايان پذيرد ، هرچند هم همسان آن دريا را به عنوان كمك بدان بيفزائيم (و مركّب و جوهرش نمائيم) .

و ميفرمايد:{**أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**}-لقمان:27.

- اگر همه درختاني كه روي زمين هستند قلم شوند، و بحر (براي آن مركّب گردد) و هفت بحر ديگر كمك اين بحر شود كلمات الله پايان نمي‌گيرند. يقنناً الله ذات عزيز و حكيم است .

و آية 115 سورة الانعام نيز همين كلمات آورده شده است.

89- سؤال: دليل ايمان برسل چه ميباشد؟

جواب: دلايل ايمان به رسولان و انبياء از قرآن و سنت زياد است.

1- دليل: الله متعال ميفرمايد:{**إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا، أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا، وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا**}-النساء:150-152.

- كساني كه به الله و رسول اش ايمان ندارند و مي‌خواهند ميان الله و رسولانش جدائي بيندازند (و بگويند كه به الله ايمان داريم ، ولى به پيغمبران ايمان نداريم) و مي گويند كه به برخي از رسولان ايمان داريم و به برخي ديگر ايمان نداريم، و مي‌خواهند ميان آن (كفر و ايمان) راهى برگزينند، آنان جملگي بيگمان كافرند، و ما براي كافران عذاب ذليل كننده ئى فراهم آورده‌ايم. و امّا كساني كه به الله و رسول اش ايمان دارند و ميان هيچ يك از آنان فرقى نمي‌گذارند (و هيچ كدام را تكذيب نمي‌نمايند) ، بدانان پاداش و مزدشان را خواهيم داد ، و الله بسيار آمرزنده و بسيار مهربان است.

2- دليل: نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**أن تـؤمن باللـه و ملائكـــة و رســله - و في روايـــة- آمنت باللـــه و ملائكـــة و رسله**[112]».

90- سؤال: معنی ایمان بالرسل چیست؟

جواب: ایمان داشتن به اینکه الله متعال برای هـر امـتی رسـولانی از جنس –نژاد و نسل- خودشان فرستاده است، که آنها را بسوی توحیـد و کفر بما یعبد من دون الله دعوت نموده است،و همه این انبیاء در دعوت خویش صادق بوده و در شخصیت اشخاص نیك، هـدایت شـده، عزتمنـد، با تقوا بـوده انـد، و از طـرف اللـه عزوجـل بـا معجـزات محکم و دلائـل روشن تائید گردیده اند، و هـر آنچـه کـه از طـرف اللـه بـه ایشـان وحی شده بـود بـدون کمی و کاسـتی و تحریـف رسـانیده انـد، طوریکـه اللـه متعال میفرماید:{**فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ**}-النحل:35.

- مگر بر رسولان وظیفه‌ای جز تبلیغ آشکار است؟

و ایشان -انبیاء علیهم السـلام- همـه ظـاهراً و آشـکارا در حـق قـرار داشتند، و الله متعال ابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه وسلم را به خویش خلیل گرفته بود، موسی علیه السلام را بـا تکلم خـویش بـا او برگزید، و ادریس علیه السلام را صاحب مقام بلند و رفیع گردانیـد، و عیسی علیه السلام بنده و رسول خویش را بـا کلمـه **کن** خلـق نمـود، و الله متعال بعضی انبیاء را بر بعضی فضـلیت داده و درجـه بعضـی را بـر بعضی دیگر بلند ساخته است.

91- سـؤال: آیـا انبیـاء علیـه السـلام در اصـل دعـوت شـان کـه امـر بالمعروف و نهی عن المنکر است متفق هستند یا خیر؟

جواب: همه انبیاء علیه السلام از اول تا آخر در اصل دعوت شان کـه همانا توحید الله متعال میباشد، یکی و متفق هستند، و به سـوی عبـادت الله واحد و لاشریك اعتقاداً، عملاً و قولاً و کفر به طاغوت دعـوت کـرده اند.

اما در چگونکی و نوع عبادات از هم دیگر فرق داشتند، طوریکه نماز در شریعت موسی علیه السـلام بـه شـکل دیگـری انجـام میشـد امـا در شریعت محمد صلی الله علیـه وسـلم بـه شـکل دیگـر، روز در شـریعت عیسی علیـه السـلام و موسـی علیـه السـلام و سـایر انبیـاء بـا روزه در شریعت محمد صلی الله علیه وسـلم و سـایر انبیـاء در مـدت، اوقـات و امساك از هم فرق دارند، همچنان بعضی از اشـیاء در بعضـی از شـرایع حرام و در بعضی دیگر حلال بـوده و بعضـی از مسـائل و اوامـر در یکی شـریعت فـرض و در دیگـر فـرض نبـوده اسـت، طوریکـه اللـه متعـال

[112] . متفق علیه.

ميفرمايد: .{**لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ**}-المائدة:48.

- براي هر ملّتی از شما منهج و شريعتی قرار داده‌ايم. و اگر الله مي‌خواست همه شما را ملّت واحدي مي‌كرد امّا (چنين نكرد) تا شما را در آنچه (از شرائع) به شما داده است بيازمايد. پس (فرصت را دريابيد و) به سوي نيكيها بشتابيد.

و ميفرمايد:{**لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا**}- هود:7

- تا آنكه شما را بيآزمايد كه چه كسی از شما اعمال نيک انجام ميدهد.

92- سؤال: دليل متفق بودن همه انبياء در اصل دعوت شان يا دعوت بسوی توحيد چيست؟

جواب: الله متعال ميفرمايد:{**وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ**}-النحل:36.

- ما به ميان هر ملّتي رسولان خويش را فرستاده‌ايم تا آنكه الله را عبادت و از طاغوت اجتناب و دوري كنيد.

و ميفرمايد:{**وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ**}-الأنبيا:25.

- ما پيش از تو هيچ رسولی را نفرستاده‌ايم ، مگر اين كه به او وحي كرده‌ايم كه : معبودي جز من نيست ، پس فقط مرا عبادت كنيد .

و ميفرمايد:{**وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ**}-الزخرف:45.

همچنان دلائل مفصل برين مدعی نيز موجود ميباشد.

طوريكه در مورد نوح عليه السلام ميفرمايد:{**وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ**}-المؤمنون:23.

- همانا ما نوح را به سوی قوم اش فرستاديم. او بديشان گفت : اي قوم من ! الله واحد را عبادت نمايد چرا كه معبودي جز او نداريد . آيا (از عذاب الله و زوال نعمتهای كه به شما داده است) نمي‌پرهيزيد؟

به همين شكل در سورة الاعراف آية 73 در مورد دعوت صالح عليه السلام.

و در سورة هود آية 50 در مورد هود عليه السلام.

و در سورة الاعراف آية 85 در مورد شعيب عليه السلام.

و در سورة الزخرف آيات 26-27 در مورد دعوت ابراهيم عليه السلام.

و در سورة طه آية 98 در مورد موسی عليه السلام.

و در سورة مائدة آية 72 در مورد عيسی عليه السلام .

و در سورة ص آية 65 در مورد دعوت محمد خاتم الانبياء صلى الله عليه وسلم مفصلاً تذکر داده است.

93- سؤال: چه دلیلی موجود است که انبیاء علیهم السلام در شریعت و فروع از هم مختلف بوده اند.
جواب: الله متعال میفرماید:{**لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ**}-المائدة:48.
- براي هر ملّتي از شما منهج و شریعتی قرار داده‌ایم . و اگر الله مي‌خواست همه شما را ملّت واحدي مي‌کرد امّا (چنین نکرد) تا شما را در آنچه (از شرائع) به شما داده است بیازماید. پس (فرصت را دریابید و) به سوي نیکیها بشتابید، جملگي بازگشتتان به سوي الله خواهد بود ، و از آنچه در آن اختلاف مي‌کرده‌اید آگاهتان خواهد کرد.
وضاحت: عبدالله بن عباس رضی الله عنه میگوید: **شرعة و منهاجا**: یعنی سبیلاً و سنة.- یا طریقه و راه و روش.
و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**نحن معاشر الانبياء إخوة العلات ديننا واحد**[113]».
-مان گروه انبیاء برادران پدری هستیم که دین ما واحد میباشد.
مراد از دین در اینجا همانا اصل دعوت یا توحید میباشد که الله متعال هر نبی را برای تبلیغ فرستاده است، و هر کتاب را که نازل نموده است مشتمل بر توحید و شریعت بوده است، که در شریعت (حلال و حرام، اوامر و نواهی ...) با هم فرق داشته اند.

94- سؤال: آیا الله متعال از همه انبیاء و رسولان در قرآن یاد آوری نموده است؟
جواب: الله متعال صرفاً از بعضی انبیاء تذکر به عمل آورده و قصص آنها را بیان نموده است که درآن وعظ و عبرت بیشتر بوده است، و از بعضی را ذکر نکرده است، طوریکه میفرماید:{**وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا**}-النساء:164.
- و ما رسولان زيادي را بسوی شما فرستاده‌ایم و سرگذشت آنان را قبلاً براي تو بیان کرده‌ایم ، و رسولان زيادي (دیگر) را فرستاده ایم که سرگذشت آنان را براي تو بیان نکرده‌ایم. و الله حقیقاً (از پشت حجاب بدون واسطه) با موسي سخن گفت.

[113] . متفق علیه: من حدیث ابی هریرة.

بناً ما به طور تفصيلی ايمان می‌آوريم به آن انبياء يكه قصه آنها به طور تفصيلی ذكر شده و اجمالاً ايمان می‌آوريم به آنتعداد انبياء يكه به طور اجمالی ذكر شده است، و ايمان می آوريم مجرد به تعداد آن انبياء يكه صرفاً تعداد آنها برای ما ذكر شده است بدون اينكه اسم آنها را بدانيم و يا قصه آنها را خوانده باشيم.

95- سؤال: الله متعال از چه تعداد انبياء در قرآن الكريم تذكر بعمل آورده است؟

جواب: الله متعال از 25 نبی عليهم السلام در قرآن ذكر بعمل آورده است كه عبارت از:

آدم، نوح، يونس، شعيب، موسی، هارون، الياس، زكريا، يحيی، اليسع، ذاالكفل، داوود، سليمان، ايوب، ابراهيم، اسماعيل، اسحاق، يعقوب، هود، لوط، يوسف، ادريس، الاسباط، عيسی، محمد عليهم الصلاة و السلام.

96- سؤال: انبياء اولوالعزم كدامها بودند؟

جواب: رسولان اولوالعزم 5 رسول بوده اند كه الله تعالی در دو جای از قرآن الكريم از آنها ذكر كرده است.

طوريكه ميفرمايد:{**وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا**}-الأحزاب:7.

- و به ياد آورد هنگامي را كه از انبياء عهد گرفتيم و همچنين از تو و از نوح و ابراهيم و موسي و عيسي پسر مريم . و از آنان پيمان محكم و استواري گرفتيم (كه در اداي مسؤوليّت تبليغ رسالت ، و دعوت مردم به توحيد كوتاهي نكنند).

و ميفرمايد:{**شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَىأَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ**}-الشورى:13.

- الله دينی را براي شما (مؤمنان) بيان داشته و روشن نموده است كه آن را به نوح توصيه كرده است و ما آن را به تو وحي و به ابراهيم و موسي و عيسي سفارش نموده‌ايم، و بر آنان گفتيم: دين را پابرجا داريد و در آن تفرقه نكنيد (فرقه ها و گروه را ايجاد نكنيد).

97- سؤال: اولين فرستاده و نبی الله چه كسی است؟

جواب: اولين رسول و نبى الله با عـدم در نظـر داشـت اختلاف نـوح عليه السلام ميباشـد، همانطوريكـه اللـه متعـال ميفرمايـد:{**إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا**}-النساء: 163.

- ما به تو (قرآن و شريعت اسلام را) وحي كرديم ، همان گونه كه پيش از تو به نوح و انبياء بعد از او وحي كرده بوديم، و (همان گونه كه) به ابراهيم ، اسحاق ، يعقوب ، نوادگان او ، عيسي ، ايّوب ، يونس ، هارون ، و سليمان وحي كرديم ، و به داود زبور داديم.

و ميفرمايد:{**كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ**}-غافر:5

- پيش از اينان، قوم نوح و دسته‌ها و گروههائي (همچون عاد و ثمود و لوط) كه بعـد از ايشـان بوده‌انـد، (انبيـاء و رسـولان مـا را) تكـذيب كرده‌اند.

98- سؤال: اختلاف از چه زمانى شروع شد؟

جواب: ابن عباس رضى الله عنه ميگويـد: ميـان آدم عليـه السـلام و نوح عليه السلام ده قرن فاصله بود، و همه آنها به توحيـد متفـق بودنـد، اما بعد از نـوح عليـه السلام اختلاف شـروع شـد، طوريكـه اللـه متعـال ميفرمايـد:{**كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**}- البقرة:213.

- مردمان در آغاز يـك دسـته بودنـد. (امـا هنگاميكـه در ميـان شـان اختلافـات و تضادهائي به وجود آمد) پس الله انبياء را بـرانگيخت تـا (حـق و باطـل و هـدايت و ضلالت را برايشان نشان بدهند تا آنى را كه حق و هدايت را پذيرفتـه انـد بـه جنت) بشارت دهند و (و كسـانيكه باطـل و ضـلالت را اختيـار كـرده انـد از عـذاب جهنم) بترسانند . و كتاب هاى كه مشـتمل بـر حـق بـود و بـه سـوي حقيقت (و عـدالت) دعـوت مي‌كـرد ، بـر آنـان نـازل كـرد تـا در ميـان مردمـان راجـع بدانچـه اختلاف مي‌ورزيدند قضاوت كند، و اختلاف نورزيده اند مگر تنها كسـانيكه (كتابهـاى مـا) در دسترسشـان قـرار داده شـده بـود ، و بـه دنبـال دريـافت دلائـل روشـن ، از روي ستمگري و كينه‌توزي (و خودخواهي و هواپرستي ، در پذيرش و فهم و ابلاغ و اجـرا كتاب) اختلاف نمودند. پس الله كساني را كه ايمان آورده بودند ، با اجـازه خـويش به آنچه كه حق بود و در آن اختلاف ورزيده بودند ، هدايت كرد ، و الله هـر كسـي را كه بخواهد به راه راست هدايت ميكند.

99- سؤال: خاتم الانبياء چه کسی است؟
جواب: خاتم النبيين محمد صلى الله عليه وسلم است.
1-دليل: همانطوريكه الله عزوجل ميفرمايد:{**مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ**}-الأحزاب:40.
- محمّد پدر هيچ يك از مردان شما (نه زيد و نه ديگري) نبوده (تا ازدواج با زينب براى او حرام باشد) و بلكه رسول الله و آخرين انبياء است .

2- دليل: نبى صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:«**إنه سيكون بعدي كذابون ثلاثون كلهم يدعى أنه نبي و أنا خاتم النبيين و لا نبي بعدي**[114]».
- بعد از من دروغ گويانى خواهند آمد كه تعداد انها 30 ميباشد هريك ازيشان دعوى نبوت ميكنند، اما من آخرين نبى هستم كه (براى همه عالميان بر انگيخته شده ام) و بعد از من هيچ نبى اى نيست.
و ميفرمايد:«**ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا إنه لا نبي بعدي**[115]».
-اى علي! آيا به اين راضى نيستى كه تو نسبت به من بمنزله موسى نسبت به هارون باشى، مگر بعداز من نبى اى نيست.
و در حديث دجال ميفرمايد:«**و أنا خاتم النبيين و لا نبي بعدي**[116]».
-من آخرين نبى هستم و بعد من هيچ نبى نيست.

100- سؤال: خصوصيات و فضليت محمد صلى الله عليه وسلم از ساير انبياء در كدام امور ميباشد؟
جواب: بعضى از آنها عبارت از:
1- خاتم الانبياء است.
2- سيد ولد آدم عليه السلام است، زيرا در تفسير سوره بقره آمده ذكر شده است:{**تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ**}-البقرة:253.
- اين رسولان (ما) هستند، بعضي از ايشان را بر بعضي ديگر برتري داديم . و الله با برخي از آنان سخن گفت، و بعضي را درجاتي برتر داد.
3-نبى صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:«**أنا سيد ولد آدم و لافخر**[117]».
- من سيد –سردار- اولاده آدم هستم و درين هيچ فخرى نمى كنم.

[114] . مسلم:2889.من حديث ثوبان.
[115] . متفق عليه.من حديث على بن ابى طالب.
[116] . الترمذى و ابوداوود، و صححه الآلبانى.من حديث ثوبان.
[117] . متفق عليه، من حديث ابي هريرة.

4- رسول الله صلى الله عليه وسلم براى همه عالميان فرستاده شده، به شمول جنيات و انسانها، طوريكه الله متعال ميفرمايد:{**قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا**}-الأعراف:158.

- بگو اى محمد! اى مردمان من فرستاده و رسول الله بسوى همه شما هستم.

و جاى ديگر ميفرمايد:{**وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا**}-سبأ:28.

- و ما نفرستاده ايم تو را مگر اينكه بسوى جميع مردم تا بشارت دهنده و ترساننده باشى.

و نبى صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:«**أعطيت خمساً لم يعطهن أحد قبلي: نصرت بالرعب مسيرة شهر و جعلت لي الارض مسجداً و طهوراً فأينما رجل من أمتي أدركته الصلاة فليصل و أحلت لي الغنائم و لم تحل لأحد قبلي و أعطيت الشفاعة و كان النبي يبعث الى قومه خاصة و بعثت الى الناس عامة**[118]».

-براى من پنج چيز داده شده است كه براى احدى قبل از من داده نشده است.

1- در فاصله يك ماه ترس من در دل دشمن انداخته شده است.
2- همه اى زمين براى من پاك و مطهور گردانيده شده است- و هر مسلمان در هر جاى از زمين مى توانند نماز بخوانند).
3- غنائم جنگ برايم حلال كرده شده است در حاليكه براى انبياء قبل ازمن حلال نبود.
4- براى من اجازه شفاعت –كبرى- داده شده است.
5- و ساير انبياء و رسولان صرفاً (خاص)جهت انذار قوم خويش فرستاده شده بودند، اما من (بصورت عام) براى همه عالمان فرستاده شده ام.

و در جاى ديگر ميفرمايد:«**و الذي نفسي بيده لا يسمع بي أحد من هذه الامة يهودي و لا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به الا كان من أصحاب النار**[119]».

- به آن ذاتى كه نفس من بدست اوست قسم ياد ميكنم كه هيچ يك ازين امت يهودى باشد يا نصرانى بعثت و ظهور من را بشنود، و بعداً بميرد و به آنچه كه من جهت آن فرستاده شده ام ايمان نيآورد، مگر اينكه از اصحاب جهنم خواهد بود.

---

[118] . متفق عليه.
[119] .مسلم:من حديث ابى هريرة.

فائده: ازین حدیث چنین نتیجه میگریم که باجود آنکه اسباب کسب علم زیاد نیز شده است اما کسیکه عقیده را نیآموخته است و عمل مکفره از وی صادر میشود از جمله کفار حساب میشوند، زیراِ قیام حجة صورت گرفته است و فهم حجت ضرور نمی باشد، که بعداً درین مورد بحث خواهیم کرد- ان شاء الله.

101- سؤال: معجزه چه را میگویند؟

جواب: المعجزة : أمر خارق العادة، داع إلى الخير و السعادة، مقرون بدعوى النبوة، قصد به إظهار صدق من أدعى أنه رسول من الله[120].

- معجزه امر خارق العاده ئی است که بسوی خیر و سعادت میخواند، و مقرون به دعوی نبوت بوده و قصد آن اظهار صدق شخصی است که دعوی میکند که رسول الله میباشد.

و یا المعجزة: أمر خارق العادة مقرون بالتحدي سالم عن المعارضة[121].

- معجزه امر خارق العاده ئی است که مقرون به مقابله (به چلنج خواستن) بوده و سالم از هرگونه معارضه میباشد.

و معجزه یا حسی میباشد ویا بصری و یا سمعی و یا کلامی یا معنوی ، که با علم فهمیده میشود مانند؛ قرآن الکریم، و برای محمد صلی الله علیه وسلم هر دو قسم معجزه (مادی و معنوی) داده شده بود.

و از جمله معجزات بزرگی که برای نبی صلی الله علیه وسلم داده شده است:

1- شق القمر[122].

2- زیاد شدن دانه های خرما در خریطه تا حدی که برای همه لشکریان کفایت کرد[123].

3- جاری شدن آب از انگشتان اش[124].

4- تسبیح گفتن طعام[125].

5- شهادت سنگ دست ابو جهل به نبوت اش.

وغیره معجزات که در احادیث صحیح وارد شده اند بیشمار میباشد، اما در میان این معجزات یکی از آنها هرگز همگام با رحلت نمودن نبی صلی الله علیه وسلم زوال نمی پذیرد قرآن میباشد (بر خلاف سایر

[120] . التعريفات / الجرجاني.
[121] . التعريفات لجرجاني.
[122] . ثابت فی الحديث: متفق عليه.
[123] . البخاری.
[124] . متفق عليه: من حديث أنس.
[125] . البخاری.

معجزات انبياء عليهم السلام که بـا ازبين رفتن يـا رحلت نـبى معجـزات شان نيز زوال ميگردد).

طوريكه الله متعال ميفرمايد:{**لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْـهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ**}-فصلت:42.

- هيچ گونه باطل متوجه (قرآن) نميشـود، نـه از مقابـل و نـه هم از عقب (و نــه از هيچ جهت ديگــر) نــازل شــده از جــانب ذات حكيم و صاحب حمد و ستايش است.

102-سؤال: دليل معجز بودن قرآن چيست؟

جواب: دليل آن نـازل شـدن قـرآن در مـدت 23 سـال نبـوت محمـد صلى الله عليه وسلم همراه با تحدى خواندن مخالفين خود تا اينكه اگــر توانائى دارند و راست ميگويند يك آيتى به ماننـد آن بيآورنـد، و همچنـان فصـاحت، بلاغت، و خـبر دادن از غيب از سـاير دلائـل معجـز بـودن اين كتاب است.

طوريكه الله متعـال ميفرمايـد:{**فَلْيَأْتُوا بِحَـدِيثٍ مِثْلِـهِ إِنْ كَـانُوا صَادِقِينَ**}-الطور:34.

- اگر راست ميگويـد (كـه محمـد اين قـرآن را از جـان خـود سـاخته است) پس به مثل آن يک سخنى بيآوريد.

و ميفرمايد:{**أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَـأْتُوا بِعَشْـرِ سُـوَرٍ مِثْلِـهِ مُفْتَرَيَاتٍ**}-هود:13.

- بلكه مشركان ميگويند: دورغ است که به الله نسبت ميدهنـد! بگـو: (اگر راست ميگويد) ده سورة دروغين مثل آن بياوريد!!!

و ميفرمايد:{**قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ**}-يونس:38.

- بگو: يک سوره مثل اين بيآيد.

كفار قريش با وجود تمام كينه و دشمنى ايكه با قرآن و دعوت اسلام داشتند و همچنان لسان شان لسان عربى و همان لسانى بود كـه قـرآن به آن نازل شده بود نتوانستند يك آيتى به مانند قرآن (در فصاحت، بلاغت، و خبر از غيب...) بيآورند، كه بعداز آن الله متعـال اين آيت را نــازل فرمــود:{**قُــلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَــأْتُوا بِمِثْـلِ هَـذَا الْقُـرْآنِ لَا يَـأْتُونَ بِمِثْلِـهِ وَلَـوْ كَـانَ بَعْضُـهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا**}- الإسراء:88.

- بگو : اگر همه مردمان و جملگي جنيان گرد آيند و متّفق شوند بر اين كه همچون اين قرآن را بياورند ، نمي‌توانند مانند آن را بياورند و ارائه دهند ، هرچند هم برخي از ايشان پشتيبان و مددكار برخي ديگر شوند.

و رسول الله صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:«**ما من الانبيــاء من نبي إلا و قد أعطى من الآيات ما على مثله أمن عليـه البشـر و إنمـا كـان الـذي او يثبت و حيـا اوحى اللـه الي فـأرجو أن أكون أكثرهم تابعاً يوم القيامة**[126]».

- هيچ نبى از انبياء نيست مگر اينكه الله تعـالى برايشـان نشـانه هـاى – معجزاتى- اعطاء فرموده است كه بشر بواسطه آن ايمـان آورده انـد،و براى من وحى داده شـده اسـت، و اللـه بـر من وحى ميكنـد، پس اميـد دارم كه در روز قيامت پيروان من- نسبت به ساير انبيـاء- بيشـتر افـراد باشد.

فائـده: علمـاى اسـلامى و سـاينس در مـورد اعجـاز قـرآن الكـريم تحيقيقات و تصنيفات زيـادى نمـوده و اعجـاز قـرآن را از لحـاظ الفـاظ، معانى، اخبار ماضيه، قصص، خبر از غيب را به بررسى گرفته اند، اما به اطمينان گفته مى توانيم كه قرآن كاملاً كلام معجز بوده و اعجاز زياد در آن نهفته است، و يافته هاى امروز علماى و ساينتست ها فقط قطره از بحر بزرگى است كه پرنده اى با منقار خود از بحر ميگيرد.

103-سؤال: دليل ايمان باليوم الآخر چيست؟

جواب: الله متعال ميفرمايد:{**إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُـوا بِالْحَيَـاةِ الـدُّنْيَا وَاطْمَـأَنُّوا بِهَـا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَـا غَـافِلُونَ، أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**}-يونس:7-8.

- مسلّماً كساني كه ديدار ما را انتظار نمي‌كشند، و به زندگي دنيــوي بسنده مي‌كننـد (و گمـان مي‌برنـد كـه جهـان ديگـري پس از اين جهـان وجود ندارد) و به اين جهان دل مي‌بندنـد (و بـراي جهـان ديگـر ، تلاش نمي‌نماينـد) ، و از آيـات مـا غافـل و بي‌توجّـه مي‌ماننـد. چـنين كسـاني جايگاهشان دوزخ است به سبب كارهائي كه مي‌كنند.

و ميفرمايــد:{**إِنَّمَـا تُوعَـدُونَ لَصَـادِقٌ، وَإِنَّ الـدِّينَ لَوَاقِـعٌ**}-الذاريات:5-6.

- مسلّماً چيزيكه بدان وعده داده ميشويد راست است، و روز قيامت حتماً به وقع پيوستنى است.

و ميفرمايد:{**إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَـرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ**}-غافر:59.

- روز قيامت قطعـاً فـرا ميرسـد و شـكى در آن نيسـت، ولى بيشـتر مردم تصديق نمى كنند، و به آن ايمان نمى آورند.

[126] . متفق عليه.

و ميفرمايد:{**قَـاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُـونَ بِاللَّهِ وَلَا بِـالْيَوْمِ الْآخِـرِ وَلَا يُحَرِّمُـونَ مَـا حَـرَّمَ اللَّهُ وَرَسُـولُهُ وَلَا يَـدِينُونَ دِينَ الْحَـقِّ**}-التوبة:29.

- قتـال كنيـد بـا آنانيكـه بـه اللـه و روز آخـرت ايمـان نمى آورنـد، و محرمات الله و رسول او را حـرام نمى دارنـد و بـه دين حـق (اسـلام) نمى گروند.

104-سؤال: معنى ايمان به روز آخرت چه بوده و كدام امـور در آن داخـل ميباشد؟

جواب: ايمان به روز آخرت به اين معنى است: داشتن اعتقـاد راسـخ به آمدن روز آخرت و روبرو شدن به چنين روزى و بـراى آمـادگى بـرآن عمل صالح آنجـام دادن، و از ملزومـات آن كـه در معـنى ايمـان بـه روز آخرت داخل ميباشد ايمان به علامات قيامت، و عذاب القـبر و سـؤال و جواب در برزخ، ايمان آوردن به جنت و دوزخ، نعمت هاى جنت و عـذاب جهنم، محاسبه در آنروز، دريافت اعمالنامه، حشر شـدن در مقابـل اللـه متعـال، پـل صـراط، حـوض كـوثر، شـفاعت، عـرش اللـه متعـال، سـايه عرش...وغيره ملزومات كه قبل از ايمان به روز آخرت ايمان آوردن بــه آن لازم بوده و در احاديث صحيح و نصـوص قـرآن الكـريم وارد گرديـده است.

105-سؤال: آيا از مخلوقـات كسـى اين را ميدانـد كـه قيـامت چـه زمـانى است؟

جواب: آمدن قيامت را صرفاً الله متعال ميداند زيرا از مـوارد مفـاتح الغيب ميباشد كه جز الله هيچ كسى به آن علم ندارد.

1-دليل: الله متعال ميفرمايد:{**وَعِنْـدَهُ مَفَـاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَـا إِلَّا هُوَ**}-الانعام:59.

- و نزد او كليد هاى غيب است كه جز او كسى نمي داند.

و ميفرمايد:{**إِنَّ اللَّهَ عِنْـدَهُ عِلْمُ السَّـاعَةِ وَيُنَـزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَـدْرِي نَفْسٌ مَـاذَا تَكْسِـبُ غَـدًا وَمَـا تَـدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ**}-لقمان:34.

- آگاهي از فرا رسيدن قيامت ويژه الله است ، و او است كه بـاران را مي‌باراند ، و مطّلع است از آنچه در رحمهاي (مادران) است، و هيچ كسي نمي‌داند فردا چه چيز بدسـت مي‌آورد، و هيچ كسـي نمي‌دانـد كـه در كدام سرزميني مي‌ميرد . قطعاً الله آگاه و باخبر (از موارد مـذكور) است .

و ميفرمايـد:{ **يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّـاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَـاهَا قُـلْ إِنَّمَـا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُـوَ ثَقُلَتْ فِي السَّـمَاوَاتِ**

وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ}-الأعراف:187.

- راجع به قيامت از تو مي‌پرسند و مي‌گويند: در چه زماني (دنيا به پايان مي‌رسد و) قيامت رخ مي‌دهد؟ بگو: تنها رب من از آن آگاه است ، و كسي جز او نمي‌تواند در وقت خود آن را پديدار سازد، براي (ساكنان) آسمانها و زمين سنگين و دشوار است. قيامت ناگهاني به وقوع مي‌پيوندد و بر سرتان مي‌تازد . از تو مي‌پرسند : از (شروع) قيامت باخبري ؟ بگو : اطّلاع از آن ، خاصّ الله است ، وليكن بيشتر مردمان (اي مسئله را) نمي‌دانند.

و ميفرمايد:{**يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا، فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا، إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا**}-النازعات:42-44.

از تو راجع به قيامت مى پرسند كه چه زمانى به وقع مى پيوندد؟ تو از آگاهى در مورد آن در چه موقفى هستى؟ منتهاى علم آن به رب تو است.

2- زمانيكه جبريل از نبى صلى الله عليه وسلم پرسيد: «**فأخبرني عن الساعة؟ قال: ما المسؤل عنها باعلم من السائل و ذكر اماراتها و زاد في رواية – خمس لا يعلمهن إلا الله- و لا الآية السابقة».**

- مرا از قيامت خبره بده؟ نبى صلى الله عليه وسلم گفت:مسؤل از سؤال كننده درينمورد عالم تر و آگاه تر نيست، و بعداً علامات آنرا بيان كرد- و در روايت ديگر آمده است- پنج چيز است كه جز الله هيچ كسى به آن علم ندارد، و بعداً همان آية را تلاوت كرد.

106-سؤال: علامات قيامت در قرآن كدامها ذكر شده است؟

جواب: مثالهاى زيادى الله متعال از آن ذكر نموده است كه بعضى از آنها قرار ذيل است:

1- الله متعال ميفرمايد:{**هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ**}-الأنعام:158.

آيا انتظار دارند كه ملائک به سراغشان بيايند؟ يا اين كه الله (خود) به سوي آنان بيايد؟ يا پاره‌اي از نشانه‌هاي رب العالمين كه (دالّ بر شروع قيامت باشد) براي آنان نمودار؟ روزي پاره‌اي از نشانه‌هاي الله فرا مي‌رسد، امّا ايمان آوردن افرادي كه قبل از آن ايمان نياورده‌اند، يا اين كه با وجود داشتن ايمان خيري نيندوخته‌اند، سودي به حالشان نخواهد داشت. بگو : منتظر باشيد و ما هم منتظر هستيم.

2- و ميفرمايد:{**وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ**}-النمل:82.
- هنگاميكه امر وقوع قيامت فرا ميرسد، ما جانورى را از زمين براى مردم بيرون ميآوريم، با مردمى سخن ميگويند كه به آيات ما ايمان نمى آوردند.
3- و ميفرمايد:{**حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ، وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ**}-الأنبيا:96-97.
(اين حالات) تا زمانيكه ادامه خواهد داشت تا آنكه ياجوج و ماجوج رها ساخته ميشوند، و آنان شتابان از هر بلندى و ارتفاعى ميگذرند، (و باعث هرج و مرج و فساد در روى زمين ميگردند)، و وعده راستين (قيام قيامت) نزديك ميشود، و به ناگان واقع ميشود و چشمهاى كسانيكه كافر شده اند مى ايستد، و ميگويند: اى واى بر ما! ما ازين روز در غفلت بوديم، بلكه ما بر خويشتن ظلم كرده ايم.

4- و ميفرمايد:{**فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ**}-الدخان:10.
- منتظر آن روزى باش كه آسمان دود آشكارى را ظاهر ميسازد.
5-و ميفرمايد:{**يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ**}-الحج:1.
اى كسانيكه ايمان آورده ايد از رب خويش بترسيد و تقوى اختيار كنيد، كه يقيناً زلزله هنگام قيامت چيزى بزرگى است.

فائده: در پنج آيت قبلى از آيات و علامات قيامت ذكر به عمل آورده شده است:
در آيت اول:{بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ}، مراد از آن برآمدن آفتات از مغرب است.
در آيت دوم: مراد از آن خروج دابة الارض است كه بغير از دين اسلام بطلان همه اديان را بيان ميكند.
در آيت سوم: خروج ياجوج و ماجوج هم قبل از قيام قيامت ميباشد، كه بعد از فتنه مسيح دجال ياجوج و ماجوج در عالم مسلط ميشود، و اندكى بعداز آن قيامت برپا ميگردد، همانطوريكه ميآيد: {**وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ**}.
در آيت چهارم: مراد از دخان در حديث على رضى الله عنه آمده است كه دخان (دود) بلند ميشود و همه زمين را فرا ميگيرد، و بالاى

منافقين و كفار كاملاً اين دود چيره شده و چشمان و گوش هايشان را ميپوشاند، اما بر مؤمن چيزى شبه زكام خواهد بود.

و مراد از قرب قيامت درين آيت آشكار شدن علامات ده گانه قيامت است كه يكى از آنها دخان ميباشد[127].

و در آيت پنجم: مراد از زلزله روز قيامت، همان زلزله اى كه همه جهان و مخلوقات را نابود ميكند و آغاز قيام قيامت ميباشد.-والله أعلم.

107-سؤال: كدام علامات قيامت در احاديث ثابت شده است؟

جواب: علامات ذيل را نبى صلى الله عليه وسلم بيان كرده اند:

1- طلوع آفتاب از مغرب.
2- بيرون شدن دابة الارض.
3- احاديث فتن در آخر زمان مانند؛ بيرون شدن دجال، و برپا شدن ملاحم(جنگ هاى بزرگ).
4- نزول عيسى عليه السلام در دمشق.
5- بيرون شدن ياجوج و ماجوج.
6- نزول دخان (دود).
7- وزيدن بادى كه همه مؤمنين را قبض روح ميكند.
8- بلند شدن آتشى از يمن كه همگى (را از مشرق به سوى مغرب حشر ميكند).
9- به وقوع پيوستن خسوف در يك روز سه بار، يكبار در مشرق، و بارد ديگر در مغرب، و بار سوم در جزيرة العرب[128].

108-سؤال: ايمان به مرگ يا مردن به چه دليل فرض است؟

جواب: الله متعال ميفرمايد:{**قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ**}- السجدة:11.

- بگو: ملک الموت بر شما گماشته شده است، وبسوى شما ميآيد و روح شما را قبض ميكند، بعداً هريک از شما بسوى رب تان برگشت داده ميشويد.

و ميفرمايد:{**كُل نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**}-آل عمران:185.

- هر نفسى چشنده مرگ است، و بى گمان براى هر كسى مزد اعمالش در روز قيامت (به طور كامل) داده خواهد شد

و ميفرمايد:{**إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ**}-الزمر:30.

- يقيناً تو خواهى مرد و آنان نيز ميمرند.

[127] . مسلم: فى علامات الساعة.

[128] . مسلم:2901.من حديث خذيفه بن اسيد الغفاري.

و ميفرمايد:{ **وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ، كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ**}-الأنبياء:35-34.

- ما براي هيچ انساني پيش از تو زندگي جاويدان قرار نداديم (تا براي تو جاودانگي قرار دهيم . بلكه هر كسي مرده و مي‌ميرد و تو هم مي‌ميري . وانگهي آنان كه انتظار مرگ تو را دارند و با مرگ تو اسلام را خاتمه يافته مي‌دانند) ، مگر اگر تو بميري ايشان جاويدانه مي‌مانند ؟ ! هر كسي مزه مرگ را مي‌چشد (و قطعاً مي‌ميرد ، اعم از پيغمبر و غير پيغمبر . چرا كه زنده جاويد تنها الله است و بس) . ما شما را با سود و زيان و بديها و خوبيها (در زندگي دنيا) كاملاً مي‌آزمائيم ، و سرانجام به سوي ما برگردانده مي‌شويد (و جزا و سزاي اعمال خود را دريافت مي‌داريد).

و غيره آيات و احاديث كه درين مورد آمده است، بناً لازم است تا هر مؤمن به اين عقيده داشته باشد كه هر شخصى ميميرد و يا كشته ميشود به هر وسيله كه باشد دليل آن بسر رسيدن اجل او بوده است و از عمر مقرر شده اش يك دقيقه و يك ثانيه كم نشده است.

طوريكه الله متعال ميفرمايد:{**كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى**}-الرعد:2 و فاطر:13 و الزمر:5.

- هر يك از آنها تا مدّت معيّن و مشخّصي (كه الله مي‌داند) در حركت خواهد بود .

و ميفرمايد:{**وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ**}-الأعراف:34.

- و هر گروه و امتى داراى مدت زمانى (مشخص و معلوم) است، و هنگاميكه زمان محدود آن به پايان برسد نه لحظه اى تأخير خواهد كرد و نه لحظه اى پيشى ميگيرد.

و ميفرمايد:{**وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ، وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ**}-المنافقوق:10-11.

- از چيزهائي كه به شما داده‌ايم بذل و بخشش و صدقه و احسان كنيد، پيش از آن كه مرگ يكي از شما در رسد و بگويد: الهى! چه مي‌شود اگر مدّت كمي مرا به تأخير اندازي و زنده‌ام بگذاري تا احسان و صدقه بدهم و در نتيجه از زمره صالحان و خوبان شوم ؟ !اما الله هرگز مرگ كسي را به تأخير نمي‌اندازد هنگامي كه اجلش فرا رسيده باشد . و الله كاملاً آگاه از كارهائي است كه انجام مي‌دهيد.

109- سـؤال: دليـل عـذاب القـبر و نعمتهـای آن از قـرآن الكـريم چيست؟

جواب: الله متعال ميفرمايد:{**لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَـةٌ هُـوَ قَائِلُهَـا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَـرْزَخٌ إِلَى يَـوْمِ يُبْعَثُـونَ**}-المؤمنون:100.

- تا اين كه كار شايسته‌اي بكنم و فرصتهائي را كـه از دسـت داده‌ام جبران نمايم. نه ! (هرگز راه بازگشتي وجود ندارد). اين سخني اسـت كه او بر زبان مي‌راند (و اگر به فرض بـه زنـدگي دنيـا برگـردد، بـاز بـه همان برنامه و روش خود ادامه مي‌دهـد) . در پيش روي ايشـان جهـان برزخ است تا روزي كه برانگيخته مي‌شوند (و دوباره زنـده مي‌گردنـد و بـراي سـعادت سـرمدي يـا شـقاوت ابـدي بـه صـحراي محشـر گسـيل مي‌شوند) .

همينطـور آيـات زيـادی ديگـر نـيز اسـت كـه دلالت بـر اثبـات زنـدگی برزخ(قـبر) بعـد از مـرگ دارد، ماننـد؛ آيـات سـوره هـای: الاعـراف:53، ابراهيم:44، انعام:27، السجدة:12، المـؤمن:11، فـاطر:37، الشـوری: 44.

همچنان جای ديگر الله متعال ميفرمايد:{**وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ، النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّـاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ**}-غافر:45-46.

- ولي عذاب بدي آل فرعون را در بر گـرفت. و آن آتش دوزخ اسـت كه صبحگاهان و شامگاهان آنان بـدان عرضـه مي‌شـوند . (اين عـذاب بـرزخ ايشـان اسـت) و امّـا روزي كـه قيـامت برپـا مي‌شـود (اللـه بـه فرشـتگان دسـتور مي‌دهـد) خانـدان فرعـون (و پـيروان او) را بـه شديدترين عذاب دچار سازيد .

فائده: يعنی به حساب روز دنيا آنهـا بـه آتش پيش كـرده ميشـوند و باقی ديگر نوع عذاب ميشوند، و يا اينكه كنايه بر جاويـدان بـودن عـذاب آنها دارد، همچنان مفسرين و محدثين و امام بخاری اين آيت را در تحت ترجمة الباب عذاب قبر استدلال نموده اند، و احاديث صحيح زيـادی نـيز در اثبــات عــذاب قــبر روايت اســت، ماننــد؛«**أنهمــا ليعــذبان في قبورها**»، و يا اينكـه بـرای مـؤمن در قـبرش نعمت هـای فـراوان داده ميشـود، امـا تفصـيل كيفيت آن از شـعور مـا بـيرون ميباشـد، ماننـد؛ چگونگی سؤال و جواب، فشرده شدن قبرغه های تنگی و وسعت قبر و غيره مواردی كه در حديث ثابت است[129].

---

[129] . ترمذی حديث را با اين الفاظ روايت نموده است كـه ضـعيف ميباشـد:«**إنمـا القبر روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النار**»، امـا مفهـوم آن از

الله عزوجل ميفرمايـد:{**يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُـوا بِـالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَـاةِ الـدُّنْيَا وَفِي الْآخِـرَةِ وَيُضِـلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَـلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ**}-إبراهيم:27.

- الله مؤمنان را به خاطر گفتار اسـتوار (و عقيـده پايدارشـان) هم در اين جهـان (در برابـر زرق و بـرق ماديـات و بيم و هـراس مشـكلات محفـوظ و مصـون مي‌نمايـد) و هم در آخـرت (ايشـان را در نعمتهـاي فراوان و عطاياي بي‌پايان ، جاويدان و) مانـدگار مي‌دارد ، و كـافران را (در دنيا و آخرت) گمراه و سرگشته مي‌سـازد ، و اللـه هرچـه بخواهـد انجام مي‌دهد .

فائده: مراد از الآخرة درين آيت قبر است، همانطوريكه حديث بـراء بن عازب را بخارى در همين مورد روايت كرده است.

و ميفرمايــد:{**وَلَـوْ تَـرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَـرَاتِ الْمَـوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْـرَ الْحَـقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِـهِ تَسْتَكْبِرُونَ**}-الأنعام:93.

اگر ظالمان را بببيني در آن هنگام كه در شدائد مـرگ فـرو رفته‌انـد و ملائـک دسـتهاي خـود را (بـه سـوي آنـان) دراز كرده‌انـد خويشـتن را برهانيد. اين زمان به سبب دروغهائي كه بر الله مي‌بستيد و از (پذيرش) آيات او سرپيچي مي‌كرديد ، عذاب خواركننده‌اي مي‌بينيد .

فائده: مفسرين «اليوم» را عذاب قبر تأويل نموده اند.

الله تعال ميفرمايـد:{**سَـنُعَذِّبُهُمْ مَـرَّتَيْنِ ثُمَّ يُـرَدُّونَ إِلَى عَـذَابٍ عَظِيمٍ**}-التوبة:101.

و ايشان را دوبار عذاب خواهيم كرد بعداً آنانرا بسـوى عـذاب بـزرگ آخرت روانه ميكنيم.

احاديث صحيح ديگر ثابت ميباشد: طوريكه شيخ الآلبانى درين مورد ميگويد: حديث ضـعيف(ضـعيف الجـامع:1231):لكن معنـاه مـأخوذ من أحـاديث صـحيحة لعلكم تذكرون أن الميت إذا وضع في قبره و كان صالحاً فتحت له طاقة نافذة يطل منهـا على منزلة في الجنة، فيأتيه من روحها و ريحها و نعيمها و لا يزال كذلك ينعم حـتى تقوم الساعة، و إذا كان و العياذ بالله غير صالح فتحت لـه طاقـة إلى النـار و يـرى منزلة من النار فيأتيه من ريحها و دخانها و لهيبها فلا يزال كذلك يعـذب حـتى تقـوم الساعة،هذا بمعنى حديث: روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النار تقريبـاً أو يـؤدي هـذا المعـنى و إن كـان الحـديث الضـعيف هـذا فيـه شـيء من المبالغـة في الوصف، روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النار، لا لكن يأتيه من روحهـا...و نعيمها إن كان صالحاً...و العكس بالعكس كما ذكرنا.(موسوعة الآلبانى فى العقيدة جزء9 صفحة 160 رقم:1533).

فائده: مفسرين میگویند: درین آیت لفظ عذاب مرتین ذکر شده است، که مراد از آن عذاب دنیوی و عذاب قبر میباشد، و مراد از {**ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ**}، عذاب روز قیامت است[130].

109-سؤال: دلایل عذاب قبر از سنت چه میباشد؟
جوابَ: احادیث زیادی درینمورد از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است که به حد تواتر میرسد.
1- دلیل: أنس رضی الله عنه میگوید:«**أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: إن العبد إذا وضع في قبره و تولى عنه أصحابه و أنه ليسمع قرع نعالهم أتاه ملكان فيقعد انه فيقولان: ماكنت تقول في هذا الرجل؟ اي محمد صلى الله عليه وسلم ؟ فأما المؤمن فيقول: أشهد أنه عبدالله و رسوله، فيقول له: أنظر الى مقعدك من النار قد أبدلك الله به مقعدا من الجنة فيراهما جميعاً- قال قتادة: و ذكرلنا أنه يفسخ في قبره ثم رجع الى حديث دنس قال: و اما المنافق و الكافر فيقال له: ما كنت تقول في هذا الرجل؟ فيقول: لا ادري كنت اقول ما يقول الناس فيقال: لا دريت و لا تليت و يضرب بمطارق من حديد ضربة فيصيح صيحة يسمعها من يليه غير الثقلين.ا.ه**[131]».
- رسول الله صلى الله علیه وسلم گفت:آنگاه که بنده در قبر گذاشته میشود، و یاران وی پشت می گردانند، او صدای کفشهای ایشان را میشنود، در ملك نزد او میآید و او را می نشاند و میگوید: در باره این مرد – یعنی محمد صلى الله علیه وسلم- چه میگوئی؟ پس شخص مؤمن میگوید: شهادت میدهم که وی بنده ئی الله و رسول او میباشد، برایش گفته میشود: بسوی جایگاه خویش در آتش جهنم بنگر در حالیکه الله در عوض آن الله برای تو در جنت جایگاهی اختصاص داده شده است، آنگاه هر دو آنها را میبینند، قتاده میگوید: برای ما بیان شده است که سپس قبرش گشاده میشود- و بعداً به حدیث انس باز میگردد، و میگوید: اما شخص منافق و کافر برایش گفته میشود: در باره این مرد چه میگفتی؟ میگوید: نمیدانم آنچیزی را میگفتم که سایر مردم میگفتند، به او گفته میشود: نه خود دانستی (و هدایت را پذیرفتی) و نه از (قرآن و سنت) چیزی آموختی و درك کردی، سپس با چکشهای سخت و بزرگ آهنین بر او ضرباتی زده میشود، و از وی فریاد

[130] .انظر تفسير الطبرى:17121، و ابن كثير:ج4 ص 180، و قال مجاهد و ابن جريج ايضاً كذلك.
[131] . متفق علیه.

وحشتناك بـر ميآيـد كـه بجـز از انسـانها و جنيـات همـه اطرافيـانش مى شنوند.

2- دليل: از عبدالله بن عمر رضى اللـه عنـه روايت اسـت كـه نـبى صـلى اللـه عليـه وسـلم فرمـود:«**إن أحدكم إذا مـات عـرض عليـه مقعده بالغداة و العشـي، إن كـان من أهـل الجنـة فمن أهـل الجنة و إن كـان من أهـل النـار فمن أهـل النـار فيقـال هـذا مقعدك حتى يبعثك الله يوم القيامة.ا.ه**[132]».

- زمانيكه يكى از شما ميميرد جايگاه هميشـگى اش صـبح و شـام بـــرايش نشـــان داده ميشـــود، اگـــر از اهـــل جنت بـــود از اهـــل جنت ميباشد(يعنى جنت برايش نشان داده ميشود) و اگر از اهل آتش بــود از اهل آتش است (يعنى جهنم برايش نشان داده ميشود)، و بـرايش گفتـه ميشود اين جايگاه تو خواهد بود آن زمانيكه الله ترا در روز قيــامت – از قبر- بر انگيزد.

3- دليل: آن دو قبرى كه نبى صـلى اللـه عليـه وسـلم از بـالاى آنهـا گذشت و فرمود: **انهما ليعذبان....الخ**[133].

4- از ابي ايوب رضى الله عنه روايت است كه گفت:«**خرج النبي صلى اللـه عليـه وسـلم و قـد وجبت الشـمس فسـمع صـوتا فقال يهود تعذب في قبورهم.ا.ه**[134]».

- نبى صلى الله عليه وسلم خارج شد و آفتات غروب نمـوده بـود، آنگاه صدائى را شنيد، گفت:يهودان در قبرهايشان عذاب كرده ميشوند.

5- دليل: اسما رضى الله عنها ميگويد:«**قام رسـول اللـه صـلى الله عليه وسلم خطيبـا فـذكر فتنـة القـبر الـتي يفتن فيهـا المرء فلما ذكر ذلك ضج المسلمون ضجة.ا.ه**[135]».

- نبى صلى الله عليه وسلم براى خطبه گفتن بلند شـد، هنگاميكـه از عذاب قبريكه شخص با آن مواجه ميشود يـاد كـرد، مسـلمانان فريـاد بلندى كشيدند.

6- عائشة رضى الله عنها ميگويد:«**ما رايت رسـول اللـه صـلى اللــه عليــه وســلم بعــد صــلى صـلاة إلا تعــوذ من عــذاب القبر.ا.ه**[136]».

---

[132]. متفق عليه.

[133].متفق عليه، البخارى:216 و مسلم:292.

[134]. متفق عليه.

[135]. البخارى:1373.

[136].متفق عليه.

- هرگز رسول الله صلی الله علیه وسـلم را ندیـده ام هـر نمـازی بخواند مگر اینکه بعداز آن از عذاب قبر پناه میجوید.

7- همچنان در حديث قصه كسوف الشـمس نـبی صـلی اللـه علیـه وسلم اصحابش را امر كرد از عذاب قبر پناه جويند[137].

فائده: احاديث زيادی ديگر نيز وجود دارد كه عذاب قبر از آنها ثـابت شده است، و انكار از آن از احاديث متواتر و صحيح نبی صلی الله علیـه وسلم انكار پنداشته شده و كفر ميباشد.

علامه حافظ الحكمی در معارج القبول ج2 ص 721 تقريباً 60 حديث صحيح را در مورد عذاب قبر تخريج نموده است و با تفصيل در مورد آن توضحات داده اند.

110-سؤال: بر انگيختن از قبر ها را «بعث بعـد المـوت» گوينـد چـه دليـل برآن وجود دارد؟

جواب: درين باره دلائل زيادی از قـرآن و سـنت موجـود ميباشـد كـه بعضی از آنها قرار ذيل است:

1- اللـه متعـال ميفرمايـد:{**أَيُّهَـا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُـرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَـةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَـةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَـةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِـرُّ فِي الْأَرْحَـامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى**}-الحج:5.

- ای مردم اگر در باره ای قيامت و بـرانگيختن دوبـاره موجـودات در شک هستيد، (تذكر ميدهيم) كه ما شما را از خاک بعداً از نطفه و بعداً به خون بسته و سپس بـه چـيزی شـبيه قطعـه گوشـت (جويـده شـده) منظم و غـير منظم در ميـآوريم، تـا آنكـه برايتـان روشـن سـازيم، و آن جنينها را تا زمان معين كه ميخواهيم در رحم ها مستقر ميسازيم.

2- و ميفرمايـد:{**ذَلِكَ بِـأَنَّ اللَّهَ هُـوَ الْحَـقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِ الْمَـوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَـةٌ لَا رَيْبَ فِيهَـا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ**}-الحج:7-6.

- و اين بدان خاطر است كه (بدانيد) الله حق اسـت و او مردگـان را زنده مي‌گرداند ، و وي بر هر چيزي توانـا اسـت .و (اين كـه بدانيـد) بدون شكّ قيامت فرا مي‌رسد و جاي هيچ گونه ترديـدي نيسـت ، و اللـه تمام كساني را كه در گورها آرميده‌اند دوباره زنده مي‌گرداند .

3- و ميفرمايد:{**وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيـدُهُ وَهُـوَ أَهْـوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَـلُ الْأَعْلَى فِي السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُـوَ الْعَزِيـزُ الْحَكِيمُ**}-الروم:27.

[137]. البخاری:1050، مسلم:932.

- او آن ذاتی است كه آفرينش را آغاز كرده است و سپس آن را باز مي‌گرداند ، و اين براي او آسانتر است. بالاترين وصف ، در آسمانها و زمين متعلّق به او است ، و او بسيار باعزّت و اقتدار ، و سنجيده و كار بجا است.

4- و ميفرمايد:{**وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ، قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ**}-يس:78-79.
- براي ما مثالي مي‌زند و آفرينش خود را (از خاك) فراموش مي‌كند و مي‌گويد : چه كسي مي‌تواند اين استخوانهائي را كه پوسيده و فرسوده‌اند زنده گرداند ؟ ! بگو : كسي آنها را زنده مي‌گرداند كه آنها را نخستين بار آفريده است ، و او بس آگاه از (احوال و اوضاع و چگونگي و ويژگي) همه مخلوقات است .

فائده: طوريكه قبلاً ذكر كرديم در مورد بعثت بعد الموت آيات زيادی موجود است، مانند؛ آيات سورة الانبياء:104، مريم:66-67، احقاف:33، فصلت:39، وغيره آيات.

تنبيه: الله متعال زمانيكه در مورد بعث بعد الموت مثال ميآورد، مثال زمين خشك است كه بعد از باران بالای آن دوباره سبز ميشود، همين قسم انسانها نيز زمانيكه ميميرند دوباره با دميدن صور به امر الله همه انسانها زنده ميگردند- و ما ذلك على الله بعزيز.

111-سؤال: حكم منكر بعث بعد الموت چه است؟
جواب: منكر برانگيخته شدن انسانها بعد از مرگ كافر به الله تعالی و كتابهای او و رسولانش ميباشد.
1- دليل: الله متعال ميفرمايد:{**وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ**}-النمل:67.
- كسانيكه كافر شده اند ميگويند: آيا زمانی كه ما و پدران ما خاک گشتيم، آيا دوباره بيرون آورده ميشويم (و زنده ميگرديم)؟!
و ميفرمايد:{**وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**}-الرعد:5.
(اي نبی ما! از چيزي) اگر بايد در شگفت بماني ، شگفت‌انگيز (ترين چيز) سخن ايشان است كه مي‌گويند : آيا هنگامي كه خاك شديم ، آيا دوباره (زنده مي‌گرديم و) آفرينش تازه‌اي پيدا مي‌كنيم ؟ آنان كسانيند كه به رب خويش ايمان ندارند ، و غلّها و زنجيرها به

گردنهايشــان مي‌افتــد. و ايشــان اهــل جهنم بــوده ودر آتش جاويــدان ميمانند.

1- و ميفرمايــد:{**زَعَمَ الَّذِينَ كَفَـرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُـوا قُـلْ بَلَى وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَـا عَمِلْتُمْ وَذَلِـكَ عَلَى اللَّهِ يَسِـيرٌ** }-التغابن:7.

- كافران مي‌پندارند که هرگز زنده و برانگيخته نخواهند گرديد ! بگو : چنين نيست که مي‌پنداريد ، به الله سوگند ! زنده و برانگيخته خواهيد شد ، و سپس از آن چيزهائي که مي‌کرده‌ايد با خبرتان خواهند کرد . و اين کار براي الله ساده و آسان است.

2- دليل: نبى صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:«**قال اللـه تعـالى: كذبني ابن آدم و لم يكن له ذلك و شتمني و لم يكن لـه ذلـك فاما تكذيبه ايـاي فقولـه لن يعيـدني كمـا بـداني و ليس اول الخلق باهون علي من اعادته و اما شتمه ايـاي فقولـه أتخـذا اللـه ولـد و انـا الاحـد الصـمد لم الـد و لم اولـد و لم يكن لي كفواً احد.ا.ه**[138]».

- اللـه تعـالى ميگويـد: اولاده ئى آدم مـرا تكـذيب نمـوده انـد، و اين شايسته ايشان نبود، و مرا دشنام دادند و اين شايسته ايشان نبــود، امــا اينكه مرا تكذيب نمودند،بدليل اينست كه گفتند: الله ما را – بعداز مـرگ مان- دوباره باز نمى گرداند، طوريكه اول دفعه آفريـده بـود، در حاليكـه باز گرانيدن آنان نسبت به خلقت ايشان در بار اول آسانتر اســت، و امــا دشنام آنها برايم اينست كه گفتند: الله پسرى دارد، در حاليكه من يگانـه اى بى نياز هستم نه از كسى زاده شده ام و نه كسى از من زاده شــده است، و احدى را شريك و همتا با خود ندارم.

112-سؤال: دليل دمانيدن صور در قرآن چه بوده و چند صور خواهد بود؟

جواب: الله متعال ميفرمايد:{**وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ**}-الزمر:68.

- در صور دميده خواهد شد و تمـام كسـاني كـه در آسـمانها و زمين هستند مي‌ميرند مگر كساني که الله بخواهد (آنـان را تـا زمـان ديگـري زنده بدارد) . سپس بار ديگـر در آن دميـده مي‌شـود ، بـه ناگـاه همگي (جان مي‌گيرند و) بپا مي‌خيزند و مي‌نگرند (تا در حق ايشان چه شــود و حساب و کتابشان کي انجام پذيرد و سرنوشتشان به کجا بينجامد) .

138 . البخارى:4974، من حديث ابى هريرة.

درين آيت دو بار دميدن صور ذكر شده است يكبار براى بهوش ساختن (بيدار شدن) مردمان و بار ديگر براى بر انگيختن آنها بعد از مرگ.

و ميفرمايد:{**وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ**}-النمل:87.

- و (يادآور شو) روزي كه در صور دميده شود ، و تمام كساني كه در آسمانها و زمينند وحشت‌زده و هراسناك شوند ، مگر كساني كه اللـه بخواهد . و همگان فروتنانه در پيشگاه او حاضر و آماده مي‌گردند .

فائده: كسانيكه درين آيت «فزع» را به «صعق» يا بى هوشى تأويل ميكنند، بناً همانا صور اول كه صور بيهوشى است مراد ميباشد، طوريكه قبلاً در سورة الزمر نيز بيان شد، و حديث ابن عمر – روايت مسلم: 2940- نيز آنرا تأئيد ميكند.

و كسانيكه «فزع» را بغير از صعق يا بيهوشى تفسير ميكنند، درينصورت اين صور سوم است، كه قبل از دو صور ديگر ميباشد، اين صور سوم نيز توسط حديثى تأئيد شده اما آن حديث ضعيف ميباشد، همانطوريكه اين موضوع را ابن كثير و غيره مفسرين ياد آورى كرده اند، و درين حديث از سه صور(نفخات) ياد شده است: اول- نفخة الفزع ، دوم- نفخة الصعق، سوم- نفخة القيام لرب العالمين- مگر تفسير اول صحيح تر به نظر ميرسد- و الله أعلم.

113-سؤال: حشر مخلوقات در روز قيامت چگونه خواهد بود؟

جواب: درين باره آيات زيادى آمده است:

1- الله متعال ميفرمايد:{**وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ**}-الأنعام:94.

- همانا شما تنها و برهنه بر سوى ما برگشته ايد همانطوريكه براى اولين بار شما را خلق كرده بوديم.

2- و ميفرمايد:{**وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا**}-الكهف:47.

- و همه آنها را حشر ميكنيم و گرد ميآوريم و از يكى آنها نيز دريغ نمى كنيم.

3- و ميفرمايد:{**يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا، وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا**}مريم:85-86.

و آنروزيكه پرهيزگاران بسوى اللـه به گونه گروه هاى كه به مهمانى شاهان روند جمع نماييم، و مجرمين و گنهگاران را تشنه كام به سوى جهنم برانيم.

4- و ميفرمايد:{**وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً، فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ، وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ،**

وَالسَّـــابِقُونَ السَّـــابِقُونَ أُولئـــكَ المُقَرَّبُـــونَ فِي جَّنتِ النَعِّيمِ}-الواقعة:7-10.

- و شما سه گروه خواهيد شد، اصحاب دست راست، اما چه كسانى هستند اصحاب دست راست ؟ (كه اهل سعات و غرق در نعمات جاويدان رب العالمين هستند كه خوشا به حالشان)، و اصحاب دست چپى ها و چه كسانى هستند اصحاب دست چپى ها؟! (اهل شقاوت كه بدا بحالشان)، و پيشتازان و پيشى گرفته گان آنا مقربان درگاه الله هستند و در ميان باغهاى پرنعمت جنت جاويدان هستند.

5- الله متعال ميفرمايد:{**يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا**}-طه:108.

- در آن روز (كه مردمان سر از گورها به در مي‌آورند ، همگي) بدون كمترين سرپيچي ، از منادي (الهي) پيروي مي‌كنند ، (و برابر فرمان او رهسپار عرصه محشر مي‌شوند ،) و صداها به سبب (جلال و شكوه الله) مهربان فروكش مي‌كند ، و جز صداي آهسته (و پنهان در زير لبان ، چيزي) نمي‌شنوي .

6- و ميفرمايد:{**وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا**}-الإسراء:97.

- و الله هر كس را هدايت كند ، راهياب او است ، و هركس را گمراه سازد ، جز الله دوستان و مددكاراني براي چنين كساني نخواهي يافت و ما در روز آخرت ايشان را بر روي رخساره (كشانده و) كور و گنگ و كر (از گورها) جمع مي‌گردانيم (و به ميدان محشر گسيل مي‌داريم . به گونه‌اي كه بر اثر پريشاني حال چشمانشان نمي‌بيند و گوشهايشان نمي‌شنود و زبانهايشان قادر به تكلّم نمي‌باشد) . جايگاهشان جهنم خواهد بود . هر زمان كه زبانه آتش (به سبب سوختن گوشت و استخوان ايشان) فروكش كند، (با تجديد گوشت و استخوانشان) بر زبانه آتششان مي‌افزائيم.

114- سؤال: كيفيت حشر در احاديث چگونه بيان شده است؟

جواب: نبى صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:«**يحشر الناس على ثلاثة طرائق راغبين راهبين و أثنان على بعير و اربعة على بعير و عشرة على بعير و تحشر بقيتهم النار تقيل معهم**

حيث قالوا و تصبح معهم أصبحوا و تمسي معهم حيث امسوا.ا.ه[139]».

- مردم در روز – قیامت- به سه شکل حشر میشوند، طریق اول- کسانی هستند که به امید (جنت) و ترس (از آتش جهنم) حشر میشوند، طریق دوم- به گونه است که دو دو، سه سه، چهار چهار، و ده ده بالای شتر حشر میشوند، طریق سوم- یا گروه سوم کسانی هستند که آتش ایشان را حشر میکند، هنگام قیوله –خواب نیمه روزی- آتش همراهی شان میکند، و هنگامیکه شب میشود و هنگامیکه صبح میکنند آتش ایشان را همراهی میکند.

انس رضی الله عنه میگوید:«**أن رجلا قال: یا نبي الله کیف یحشر الکافر علی وجهه؟ قال: الیس الله امشاه علی الرجلین في الدنیا قادراً علی ان یمشیه علی وجهه یوم القیامة.ا.ه**[140]».

- شخص گفت: یا نبی الله چگونه کافر بر بالای روی اش حشر کرده میشود؟ فرمود: آیا چنان نیست الله که او را در دنیا بالای دو پای رونده ساخته است در قیامت آن شخص را با صورت اش رونده میگرداند.

3- رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**أنکم محشورون حفاة عراة غرلا کما بدانا اول خلق نعیده و ان اول الخلائق یکسی یوم القیامة ابراهیم علیه السلام- وفي روایة- ثم قال: {يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ}، الانبیاء:104.ا.ه**[141]».

- محققاً شما در روز قیامت برهنه پا، برهنه تن، و ختنه ناکرده حشر میشوید، همانطوریکه اول بار خلق کرده شده بودید دوباره بر انگیخته میشوید، و اولین کسی که لباس بر تن اش کرده میشود ابراهیم علیه السلام است- و در روایت دیگر آمده است که سپس این آیت را تلاوت کرد:{روزی که ما آسمان را را در هم میپیچیم به همان صورت که طومار نامه درهم پیچیده میشود، همانگونه – که نخستین بار سهل و ساده- آفرینش را انجام دادیم، آفرینش را از نو بازگشت می دهیم، و این وعده ئی است که ما داده ایم و به وعده خویش عمل خواهیم کرد}.

---

139. متفق علیه.
140. متفق علیه.
141. متفق علیه.

4- عائشه رضی الله عنها برای رسول صلی الله علیه وسلم گفت:«**یا رسول الله الرجال و النساء ینظر بعضهم الی بعض؟ فقال: الامر أشد من ان یهمهم ذلك.ا.ه**[142]».

- یا رسول الله آیا- در میدان حشر- مردان و زنای بعضی بسوی یکدیگر میبینند؟ فرمود: آنگاه وضعیت بالایشان بقدر سخت خواهد بود که ازین کار آنها را مشغول میسازد.

7- سؤال: موقف (ایستادن) در میدان حشر چگونه خواهد بود؟

جواب: الله متعال میفرماید:{**وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ، مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ**}-إبراهيم:42-43.

- (اي رسول الله !) گمان مبر كه الله از كارهائي كه ستمگران مي‌كنند بي‌خبر است . (نه ، بلكه مجازات) آنان را به روزي حوالت مي‌كند كه چشمها در آن (از خوف و هراس چيزهائي كه مي‌بينند) باز مي‌ماند . (ستمگران همچون اسيران ، از هراس) سرهاي خود را بالا گرفته و يك راست (به سوي ندادهنده) مي‌شتابند و چشمانشان (از مشاهده اين همه عذاب هراسناك) فرو بسته نمي‌شود و دلهايشان (فرو مي‌تپد و از عقل و فهم و انديشه) تهي مي‌گردد .

و میفرماید:{**يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا**}-النبأ:38.

- در آن روزیکه جبرئل و ملائک به صف می ایستند و هیچ کدام زبان به سخن نمی گشایند مگر به اذن الله رحمن به آنها اجازه بدهد، و او نیز سخن راست و درست گوید.

و میفرماید:{**وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ**}-غافر:18.

- و آنان را از روز نزدیک بترسان، آن زمانیکه قلب های به حنجره ها میرسد، و تمام وجود شان مملو از خشم و قهر میگردد، و ظالمین را آنروز نه حمایت کننده ای است و نه شفاعت کسی در مورد ایشان قبول میگردد.

فائده: آیات زیادی دیگر نیز درین مورد وجود دارد، مانند؛ المعارج: 4، الرحمن:31، و غیره.

115- سؤال: در احادیث کیفیت موقف (ایستادن) در محشر چگونه بیان شده است؟

142 . مسلم:2859.

جواب: دلایل از سنت برآن زیاد موجود میباشد که مختصراً به آن اشاره میکنیم:

1- عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از نبی صلی الله علیه وسلم روایت میکند، که نبی صلی الله علیه وسلم در تفسیر آیه:{**يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ**}-المطففين:6ـ فرمودند:«**يقوم أحدهم في رشحة الى انصاف أذنيه**[143]».

- {روزی که مردم در مقابل رب العالمین حشر کرده شوند}؛ هر يك از آنها تا اندازه نیمهء گوشش زیر عرق میگردد.

2- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که نبی صلی الله علیه وسلم فرمودند:«**يعرق الناس يوم القيامة حتى يذهب عرقهم في الارض سبعين ذراعاً و يلجمهم حتى يبلغ اذانهم.ا.ه**[144]».

- مردم در روز قیامت چنان عرق میکنند، که عرق هایشان بالای زمین الی هفتاد گز جمع میشود، تا جائیکه آن عرق ها تا (نیمه) گوشهای شان میرسد.

116- سؤال: الله متعال پیش کردن بنده گان را در مقابل خود و حساب را در قرآن چگونه ذکر کرده است.

جواب:الله تعالی میفرماید:{**يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ**}-الحاقة:18.

- در آنروز (برای حساب و کتاب) پیش کرده میشوید، و چیزی از کار های نهانتان مخفی و پوشیده نمی ماند.

و میفرماید:{**وَعُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا**}-الكهف:48.

- و مردمان صف صف به نزد رب تو پیش کرده میشوند، به همان شکل و هیئتی که نخستین بار شما را خلق کرده بودیم برگردانده میشوید، (در حالیکه) شما گمان میبردید که هرگز موعدی برای شما ترتیب نمی دهیم.

و میفرماید:{**وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ، حَتَّى إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ**}-النمل:83-85.

- و آنروزی که هر امتی را در گروه های حشر میکنیم، آنانکه آیات ما را تکذیب میکردند و پس آنان به یکدیگر ملحق و در کنار همدیگر نگاه داشته میشوند، تا آنکه آمده و میگوید: آیا آیات مرا تکذیب کرده اید،

[143] . البخاری:4938، و مسلم:2862، من حديث ابن عمر رضى الله عنه.

[144] . متفق علیه.

بـدون آنكـه كـاملاً از آن آگـاهى پيـدا كـرده باشـيد؟ اصـلاً شـما چـه كـار ميكرديد؟ و سر (انجام) امر الله در مورد شان صـادر ميشـود بـه سـبب ظلمى كه كرده اند (به عذاب الله) گرفتـار ميشـوند. و چنـان درمانـده ميشوند كه بـراى (دفـاع از خـود) مبهـوت گشـته و سـخن بـراى گفتن ندارند.

و ميفرمايد:{**يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَـالَهُمْ، فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَـرَهُ**}-الزلزلة:6-8.

- در آنروز مردمـان دسـته دسـته و پراكنـده بـيرون مى آينـد، تـا كـار هايشان برايشان نمـوده شـود، پس هـر كس بـه انـدازه اى ذره اى كـار نيكو كرده باشد (پاداش) آنرا خواهد ديد، و هر كسى كه به انـدازه ذرّه كار بد و شر انجام داده باشد (سزاى) آنرا خواهد ديد.

و ميفرمايد:{**فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُـونَ**}-الحجر:92-93.

- و به رب تو سوگند! كه حتماً از جميع ايشان خواهيم پرسيد، از كـار هاى كه انجام داده اند.

و ميفرمايد:{**وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ**}-الصافات:24.

- آنان را نگاه داريد كه بايد باز پرسى شوند.

117-سؤال: حشر و حساب در سنت چگونه بيان شده است؟

جواب: احاديث زيادى درينمـورد روايت شـده انـد كـه بعضـى از آنهـا قرار ذيل است:

1- رسـول اللـه صـلى اللـه عليـه وسـلم ميفرمايـد:«**ليس احـد يحاسب إلا هلك، قالت عائشة: جعلى الله فداءك اليس يقول الله تعالى: فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ، قال: ذاك العــرض يعرضون، و من نوقش الحساب هلك.ا.ه**[145]».

- هيچ يكى نيست كه با او حساب گردد مگر آنكه او هلاك ميشـود، عائشه گفت: الله مرا فـدايت گردانـد، آيـا اللـه نگفتـه اسـت: پس بـا او حساب شود حسابى آسان، گفت: آن پيش كردن حساب به اللـه متعـال است، و كسيكه در حساب مناقشه كند هلاك ميگردد.

2- نـبى صـلى اللـه عليـه وسـلم ميفرمايـد:«**يجاء بالكـافر يـوم القيامة فيقال له: ارأيت لـو كـان لـك ملء الارض ذهبـا أكنت تفتدي به؟ فيقول: نعم: فيقال: قد سـئلت مـا هـو أيسـر من**

145 . متفق عليه.

ذلك و في – رواية- فقد سألتك ما هـو أهـون من هـذا و انـك في صلب آدم أن لا تشرك بي فابيت إلا الشرك.ا.ه[146]».

- كافر در روز قيامت آورده شده و برای گفته میشود: اگـر بـرای تو به اندازه همه ای زمین طلا میبود، آیا آنـرا – بـرای رهـائی خـویش از عذاب- فدیه میدادی؟ میگوید:بلی:برایش گفته میشـود: از تـو آسـان تـر ازین خواسـته شـده بـود – و در روایت دیگـر- از تـو کمـتر از آن چـیزی خواسته شده بود اما تو در پشت آدم بودی و برایت گفته شده بود برایم شریکی قرار نده، پس تو قبول نکردی و اباء نمودی و شرك ورزیدی.

3- نبی صلی الله علیـه وسـلم میفرمایـد:«**مـا منكم من أحـد إلا سيكلمه ربه ليس بينـه و بينـه ترجمـان فينظـر أيمن منـه فلا يرى إلا ما قدم من عملـه و ينظـر أشـام منـه فلا يـرى إلا مـا قدم و ينظر بين يديه فلا يـرى إلا النـار تلقـاء وجهـه فـاتقوا النار و لو بشق تمرة فإن لم يجد فبكلمة طيبة.ا.ه**[147]».

- هیچ یك از شما نیست مگر اینکه با رب خویش سـخن میگویـد و بین او و اللـه هیچ حجـابی[148] و ترجمـانی نمی باشـد نمیباشـد، آنگـاه بـه سوی راست خود می بیند بجزء آنچه عمل نموده نمی بینـد و بـه طـرف راست خود مینگرد بجزء آنچه عمل نموده است نمی بینـد، و بـه مقابـل خود مینگرد جزء آتشی کـه بـا آن خیلی نزدیـك اسـت نمی بینـد، پس از آتش جهنم بترسید هرچند با دادن صدقه به اندازه نصـف خرمـا باشـد، و اگر آنرا نیز نیابد، سخن نیك بگوید.

4- همچنـــان نـــبی صـــلی اللـــه علیـــه وســـلم در جـــای دیگـــر میفرماید:«**يدنو أحدكم يعنى المؤمنين من ربه حتى يضع كنفـه عليه فيقول عملت كذا و كـذا؟ فيقـول: نعم و يقـول: عملت كذا و كذا؟ فيقول: نعم فيقرره ثم يقول: إني سـترت عليـك في الدنيا و أنا اغفرها لك اليوم.ا.ه**[149]».

- هر یکی از شما مؤمنین به الله نزدیك کرده میشـوید، تـا جائیکـه الله متعال بازوی خود بالای او میگـذارد و میگویـد: چـنین و چنـان انجـام داده ای؟ مؤمن میگوید: بلی: بـار دیگـر اللـه متعـال میفرمایـد: چـنین و چنان عمل کرده ای؟ مـؤمن میگویـد: بلی: همینطـور اللـه تعـالی اقـرار بنده را میگیرد، و بعداً به وی میگوید: همانا من – گناهـان- تـو را در دنیـا پوشـانیده و بـالای آن پـرده انداختـه ام، و امـروز آنهمـه گناهـان تـو را میبخشم.

[146] .متفق علیه.
[147] .متفق علیه.
[148] . در لفظ بخاری حجاب نیز آمده است.
[149] . متفق علیه.

118-سؤال: از اعمالنامه انسانها در قيامت قرآن چه تذكرى داده است؟

جواب: الله متعال ميفرمايد:{**وَكُلَّ إِنْسَـانٍ أَلْزَمْنَـاهُ طَـائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا، اقْـرَأْ كِتَابَـكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا**}-الإسراء:13-14.

- ما اعمال هركسي را به گردنش آويخته‌ايم و در روز قيامت كتـابي را (كه كارنامه اعمال او است) براي وي بـيرون مي‌آوريم كـه گشـوده بـه (دسـت) او مي‌رسـد .(در آن روز بـدو گفتـه مي‌شـود :) كتـاب (اعمال) خود را بخوان (و سعادت يا شقاوت خويش را بدان) . كافي است كه خودت امروز حسابگر خويشتن باشي.

و ميفرمايد:{**وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ**}-التكوير:10.

- و هنگاميكه نامه هاى اعمال پخش و گشوده شوند.

و ميفرمايد:{**وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَـرَى الْمُجْـرِمِينَ مُشْـفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَـالِ هَـذَا الْكِتَـابِ لَا يُغَـادِرُ صَـغِيرَةً وَلَا كَبِـيرَةً إِلَّا أَحْصَـاهَا وَوَجَـدُوا مَـا عَمِلُـوا حَاضِـرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا**}-الكهف:49.

- و كتاب (اعمال هر كسي ، در دستش) نهاده مي‌شود (و مؤمنان از ديـدن آنچـه در آن اسـت شـادان و خنـدان مي‌گردنـد) و مجـرمين و گنهگاران (كافران) را مي‌بيني كه از ديدن آنچه در آن است ، ترسان و لرزان مي‌شوند و مي‌گويند : اي واي بر ما ! اين چه كتابي است كه هيچ عمل كوچك و بزرگي را رها نكـرده اسـت و همـه را برشـمرده اسـت و آنچه را كه كرده‌اند حاضر و آماده مي‌بينند. و رب تو بـه هيچ كسـي ظلم نمي‌كند.

و ميفرمايــد:{**فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَــهُ بِيَمِينِــهِ فَيَقُــولُ هَــاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ**}-الحاقة:19.

- و اما هركسى كه نامه اى اعمالش بـه دسـت راسـت او داده شـود (از خوشى و فرحت زياد) ميگويد: بيآيد نامه اعمال مرا بخوانيد!

فائده: درينمورد آيات زيادى ديگر نـيز موجـود ميباشـد، كـه بـه عين مفهـوم و معـنى دلالت دارد، يعـنى: كسـى كـه اعمالنامـه اش بدسـت راست اش داده شود شخص سعيد و اهل جنت بوده و اعمالنامه اش از مقابل برايش داده ميشود، اما كسـيكه اعمالنامـه اش بدسـت چپ اش داده ميشود، شخص شقى از اهـل آتش بـوده و اعمالنامـه اش از عقب برايش داده ميشود، و دليل آن نيز فرموده الله عزوجـل ميباشـد:{**وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ**}-الانشقاق:10.

و اما كسيكه نامه اعمالش از پشت سر بدو داده شود.

119-سؤال: دلائل دادن اعمالنامه شخص برايش از سنت چيست؟

جواب: درين باره احاديث زيادی روايت شده است كه بعضی از آنها را مختصراً نقل ميكنيم:

نبی صلی الله عليه وسلم ميفرمايد:« **إِنَّ اللَّهَ يُدْنِي الْمُؤْمِنَ، فَيَضَعُ عَلَيْهِ كَنَفَهُ وَيَسْتُرُهُ، فَيَقُولُ: أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا، أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ أَيْ رَبِّ، حَتَّى إِذَا قَرَّرَهُ بِذُنُوبِهِ، وَرَأَى فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ هَلَكَ، قَالَ: سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا، وَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ، فَيُعْطَى كِتَابَ حَسَنَاتِهِ، وَأَمَّا الْكَافِرُ وَالْمُنَافِقُونَ، فَيَقُولُ الأَشْهَادُ: {هَؤُلاَءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلاَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ}-هود.ا.ه**[150]».

- الله متعال مؤمن در – در روز قيامت- برای خويش نزديك ميكند تا جائيكه بازو خويش را بر او قرار ميدهد و او را ميپوشاند، و ميگويد: آيا ميدانی اين گناه كه اين گناه را انجام داده ای؟ بنده مؤمن ميگويد: بلی يا رب: و همينطور ادامه ميدهد تا جائيكه بنده به همه گناهان خود اقرار مينمايد، و خويش را در هلاك شدن ميبيند، الله متعال ميگويد: اين همه گناهان تو را در دنيا پوشانيدم، و امروز همه آنها را از تو ميبخشم، بعداً كتاب –اعمالنامه- اش حسنات يا نيكی هايش را بر او ميدهد؛ اما كافر و منافق – اينطور نيست- بلكه شاهدان در مورد او ميگويند: آنها كسانی هستند كه بر رب خويش دروغ بستند، كه لعنت الله بر ستمگاران باشد.

عائشه رضی الله عنها از نبی صلی الله عليه وسلم پرسيد، يا رسول الله:« **قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، هَلْ يَذْكُرُ الْحَبِيبُ حَبِيبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: " يَا عَائِشَةُ، أَمَّا عِنْدَ ثَلَاثٍ فَلَا، أَمَّا عِنْدَ الْمِيزَانِ حَتَّى يَثْقُلَ، أَوْ يَخِفَّ، فَلَا، وَأَمَّا عِنْدَ تَطَايُرِ الْكُتُبِ، فَإِمَّا أَنْ يُعْطَى بِيَمِينِهِ، أَوْ يُعْطَى بِشِمَالِهِ، فَلَا، وَحِينَ يَخْرُجُ عُنُقٌ مِنَ النَّارِ.ا.ه**[151]»

- يا رسول الله آيا در زور قيامت دوست دوست خود را ياد ميكند؟ گفت:ای عائشة: در سه جای ياد نمی كند، نزد ترازو –هنگاميكه اعمال وی وزن كرده ميشود- كه حسنات اش ثقيل ميگردد يا سبك؛ و دوم- هنگام دادن اعمالنامه شخص برايش، يا اينكه بدست راست اش داده ميشود و يا چپ؛ و سوم- در هنگاميكه گردنی[152] از آتش جهنم

---

[150] .متفق عليه.

[151] . مسند احمد: 24793، وفی اسناده ابن لهيهعة: وهو السيء الحفظ، و الحاكم ج4 ص 587 و قال صحيح علی شرط شيخين لو لا ارسال فيه بين الحسن و عائشة.

[152] . مباركفوری در شرح ترمذی در معنی عنق روايت ميكند: تخرج قطعه من النار علی هيئة الرقبة الطويلة انتهی.- يعنی: قطعه ای از آتش به شكل سرو

بیرون کرده شود، درین سه حالت دوست دوست خود را بیاد نمی آورد و او را یاد نمی کند.

120-سؤال: چه دلیلی برای وزن کردن اعمال انسان در ترازو (میزان) از قرآن موجود است؟

جواب: الله متعال میفرماید:{**وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ**}-الأنبياء:47.

- و ما میزان عدالت را در روز قیامت خواهیم نهاد ، و اصلاً به هیچ کسي کمترین ظلمی نمي‌شود ، و اگر به اندازه دانه خردلی (کار نیك یا بدي انجام گرفته) باشد ، آن را حاضر و آماده مي‌سازیم (و سزا و جزاي آن را مي‌دهیم) و بسنده خواهد بود که ما حسابرس و حسابگر (اعمال و اقوال شما انسانها) باشیم .

و میفرماید:{**وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ**}-الأعراف:8-9.

- سنجش درست (و دقیق اعمال) در آن روز انجام مي‌گیرد . پس هر که (کفّه حسنات) ترازوي او سنگین شود (و بر کفّه سیّئات او رجحان پذیرد) این چنین کساني رستگارند . و کسي که (کفّه حسنات او از کفّه سیّئات) ترازوي او سبك شود ، این چنین کساني به سبب پیوسته انکار کردن آیات ما خود را از دست داده‌اند .

و میفرماید:{**فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا**}-الكهف:105.

پس روز قیامت بر آنان هیچگونه وزنی نخواهیم گذاشت.

مفسرین در تأویل این آیت دو توجیه نموده اند:

1- اینکه این کافران هیچ قدر، قیمت و ارزشی نداشته، و هیچ پاداش و ثوابی در کارنامه های خویش ندارند.

2- اینکه در روز قیامت حسنات شان وزن کرده میشود، -در حالیکه همه حسنات شان برباد رفته است - پس هیچ وزنی برای آنها وجود نخواهد داشت- و هیچ میزانی برای آنان گذاشته نمیشود.

121-سؤال: صفت جمیع اعمالنامه های شخص در احادیث چگونه بیان شده است؟

جواب: درین باره همچنان احادیث زیادی روایت شده است:

1- در حدیث بطاقه میآید:«**إن الله سيخلص رجلاً من أمتى على رؤوس الخلائق يوم القيامة، فينشر عليه تسعة و**

گردن که خیلی زیاد طویل میباشد بیرون کرده میشود.

تسعين سجلاً، كل سجل مثل مد البصر ثم يقوم : أتنكر من هذا شيئا ؟ أظلمت كتبتى الحافظون ؟ يقول: لا يارب ، فيقول : أفلك عذر؟ فيقول : لا يا رب ، فيقول :بلى إن لك عندنا حسنة وإنه لا ظلم عليك اليوم، فيخرج بطاقة فيها أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، فيقول: احضر وزنك، فيقول: يا رب ما هذه البطاقة، وما هذه السجلات ؟! فقال: فإنك لا تُظلم . قال: فتوضع السجلات في كفة والبطاقة في كفة فطاشت السجلات وثقلت البطاقة، ولا يثقل مع اسم الله شيء.ا.ه[153]».

- الله سبحانه و تعالى شخصی از امت مرا از میان جميع مخلوقات در روز قيامت نجات می دهد، برای او 99 دفتر اعمالش نشان داده می شود، که هر دفتر آن به اندازه دید چشم می باشد، باز می گوید: آیا این همه را انکار داری؟ و آیا بالای تو در نوشتن این همه ظلم شده است؟ می گوید: خیر!یا رب، برایش گفته می شود: آیا عذری داری – که دلیل برای انجام این اعمالت باشد-؟ می گوید: خیر! یا رب، برایش گفته می شود: نزد ما از برای تو نیکی موجود است و امروز بالای تو ظلم نمیشود، پس اعمال نامه ای مربوط او بیرون کرده می شود، که درآن «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله» نوشته است، می گوید : یا رب این اعمال نامه چیست؟ و این دفاتر چی است؟ برایش گفته می شود: بر تو ظلم کرده نمی شود،حالا- این همه دفاتر را در یك کف و همان اعمال نامه را در کف دیگر بگذار! و آنگاه دفاتر با همان بزرگی اش پائین آمده و در مقابلش همان عمل نامه کوچك سنگینی میکند، و رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: در مقابل اسم الله هیچ چیزی سنگین تر نیست.

فائده: از حدیث فوق همچنان معلوم میگردد، آن نطق به شهادتین که از صدق قلب باشد و همه شروط 10 گانه آن رعایت گردد، و نواقض آنرا شخص مرتکب نشود، باعث نجات وی از آتش جهنم میشود، هرچند هیچ اعمال خیری انجام نداده باشد.

2- نبی صلی الله علیه وسلم در مورد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرمودند:«**ان علياً يقول: أمر النبي صلى الله عليه وسلم – عبدالله بن مسعود أن يصعد شجرة فيأتيه منها بشيء فنظر أصحابه إلى ساق عبدالله، فضحكوا من حموشة ساقية فقال رسول الله -ممَّ تضحكون؟ قالوا: يانبى الله!**

[153] . أخرجه الترمذی ، و ابن ماجة ، صحيح سنن الترمذی : 2127

من دقة ساقية و الذي نفسي بيده لهما في الميزان أثقل من أحد.ا.ه[154]».

- از علي بن ابى طالب روايت است كه گفت: نبى صلى الله عليه وسلم عبدالله بن مسعود را امر كرد تا –درخت و يا چوب هاى درخت را بلند كند- كه توانست اندكى آنرا انجام بدهد، آنگاه صحابه متوجه لاغرى و نازكى ساق پاى عبدالله شدند و خنديدند،نبى صلى الله گفت:براى چه ميخنديد؟ گفتند: يا نبى الله! از نازكى ساق اش؛ نبى صلى الله عليه وسلم گفت: به ذات كه نفس من بدست اوست، اين ساق هاى نازك در ميزان ثقيل از كوه احد خواهد بود.

3- دليل: نبى صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:«**انه ليؤتى بالرجل العظيم الثمين يوم القيامة لا يزن عندالله جناح بعوضة و قال: أقرؤا فلا نقيم له يوم القيامة وزنا.ا.ه**[155]».

- همانا يقيناً شخصى بزرگ و وزينى در روز قيامت آورده ميشود كه نزد الله به اندازه وزن بال مگسى ارزش ندارد، و گفت: اين آيت را بخوانيد: **فلا نقيم له يوم القيامة وزنا**.

122-سؤال: دليل پل صراط از قرآن الكريم چيست؟

جواب: دلايلى زيادى وارد گرديده است كه بعضى آنها قرار ذيل است:

1- الله متعال ميفرمايد:{**وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا، ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا**}-مريم:71-72.

فائده: درين آيت دو توجيه وجود دارد:

أ. ورود به معنى گذشتن است: يعنى پل كه بالاى جهنم بناء شده است از آن مخلوقات گذشتانده ميشوند.

ب. ورود به معنى دخول است: يعنى مؤمن صرفاً جهت ديدن آن داخل ميشود و كافر و مشرك براى عذاب داخل كرده ميشود.

2- الله متعال ميفرمايد:{**يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**}-الحديد:12.

- روزي مردان مؤمن و زنان مؤمن را خواهي ديد كه (به سوي جنت حركت مي‌كنند و) نور (ايمان و اعمال خوب) ايشان ، پيشاپيش آنان

[154]. السلسلة الصحيحة:3192.

[155]. متفق عليه: من حديث ابي هريرة.

و در سـمت راستشـان در تلألـؤ و درخشـش اسـت (و ملائـک بديشـان مبارك‌بادي مي‌گويند و مي‌فرماينـد :) مـژده بـاد ! کـه امـروز بـه جنـتي درمي‌آئيد که در زيـر (کاخهـا و درختـان) آن ، رودبارهـا جـاري اسـت و جاودانه در آنجا بسـر مي‌بريـد و مي‌مانيـد . پـيروزي بـزرگ و رسـتگاري سترگ، اين است .

123-سؤال: دليل بر موجوديت پل صراط از احاديث چه است؟

جواب: احاديث زيادی درينمورد وجود دارد که قرار ذيل است:

1- در حديث شفاعت نبی صلی الله عليه وسلم ميفرمايد:« **يُـؤْتَى بِالْجَسْرِ فَيُجْعَلُ بَيْنَ ظَهْرَيْ جَهَنَّمَ "، قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَـا الجَسْـرُ؟ قَـالَ: مَدْحَضَـةٌ مَزِلَّةٌ، عَلَيْـهِ خَطَـاطِيفُ وَكَلاَلِيبُ، وَحَسَكَةٌ مُفَلْطَحَةٌ لَهَا شَوْكَةٌ عُقَيْفَاءُ، تَكُـونُ بِنَجْـدٍ، يُقَـالُ لَهَـا: السَّعْدَانُ، المُؤْمِنُ عَلَيْهَا كَالطَّرْفِ وَكَالْبَرْقِ وَكَالرِّيحِ، وَكَأَجَاوِيدِ الخَيْلِ وَالرِّكَابِ، فَنَاجٍ مُسَـلَّمٌ، وَنَـاجٍ مَخْـدُوشٌ، وَمَكْـدُوسٌ فِي نَارِ جَهَنَّمَ، حَتَّى يَمُرَّ آخِرُهُمْ يُسْحَبُ سَحْبًا.ا.ه**»[156].

- جسـر (پـل) آورده ميشـود و بـر بـالای جهنم گذاشـته ميشـود، گفتيم: يا رسول الله جسر چيست؟ گفت: لغزنده و فرو افگننده كـه بـر آنها سيخ های کج آهنين و خار های آهنين است، يـك سـوی آن گشـاده و سوی ديگر آن تنگ است، مانند؛ خارهـای نجـد کـه بـدان سـعدان گفتـه ميشود، مؤمن از آن به مانند؛ برق و باد و شـتر دونـده و اسـپ تـيز تـك ميگذرد، پس بعضی های سالم ميگذرد، و بعضی هـا مجـروح و افگـار تـا آنکه آخرين فرد ازيشان کشان کشان با سينه ميگذرد.

124-سؤال: گـرفتن قصـاص در – قيـامت- در قـرآن چگونـه بيـان گرديـده است؟

جواب: الله متعـال ميفرمايـد:{**إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا**}-النساء:40.

- اللــه (بــه کســي) ذرّه‌اي ظلم روا نمي‌دارد و (از اجــر کســي نمي‌کاهد ، ولي) اگر کار نيکي (از کسي) سر زند ، آن را چندين برابر مي‌گرداند ، و از سوي خود (به شخص نيکوکار ، جداي از چنـدين برابـر اجر عملش) پاداش بزرگي عطاء مي‌کند.

و ميفرمايد:{**الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَـوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ**}-غافر:17.

[156]. متفق عليه.

- امروز هر كسي در برابر كـاري كـه كـرده اسـت جـزا و سـزا داده مي‌شود . هيچ گونه ظلمی امروز وجود نخواهـد داشـت . بي‌گمـان اللـه سريع‌الحساب است (و حساب و كتاب كسي را از موقع مقرّر به تأخير نمي‌اندازد) .

و ميفرمايد:{**وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ**}-الزمر:69.

- و به حق (راست و درست) ميان مردم داوري مي‌گردد ، و اصـلاً بديشان ستم نمي‌شود .

125-دليل گرفتن قصاص در روز قيامت از سنت چيست؟

جواب: احاديث زيادی روايت شده است:

1- نبی صلی الله عليه وسلم ميفرمايد:«**أول ما يقضـى النـاس في الدماء**[157]».

- اولين چيزی كـه در – روز قيـامت- بـه قضـاوت گرفتـه ميشـود، خون (قتل) است.

2- نبی صلی الله عليه وسـلم ميفرمايـد:«**مَنْ كَانَتْ لَـهُ مَظْلَمَـةٌ لِأَخِيهِ مِنْ عِرْضِـهِ أَوْ شَـيْءٍ، فَلْيَتَحَلَّلْـهُ مِنْـهُ اليَـوْمَ، قَبْـلَ أَنْ لاَ يَكُونَ دِينَارٌ وَلاَ دِرْهَمٌ، إِنْ كَانَ لَهُ عَمَـلٌ صَـالِحٌ أُخِـذَ مِنْـهُ بِقَـدْرِ مَظْلَمَتِـهِ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَـهُ حَسَـنَاتٌ أُخِـذَ مِنْ سَـيِّئَاتِ صَـاحِبِهِ فَحُمِلَ عَلَيْه**».

-هر يكی از شما ظلمی را نسبت به برادرش انجام داده باشـد، بـالای عزت اش يا شیء ديگر، بايد امروز ازو بخشش (حلالی) بخواهد، زيرا – در قيامت- برای او نه درهم و ديناری ميباشد كه از او گرفته شــود، پس آنگـاه از اعمـال صـالح اش بقـدر ظلم اش گرفتـه شـده و بـه شـخص مظلـوم داده ميشـود، و اگـر حسـنات نداشـت، از اعمـال بـد (سـيئات) شخص مظلوم گرفته شده و بر او گذاشته ميشود.

3- نبی صـلی اللـه عليـه وسـلم ميفرمايـد:«**إِذَا خَلَصَ المُؤْمِنُونَ مِنَ النَّارِ حُبِسُوا بِقَنْطَرَةٍ بَيْنَ الجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَيَتَقَاصُّونَ مَظَـالِمَ كَانَتْ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَتَّى إِذَا نُقُّوا وَهُذِّبُوا، أُذِنَ لَهُمْ بِـدُخُولِ الجَنَّةِ**[158]».

- آنگاه كه مؤمن از آتش جهنم رهائی يابـد، ميـان پلی بين جنت و جهنم توقف داده ميشود، و از مظالم كه در دنيا انجام داده انـد قصـاص گرفته ميشود، تا آنكه-از ظلم- پاك شده و- حساب شان- تصـفيه گـردد، بعداً برايشان اجازه ئی دخول به جنت داده ميشود.

[157] .متفق عليه: من حديث ابن مسعود رضی الله عنه.

[158] . البخاری:2440.

126-سؤال: دليل بر موجود بودن حوض كوثر از قرآن چيست؟
جـواب: اللـه متعـال بـراى رسـول خـويش صـلى اللـه عليـه وسـلم ميفرمايد:{**إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ**}-الكوثر:1.
- ما براى تو كوثر را اعطاء كرده ايم.
فائده: كوثر را مفسرين اينطور تأويل ميكنند: كـوثر در دنيـا قـرآن و نبوت ميباشد، اما در آخـرت حـوض يـا نهـرى از آب اسـت- كـه از شـير سفيد تـر و از عسـل شـرين تـر ميباشـد-، و هركسـيكه در دنيـا قـرآن و هدايت را حاصل كرد در آخرت كـوثر نـيز نصـيب اش ميگـردد، طوريكـه قاضى عياض ميگويد: احاديث حوض كوثر همه صحيح ميباشند، و ايمـان برآن واجب است و عقيده اهل سنت و جمـاعت نـيز همين اسـت و اين احاديث را به ظاهر بايد حمل كـرد زيـرا هيچ گونـه تـأويلى در آن امكـان ندارد – زيرا احاديث صريحاً چگونگى آنرا بيان نموده است-.

127-سؤال: حوض كوثر در سنت چگونه بيان شده است؟
جواب: در باره حـوض كـوثر احـاديث صـحيح و متـواتر زيـادى روايت شده است:
1- نـبى صـلى اللـه عليـه وسـلم ميفرمايـد:«**أنـا فـرطكم على الحوض**[159]».
- من پيشرونده شما به طرف حوض كوثر هستم.
2- نبى صلى اللـه عليـه وسـلم ميفرمايـد:«**اني فرط لكم و انـا شهيد عليكم و اني و الله لانظر الى حوضى الآن**[160]».
- من پيشـرونده شـما بـه حـوض كـوثر هسـتم و من بـر شـما شـاهد هستم، و به الله سوگند كه هم اكنون بسوى حوض ميبينم.
2- رسول الله صلى الله عليه وسـلم ميفرمايـد:«**مَسِيرَةُ شَـهْرٍ، مَـــاؤُهُ أَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ، وَرِيحُـــهُ أَطْيَبُ مِنَ المِسْـــكِ،- وفى الرواية-وَمَاؤُهُ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ**[161]**-وَكِيزَانُهُ كَنُجُـومِ السَّـمَاءِ،مَنْ شَرِبَ مِنْهَا فَلاَ يَظْمَأُ أَبَدًا**[162]».
- بزرگى حوض به اندازه مسير يكماه راه است، آب اش سفيد تـر از شير، بوى آن خـوش تـر از مشـك، - و در روايـتى- آب آن شـرين تـر از عسل- و جام هاى آن زياتر از تعداد ستاره گان آسمان است، هركه يـك بار از آن بنوشد ابداً تشنه نميگردد.

159 . متفق عليه.
160 .متفق عليه.
161 . صحيح ابن ماجه:4334.
162 . متفق عليه.

3- رسول الله صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:« **بَيْنَمَا أَنَا أَسِيرُ فِي الجَنَّةِ، إِذَا أَنَا بِنَهَرٍ، حَافَتَاهُ قِبَابُ الدُّرِّ المُجَوَّفِ، قُلْتُ: مَا هَذَا يَا جِبْرِيلُ؟ قَالَ: هَذَا الكَوْثَرُ،**[163]».

- در حالیکه – در شب معراج- در جنت سیر کردم، ناگهان به نهری مواجه شدم که دو طرف آن گنبد های از مروارید میان خالی بود، گفتم: ای جبریل این چیست؟ گفت: این کوثر است.

128-سؤال: دلیل ایمان داشتن به جنت و جهنم چیست؟

جواب: الله متعال میفرماید:{**فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ،وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**}-البقرة:24-25.

- و اگر نتوانستید که چنین کنید - و هرگز نخواهید توانست – پس بترسید (و خود را نجات دهید) از آتشي که سوخت آن انسان و سنگ است ، و براي کافران آماده گشته است. و مژده بده به کساني که ايمان آورده‌اند و عمل نيکو انجام داده‌اند ، اين که ايشان را است باغهاي در جنت که در زير درختان آن رودها روان است. هرگاه بعضي از ميوه‌هاي آنها بديشان عطاء شود ، گويند : پيشتر اين نصيبمان گشته بود، و همسان آن را آورده‌اند. و در آنجا همسران پاك و بي‌عيبي داشته و در آنجا جاويدان خواهند ماند .

1-و نبی صلی الله علیه وسلم در دعائی تهجد میفرمودند:«**اللَّهُمَّ لَكَ الحَمْدُ أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الحَمْدُ لَكَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الحَمْدُ أَنْتَ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، وَلَكَ الحَمْدُ أَنْتَ الحَقُّ وَوَعْدُكَ الحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَقَوْلُكَ حَقٌّ، وَالجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ**[164]».

- یا الله همه ثنا و ستایش برای تو است، تو نگهدارنده آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است هستی، یا الله ثنا و صفت تراست، تو پادشاه آسمانها و زمین هستی، و ثنا و صفت تراست تو نور آسمانها و زمین و آنچه میان آنها قرار دارد هستی، و ترا ثنا و ستایش است که تو بر حق هستی، و وعده ای تو حق است، و دیدارت حق است، و قول تو

---

[163] . البخاری:6581، من حدیث انس.

[164] . البخاری:1120.

حق است، و جنت حق اســت، و آتش –جهنم- حــق اســت، و انبيــاء حــق است، و محمد صلى الله عليه وسلم حق است، و قيامت حق است....

2-نبى صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:«**مَنْ شَـهِدَ أَنْ لاَ إِلَـهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُـولُهُ، وَكَلِمَتُـهُ أَلْقَاهَـا إِلَى مَـرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْـهُ، وَالجَنَّةُ حَـقٌّ، وَالنَّارُ حَـقٌّ، أَدْخَلَـهُ اللَّهُ الجَنَّةَ عَلَى مَـا كَـانَ مِنَ العَمَـلِ» قَالَ الوَلِيدُ، حَدَّثَنِي ابْنُ جَـابِرٍ، عَنْ عُمَيْـرٍ، عَنْ جُنَـادَةَ وَزَادَ مِنْ أَبْوَابِ الجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ أَيَّهَا شَاءَ**[165]».

- هركسى شهادت بدهد كه هيچ معبودى بـر حـق جـز اللـه واحـد و لا شريك وجود ندارد، و محمد بنده و رسول اش اسـت، و عيسـى بنـده و رسول اش بـوده و بـا كلمـه –كن فيكـون- او را در مـريم القـاء نمـود و روحى از جانب او است، و جنت و جهنم حـق ميباشـد، اللـه او را داخـل جنت بر حسب اعمالش ميكند- وليد ميگويد: ابن جابر برايم گفت: كه از عمـير و او از جنـاده روايت كـرده و اين لفـظ را در آن اضـافه نمـوده است: و دروازه هاى جنات هشتگانه بر وى گشاده ميشود در هركـدامى كه خواست داخل ميشود.

129-سؤال: معنى ايمان داشتن به جنت و آتش(جهنم) چيست؟

جواب: داشتن عقيده راسخ به اينكـه جنت و جهنم موجـود بـوده و از جمله مخلوقات الله متعال ميباشد،

اما الله آنها را فناء ناپذير خلق كرده است، و در آن ايمان داشتن بــه همه مشمولات جنت و جهنم نيز داخل ميگردد،مانند؛ نعمت هاى جنت، و عذاب جهنم.

130-سؤال: براى موجوديت جنت و جهنم از قرآن چه دليل موجود است؟

جواب: الله متعال براى ما خـبر داده اسـت كـه جنت و جهنم موجـود بوده و براى مستحق آنها آماده گرديده است.

1- دليــل: طوريكــه در مــورد جنت ميفرمايــد:{**وَسَــارِعُوا إِلَى مَغْفِــرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُــهَا السَّــمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِــدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ**}-آل عمران:133.

- و بشتابيد بسوى مغفرت رب تان و جنتى كـه عـرض آن بـه انـدازه آسمانها و زمين است و براى متقيان آماده گرديده است.

همينطـور در مـورد جهنم ميفرمايـد:{**وَاتَّقُـوا النَّارَ الَّتِي أُعِـدَّتْ لِلْكَافِرِينَ**}-آل عمران:131.

---

[165] البخارى:3435.

- و بترسید از آتش (جهنم) که برای کافران آماده گردیده است.
همچنان الله عزوجل برای ما خبر داده است که آدم علیه السلام و حواء را قبل از خوردن شجره ممنوعه در جنت سکونت داده بود.
و در سورة المؤمن آیات 45-46 آمده است که کفار هر صبح و شامل به آتش جهنم پیش کرده میشوند.

2- دلیل: نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**اطَّلَعْتُ فِي الجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الفُقَرَاءَ، وَاطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ.ا.ه**[166]».
- از جنت آگاه گردانیده شدم، دیدم که اکثریت ساکنان آن فقراء بودند، و از جهنم (آتش) آگاه گردانیده شدم، دیدم که اکثریت ساکنان آن زنان بودند.

3- دلیل: قبلاً در حدیث عذاب قبر یاد آوری کردیم که نبی صلی الله علیه وسلم میفرمایند:«**إذا مات أحدكم يعرض عليه مقعده**»؛- یعنی: زمانیکه شخص فوت میکند، و در قبر گذاشته میشود، جایگاه همیشگی اش برایش نشان داده میشود – یعنی اگر اهل جنت باشد جنت برایش نشان داده میشود، و اگر اهل جهنم باشد، جهنم-.
4- نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**إِذَا اشْتَدَّ الحَرُّ فَأَبْرِدُوا بِالصَّلاَةِ، فَإِنَّ شِدَّةَ الحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّم**».
- یعنی: هنگامیکه شدت گرمی هوا زیاد شد- نماز های ظهر خویش را- در هنگام سرد شدن هوا بخوانید- که زوال آفتاب یقینی شده باشد- زیرا شدت گرمی از نفس های جهنم است.

5- دلیل: نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**وَاشْتَكَتِ النَّارُ إِلَى رَبِّهَا، فَقَالَتْ: يَا رَبِّ أَكَلَ بَعْضِي بَعْضًا، فَأَذِنَ لَهَا بِنَفَسَيْنِ، نَفَسٍ فِي الشِّتَاءِ وَنَفَسٍ فِي الصَّيْفِ، فَهُوَ أَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الحَرِّ، وَأَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الزَّمْهَرِيرِ**[167]».
- و آتش جهنم از الله شکایت کرد و گفت: بعضی قسمت های وجودم بعضی قسمت های دیگرش را میخورد، پس الله آتش را به گرفتن دو نفس اجازه داد، نفسی در تابستان و نفسی در زمستان، و این دو زمانی است که شما شدیدترین و انتهاء هوا را در گرمی و سردی حس میکنید.

---
[166] . متفق علیه: من حديث ابن عباس و اسامه بن زيد.
[167] .متفق علیه.

6- دلیل: رسول الله صلی الله علیـه وسـلم میفرمایـد:«**لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ قَـالَ لِجِبْرِيـلَ: اذْهَبْ فَـانْظُرْ إِلَيْهَـا، فَـذَهَبَ فَنَظَـرَ إِلَيْهَـا، ثُمَّ جَـاءَ، فَقَـالَ: أَيْ رَبِّ وَعِزَّتِـكَ لَا يَسْـمَعُ بِهَـا أَحَـدٌ إِلَّا دَخَلَهَا، .....فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ النَّارَ قَالَ: يَـا جِبْرِيـلُ اذْهَبْ فَـانْظُرْ إِلَيْهَا، فَـذَهَبَ فَنَظَـرَ إِلَيْهَـا، ثُمَّ جَـاءَ فَقَـالَ: أَيْ رَبِّ وَعِزَّتِـكَ لَا يَسْمَعُ بِهَا أَحَدٌ فَيَدْخُلَهَا..**»[168].

- هنگامیکه الله جنت را آفریـد بـرای جبریـل گفت: بـرو بـه آن بـبین، جبریل رفت و آنرا دید و دوباره بازگشـت، و گفت: یـا رب بـه عـزت ات سوگند کسی نیست که از آن بشنود مگر اینکه داخل آن میگـردد- یعـنی بسیار بزرگ است و گنجایش همه مخلوقات را دارد-.....هنگامیکـه جهنم را خلق کرد، گفت: ای جبریل برو و آنرا بـبین: جبریـل رفت و آنـرا دیـد، دوباره بارگشت و گفت: یا رب بعزت ات سوگند هیچ احدی نیست که از آن بشنود مگر اینکه داخل آن میگردد-یعنی بسیار بزرگ بوده و گنجایش همه مخلوقات را دارد-.

7- برای نبی صلی الله علیه وسلم جنت و جهنم هـردو نشـان داده شد، هنگامیکه نماز کسوف را میخواند[169].

8- همچنان در سفر نبی صلی الله علیـه وسـلم بـه معـراج جنت و جهنم برایش نشان داده شد[170].

فائده: درینمورد احـادیث زیـادی دیگـر نـیز موجـود اسـت کـه ثـابت میسازد جنت و جهنم موجود میباشد و فناء ناپذیر است.

131-دلیل جاویدان بودن جنت و جهنم از قرآن و سنت چه میباشد؟

جـواب: اللـه متعـال در مـورد جنت میفرمایـد:{**وَأَعَـدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا**}-التوبة:100.

- و جنت را الله برایشان آماده ساخته اسـت کـه در زیـر درختـان آن رود خانه های جاری است، و جاویدان برای همیشه در آن باقی میمانند.

و در مـورد مشـرکین میفرمایـد:{**يُرِيـدُونَ أَنْ يَخْرُجُـوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ**}- المائدة:37

- آنان پیوسته میخواهنـد از آتش (جهنم) بـیرون بیآینـد، ولی ایشـان نمی تواننـد از آن بـیرون آینـد و برایشـان عـذاب دائم و مسـتمر مقـرر است.

---

168 .صحیح ابی داود:4744.

169 .متفق علیه.

170 . متفق علیه.من حدیث انس رضی الله عنه.

و میفرماید:{**وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ**}-البقرة:167.
- و آنان هرگز از آتش (جهنم) بیرون آورده نمیشوند.
و یا میفرماید:{**وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ**}-الحجر:48.
- و از آنجا بیرون کرده نمیشوند.
همچنین در باره خالد یا جاویدان بودن جنت نیز آیات زیادی وجود دارد مانند؛ سورة هور:108، الواقعة:33، ص:54، الدخان:51-56، و غیره آیات که به جاویدان بودن جنت و اهل جنت و عدم فناء پذیری و خروج آنها دلالت میکند.
و الله متعال همچنان درین آیه مسیر و آتش جهنم را ابدی و جاویدان میخواند:{**إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا**}-النساء:169.
- مگر راه جهنم که در آنجا برای همیش جاویدان میمانند، و این کار برای الله آسان است.
و میفرماید:{**إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا**}-الأحزاب:64-65.
- الله قطعاً کافران را لعنت کرده و از رحمت خود محروم ساخته است و برایشان آتش سوزانی آماده ساخته است، در آنجا جاویدانه خواهند ماند و دوست و یاری دهنده ای نخواهند یافت.
و میفرماید:{**إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا**}-الجن:23.
- مگر تبلیغ از جانب الله، و رسانیدن پیام های او است، هر کسی از الله و رسول اش نافرمانی کند برایش آتش جهنم خواهد بود و در آنجا جاویدانه برای همیش خواهند ماند.
فائده: آیات دیگر نیز موجود است که دلالت به این دارد که الله آتش را به برای اهل آن و جهنمیان را برای جهنم خلق نموده است، و همیشه و جاویدان آنجا خواهند ماند، مانند؛ سورة الزخرف:75، فاطر: 36، طه:74..وغیره.
که از آیات مذکور به صراحت معلوم میگردد که جنت و جهنم برای همیش جاویدان بوده و سیاق لفظ آن انقطاق و زوال و فناء را از آنها نفی کرده است.

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**إما اهل النار الذين هم اهلها فانهم لا يموتون فيها و لا يحيون**[171]».
- اما اهل جهنم ساکنین آن هستند، ایشان نه میمیرند و نه هم زنده هستند- یعنی همیشه در عذاب هستند و الله مرگ را در آنجا برایشان مقرر نکرده است، و لذت حیات را نیز نمی چشند-.

[171] مسلم:185.

و میفرماید : «**إِذَا صَارَ أَهْلُ الجَنَّةِ إِلَى الجَنَّةِ، وَأَهْلُ النَّارِ إِلَى النَّارِ، جِيءَ بِالْمَوْتِ حَتَّى يُجْعَلَ بَيْنَ الجَنَّةِ وَالنَّارِ، ثُمَّ يُذْبَحُ، ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الجَنَّةِ لاَ مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ لاَ مَوْتَ، فَيَزْدَادُ أَهْلُ الجَنَّةِ فَرَحًا إِلَى فَرَحِهِمْ، وَيَزْدَادُ أَهْلُ النَّارِ حُزْنًا إِلَى حُزْنِهِمْ- وفي لفظ كل خالد في ما هو فيه و في رواية ثم قراء رسول الله صلى الله عليه وسلم : وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ**[172]».

-هنگامیکه اهل جنت در جنت و اهل جهنم در جهنم داخل شدند، مرگ آورده میشود تا آنکه در وسط جنت و جهنم قرار میگیرد، بعداً از آنکه ذبح کرده میشود منادی صدا میزند ای اهل جنت دیگری مرگی برای شما نیست، و ای اهل جهنم مرگی برای شما نیست، آنگاه در خوشی اهل جنت زیادت بعمل میآید و همینطور در غم و اندوه اهل جهنم نیز زیادت بعمل میآید، - و در لفظ دیگری میآید شما برای ابد و جاویدان در آنجا ماندگار خواهید بود- و در روایت دیگر میآید: بعداً نبی صلی الله علیه وسم این آیت را قرائت نمودند: و آنان را از روز حسرت و نا امیدی بترسان، آن زمانیکه در مورد ایشان فیصله گردد و آنان در غفلت بوده و آیمان نیآورده باشند.

132-سؤال: دلیل رویت الله توسط مؤمنان در آخرت از قرآنکریم و سنت چه میباشد؟

جواب: دلایل زیادی از قرآن و سنت موجود میباشد:

1- دلیل: الله متعال میفرماید:{**وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ، إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ**}-القیامة:22-23.

- در آنروز چهره ها شاد و شادابند، و بسوی رب خویش مینگرند.

و میفرماید:{**لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ**}-یونس:26.

کسانیکه کار های نیک انجام داده اند منزلت نیک دارند، و افزون (بران دیدار الله را در نصیب) دارند.

و این زیادت در نعمات عبارت از دیدن الله سبحانه است همانطوریکه حدیث صهیب رضی الله عنه روایت مسلم به آن دلالت دارد.

و همچنان میفرماید:{**كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ**}-المطففین:15.

هرگز هرگز! قطعاً ایشان در آنروز از (دیدار) رب خویش محروم و مطرود اند.

---

172. متفق علیه.

فائده: زمانيکه الله متعال ديدار خويش را از دشمنان خويش و مشرکين منع کرده است، از بر عکس آن مصداق ديدار الله برای اولياء اش و مؤمنين ثابت ميگردد.

2-دليل:جرير بن عبدالله رضی الله عنه ميگويد:«**كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ نَظَرَ إِلَى القَمَرِ لَيْلَةَ البَدْرِ قَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا القَمَرَ، لاَ تُضَامُونَ فِي رُؤْيَتِهِ، فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لاَ تُغْلَبُوا عَلَى صَلاَةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ، وَصَلاَةٍ قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ، فَافْعَلُوا**[173]».

-ما همه نزد رسول الله صلی الله عليه وسلم نشسته بوده و بسوی مهتاب شب چهاردهم ميديديم، نبی صلی الله عليه وسلم گفت: همانا شما به سوی رب خويش ميبيند طوريکه بسوی اين مهتاب ميبينيد، و در ديدن الله عزوجل هيچ زحمتی برايتان نخواهد بود، اگر شما بتوانيد که نماز های قبل از طلوع شمس و قبل غرب بالای تان غالب نگردد- يعنی اين دو نماز را به وقت آن اداء نمايد.

فائده: لفظ «**كما ترون هذا**» تشبه در رويت است نه تشبه در مرئی، به اين معنی که الله را با چشمانتان به صورت واضح و شفاف خواهيد ديد، نه اينکه به مانند؛ مهتاب و شکل مهتاب.

3- نبی صلی الله عليه وسلم ميفرمايد:«**فيكشف الحجاب فما أعطوا شيئا أحب اليهم من النظر إلى ربهم عزوجل ثم تلا هذه الآية:{لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ}**-يونس:26.[174]».

-آنگاه حجاب برداشته ميشود، و برای اهل جنت نسب به ديدن بسوی رب خويش هيچ چيزی دوست داشتنی تر نخواهد بود، بعداً نبی صلی الله عليه وسلم اين آيت را تلاوت نمود: کساني که کارهاي نيکو مي‌کنند ، منزلت نيکو (يعني جنت) از آن ايشان است و افزون (بر آن نعمت ديدار الله را در نصيب خويش) دارند ، و غبار غم و اندوه بر پيشاني ايشان نمي‌نشيند و خواري و رسوائي نمي‌بينند . آنان اهل جنت اند و جاودانه در آن مي‌مانند .

فائده: همچنان احاديث زيادی ديگر نيز موجود ميباشد که سند آن صحيح و بشکل متواتر روايت شده اند و دلالت بر ديدار الله متعال در جنت ميکند، حافظ حکمي در «معارج القبول» تقريباً 45 حديث را از

---

[173] .متفق عليه.
[174] .صحيح الترغيب و ترهيب:3759.

30 صحابه درين مورد نقل كـرده اسـت، بنـاً اين امـر ثـابت در شـريعت بوده و هركسيكه از آن انكار كند، جاحد بالكتاب و السنة و الرسـل بـوده و تكذيب كننده آنها ميباشد.

133-سؤال: ايمان به شفاعت به چه معنى بوده؟ و شفاعت چه كسـى بـه حق چه كسانى و چه وقت قابل قبول خواهد بود؟
جواب: الله متعال در قـرآن الكـريم جـا هـاى زيـادى از شـفاعت يـاد آورى كرده است، در بعضى آيات جنبه وعيد را دارد، طوريكه براى كفار هيچ ولي و شـفع نخواهـد بـود تـا آنهـا را از عـذاب رهـائى بخشـد، و در بعضى آيات جنبه وعد را دارد، كه به اذن الله براى بنده هاى نيـك او اين حق داده ميشود.

1- دليـل: اللـه متعـال ميفرمايـد:{**قُلْ لِلَّهِ الشَّـفَاعَةُ جَمِيعًا لَـهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ**}-الزمر:44.
بگـو: هرگونـه شـفاعت خـاص بـراى اللـه اسـت مـالكيت و حـاكميت آسمانها و زمين از آن اوست،و بعداً همه بسوى او برگردانده ميشوند.
اما اين شفاعت چگونه خواهد بود، در سـوره بقـره اللـه متعـال ذكـر كرده است:{**مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ**}-البقرة:255.
- كيست كه در نزد او (از كسى) شفاعت كند مگر به اذن او.
و ميفرمايد:{**مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ**}-يونس:3.
- كسى حق شفاعت كردن را ندارد مگر بعد از اجازه او.
و ميفرمايد:{**مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى**}-النجم:26.
- چه‌بسـيار ملائكى كـه در آسـمانها هسـتند و (بـا وجـود عظمت و بزرگواريشان) شفاعت ايشان سـودي نمي‌بخشـد و كـاري نمي‌سـازد ، مگر بعد از آنكه الله بخواهد به كسي (كه شفيع است) اجـازه دهـد ، و (از مشفوعٌله) راضي و خوشنود گردد .
و ميفرمايد:{**وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ**}-سبأ:23.
- هيچ گونه شفاعتى در نزد الله سودمند واقع نميگردد، مگر شفاعتى كه الله بدآن اجازه بدهد.
2- اين را بيان كرديم كه شفاعت چه زمـانى قبـول ميگـردد، يعـنى-شفاعت بعداز اذن اللـه انجـام خواهـد گـرفت و همينطـور اذن شـفاعت براى بنده گان نيك و مورد انتخاب الله داده خواهد شد.
و ميفرمايد:{**يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَـفًّا لَا يَتَكَلَّمُـونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا**}-النبأ:38.

- در آن روزيکه جبرئل و ملائک به صف می ایستند و هيچ کدام زبان به سخن نمی گشايند مگر به اذن الله رحمن بـه آنهـا اجـازه بدهـد، و او نيز سخن راست و درست گويد.

و ميفرمايد:{**لَا يَمْلِكُونَ الشَّـفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَـذَ عِنْـدَ الـرَّحْمَنِ عَهْدًا**}-مريم:87.

- (در آن روز ، چه بندگان متّقي و چه بندگان مجرم مؤمن و غـير مؤمن ، هيچ يك از) آنان نمي‌توانند شفاعت بكنند، مگر آن كسي كـه بـا الله عهد و پيمان دارد.

همچنان اين نيز واضح شد که شفاعت برای چه کسانی خواهد بـود،- يعنی کسانيکه به الله شريك نگردانيده باشند- و همينطـور کسـانی حـق شفاعت را دارند که الله ازشان راضی باشد.

طوريکـه ميفرمايـد:{**وَلَا يَشْـفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَـى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ**}-الأنبياء:28.

- و آنان هرگز براي كسي شفاعت نمي‌كنند مگر براي آن كسي كه (بدانند) الله از او خوشنود و راضی است و هميشه از خوف الله ترسان و هراسانند .

و ميفرمايد:{**يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَـهُ الـرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا**}-طه:109.

- در آن روز شــفاعت (هيچ كســي) ســودي نمي‌بخشــد ، مگــر (شفاعت) كسي كه الله به او اجازه دهد و گفتارش را بپسندد .

و اين يك امر ثابت است که الله متعال از هيچ احدی راضی نميگـردد مگر اينکه او مؤمن و موحد و اهل اخلاص و غير مشرك بـه اللـه باشـد، همانطوريکـه اللـه متعـال درين مـورد ميفرمايـد:{**مَـا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ**}-غافر:18.

- ستمگران نه داراي دوسـت دلسـوزند ، و نـه داراي ميـانجيگري كـه ميانجي او پذيرفته گردد.

و اللــه متعــال از قــول مشــركين چــنين ميگويــد:{**فَمَـا لَنَـا مِنْ شَافِعِينَ، وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ**}-الشعراء:100-101.

- ما اصلاً شفاعت كنندگاني نداريم، دوست صـميمي و حمـايت گـری هم نداريم.

تنبيه: در احاديث صحيح شفاعت توسط نبی صلی الله عليـه وسـلم بـرای امت اش ثـابت گرديـده اسـت، و نـبی صـلی اللـه عليـه وسـلم ميفرمايد: که وی آمده و در زير عرش به الله تعالی سـجده کـرده و بـه

آن اذكاری كه خود الله به رسـول اش آموختـه اسـت او را يـاد ميكنـد و حمد و ثناء ميگويد، و تـا آنكـه بـرايش از جـانب اللـه اجـازه داده نشـده است، به شفاعت آغاز نميكند، بعداً اللـه متعـال ميفرمايـد:«**فَيُقَالُ يَـا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ، وَسَلْ تُعْطَهْ** [175]».

- سپس گفته ميشود ای محمد سر ات را بلند كن، و شـفاعت كن تـا آنرا در حق آن شخص قبول نمـايم، و از من هرچـه ميخـواهی بخـواه تـا آنرا برای تو بدهم.

و در حديث ديگر آمده اسـت كـه حـق شـفاعت مؤحـدين گنهكـار بـه يكباره گی برای او داده نشده است، بلكه مرحله به مرحله به الله سجده كرده و ثنا و صفت الله را ميكند، سپس به ترتيب بزرگی گناهـان شان آنها را از جهنم بيرون ميكند، طوريكه ميفرمايد:«**ثُمَّ أَشْفَعُ فَيَحُدُّ لِي حَدًّا، ثُمَّ أُخْرِجُهُمْ مِنَ النَّارِ، وَأُدْخِلُهُمُ الجَنَّةَ**[176]».

- بعداً شفاعت امت خويش را نزد الله متعال ميكنم، اما به آن اندازه كه برايم مقرر كـرده شـده اسـت، بعـداً آنهـا را از جهنم بـيرون كـرده و داخل جنت ميسازم.

و به همين ترتيب دوبـاره سـجده نمـوده و حمـد و سـتايش مـأثور را ميگويد، و هنگاميكه اجـازه شـفاعت بـرای بـار دوم داده شـده شـفاعت امت خويش را می نمايد، به همين ترتيب بار سوم، چهـارم، پنجم..... تـا آنكه از مؤمنين و اهل توحيد هيچ فردی در جهنم باقی نمی ماند.

و در حديث ابوهريره می آيد كه وی از نـبی صـلی اللـه عليـه وسـلم پرسيد:«**مَنْ أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِكَ يَوْمَ القِيَامَةِ؟ قَـالَ رَسُـولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَـلَّمَ: «لَقَـدْ ظَنَنْتُ يَـا أَبَـا هُرَيْـرَةَ أَنْ لاَ يَسْأَلُنِي عَنْ هَذَا الحَدِيثِ أَحَدٌ أَوَّلُ مِنْـكَ لِمَـا رَأَيْتُ مِنْ حِرْصِـكَ عَلَى الحَدِيثِ أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ القِيَامَةِ، مَنْ قَـالَ لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ، أَوْ نَفْسِهِ**[177]».

- خوشـبخت تـرين مردمـان بـرای شـفاعت ات در روز قيـامت چـه كسانی خواهند بود؟ رسـول اللـه صـلی اللـه عليـه وسـلم گفت: ای ابـو هريره حـرص كـه تـو نسـبت بـه دانسـتن خوشـبخت تـرين مردمـان بـه شفاعتم در روز قيامت داشتی، گمان ميكردم هيچ كسی قبـل از تـو اين سؤال را از من نپرسد، بعداً فرمود: هركسيكه لا إله إلا الله را خالصـاً از قلب خود گفته باشد- مستحق شفاعت من در روز قيامت ميگـردد- و در روايت ديگر آمده است- هركسيكه لا إله إلا اللـه را از صـدق قلب گفتـه

[175] . متفق عليه: من حديث ابی هريرة.
[176] . متفق عليه.
[177] . البخاری:99 من حديث ابي هريرة.

باشد و بعداً برای من شريك قرار نداده باشد، مستحق شفاعت من میگردد.

134-شفاعت چند نوع بوده و شفاعت كبرا چه نوع شفاعت است؟
جواب: شفاعت شش قسم است:
1- قسم اول: شفاعت بزرگ، که این شفاعت در روز قیامت توسط نبی صلی الله علیه وسلم انجام میگیرد، و این شفاعت برای نبی صلی الله علیه وسلم خاص بوده و آنرا مقام محمود(جایگاه ستایش شده) مینامند، طوریکه الله متعال میفرماید:{**وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا**}-الإسراء:79.
تفصيل: زمانیکه موقف (ایستادن) برای مردم در روز قیامت و در محشر ضیق شود، و مردم به تنگ آیند، و قسمیکه قبلاً نیز یاد آوری کردیم، هريك ازيشان تا به نيمه گوشهایشان زير عرق شوند[178]، آنگاه ایشان جهت شفاعت کردن نزد انبیاء میروند، اولاً- نزد آدم علیه السلام رفته و طلب شفاعت میکنند، که تفصیل آن در حدیث شفاعت آمده است، بعداً نزد نوح علیه السلام میروند، و بعداً نزد ابراهیم علیه السلام، بعداً موسی و بعداز موسی نزد عیسی علیهم السلام میروند، اما هريك ازيشان میگویند: نفسي نفسي- یعنی: خودم خودم، تا آنکه نزد محمد صلی الله علیه وسلم میآیند، و طالب شفاعت میشوند: و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید: أنا لها- یعنی تنها من امروز لائق و شایسته این شفاعت برای شما هستم[179].

2- قسم دوم: شفاعت برای باز نمودن دروازه های جنت است، یعنی برای اولین بار به شفاعت نبی صلی الله علیه وسلم دروازه های جنت بروی وی گشوده میشود.
طوریکه در حدیث میآید:«**أنا اول شفيع فى الجنة – و قال:آتي باب الجنة يوم القيامة فاستفتح فيقول الخازن: من أنت فاقول: محمد صلى الله عليه وسلم ، فيقول: بك أمرت لا افتح لأحد قبلك و أخرجه ايضاً من حديثه مرفوعاً- أنا اول الناس يشفع في الجنة**».
- من اولین شفاعت کننده برای داخل نمودن مردم به جنت هستم، و میگوید: در روز قیامت نزد دروازه جنت میآیم و طلب باز شدن آنرا از خازن جنت میگنم، او میگوید: تو کی هستی؟ میگویم: محمد صلی الله علیه وسلم، میگوید: به همین امر شده ام- که فقط برای تو این دروازه

[178]. یعنی بشکل دوامدار عرق میکنند، و دوباره در وجود شان آب پیدا میشود، اما چون الله مرگ را مقرر نکرده است لهذا نمیمیرند.
[179]. مسلم:193.

را بگشـایم- و قبـل از بـرای احـدی گشـوده نشـده اسـت، و در روایت مرفوع آمده است: من اولین شخصی شفاعت کننده بـرای دخـول جنت بر مردم هستم.

و امت محمد صلی الله علیه وسلم اولین امتی است که داخـل جنت میشوند، و دلیل آن نـیز حـدیثی اسـت کـه مسـلم و بخـاری آنـرا تخـریج نموده اند:«**نحن الآخرون الاولون یوم القیامـة و نحـق اول من یدخل الجنة**».

- یعـنی: مـا کسـانی هسـتم کـه آخـرین امت قـرار گرفـتیم، و اولین کسانی در روز قیامت خواهیم بود – که محاسبه اعمـال خـواهیم شـد- و اولین کسانی خواهیم بود که داخل جنت میشوند.

3- قسم سوم: شفاعت کـه جهت بـیرون کـردن آنتعـداد – مؤمـنین گنهکار- از جهنم است که الله امر به دخول ایشان بـه جهنم داده بـود، و ایشان نیز بعداز شفاعت داخل جنت میگردند.

4- قسم چهار: آن شفاعتی است که بـرای بـیرون کـردن آن تعـداد اهل توحید صورت میگیرد که داخل جهنم میباشد، و بدن هایشـان کـاملاً سوخته میباشد، اما بعداز شفاعت بیرون کرده میشوند و در نهر الحیات غسل داده میشوند، سـپس بـدن هایشـان بـه ماننـد دانـه هـای گنـدم در میسر آب جاری میروید[180].

5- قسم پنجم: شفاعت اهل جنت نظر به درجات شان میباشد، کـه نسبت به چهار نوع شفاعت قبلی خاص میباشد، اما نبی صلی الله علیـه وسلم درین شفاعت مقدم از سه نـوع دیگـر میباشـد، بعـداً سـایر انبیـاء علیهم السـلام و بعـداز آن ملائـك و اولیـاء اللـه و بعـداً اطفـال کـه در صغارت وفات نموده بودند یکی به نوبه دیگر مسـحق این نـوع شـفاعت کردن میگردند، که بعداز از شفاعت آنها الله به رحمت خود آن اشخاص را از جهنم بیرون کرده و داخل جنت میگرداند.

6- قسم ششم: شفاعت برای تقیل عذاب از بعضی کفـار میباشـد، که این نوع شفاعت نیز خاص برای رسول الله صـلی اللـه علیـه وسـلم داده شده اسـت، کـه او شـفاعت کاکـایش ابي طـالب را خواهـد نمـود، طوریکه میفرمایـد:«**لَا تَزَالُ جَهَنَّمُ يُلْقَى فِيهَـا وَتَقُـولُ: هَـلْ مِنْ مَزِيدٍ، حَتَّى يَضَعَ رَبُّ الْعِـزَّةِ فِيهَـا قَدَمَـهُ، فَيَنْـزَوِي بَعْضُـهَا إِلَى**

[180] . متفق علیه: من حدیث ابي سعید رضی الله عنه.

بَعْضٍ وَتَقُولُ: قَطْ قَطْ، بِعِزَّتِكَ وَكَرَمِكَ، وَلَا يَزَالُ فِي الْجَنَّةِ فَضْلٌ حَتَّى يُنْشِئَ اللهُ لَهَا خَلْقًا، فَيُسْكِنَهُمْ فَضْلَ الْجَنَّةِ[181]».

- برای جهنم همیشه کسانی برای عذاب انداخته میشود، و میگوید: آیا بیشتر ازین نیست؟ تا آنکه الله رب العزة قدم خویش را در آن میگذارد، آنگاه بعضی از قسمت های آن به بعضی دیگر میپیچد، و میگوید:بس است بس است! به عزت و اکرامت قسم یا الله، همینطور در جنت از فضل الله نعمتها افزون میگردد تا الله الله مخلوقات خویش را در آن داخل مینماید و از فضل خود آنها مسکن گزین در جنت میگرداند.

در حدیث عباس بن عبدالمطلب آمده است که وی از نبی صلی الله علیه وسلم پرسید: یا نبی الله آیا نفعی از تو برای ابوطالب میرسد، در حالیکه او از تو دفاع میکرد و از خاطر تو بر بالای دیگران به قهر میشد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت:«**نعم! هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ، وَلَوْلَا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ-وفى الرواية- نَعَمْ، وَجَدْتُهُ فِي غَمَرَاتٍ مِنَ النَّارِ، فَأَخْرَجْتُهُ إِلَى ضَحْضَاحٍ- وفى الرواية-لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيُجْعَلُ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ يَبْلُغُ كَعْبَيْهِ، يَغْلِي مِنْهُ دِمَاغُهُ**[182]».

- بلی! او در آتش کم عمقی قرار دارد، و اگر من نمی بودم در پائین ترین نقطه جهنم قرار میداشت- و در روایت دیگر آمده است- بلی! او را در اعماق آتش یافتم پس را در آتش کم عمق بیرون نمودم- و در روایت دیگر – شاید شفاعت من در قیامت برایش منفعت رسانیده باشد، و الله او را در ضحضاح (آتش کم عمق) قرار داده دهد، که کشف هایش آتش بگیرد و مغزش را بجوشاند.

- و در روایت دیگر مسلم آمده است کم ترین و خفیف ترین عذاب در جهنم همین است که کشف های شخص آتش گیرد و مغزش را بجوشاند.

135-سؤال: آیا توحید و اعمال نیك شخص در دنیا باعث دخول وی در جنت میشود، یا اینکه صرفاً وی را از داخل شدن به جهنم باز میدارد؟

جواب: نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**سَدِّدُوا وَقَارِبُوا، وَأَبْشِرُوا، فَإِنَّهُ لَنْ يُدْخِلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ» قَالُوا: وَلَا أَنْتَ؟ يَا**

---

181. متفق علیه.من روایة ابی هریرة.

182. متفق علیه.

رَسُولَ اللهِ قَـالَ: «وَلَا أَنَـا، إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِيَ اللـهُ مِنْـهُ بِرَحْمَـةٍ، وَاعْلَمُوا أَنَّ أَحَبَّ الْعَمَلِ إِلَى اللهِ أَدْوَمُهُ وَإِنْ قَلَّ[183]».

- به یکدیگرتان-با اتفاق و مجبت- نزدیـك شـوید و-در چوکـات دین باهم- برابر شوید، و بدانید که همانـا هیچ یکی از شـما نسـبت بـه عمـل نیك که در دنیا انجام داده است داخل جنت نمی شـود، گفـتیم: حـتی تـو هم یا نبی الله؟ نبی صلی الله علیه وسلم گفت: حتی من، اما اللـه مـرا در رحمت خویش پوشانیده است، و بدانید کـه محبـوب تـرین عمـل نـزد الله آنست که دوامدار باشد ولو کم هم باشد.

136-ســؤال: حــدیث قبلی را بــا این آیت:{**وَنُــودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**}-الأعـراف:43ـ (و نـدا کـرده میشـود این جنتی است که به شما به میراث مانـده اسـت بسـبب آن چـیزی هـای کـه (در دنیـا) انجام داده اید) چگونه جمع نمایم؟

جواب: میان آن دو حدیث و این آیت هیچ گونه منافـات وجـود نـدارد، بلکه گفته میتوانیم اعمال صـالح شـخص سـبب دخـول شـخص بـه جنت میگردد، زیرا مسبب (جنت) بدون اعمال صالح حاصل شـده نمی توانـد، از همین لحـاظ درین آیت سـبب و مسـبب یکجـا ذکـر شـده اسـت، امـا حدیث دلالت به این دارد که هرگاه شخص تمام عمـرش را عبـادت اللـه را انجام بدهد، و یا اینکه روزه گیرد و ایستاده در نماز باشـد، نمی توانـد با نعمت های الله را جبران کند، و نمی تواند با دخـول بـه جنت و نعمت های جاویدان و فنا ناپذیر داخل آن حتی 1000/1 حصه برابری کند، لهذا این رحمت الله است که با عمل کم اجر بزرگ را میدهد.

137-سؤال: دلیل داشتن ایمان به تقدیر (قضا و قدر) چه میباشد؟

جواب:

1- دلیل: الله متعال میفرماید:{**وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْـدُورًا**}-الأحزاب:38.

- و امر الله همواره به اندازه مقدر است.

و میفرماید:{**وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا**}-الأنفال:42.

ولیکن امری را که الله فیصله کرده است انجام شدنی است.

و میفرماید:{**وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا**}-الأحزاب:37.

- و امر (حکم) الله انجام شدنی است.

[183] متفق علیه.

و ميفرمايد:{**مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**}-التغابن:11.

- هيچ واقعه و حادثه‌اي جز به فرمان و اجازه الله رخ نمي‌دهد ، و هر كس كه به الله ايمان داشته باشد ، الله قلب او را (به ثبات و آرامش ، و خوشنودي به قضا و قدر الهي مي‌رساند و) هدايت مي‌گرداند ، و الله از هر چيزي كاملاً آگاه است .

و ميفرمايد:{**وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ**}-آل عمران:166.

- و آنچه در روز (جنگ احد) كه دو دسته (مؤمن و كافر) با هم روبرو شدند، به شما رسيد به اجازه و امر الله (و مطابق به قضاء و قدر) بوده است، تا آنكه الله مؤمنان را بنمايد.

2- دليل: قبلاً در حديث جبريل ذكر شد كه ايمان عبارت از:«...**أن تؤمن بالقدر خيره و شره من الله تعالى**»،- يعنى: اينكه ايمان بياورى....به قضا و قدر و اندازه خير و شر از جانب الله.

3- نبى صلى الله عليه و سلم ميفرمايد:«**لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى يُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ، حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ، وَأَنَّ مَا أَخْطَأَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ**[184] **و في رواية عن مشكاة- ولو مت بغير هذه دخلت النار**[185]».

-بنده تا زمانى ايمان ندارد تا آنكه به (قضا و قدر) و اندازه خير و شر از جانب الله ايمان نيآورد، و بداند آنچه از مصيب به او رسيده است نتيجه اعمالش نبوده بلكه – تقدير همان بوده است- و هرگاه خطاء و گناهى را انجام ميدهد بداند كه در نتيجه آن نيست كه آن عمل از تو رسيده است- بلكه آنهم مطابق قضا و قدر تحقق يافته است- و در روايت مشكاة آمده است اگر بغير اين عقيده آنشخص مرد داخل جهنم ميشود.

4- رسول الله صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:«...**و إن اصابك شيء فلا تقل: لو أني فعلت كان كذا و كذا ولكن قل: قدر الله و ما شاء فعل**...».

- و هرگاه – شر يا مصيبتى- بر تو رسيد، نگو: اگر اينطور يا آنطور ميكردم، چنين و چنان ميشد، بلكه بگو: قدر الله و ما شاء فعل،-يعنى: آنچه الله مقدر كرده بوده انجام شد و هرچه او بخواهد همانگونه ميشود.

[184] . صحيح الترمذى:2144، السلسلة الصحيحة:2439.
[185] . السلسلة الصحيحة: فى تخريج الحديث:2439.

5- رسول الله صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:«**كل شيء بقدر حتى العجز و الكيس**[186]».

- همه چيز مطابق قضا و قدر انجام ميگيرد، تا جائيكه عاجزى و ضعف و هوشيارى و -ساده گى- نيز مطابق قضا و قدر است.

138-سؤال: مراتب ايمان به قضا و قدر چند ميباشد؟

جواب: مراتب ايمان به قضا و قدر چهار مرتبه است:

1- مرتبه: ايمان به علم الله تعالى كه بالاى هر چيز و هر شىء در آسمان ها و زمين هرچند به اندازه زره كوچك باشد احاطه دارد، و بر مخلوقات خويش قبل از آفرينش آنها و بعداز آن علم كامل دارد، و علم به رزق و مرگ، سخنان و اعمال، حركات و سكنات شان دارد، و بالاى آنها گرچه آشكار باشند يا پنهان علم دارد و به جنتى بودن و جهنمى بودن هريك از آنها علم دارد.

2- مرتبه: ايمان داشتن به كتابت تقدير شخص: يعنى الله متعال همه اشياء را با علم خويش از قبل نوشته كرده است، و ايمان داشتن به لوح محفوظ و قلم[187].

3- مرتبه: ايمان داشتن به مشئيت الله و اراده و قدرت شامل او بالاى همه مخلوقات، و اينكه اين دو با هم از يك جهت تلازم دارد، يعنى اگر الله اراده بكند تا عمل را انجام بدهد به اعتبار قدرت اش اينكار را ميكند، و اگر اراده نكند پس آنرا انجام نمى دهد، و اين به آن معنى نيست آنچه را الله اراده نكند، قدرت انجام آنرا ندارد، همانطوريكه ميفرمايد:{**وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا**}-فاطر:44.

4- مرتبه: ايمان به اينكه يقيناً الله تعالى خالق همه اشياء ميباشد، آن اشياء را كه ميدانيم و بالاى آن اسم گذاشته ايم و آن اشياء را كه نمى شناسيم و اسم آنرا نمى دانيم، چه در ترى باشد و يا در خشكه ، ويا اينكه در آسمان باشد و يا اينكه در زمين و يا در ميان آنها، الله خالق و آفريننده همه آنها بوده بر علاوه او هيچ خالق و آفريننده در زمين و آسمان نيست.

139-دليل داشتن ايمان به مرتبه اول كه ايمان به علم الله تعالى است چه ميباشد؟

جواب: الله متعال ميفرمايد:{**هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ**}-الحشر:22.

---

[186] مسلم:2665. من حديث ابن عمر.

[187] .البخارى.

- الله ذاتی است که جز او و معبودي نيست . آگاه از جهـان نهـان و آشکار است . او داراي مرحمت عامه (در اين جهان ، در حق همگان)، و داراي مرحمت خاصه (نسبت به مؤمنان) است .

و ميفرمايد:{**أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا**}-الطلاق:12.

- الله بر هر چيزي توانا است ، و آگاهي او همه چيز را فرا گرفتـه است .

و ميفرمايـد:{**قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ**}-سبأ:3.

- بگو: بلی، و بـه اللـه سـوگند ! آن ذات کـه عـالم بـر غيـوب اسـت، قيـامت بـه سـراغ شـما ميآيـد . بـه انـدازه سـنگيني ذرّهاي ، در تمـام آسمانها و در زمين از او پنهان و نهـان نميگـردد ، و نـه کمـتر از انـدازه ذرّه و نه بزرگتر از آن ، چيزي نيست مگر اين که در کتاب آشکاري ثبت و ضبط و نگهداري ميشود .

و ميفرمايد:{**وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ**}-الأنعام: 59.

- و نزد او کليد های غيب است و کسـي جـز او آنـرا نمی دانـد. و از آنچـه در خشـکي و دريـا اسـت آگـاه اسـت. و هيچ بـرگي (از گيـاهي و درختي) فرو نميافتد مگر اين که از آن خبردار اسـت. و هيچ دانهاي در تاريکيهاي (درون) زمين ، و هيچچـيز تـر و يـا خشـکي نيسـت کـه فـرو افتد، مگر اين که در لوح محفوظ ضبط و ثبت است .

فائده: وغيره آيات نيز موجود ميباشد که در آن از علم الله عزوجـل ياد شده است: مانند؛ سورة الانعام:124، النحل:125، القلم:7،الانعـام: 53، العنکبوت:10، البقرة:30-126... وغيره.

2- دليل: شخصی نزد نبی صلی الله عليه وسلم آمـد و پرسـيد:«**يَا رَسُولَ اللهِ أَيُعْرَفُ أَهْلُ الْجَنَّةِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَلِمَ يَعْمَلُ الْعَامِلُونَ قَالَ: كُلٌّ يَعْمَلُ لِمَا خُلِقَ لَهُ، أَوْ لِمَا يُسِّرَ لَهُ**».

- يا رسول الله! آيا اهـل جنت و اهـل جهنم از قبـل شـناخته شـده هستند؟ نـبی صـلی اللـه عليـه وسـلم گفت: بلی:گفت: پس چـرا عمـل کننده گان عمل ميکنند؟ نبی صلی الله عليه وسلم گفت: هر کسی عمل ميکند بخاطر آنچه که خلق گرديـده اسـت و يـا بـرايش آسـان گردانيـده شده است.

3- از نبی صلی الله علیه وسلم در مورد اولاد مشركين پرسیده شد كه اهل جنت خواهند بود یا جهنم، نبی صلی الله علیه وسلم گفت:«**اللَّهُ إِذْ خَلَقَهُمْ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ**[188]».

- الله هنگامیکه آنها را خلـق کـرد بهـتر میدانسـت چـه اعمـالی را انجام خواهند داد.

4- رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**إن اللـه خلـق للجنـة أهلا خلقهم لهـا و هم في صـلب آبـائهم و خلـق للنـار أهلا خلقهم لها و هم في صلب آبائهم**[189]».

- الله متعال برای جنت اهل آنرا آفریده است و آنها را بـرای جنت، و ایشان از پشت پدران خویش میباشند، و برای جهنم اهل آنـرا آفریـده است و آنها را برای جهنم، و ایشان از پشت پدران شان هستند.

5- رسول الله صـلی اللـه علیـه وسـلم میفرمایـد: «**مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ، مَا مِنْ نَفْسٍ مَنْفُوسَةٍ، إِلاَّ كُتِبَ مَكَانُهَا مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَإِلاَّ قَدْ كُتِبَ: شَقِيَّةً أَوْ سَعِيدَةً». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُـولَ اللَّهِ، أَفَلا نَتَّكِلُ عَلَى كِتَابِنَـا وَنَـدَعُ الْعَمَـلَ، فَمَنْ كَـانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ، وَأَمَّا مَنْ كَـانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَـلِ أَهْـلِ الشَّـقَاوَةِ، قَـالَ: «أَمَّا أَهْـلُ السَّـعَادَةِ فَيُيَسَّـرُونَ لِعَمَـلِ السَّـعَادَةِ، وَأَمَّا أَهْـلُ الشَّـقَاوَةِ فَيُيَسَّـرُونَ لِعَمَـلِ الشَّـقَاوَةِ**». ثُمَّ قَـرَأَ:{ **فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى، وَصَـدَّقَ بِالْحُسْـنَى، فَسَنُيَسِّـرُهُ لِلْيُسْـرَى، وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْـتَغْنَى، وَكَـذَّبَ بِالْحُسْـنَى، فَسَنُيَسِّـرُهُ لِلْعُسْـرَى**} الآيَةَ.

- هیچ يك از شما –انسانها- نیسـت و هیچ یـك نفس منفـوس نیسـت مگـر اینکـه جایگـاه اش در جنت و جهنم از قبـل نوشـته شـده اسـت، و سعید بودن و شقی بودن هريك ازيشان نوشته شده اسـت، شخصـی از آن میان گفت: آیـا بـه تقـدیر خـویش توکـل نکـنیم و اعمـال را تـرك نـه گویم؟ زیرا اهل سعادت ما به بسوی عمل اهل سـعادت مـیرود، و اهـل شقاوت ما به سوی عمـل اهـل شـقاوت ، نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم گفت: اما –اینطور نیست- اهل سـعادت کسـانی هسـتند کـه عمـل اهـل سـعادت برایشـان آسـان میگـردد- و در انجـام آن اختیـار دارنـد- و اهـل شقاوت کسانی هستند که عمل اهل شقاوت برایشـان آسـان میگـردد-و در انجام آن اختیار دارند-بعداً این آیات را تلاوت کرد:پس کسي کـه بـذل

[188] .متفق علیه.
[189] .مسلم:2262.

و بخشش كند ، و پرهيزگاري پيشه سازد،و به پاداش خوب (الله در اين سرا ، و خوبتر الله در آن سرا) ايمان و باور داشته باشـد،(مشـكلات و موانع را براي او آسان مي‌سازيم و در كار خير تـوفيقش مي‌دهيم و) او را آماده رفاه و آسايش مي‌نمائيم،و امّا كسي كه تنگ‌چشمي بكند (و به بذل و بخشش دارائي در راه الله دست نيازد) و خود را بي‌نياز (از الله و توفيق و پاداش دنيوي و اخروي الهي) بداند،و به پاداش خـوب (اللــه در اين سرا ، و خوبتر الله در آن سرا) ايمان و باور نداشـته باشـد،او را آماده بـراي سـختي و مشـقّت (و زنـدگي بس مشـكل و نـاگوار دوزخ) مي‌سازيم.

140-سؤال: دليل بر مرتبه دوم يا ايمان به نوشته شدن تقدير هـر شـخص از قبل چه ميباشد؟

جواب: الله متعـال ميفرمايـد:{**إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَـا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ**}-يس:12.

- ما خود مردگان را زنده مي‌گردانيم ، و چيزهـائي را كـه پيشـاپيش فرستاده‌اند و چيزهائي را كه (در آن) برجـاي نهاده‌انـد (و كارهـائي را كه نكرده‌اند ، ثبت و ضبط مي‌كنيم و) مي‌نويسيم . و ما همه چيز را در كتاب آشكار (لوح محفوظ) سرشماري مي‌نمائيم و مي‌نگاريم .

و ميفرمايـد:{**أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَـا فِي السَّـمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ**}-الحج:70.

- آيا نمي‌داني الله قطعاً مطلع است از همه چيزهائي كـه در آسـمان و زمين است، و همه چيزها در كتابي (لوح محفوظ) ثبت و ضبط است ، و مسلّماً اين كار براي الله ساده و آسان است .

الله سبحانه و تعالى در مورد مناظره موسى عليه السلام و فرعـون ذكر مينمايد كه فرعون گفت:{**قَالَ فَمَا بَـالُ الْقُـرُونِ الْأُولَى،قَـالَ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى**}-طه:51-52.

(فرعون) گفت: پس حال و وضع مردمان گذشته چه شده است؟ (موسى) گفت: علم آن نزد رب من در كتاب (لـوح محفـوظ) اسـت، و از آن رب من نه به خطا ميرود و نه فراموش ميكند.

و ميفرمايد:{**وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِـكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ**}-فاطر:11.

- هيچ زني حمل نميگيرد و وضع حمل نمي‌كند مگر كه الله مي‌دانـد. هيچ شـخص پـيري عمـر درازي بـدو داده نمي‌شـود، و هيچ شخصـي از عمرش كاسته نمي‌شود، مگر اين كه در كتاب (لوح محفـوظ) ثبت و ضبط است . و اين براي الله ساده و آسان است.

2- دليل: رسـول اللـه صـلى اللـه عليـه وسـلم ميفرمايـد:«**مَا مِنْ نَفْسٍ مَنْفُوسَــةٍ، إِلاَّ كُتِبَ مَكَانُهَــا مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَإِلاَّ قَــدْ كُتِبَ: شَقِيَّةً أَوْ سَعِيدَةً**[190]»

- هيچ نفس كه در آن روح دميده شده باشد نيست، مگر اينكـه جـاى وى در جنت و يا جهنم از قبل تعين شده است، و نوشته شده است كــه سعيد است يا شقى.

3- در حديث مذكور سراقة بن مالك بن جعشــم گفت:«**يَا رَسُــولَ اللهِ بَيِّنْ لَنَا دِينَنَا كَأَنَّا خُلِقْنَا الْآنَ، فِيمَـا الْعَمَـلُ الْيَـوْمَ؟ أَفِيمَـا جَفَّتْ بِهِ الْأَقْلَامُ، وَجَرَتْ بِهِ الْمَقَادِيرُ، أَمْ فِيمَا نَسْتَقْبِلُ؟ قَـالَ: «لَا، بَلْ فِيمَا جَفَّتْ بِهِ الْأَقْلَامُ وَجَرَتْ بِهِ الْمَقَادِيرُ» قَالَ: فَفِيمَ الْعَمَـلُ؟ قَـالَ زُهَيْـرٌ: ثُمَّ تَكَلَّمَ أَبُـو الزُّبَيْـرِ بِشَـيْءٍ لَمْ أَفْهَمْـهُ، فَسَأَلْتُ: مَا قَالَ؟ فَقَالَ:اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ**[191]».

- يا رسول الله صلى الله عليه وسـلم! بـراى مـا دين مـا بيـان كـرده شده است – براى كسانيكه قبلاً خلق شده بودند- و حالا مـا خلـق شـده ايم، پس امروز براى چه ما عمل ميكنيم؟ آيا به آن چيزى كه قلم هـا بـه آن خشك شده و تقدير هر شخص به آن جارى گرديده است، يـا اين بـه آينده خواهد بود؟ نبى صلى الله عليه وسلم فرمودند:نخير!بلكه قلم هاى خشك شده و مقادير هـر شـىء بـه آن جـارى گرديـده اسـت:گفت: پس براى چـه اعمـال را انجـام ميـدهيم؟ زهير گفت: ابـو زبـير چـيزى گفت ندانستم كه نبى صلى الله عليه وسلم چه فرمودنـد، پرسـيديم، كـه نـبى صلى الله عليه وسلم چه گفت: گفتند: شما اعمال را انجام بدهيـد زيـرا براى شما – اگر اهل جنت باشيد يا اهل جهنم- كه اعمال براى اهـل اش آسان گردانيده شده است.

احاديث ديگر نيز درينمورد موجود اسـت كـه بـه همين مقـدار كفـايت ميكنيم.

141-سؤال: در مرتبه فوق چند درجه تقدير شامل ميگردد؟

جواب: در مرتبه فوق پنج درجه تقدير شامل ميشود، كه همه آنها به علم الله راجع ميگردد.

1- **تقدير ازلى**: عبارت از آن تقديرى است كه اللـه عزوجـل آنـرا قبل از آفرينش آسمانها و زمين پنجاه هزار 50000سال قبـل هنگاميكـه قلم را خلق نمود نوشته كرده است.

---

[190] .متفق عليه.

[191] .مسلم:2648.

2- **تقدير يوم المثياق:** عبارت از آن تقدير است كـه اللـه متعـال از بنده گان خويش عهد گرفت، طوريكه ميفرمايد:{ **وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ**}-الأعراف:172.

3- **تقدير عمرى:** هنگام پيدايش نطفه در رحم بـراى هـر شـخص اين نوع تقدير جارى ميگردد.

4- **تقدير حولى:** در شب قدر اين تقدير نوشته ميگردد.

5- **تقدير يـومى:** عبـارت از تنفيـذ همـه مـوارد قبلى هـر روز در جايش ميباشد.

142-سؤال: دليل براى تقدير ازلى چيست؟

جواب: الله متعالي ميفرمايد:{**مَا أَصَابَ مِنْ مُصِـيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ**}-الحديد:22.

- هيچ راللهـدي در زمين بـه وقـوع نمي‌پيونـدد، يـا مصـيبى بـه شـما اصابت نميكند، مگر اين كه پيش از آفرينش زمين و خود شما ، در كتاب بزرگ و مهمي (به نام لوح محفوظ ، ثبت و ضبط) بوده اســت ، و اين كار براي الله ساده و آسان است.

1- رسول الله صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:«**كتب الله مقادير الخلائق قبل أن يخلق السموات و الارض بخمسين الـف سـنة قال: و عرشه على الماء**[192]».

- اللـه عزوجـل مقـادير (انـدازه) همـه مخلوقـات را قبـل از پيـدايش آسمانها و زمين پنجاه هزار سال قبـل نوشـته اسـت، و نـبى صـلى اللـه عليه وسلم گفت: و عرش اش بالاى آب قرار داشت.

2- و در حديث ديگرى ميآيد:«**إن اول ما خلق الله القلم فقال له أكتب فقال: رب و ما أكتب؟ قال مقادير كـل شـيء حـتى تقوم الساعة**[193]».

- همانـا اللـه عزوجـل اولين چـيزى را كـه خلـق نمـود قلم اسـت، و برايش گفت: بنـويس! گفت: يـا رب چـه را بنويسـم؟ اللـه تعـالى گفت: مقادير همه اشياء را الى قيام قيامت.

192 .البخارى.

193 .صحيح ابو داود: 577و الترمذى:3319

3- از ابوهریره روایت میکند که برای نبی صلی الله علیه وسلم گفتم:«**يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي رَجُلٌ شَابٌّ، وَأَنَا أَخَافُ عَلَى نَفْسِي الْعَنَتَ، وَلا أَجِدُ مَا أَتَزَوَّجُ بِهِ النِّسَاءَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ : «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لاقٍ فَاخْتَصِ عَلَى ذَلِكَ أَوْ ذَرْ**[194]**»**.

- یا رسول الله، من مرد جوانی هستم، و میترسم که مرتکب گناهی بزرگی شوم، و همچنان چیزی ندارم تا با زنی ازدواج نمایم، نبی صلی الله علیه وسلم اندکی سکوت کرد، دوباره این سخنان خود را تکرار کردم، بازهم نبی صلی الله علیه وسلم سکوت کرد،.....برای بار چهارم نبی صلی الله گفت: ای ابوهریره قلم (تقدیر) خشك شده و تو با آنچه در تقدیرت است مواجه میشوی- پس خواهی خود را خصی کنی یا نکنی- هیچ تفاوتی نمیکند.

143-سؤال: دلیل برای تقدیر عمری (یوم المیثاق) چه است؟

جواب: الله متعال میفرماید:{**وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ**}- الأعراف:172.

2- دلیل: اسحاق بن راهویة روایت می کند که:«**أن رجلا قال:یا رسول الله صلی الله علیه وسلم أتبتدا الاعمال ام قد مضی القضاء؟فقال: إن الله تعالی لما أخرج ذریة آدم من ظهره أشهدهم علی أنفسهم ثم أفاض بهم في كفه فقال هؤلاء للجنة و هؤلاء للنار، فأهل الجنة میسرون لعمل أهل الجنة و أهل النار میسرون لعمل أهل النار**[195]».

- شخصی گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا اعمال را که انجام میدهیم از نو آغاز میشوند یا اینکه در (تقدیر) از قبل گذشته اند و نوشته شده اند؟ نبی صلی الله علیه وسلم گفت:الله متعال هنگامیکه ذریت آدم را از پشت او خلق نمود، آنها را بالای خودشان شاهد آورد، بعداً آنها را در کف دست خویش قرار داده و گفت: اینها برای جنت آفریده شده اند و اینها برای جهنم، پس اهل جنت به راه و عمل اهل جنت میروند، و اهل جهنم براه و عمل اهل جهنم.

3- از عمر بن خطاب از آیت 172 سورة الأعراف پرسیده شد، او گفت:«**سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُئِلَ عَنْهَا،**

194 . البخاری:5076.

195 . صحیح الجامع الصغیر و زیادته : 1702-753.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ، ثُمَّ مَسَحَ ظَهْرَهُ بِيَمِينِهِ، فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّةً، فَقَالَ: خَلَقْتُ هَؤُلَاءِ لِلْجَنَّةِ وَبِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَعْمَلُونَ، ثُمَّ مَسَحَ ظَهْرَهُ فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّةً، فَقَالَ: خَلَقْتُ هَؤُلَاءِ لِلنَّارِ وَبِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ يَعْمَلُونَ "، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَفِيمَ الْعَمَلُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا خَلَقَ الْعَبْدَ لِلْجَنَّةِ اسْتَعْمَلَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَمُوتَ عَلَى عَمَلٍ مِنْ أَعْمَالِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيُدْخِلَهُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَإِذَا خَلَقَ الْعَبْدَ لِلنَّارِ اسْتَعْمَلَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّى يَمُوتَ عَلَى عَمَلٍ مِنْ أَعْمَالِ أَهْلِ النَّارِ فَيُدْخِلَهُ بِهِ النَّارَ[196]»

- شنیدم که از رسول الله صلی الله علیه وسلم درینمور پرسیده شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: الله عزوجل آدم را آفرید، بعداً بر پشت اش با دست راست خود مسح کرد و همه ذریه و اولاده او را تا –روز قیامت- بیرون کرد، بعداً گفت: اهل –گروه- جنت را برای جنت آفریده ام و به عمل اهل جنت عمل می کنند، بعداً برای بار دوم بر پشت آدم با دست راست خود مسح کشید، و ذریه و اولاده او را تا قیام قیامت بیرون میکند، پس گفت: این- گروه- را برای آتش جهنم آفریده ام و عمل اهل جهنم را انجام میدهند، شخصی در آنجا از نبی صلی الله علیه وسلم پرسید: پس برای چه ما اعمال-خیر را- انجام میدهیم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: الله متعال هرگاه مخلوقات را که برای جنت آفریده است پس آنها را به عمل اهل جنت استمعال میکند، تا آنکه به عملی از اعمال اهل جنت میمیرند بعداً به سبب آن داخل جنت میگردند، و هرگاه بنده گانی را برای جهنم آفریده باشد، آنها را به عمل اهل جهنم استمعال میکند تا آنکه به عملی از اعمال اهل جهنم میمیرند، و بعداً به سبب آن داخل جهنم میگردند.

4- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهم روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم ما را خواست و در دست اش دو کاغذ بود و فرمود:**«أَتَدْرُونَ مَا هَذَانِ الكِتَابَانِ؟» فَقُلْنَا: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلَّا أَنْ تُخْبِرَنَا، فَقَالَ لِلَّذِي فِي يَدِهِ اليُمْنَى: «هَذَا كِتَابٌ مِنْ رَبِّ العَالَمِينَ فِيهِ أَسْمَاءُ أَهْلِ الجَنَّةِ وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ، ثُمَّ أُجْمِلَ عَلَى آخِرِهِمْ فَلَا يُزَادُ فِيهِمْ وَلَا يُنْقَصُ**

[196] .السلسلة الضعيفة:3071، و أخرجه الحاكم و قال: صحيح على شرطهما! اما بين مسلم بن يسار و عمر رضى الله عنه رجلاً مجهول و هو نعيم بن ربيعه غير معروف الا في هذا الحديث- لكن قال شيخ ابا يزيد عبدالقاهر له شواهد عدة يصح بها- والله أعلم.

مِنْهُمْ أَبَـدًا» ، ثُمَّ قَـالَ لِلَّذِي فِي شِـمَالِهِ: «هَـذَا كِتَـابٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ فِيهِ أَسْمَاءُ أَهْلِ النَّارِ وَأَسْـمَاءُ آبَـائِهِمْ وَقَبَـائِلِهِمْ، ثُمَّ أُجْمِـلَ عَلَى آخِـرِهِمْ فَلَا يُـزَادُ فِيهِمْ وَلَا يُنْقَصُ مِنْهُمْ أَبَـدًا» ، فَقَالَ أَصْحَابُهُ: فَفِيمَ الْعَمَـلُ يَـا رَسُـولَ اللَّهِ إِنْ كَـانَ أَمْـرٌ قَـدْ فُرِغَ مِنْهُ؟ فَقَالَ: «سَدِّدُوا وَقَارِبُوا، فَإِنَّ صَاحِبَ الْجَنَّةِ يُخْتَمُ لَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ عَمِـلَ أَيَّ عَمَـلٍ، وَإِنَّ صَـاحِبَ النَّارِ يُخْتَمُ لَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ وَإِنْ عَمِلَ أَيَّ عَمَلٍ» ، ثُمَّ قَـالَ رَسُـولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدَيْهِ فَنَبَذَهُمَا، ثُمَّ قَالَ: «فَرَغَ رَبُّكُمْ مِنَ الْعِبَادِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ[197]».

- آیا میدانید که این دو نوشته چه است؟ گفتیم: خیر! یـا رسـول اللـه مگـر اینکـه مـا را از آن بـا خـبر سـازی، پس در بـاره آن یکی کـه در دســت راســت اش بــود گفت: این کتــاب (نوشــته) از طــرف رب العـالمین اسـت و در آن اسـماء اهـل جنت و اسـماء آبـاء و اجـداد و قبائل شان است، بعداً به صورت اجمالی از اول تـا آخـر آنهـا را ذکـر کرد: و گفت: تا برای ابـد درین اسـماء نـه زیـادتی بعمـل میآیـد و نـه تنقیصی،بعداً در مورد آن کتـابت (نوشـته) ای کـه در دسـت چپ اش بود گفت: درین اسماء اهل جهنم و اسماء پدران و قبائل شان است، سپس از اول تا آخر بصورت مجمـل آنهـا را ذکـر کـرد و گفت: بـرای همیش درین اسماء نه زیـادت بـه وجـود میآیـد و نـه تنقیصـی، آنگـاه اصحاب گفتند: پس برای چه عمل میکنیم در حالیکه همه چیز از قبل تعین شده و امر انجام شده است-و ما در مقابل يك امر انجام شـده قرار داریم-؟ نبی صلی الله علیه وسلم گفت: بـا هم نزدیـك شـوید و دوستی اختیار کنید، و بدانید که صاحب جنت اعمالش به اعمال اهــل جنت ختم میشـود و آن عمـل هـر عملی کـه باشـد، و صـاحب جهنم اعمالش به اعمال اهل جهنم ختم میشود، ولـو هـر عملی کـه باشـد-یعنی هرچند عمل کوچك و پیش پا افتاده باشد که شخص به آن حتی توجه نکند-بعداً نبی صلی الله علیه وسلم با دستان خود اشاره کرد و گفت:الله متعال از –تقدیر آنها- فارغ گشته و بعضـی از آنهـا در جنت و بعضی دیگر آنها به جهنم خواهند رفت.

144-سـؤال: دلیـل تقـدیر عمـری در هنگـام پیـدایش نطفـه در رحم چـه میباشد؟

جــواب: اللــه متعــال میفرمایــد{**هُـوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَـأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُـونِ أُمَّهَـاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَـكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى**}-النجم:32.

[197] .صحیح الترمذی:2141، السلسلة الصحيحة:848.

- الله از همان زمان كه شما را از زمين آفريده است ، و از آن روز كه شما به صورت جنينهاي ناچيزي در درون شكمهاي مادرانتان بوده‌ايد ، از (تمام ذرات و همه جزئيات وجود) شما به خوبي آگاه بوده است و هست . پس از پاك بودن خود سخن مگوئيد ، زيرا كه او پرهيزگاران را (از همه) بهتر مي‌شناسد .

2-د ليل: نبی صلی الله عليه وسلم ميفرمايد«**إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَبْعَثُ اللهُ مَلَكًا فَيُؤْمَرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ، وَيُقَالُ لَهُ: اكْتُبْ عَمَلَهُ وَرِزْقَهُ وَأَجَلَهُ وَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ الرُّوحُ فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ إِلاَّ ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ كِتَابُهُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ وَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ إِلاَّ ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ**[198]**».**

- هريك از شما را اللـه در بطن مـادرش از نطفـه بـه مـدت 40 روز جمع می نمايد، بعداً به شكل خون بسته در ميآيد، و بعداً در همان مـدت بـه شـكل يـك پارچـه گوشـت در ميآيـد، آنگـاه اللـه عزوجـل ملكی را ميفرستد و آنرا به چهار چـيز امـر ميفرمايـد و بـرايش ميگويـد: عمـل و رزق و اجل و سعيد بـودن و شـقی بـودنش را بنـويس، بعـداً در آن روح دميده ميشود، و يكی از شما تا ز مانی به عمل اهل جنت پايبـدی ميكنـد كه بين او جنت يك ذراع بـاقی ميمانـد، امـا كتـاب (تقـدير) بـر او پيشـی گرفته و عمل اهل جهنم را انجام ميدهد- و از اهل جهنم ميگردد- و يكی از شما تا زمانی عمل به اعمال اهل جهنم مينمايـد كـه بين او جهنم يـك ذراع باقی نمی ماند، اما كتاب (تقدير) بر او پيشی گرفتـه و عمـل اهـل جنت را می نمايد- و از اهل جنت ميگردد-.

145-سؤال: دليل بر تقدير حولی (سالانه) در شب قدر چه ميباشد؟

جواب: الله متعال ميفرمايد:{**إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ، فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ، أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ**}-الدخان3-5.

- ما قرآن را در شب پرخير و بركـتي فـرو فرسـتاده‌ايم. مـا همـواره بيم‌دهنده بوده ايم، در اين شب مبارك ، هرگونه كـار حكيمـانه‌اي بيـان و مقرّر گشته است.

فائده: مراد از ليلة مباركة درين آيت شب ليلة القدر اسـت، و دليـل آن نيز سورة القدر ميباشد، و اين شـب در رمضـان قـرار دارد بـه دليـل

[198] .متفق عليه.

سورة البقرة:185، همچنان فضليت ليلة القدر در احاديث زيادى وارد گرديده است زيرا درين شب قرآن نازل شده است، و بعضى از مفسيرين آنرا شب نصف شعبان خوانده اند، اما اين قول صحيح نمى باشد، بدليل اينكه مخالف اقوال صحيح نبى صلى الله عليه وسلم ميباشد، همانطوريكه ابن العربى مالكى و ابن كثير ميگويند: هذا القول باطل فيها يفرق- يعنى اين قول باطل بوده و در آن جدائى وجود دارد- يعنى: تقدير همه اشياء در آسمانها و زمين پنجاه هزار سال 50000 قبل از پيدايش مخلوقات صورت گرفته است، اما الله متعال از ميان آنها چيز هاى را كه در يك سال مقرر شده است جدا نموده و براى ملائك سپرده است، و اين كار در شب قدر صورت ميگيرد- از همين جهت يفرق گفته است كه دلالت به جدا كردن دارد، همانطوريكه ابن عباس ميگويد:«**يكتب من أم الكتاب ليلة القدر ما يكون في السنة من موت او حيات و رزق و مطر حتى الحجاج يقال يحج فلان و يحج فلان و كذا قال الحسن و سعيد ابن جبير و مقاتل و ابو عبدالرحمن السلمي**».

- يعنى: در لوح محفوظ (ام الكتاب) در شب قدر تقدير يكساله از مرگ و حيات، رزق و باران ...حتى حجاج نوشته ميشود، كه فلان و فلان حج ميكند و فلان حج نميكند....و حسن بصرى، سعيد بن جبير، مقاتل، ابو عبدالرحمن السلمى اين آيت همينطور تفسير ميكردند.

146-سؤال: دليل تقدير يومى (روزانه) چه ميباشد؟

جواب: الله متعال ميفرمايد:{**يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ**}-الرحمن:29.

- همه چيزها و همه كساني كه در آسمانها و زمينند، از الله درخواست مي‌كنند. او پيوسته دست‌اندركار كاري است .

فائده: مراد از «كل يوم» يا هر روز آن كار هاى است كه بعداز تقدير آشكار ميشوند، نه اينكه همين حالا اين اعمال حادث ميباشند، ابن عباس ميگويد: الله تعالى لوح محفوظ را از مرواريد هاى سفيد پيدا كرده است، قسمت هاى بيرونى آن از ياقوت ساخته شده و قلم آن از نور است و نوشتن آن هم از نور است، الله تعالى روزانه به آن سه صد و شصت 360 بار مينگرد و بعداز هر ديدن به آن يك شخص را پيدا ميكند، كسى را رزق ميدهد و كسى را زنده ميگرداند، و كسى را ميميراند، كسى را عزت ميدهد و كسى را ذليل ميسازد، و هر چيزى كه

بخواهد آنرا انجام میدهد، و مراد این قول الله متعال نیز همین میباشد: { **كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ**}[199].

تنبیه: آن موارد تقدیر را که قبلاً بیان کردیم همه تفسیر تقدیر ازلی میباشد که الله متعال امر به نوشتن آن در لوح محفوظ نموده است، و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس هم آنها را در تفسیر سورة الجاثية: {**هَـذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**}-29. آورده اند.

147-سؤال: مقتضی ایمان به قضا و قدر نسبت به شقی بودن و سعید بودن شخص چه است؟

جواب: همه کتاب های آسمانی و احادیث نبوی درین امر متفق هستند که تقدیر مانع عمل و اختیار شخص نمی گردد، و همچنان اتکاء به الله تعالی – یعنی تسلیم شدن مطلق به تقدیر- را نیز اقتضاء نمیکند، بلکه مقتضی ایمان به تقدیر کوشش و حرص به اعمال صالح را واجب میگرداند، از همین لحاظ نبی صلی الله علیه وسلم اصحاب خویش را به پیشی گرفتن تقدیر خبر داده است، همینطور به خشك شدن قلم تقدیر نیز خبر داده است، و هنگامیکه اصحاب گفتند: پس ما خود را به تقدیر میسپاریم، نبی صلی الله علیه وسلم گفت: اینکار را نکنید زیرا عمل برای عمل کننده آن آسان گردانیده شده است-و در انجام آن اختیار دارد- و بعداً این آیت را تلاوت کرد:{**فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى، وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى، فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى**}.

- کسی (در راه الله) بذل و بخشش نماید، و به وعده نیک الله ایمان داشت، راه او را بسوی خیر و آسانی هموار میسازیم.

بناً گفته میتوایم الله عزوجل تقدیر را مقرر نموده و برای آن اسباب را آماده گردانیده است و الله متعال ذات حکیم بوده و آن اسباب را اعم ازینکه برای زندگی مخلوقات خلق نموده باشد و یا برای آخرت آنها برای هر شخص به اندازه قدرتش آسان گردانیده شده است، که هر شخص آن اعمال را به آسانی و با اسباب که برایش آماده شده است انجام بدهد، پس هر شخصی که بداند مصالح آخرتش وابسته به اسباب است که با آنجام دادن آن در دنیا بدست میآید، در انجام آن کوشش میکند، و در حدیث میآید:«**أحرص على ما ينفعك و أسعن بالله و لا تعجز و إن أصابك شیء-ای غلبك أمر-قل قدر الله و ما شاء فعل**[200]»- یعنی: برای آنچه که بر تو نفع میرساند حرص داشته

199 . الأسماء و صفات للبيهقى:828، حاكم في المستدرك:3917، أخرجه الآلبانى في ضعيف جامع:1608.

200 .صحيح الجامع:6650-2276.

باش و از الله در انجام آن كمك بخواه و عـاجزى از خـود نشـان نـده، و اگر بر تو تقدير پيشى گرفت و مصيبى بر تو اصابت كرد، بگو:قدر الله و ما شاء فعل-يعنى: الله آنرا مقرر گردانيده بـود و هرچـه بخواهنـد انجـام ميدهد.

و در حديث ديگر ميآيد شخصى از رسول الله صلى الله عليـه وسـلم پرسيد:«**يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ رُقًى نَسْتَرْقِيهَا وَدَوَاءً نَتَدَاوَى بِـهِ وَتُقَاةً نَتَّقِيهَا، هَلْ تَرُدُّ مِنْ قَدَرِ اللَّهِ شَيْئًا؟ قَالَ: «هِيَ مِنْ قَدَرِ اللَّهِ**»[201].

- يا رسول الله !تو دعاء (رقيه) را نشان دادى تا بـا آن خـويش را دم كنيم، و دواء را كه با آن خود را تداوى كنيم، و پرهيزى كه از خـوردن آن خود دارى كنيم، آيا اين همه از تقدير الله چيزى را رد ميكند؟ نبى صـلى الله عليه وسلم گفت:اين همه جزء تقدير هستند.

يعنى- خير و شر از جانب الله مقرر گرديده است و براى آن اسـبابى را آماده كرده است كه اين هم جزء تقدير ميباشد.

و در حديث ديگر ميفرمايد:«**لَا يَرُدُّ الْقَضَاءَ إِلَّا الـدُّعَاءُ، وَلَا يَزِيـدُ فِي الْعُمْرِ إِلَّا الْبِرُّ**[202]».

- قضاء و قدر جز با دعاء رد نميگردد، و در عمـر جـز تقـوا افـزايش بعمل نميآورد.

148-سؤال: دليل بر اينكه ايمان بنده گان بـه اراده و مشـيئت اللـه اسـت چه ميباشد؟

جواب: الله متعال ميفرمايد:{**وَمَا تَشَـاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَـاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا**}-الإنسان:30.

- و شما نخواهيد خواست تا آنكه الله بخواهد، يقنناً الله ذات آگاه و با حكمت است.

و ميفرمايـد: :{**إِنْ تَكْفُـرُوا فَـإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَـى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ**}-الزمر:7.

- اگر شما به الله كفر ورزيد يقنناً الله بى نياز از شـما اسـت، و اللـه براى بنده گان خود كفر را نمى پسندد.

فائـــده: اين دو آيت دلالت بـرآن دارد كـه انســان هم اراده دارد و مجبور محض نيست اما اراده الله غالب بر همـه اراده هـا ميباشـد، ولى بـرعكس مرجئـه و جبريـه- اين عقيـده خـبيث را داشـتند كـه انسـان در اعمال خويش مجبور است- و قدريـه مطلقـاً مشـيئت اللـه را از اعمـال بنده گان نفى ميكردند و بنده را مختار مطلق در اعمال ميدانسـتند- كـه

---

[201] .أخرجـه الترمـذى، احمـد و ابن ماجـه، و ضـعفه آلبـانى فى ضـعيف الترمـذى: 2065.

[202] . صحيح الترمذى:2139، صحيح ابن ماجه:4022.

این آیات بر هردو گروه رد بوده و اختیار را برای بنده ثابت مینماید بدون اینکه غلبه اراده و مشیئت الله را نفی کند.

2- الله متعال میفرماید:{**وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا، إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ**}-الکهف:23-24.

- در باره ای هیچ چیزی نگو که فردا آنرا انجام میدهیم، (مگر اینکه بگوئی:) اگر الله بخواهد.

3- الله متعال میفرماید:{**وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**}-الأنعام:39.

- آنان که آيات ما را تكذيب مي‌دارند، كرانند و گنگ اند و در تاريكيها و ظلمات قرار دارند . الله هر که را بخواهد گمراه مي‌سازد ، و هر که را بخواهد بر راه راست قرار مي‌دهد.

و میفرماید:{**وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا**}-المائده:48.

- و اگر الله مي‌خواست همه شما را ملّت واحدي مي‌كرد امّا (چنين نكرد) تا شما را در آنچه (از شرائع) به شما داده است بيازمايد. پس (فرصت را دريابيد و) به سوي نيكيها بشتابيد.

تنبیه: در مورد مشیئت و اراده الله عزوجل آیات زیادی ذکر شده است مانند؛ الشوری:8، محمد:4، البروج:16، یس:82، النحل:40، الانعام:125.

4- دلیل: نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ، كَقَلْبٍ وَاحِدٍ، يُصَرِّفُهُ حَيْثُ يَشَاءُ[203]**».

- قلبهای بنی آدم در میان دو انگشت از انگشتان الله متعال است، آنرا هر طور و هر طرف که بخواهد منقلب میگرداند و به آنسو میبرد.

5- رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگامیکه به سفر رفته بود و به نماز صبح نتوانستند بیدار شوند، گفت:«**إن الله قبض أرواحكم حين شاء و ردها حين شاء[204]**».

---

[203] مسلم:2654.

[204] متفق علیه.

- الله عزوجل هرگاه بخواهد ارواح شـما را قبض میکنـد و هرگـاه بخواهد آنرا دو به اجسام شما رد مینماید.

6- و در حدیث دیگر میفرماید:«**اشْـفَعُوا تُؤْجَرُوا، وَيَقْضِـي اللـهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ، مَا شَاءَ** [205]».

- سفارش کنید کـه اجـر داده شـوید، اللـه بـه زبـان نـبی خـویش خواسته های خود را تحقق میبخشد.

7- نبی صلی الله علیه وسلم میفرمایـد:«**مَنْ يُرِدِ اللـهُ بِـهِ خَيْـرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ**[206]».

- یعنی: الله بالای هر کسیکه اراده خیر نماید او را در دین فقاهت نصیب میگرداند.

6- و میفرماید:«**أذا اراد الله رحمة أمـة قبض نبيهـا قبلهـا و اذا اراد الله هلكة أمة عذبها الله و نبيها حي**[207]».

- هرگاه الله اراده نمایـد امـتی را تحت رحمت خـویش قـرار دهـد نبی آنها قبل از آن امت قبض روح میکنـد، و هرگـاه اللـه اراده نمایـد تـا امتی را هلاك گرداند، عذاب خویش را بالای آنها نـازل میکنـد در حالیکـه نبی ایشان زنده باشد.

فائده: احادیث زیادی در مورد مشیئت و اراده الله در احـادیث ذکـر شده است که به همین مقدار کفایت میکنیم.

149-سؤال: الله متعال در قرآن الكريم و به زبان نبی خویش محمد صلی اللـه علیـه وسـلم خـبر داده اسـت کـه اللـه متعـال محسـنین، متقین، صابرین...را دوست داشته و از اهل ایمـان راضـی میباشـد، و کـافران و ظالمان را دوست ندارد، و همین طور به کفر و فساد بندهٔ گـان خـویش نیز راضی نیست، باوجود آنکه همه این موارد به مشئیت الله تعلـق دارد و به اراده او صورت میگیرد، پس زمانیکه آنچه را دوسـت نـدارد چگونـه به آن مشیئت و اراده الله موجود میگردد و آنهـا را خلـق میکنـد، ماننـد؛ کفر و فساد...؟

جواب: اولاً باید این را بدانیم که هرگـاه در قـرآن و سـنت از اراده و مشیئت الله یاد میگردد دارای دو معنی میباشد 1- الارادتة الكونيـة 2- و الارادتة الدِّينية[208].

---

[205] . متفق علیه.
[206] .متفق علیه.
[207] .مسلم:18،22.
[208] . بعضی از علماء اراده اللـه را بـه 1- اراده خلقی 2- و اراده شـرعی و دیـنی، تقسیم کرده اند که این دو با هم منافات ندارند.

1- **اراده کونی قدری**: عبارت از آن اراده و مشیئت الله است که با محبت و رضا ملازمت ندارد بلکه همه مخلوقات الله، اعم از کفر، ایمان، طاعات، گناهان، مرضی و محبوب، بد و خوب....شامل آن میباشد، و برای هیچ کسی اجازه و قدرت بیرون شدن از آن داده نشده است، همانطوریکه الله متعال میفرماید:{**فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ**}-الأنعام:125.

- آن کس را که الله بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را گشاده براي (پذيرش) اسلام مي‌سازد ، و آن کس را که الله بخواهد گمراه و سرگشته کند، سینه‌اش را به گونه‌اي تنگ مي‌سازد که گوئي به سوي آسمان صعود مي‌کند. بدين منوال الله عذاب را بهره کساني مي‌سازد که ايمان نمي‌آورند .

و میفرماید:{**وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ**}-المائدة:41.

- و اگر الله امتحان و ابتلای کسي را بخواهد، تو نمي‌تواني اصلاً براي او کاري بکني . آنان کسانيند که (در ضلال و عناد اسراف کرده‌اند و) الله نمي‌خواهد قلبهای شان پاك گرداند . بهره ايشان در دنيا خواري و رسوائي ، و در آخرت عذاب بزرگي است .

و میفرماید:{**وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ**}-البقرة: 253.

- اگر الله مي‌خواست کساني که بعد از اين (پيغمبران) مي‌آمدند، به دنبال نشانه‌هاي روشني که به (دست) آنان مي‌رسيد، با يکديگر نمي‌جنگيدند . وليکن (بنا به خواست الله) اختلاف ورزيدند و بعضي ايمان آوردند و برخي کافر شدند . و اگر الله مي‌خواست با هم نمي‌جنگيدند، ولي الله آنچه را مي‌خواهد (از روي حکمتي که خود مي‌داند) انجام مي‌دهد .

2- **اراده دینی و شرعی**: عبارت از آن اراده الله متعال است که با رضایت و محبت ملازمت دارد، یعنی به الله متعال به مقتضی محبت و رضایت اش بندگان را امر به ایمان و به انجام نیکی ها و خوبی ها نموده و از شرك و کفر و بدی ها منع کرده است، همانطوریکه میفرماید:

{**يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ**}-البقرة:185.
- الله بر شما آسانی را میخواهد و نمی خواهد تا شما را دچار سختی مشقت گرداند.
و میفرماید:{**إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ**}-الزمر:7.
- اگر كافر گرديد ، الله بي‌نياز از (ايمان و عبادت) شما است ، و ليكن كفر را از بندگان خود نمي‌پسندد.
و میفرماید:{**يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**}-النساء:26.
- الله مي‌خواهد (قوانين دين و مصالح امور را) برايتان روشن كند و شما را به راه كساني (از انبياء و صالحان) رهنمود كند كه پيش از شما بوده‌اند، و توبه شما را بپذيرد، و الله ذات آگاه و با حكمت است (و برابر حكمت ، احكام شريعت را صادر مي‌نمايد) .

تنبیه: باید بخاطر داشته باشیم که تحقق اراده شرعی تا زمانی حاصل نمی شود تا آنکه اراده کونی برای آن وجود نداشته باشد، پس اراده شرعی و کونی هردو جمع میگردند تا شخص مؤمن و صالح با اعمال نیك ثمره آن باشد، اما اراده کونی الله در حق همه گنهکاران و فاجران مقرر میباشد، بدلیل اینکه الله برای همه بنده گان خویش هدایت را نشان داده و دعوت بسوی جنت و حق نموده است و شرك و کفر منع نموده و برای هیچ بنده ای انجام آنرا راضی نیست.
طوریکه میفرماید:{**وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**}-یونس:25.
- الله به دار (منزلگاه) امن و امان و آرامش و اطمينان دعوت مي‌كند ، و هركس را بخواهد به راه راست هدايت مي‌نمايد .

فائده: الله متعال دعوت درین آیت را بصورت عام و بدون استثناء برای همه بنده گان خویش نموده است، اما هدایت را خاص به اراده و مشیئت خویش گردانیده است، و جای دیگر میفرماید:{**إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى**}-النجم:30.
- الله کسی را که از راه او گمراه گشته باشد میشاسد، و کسی را که هدایت شده باشد میشناسد.
اما باید بدانیم که الله متعال نظر به کوشش و میلان بنده به یکی از دو طرف هدایت خود را خاص گردانیده است، طوریکه میفرماید:{**وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**}-العنکبوت:67.
- و کسانیکه در راه ما جهاد میکنند، ایشانرا برای خویش هدایت میکنیم.

و ميفرمايد:{**يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ**}-البقرة:26.
(الله با بيان اين نوع مثل)، بسيارى كسان را گمراه مي‌سازد ، و بسيارى را هدايت مي‌نمايد ، و امّا الله فاسقان را گمراه نمي‌گرداند.
و ميفرمايد:{**وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ، وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ**}-التوبة:124-125.
- هنگامي كه سوره‌اى نازل مي‌شود ، كساني از آنان مي‌گويند : اين سوره بر ايمان كدام يك از شما افزود ؟ و امّا مؤمنان بر ايمانشان مي‌افزايد و شادمان مي‌گردند. و امّا كساني كه در دلهايشان بيماري (نفاق) است ، خباثتي بر خبثشان مي‌افزايد و ميميرند در حاليكه كافران هستند.

150-سؤال: دليل براى مرتبه چهارم قضاء و قدر كه مرتبه خلقت است چه ميباشد؟
جواب: الله متعال ميفرمايد:{**اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ**}-الزمر:62.
- الله آفريدگار همه چيز است و همه چيز را مي‌پايد و مراقبت مي‌نمايد .

و ميفرمايد:{**هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ**}-لقمان:11.
- اينها مخلوقات الله اند، شما به من نشان دهيد آناني كه غير الله اند چه چيز را آفريده‌اند؟ بلكه ظالمان در گمراهي آشكاري هستند .

فائده: درين مورد آيات ديگر نيز موجود ميباشد، مانند؛ سورة الروم:40، الصافات:96، الشمس:7-8، الحجرات:7 و غيره آيات كه به همين مقدار آن بسنده ميكنيم.

2- در حديث ميآيد:«**إن الله يصنع كل صانع و صنعه**[209]».
- الله متعال هر آفريننده و آفريش او را آفريده است.
و اين حديث عين آيت سورة الصافات:96 است كه الله متعال ميفرمايد:{**وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ**}.

---
209. البخارى.

151-سؤال: این قول نبی صلی الله علیه وسلم به چه معنی است:«**والخير كله في يديك و الشر ليس اليك**»،-یعنی: امور خیر همه بدست تو است اما نسبت شر به تو شده نمی تواند؛ با آنکه الله متعال خالق همه اشیاء است؟

جواب: معنی این حدیث آنست که افعال الله متعال همه خیر میباشد، و شری در اعمال و افعال الله متعال وجود ندارد، از یك وجه درست نیز هست زیرا الله متعال ذات عادل، حکیم و رحمن است، و با در نظر داشت صفات الله مقتضی هر فعل الله عدل، حکمت و خیر میباشد، بناً اگر شری برای بنده میرسد نیز از دو وجهه خالی نیست، اولاً- اینکه آن شر نتیجه کسب عمل خود شخص میباشد، که عدل الله تقاضای بدل ویا سزا آنرا به شر میکند، ثانیاً- شر از جانب الله در اصل خیر میباشد و تعلق آن به بنده شر است[210]، مانند؛ قصاص که در اصل خویش خیر بوده و خیر جامعه و اجتماع در آن موجود میباشد و در قصاص حیات است اما تعلق آن برای بنده شر است زیرا باعث ازبین رفتن وی میگردد،و یا مرض، که تعلق آن برای بنده شر اما در اصل نعمت از جانب الله میباشد، زیرا هر مریضی باعث محو شدن گناهان از شخص میگردد، طوریکه الله متعال میفرماید:{**وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ**}-البقرة:216.

---

[210] . شیخ الاسلام ابن تیمیة رحمه الله درین مورد میگوید:كل ما يصيب الإنسان من خير او شر فهو نعمة- و مايصيب الانسان إن كان يسره فهو نعمه بينة و ان كان يسوه فهو نعمة، لأنه يكفر خطاياه و يثاب عليه بالصبر، و من جهة أن فيه حكمة و رحمة لا يعلمها العبد،{و عسى ان تكرهوا شىء و هو خير لكم و عسى ان تحبوا شيئاً و هو شر لك}.الآية، و كل نعمة تحجاج مع الشكر إلى الصبر، اما الضراء فظاهر و اما نعمة السراء فتحتاج الى الصبر على الطاعة فيها، كما قال بعض السلف: أبتلينا بالضراء فصبرنا، و أبتلينا بالسراء فلم نصبر- و اشكر بالطاعة--جزء8 ص 209.

- هر چه از خیر و شر بر بنده گان از جانب الله میرسد نعمت است، هرگاه برای بنده از جانب الله چیزی رسید و آن مسرت و خوشی(خیر) بود، نعمت آشکار است، و اگر شر و بدی برایش رسید نیز نعمت است، زیرا به سبب صبر پیشه کردن در آن گناهان وی بخشوده میشود، و از جهت دیگر در آن حکمت و رحمت الله نهفته است که بنده قادر به فهمیدن آن نیست،{چه بسا کار های باشد که شما آنرا بد و شر تلقی نماید در حالیکه آن امر در اصل خیر و نیکی است، و چه بسا کار های را خیر و نیکی بدانید در حالیکه در اصل برایتان شر و بدی است}- و هر نعمت نیازمند و مقتضی شکر و صبر است، ضرر و شر ظاهر است اما نعمت خوشی و خیر نیازمند صبر و پایداری بر اطاعت میباشد، همانطوریکه بعضی از سلف میگفتند: به شر و بدی به امتحان گرفته شدیم پس در آن صبر کردیم، و به خوشی و خیر به امتحان گرفته شدیم پس صبر نکریم، و شکر کردیم و در طاعت پایداری نشان دادیم.-مترجم-.

- چه بسا چيزي را دوست نمي‌داريد و آن چيز براي شما خير باشــد ، و چه بسا چيزي را دوست داشته باشيد و آن چيز براي شما شر باشــد ، و الله مي‌داند و شما نمي‌دانيد .

و ميفرمايد:{**جَزَاءً وِفَاقًا**}-النباء:26.

- جزائی است موافق و مطابق (با اعمالتان).

و ميفرمايـد:{**وَمَـا أَصَـابَكُمْ مِنْ مُصِـيبَةٍ فَبِمَـا كَسَـبَتْ أَيْـدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ**}-الشوری:30.

- آنچه از مصائب و بلا به شما مي‌رسد ، به خاطر كارهائي است كه خود كرده‌ايـد . در حاليكـه اللـه از بسـياري (از كارهـاي شـما) گذشـت مي‌كند.

و ميفرمايــد:{**وَمَــا ظَلَمْنَــاهُمْ وَلَكِنْ كَــانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ**}-الزخرف:76.

- مــا بديشــان ظلم نكــرده‌ايم (كــه آنــان را بــدين عــذاب گرفتــار ساخته‌ايم) وليكن خودشان به خويشتن ظلم كرده‌اند

و ميفرمايـــــد:{**إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَـــــيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ**}-يونس:44.

- الله هيچ به مردم ظلم نمي‌كند ، بلكه اين مردم هسـتند كـه (بـا اختيار كفر و ترك ايمان) به خويشتن ستم مي‌نمايند .

152-آيا برای بنده گـان قـدرت و مشـيئت در امـوری كـه مضـاف بـه آنهـا ميباشد وجود دارد يا خير؟

جواب: قبلاً نـيز تـذكر داديم كـه بنـده گـان دارای اراده و مشـيئت در اموری كه مضاف به آنها ميباشد هستند، و بر اساس همين امور ثواب و عقاب برای شان داده ميشود و برای انجام و يا عـدم انجـام همين امـور مكلف گرديده اند، و در انجام و عدم انجام آنها دارای مشـيئت و اراده و اختيار ميباشد كه قرآن و سنت آنرا ثابت كرده است، اما بايد بـه خـاطر داشت كه اراده بنده مطلق نيست كه هرچه بخواهـد انجـام بدهـد، بلكـه اراده وی در برابر اراده مطلق الله نسبی بوده و در آن مواردی كه اللـه قدرت و مشيئت انجام امور و عدم انجام آنرا برايشان داده باشد قدرت و مشيئت دارد، و در آن اموری كـه اراده مشـيئت اللـه نباشـد قـدرت و مشيئت ندارد، زيرا الله متعال ميفرمايد:{**وَمَا تَشَـاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَـاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**}-التكوير:29.

- و نميخواهيد هيچ چيزی را مگر اينگه الله رب العالمين آنرا بخواهد.

پس همانطوريكه ذكر كرديم بنده گـان فـاعلين نيسـتند مگـر آنكـه از طرف الله فاعـل گرديـده باشـند، قسـميكه در نصـوص مشـيئت و اراده بيان گرديد، بناً هرگاه بنده گان موجود نگردند افعال آنها نيز موجود نمی

گردد، پس نتیجه این میشود که قدرت، مشیئت، و اراده بنده گان و افعال آنها تابع قدرت و مشیئت و اراده و فعل الله متعال است، اراده و قدرت و مشیئت و فعل بنده گان عین اراده و قدرت و مشیئت الله نیست، زیرا الله متعال بسیار بالاتر از آنست که تابع اراده کسی باشد، بلکه افعال بنده گان مخلوق الله تعالی بوده و حقیقتاً این امر مضاف به الله میباشد.

و الله حقیقتاً فاعل است و بنده گان حقیقتاً مفعول، الله متعال حقیقتاً هادی است و بنده گان حقیقتاً مهتدی، از همین لحاظ در هر دو نوع فعل اضافت شده میتواند اما برای کسی که فاعل است، طوریکه میفرماید:{**مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا**}-الکهف:17.

- الله هر که را هدایت کند ، راهیاب او است، و هرکه را گمراه نماید ، هرگز سرپرست و راهنمائي براي وي نخواهي يافت.

درین آیت اضافت الله تعالی به هدایت حقیقتاً است، و اضافت برای بنده در اهتداء حقیقتاً است، طوریکه هادی (هدایت کننده) عین مهتدی (هدایت شونده) نیست، همین قسم هدایت عین اهتداء نیست، همینطور گمراه میکند الله کسی که حقیقتاً آنرا بخواهد، و گمراه در حقیقت بنده است، به همین قیاس تصرفات الله بالای بنده میباشد، پس هرگاه کسی فعل و خلق فعل را برای بنده گان نسبت بدهد کافر میباشد[211]، اگر کسی این هر دو را به الله نسبت بدهد این هم کفر است، و حق و هدایت درین امر آنست که (خلقت) افعال را به الله نسبت بدهد و فاعل بودن را برای بنده نسبت بدهد و این دو را حقیقتاً مضاف نماید، که درینصورت صورت شخص مؤمن خواهد بود، زیرا بنده کاسب و فاعل بوده و الله متعال خالق همان افعال میباشد، همانطوریکه میفرماید:{**وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ**}-الصافات:96.

- الله شما را و آنچه عمل میکند را آفریده است.

153-سؤال: آیا الله متعال قدرت این را ندارد که همه بنده گان را مؤمن خلق کند باوجودیکه این کار را دوست هم دارد؟

---

[211] . و دلیل آن نیز قول نبی صلی الله علیه وسلم میباشد که میفرماید:«**صنفان من أمتي لا يردان الحوض و لا يدخلان الجنة القدرية و المرجئة-وفى لفظ- القدرية مجوس هذه الأمة، فإن مرضوا فلا تعودهم و إن ماتوا فلا تشهدوهم /السلسلة الصحيحة:**2748».

-یعنی: دو گروهی از امت من بر حوض کوثر اجازه داده نمیشوند، قدریه و مرجئه – و در لفظ دیگر آمده است- قدریه مجوسوس های این امت هستند هرگاه مریض شدند به عیادت آنها نروید و اگر مردند در جنازه و نمازش حاضر نشوید.

جواب: الله متعال برين امر قـادر مطلـق اسـت طوريكـه ميفرمايـد: {**وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَـاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ**}-المائدة:48.

- براي هر ملّتی از شـما منهج و شـريعتی قـرار داده‌ايم. و اگـر اللـه مي‌خواست همه شما را ملّت واحدي مي‌كرد امّا (چنين نكرد) تـا شـما را در آنچه (از شرائع) بـه شـما داده اسـت بيازمايـد. پس (فرصـت را دريابيد و) به سوي نيكيها بشتابيد.

و ميفرمايد:{**وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًـا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ**}-يونس:99.

- اگر الله مي‌خواست ، تمام مردمان كره زمين جملگي (به صـورت اضــطرار و اجبــار) ايمــان مي‌آوردنــد. آيــا تــو (اي رســول اللــه !) مي‌خواهي مردمان را مجبور سازي كه ايمان بياورند ؟

فائده: از آیات فوق معلوم میگردد که ایمان هر بنده به مشیئت الله تعلق دارد، البته مراد ازین مشیئت، مشیئت لطف و مهربانی الله است، نه اجبار و اکراه ، اما این مشیئت الله تعالی برای همه گان نیست بلکـه برای آن تعداد کسانی هسـتند کـه در تقـدیر ایشـان ایمـان نوشـته شـده است، یعنی ایمان کسانی که به اراده تکوینی الله مقـرر گردیـده باشـد، معتزله این نوع مشیئت الله را، تقـدیر جـبری میگوینـد، یعـنی از طـرف الله جبری وجـود نـدارد تـا کسـی ایمـان بیـآورد هـر کسـی بـه اختیـار و رضایت خود تقدیر را قبول میکند.

تنبیه: اینکه الله متعال همه بنده گان را مؤمـنین، عابـدین، طـائعین، نگردانیده است تقاضای حکمت الله همینطور بوده اسـت، و این سـؤال عین آنسـت کـه اسـماء اللـه متعـال میباشـد ماننـد؛- ضـار، النـافع، و المعطی،المانع، الخافض، الرافع، المنعم، المنتقم، وغیره و دلیل آن نیز اینست که افعال اللـه متعـال مقتضـی اسـماء و صـفاتش میباشـد، پس اعتراض به اللـه متعـال عین اعـتراض بـه اسـماء و صـفات اللـه متعـال میباشد، بلکه حتی اعتراض به الـوهیت و ربـوبیت و عـدالت اللـه خواهـد بود طوریکه میفرماید:{**وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِـدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ، إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ**}-هود:118،119.

- اگر الله مي‌خواست مردمان را (همچون ملائک در يك مسير و بــر يـك برنامـه قـرار مي‌داد و) ملّت واحـدي مي‌كـرد، ولي آنـان هميشـه متفاوت خواهند ماند . مگر كساني كه اللـه بديشـان رحم كـرده باشـد و اللـه بـراي همين (اختلاف و تحقّـق اراده و رحمت) ايشـان را آفريـده

است ، و سخن پروردگار تـو بـر اين رفتـه اسـت كـه جهنم را از جملگي جنّيها و انسانهاي پُر مي‌كنم .

و ابن كثير در تفسـير ميگويـد: از همين جهت اسـت كـه اللـه متعـال ميفرمايـد:«**ومـا كـان لنفس أن تـؤمن إلا بـإذن اللـه و يجعـل الرجس وهو الخبال و الضلال على الذين لا يعقلـون أى حجج الله و أدلته و هو العادل في كل ذلـك في هدايـة من هـدى و إضلال من ضل**[212]».

- براى هيچ كسى اجازه نيست كه مگر بـه اذن اللـه ايمـان بيـآورد، و الله عذاب را نصيب كسانى ميگرداند كه مفسد و گمـراه بـوده و تعقـل نمى كنند، كه برهان و دليل الله براى هر امرى چـه ميباشـد، در حاليكـه او عـادل در همـه امـور اسـت، در هـدايت اش هركـه را هـدايت كنـد، و گمراهى اش كه هركسى را گمراه گرداند.

{**فَسُـبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَـرْشِ عَمَّا يَصِـفُونَ، لَا يُسْـأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ**}-الأنبياء:22-23.

- پس پاک است الله صاحب عرش از آن چيزى هـاى (بـه او نسـبت ميدهنـد) و او را وصـف ميكننـد. در برابـر كارهـائي كـه مي‌كنـد ، مـورد بازخواست قرار نمي‌گيرد، ولي ديگران مورد بازخواست و پرسش قرار مي‌گيرند.

154-سؤال: در دين ايمان به قدر چند مرتبه است؟

جواب: ايمان داشـتن بـه تقـدير (قضـاء و قـدر) ركن اساسـى نظـام توحيد به شمار ميآيد، همانطوريكه ايمان به وسـيله اسـباب اش بنـده را بسوى خير رهنمائى ميكند و از شر منع ميكنـد، و ايمـان بنـده تـا زمـانى درست نميشود كه به تقـدير (قضـا و قـدر) ايمـان نيـآورد و بـه شـريعت عمل ننمايد، همانطوريكه نـبى صـلى اللـه عليـه وسـلم صـحابه كـرام را فرمودند:«**إعملوا فكل ميسر لما خلق له**»،- عمل نمايد زيـرا بـراى صـاحب هـر عمـل كـه جهت آن خلـق گرديـده اسـت عمـل اش آسـان ميگردد.

پس هركسيكه تقدير (قضا و قدر) را نفى ميكند و گمان دارد كه قضا و قدر با شريعت منافى است اين شخص با اين عقيده اش گويـا بـا علم خود قدرت الله را معطل نموده و بنده را مختار مطلـق قـرار ميدهـد، و براى او صفت خالق را ثـابت ميگردانـد و در حقيقت اين را ميگويـد: كـه همه مخلوقات خالقين هستند، و كسيكه تقدير (قضا و قدر) را مطلقاً از قرآن و سنت به اثبات ميرسـانند، در حقيقت محـارب بـا قـرآن و سـنت هستند، و اختيار و قدرت را از بنده نفى ميكننـد، آنچـه را كـه اللـه بـراى بنده داده است و بر اساس آن و به همان اندازه بنده مكلـف و مسـئول

[212]. ابن كثير- التفسير القرآن الكريم-جزء 4 ص 259، سورة يونس:99.

است و به همـان انـدازه بنـده را مـورد امتحـان و ابتلاء قـرار ميدهـد، و هركسيكه الله را به قدر و مجبور گردانيده بنده گان به امـرى كـه خـارج از اختيار و توانائى شان باشد متهم گرداند به اللـه تهمت بسـته اسـت و به الله ظلم را منسـوب گردانيـده اسـت:{**وَ مَن أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَـرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ**}-الأنعام:21.

- چه كسي ظالم تر از آنست كه بـر اللـه دروغ ميبنـدد، يـا آيـات و (نشانه هاى) او را تكذيب مي‌نمايد. مسلّماً ظالمان رستگار نمي‌شوند .

زيـرا اللـه متعـال ميفرمايـد:{**لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَـا آتَاهَا**}-الطلاق:7.

- الله هيچ كسى را بيشتر از آنچه به او داده است مكلف نميگرداند.

و ميفرمايد:{**لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا**}-البقرة:286.

الله براى هيچ كسى بيشتر از توانائى اش تكيف را متوجه نميسازند.

و چنين اشخاص در عقيده خـويش تـابع ابليس عليـه اللعنـة ميباشـد، آنجائيكـه ميگويـد:{**قَـالَ فَبِمَـا أَغْـوَيْتَنِي لَأَقْعُـدَنَّ لَهُمْ صِـرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ**}-الأعراف:16.

- (شيطان) گفت: به آن سببى كه مرا گمـراه داشـتى، من بـر سـر راه مستقيم تو در كمين آنان مى نشينم.

اما مؤمنان حقيقى كسانى هستند كه به تقـدير خـير و شـر از جـانب الله ايمان دارنـد، و اين را ميگوينـد كـه اللـه خـالق همـه اى خـير و شـر است و همه ما به آن منقاد و تسليم هستيم، و هدايت و گمراهى همه از جانب الله است، هركسى را بخواهـد بـه فضـل و خواسـت خـود هـدايت ميكند، و هركسى را كه گمراه كنـد بـه اسـاس عـدالت و خواسـت خـود گمراه مينمايد، و الله متعال صـاحب كمـال علم و كمـال عـدالت اسـت: {**رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَـبِيلِهِ وَهُـوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَـدَى**}-النجم:30.

- رب تو كسـى را كـه از راه اللـه منحـرف شـده باشـد ، و همچـنين كسي را كه راهياب بوده باشد، به خوبي مي‌شناسد.

و درين كار حكمت بالغة و حجت دامغه فعل و ترك الله نهفته اسـت، كه مؤمنين به آن ايمان آورده و در وقت رسـيد خـير بـه ايشـان شـكر و طاعت اللـه را انجـام ميدهـد و در وقت رسـيدن مصـيبت بـه آنهـا صـبر نموده و بـه اللـه توكـل ميكننـد، و حـق شناسـان حـق را در هـر زمـانى ميشناسند و ميگويند:{ **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُـودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**}-الأعراف:43.

- و مي‌گويند : الله را سپاسگزاريم كه مـا را بـدين رهنمـود فرمـود و اگر الله رهنمودمان نمي‌نمود ، هدايت بدست نمي‌آورديم. واقعاً رسولان

الله حق آوردند، نـدا داده مي‌شـود كـه : اين جنت شـما اسـت آن را بـه خاطر اعمالي كه انجام داده‌ايد به ارث مي‌بريد .
و به مانند مشركان و فاسقان نمى گويـد:{**إِنَّمَا أُوتِيتُـهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي**}-القصص:78.
- اين چـيزى كـه بـراى من داده شـده اسـت نتيجـه علم و دانش من است كه نزد خود دارم.
و مؤمنان هرگاه گناهى ازيشان صادر شـود ميگوينـد:{**رَبَّنَـا ظَلَمْنَـا أَنْفُسَـنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِـرْ لَنَـا وَتَرْحَمْنَـا لَنَكُـونَنَّ مِنَ الْخَاسِـرِينَ**}-الأعراف:23.
- الهى! ما بر خويشتن ظلم كـرده ايم و اگـر مـا را مغفـرت نكـنى و بالاى ما رحم نكنى از جمله زيان كاران خواهيم بود.
و به مانند ابليس نميگويند:{**رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي**}-الحجر:39.
- يا رب به آن سببى كه مرا گمراه كردى.
براى مؤمنان هرگـاه تكليـف و مصـيبى برسـد ميگوينـد:{ **الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**}-البقرة:156.
- كسانى اند چون بديشان ابتلاء و مصيبتى اصابت ميكند ميگويند: مـا از آن الله ايم و بسوى او باز ميگرديم.
و مؤمنان چون منافقان نمى گويند:{**وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَـرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًّى لَوْ كَانُوا عِنْـدَنَا مَـا مَـاتُوا وَمَـا قُتِلُـوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْـرَةً فِي قُلُـوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ**}-آل عمران:156.
- و براى بـرادران خـود كـه بـراى مسـافرت ميرفتنـد و يـا بـه جنگى ميپرداختنـد مي‌گفتنـد: اگـر نـزد مـا مي‌ماندنـد ، نمي‌مردنـد و كشـته نمي‌شدند، تا الله اين را حسرتي بر دل آنان كند . و الله است كـه زنـده مي‌كند و مي‌ميراند و الله آنچه را كه مي‌كنيد بخوبى مي‌بيند.

155-نواقض ايمان چه را ميگويند و ايمان داراى چند نواقض است؟
جواب: نواقض ايمـان: يـا شـكننده هـاى ايمـان عبـارت از آن اعمـال اقوال و عقايدى است كه بسبب آن ايمـان شـخص زوال ميپـذيرد- اهـل علم نواقض زيادى براى ايمان ذكر كرده اند كه بزرگترين نواقض ايمـان قرار ذيل است:
1- **شـرك**: و آن عبـارت شـريك سـاختن بـه اللـه متعـال در ذات، اولوهيت، ربـوبيت و يـا در يـك خصوصـيت از خصـائص اللـه و يـا در يـك صفت از صفات الله ميباشد- و به دو قسم است:
أ.**شـرك اكـبر**: كـه در حكم عين كفـر اكـبر ميباشـد، و آن عبـارت از اقوال و اعمال و عقايدى است كه همه نيكى هاى شـخص و اعمـال وى را نابود ميگرداند و صاحب آنرا از اسلام خارج ساخته و از جنت محـروم

ميسـازد و جايگـاه اش را بـراى هميش جهنم ميگردانـد و شـفاعت هيچ شفيع برايش قبول نميشود.

طوريكـه اللـه متعـال ميفرمايـد:{**إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْـرَكَ بِـهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ**}-النساء:48.

- بيگمان الله (هرگز) شرك به خود را نمي‌بخشد ، ولي گناهان جـز آن را از هـركس كـه خـود بخواهـد مي‌بخشـد . و هـر كـه بـراي خـدا شريكي قائل گردد ، گناه بزرگي را مرتكب شده است .

و ميفرمايد:{**إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَـدْ حَـرَّمَ اللَّهُ عَلَيْـهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ**}-المائدة:72.

- بيگمان هر كس شريكي براي خـدا قـرار دهـد ، خـدا جنت را بـر او حرام كرده و جايگاه او آتش (جهنم) است . و ظالمان يار و يـاوري ندارند (تا ايشان را از عذاب جهنّم برهاند).

و ميفرمايـد:{**وَلَقَـدْ أُوحِيَ إِلَيْـكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِـكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ**}-الزمر:65.

- به تو و به يكايك انبياء پيش از تو وحي شده است اگـر شـرك‌ورزي اعمال ات (باطل و بي‌پاداش مي‌گـردد و) هيچ و نـابود مي‌شـود ، و از زيانكاران خواهي بود .

ب. **شرك اصغر**: عبارت از شرك خفى و پائين تر از شرك اكبر و هم رديف كفر اصغر است،يعنى- باعث خـارج شـدن صـاحبش از اسـلام نميگردد، و از جمله نـواقض مطلـق ايمـان نـيز نيسـت، و در آخـرت بـه مشيئت الله گذاشته ميشود اگر خواست او را ميبخشـد و اگـر خواسـت عفو اش مينمايد.

2- **كفر**: در لغت به معنى پوشـانيدن سـتر كـردن چـيزى اسـت، از همين لحاظ دهقان را در لغت عرب كافر نيز ميگويند زيرا بذر را با خاك ميپوشاند.

و در اصطلاح: كفر عبارت از نقيض ايمان و ضد آن اسـت و آن كفـر به الله و به نعمت هاى الله ميباشد.

كفر نيز دو نوع است: أ. كفر اكبر (مخرج من الملـة) ب. كفـر اصـغر (غير مخرج من الملة).

أ. **كفر اكـبر**: و آن عبـارت اسـت كفـرى اسـت كـه از صـاحبش صـفت و مسـمى اسـلام و ايمـان را نفى ميكنـد، و او را از ملت اسـلام خارج ميسازد، و عصـمت و حـرمت اسـلام را ازو بـر ميـدارد، و در دنيـا احكام كفر بالايش جارى گرديده همانطوريكه بـالاى كـافر اصـلى جـارى ميباشد، و حكم مرتد بالايش جارى ميگردد در صورتى كه طـارى بعـد از

اسلام باشد، و در آخرت جزايش جهنم براى ابد ميباشد، و شفاعت شافعين نيز در موردش قبول نمى گردد.

و دليل آن قول الله عزوجل ميباشد طوريكه ميفرمايد:{**وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ**}-البقرة:126.

- و كسي را كه كفر ورزد ، مدّت كوتاهي (از ثمرات اين جهان) بهره‌مند مي‌گردانم و سپس او را (روز قيامت) به عذاب جهنم ناچار مي‌سازم، و چه بد سرانجام و سرنوشتي است!

و ميفرمايد:{**لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ**}-المائدة:17.

- به طور مسلم ، كساني كه مي‌گويند : خدا ، مسيح پسر مريم است ! كافرند.

و ميفرمايد:{**وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**}-البقرة:39.

- و كساني كه كافر شوند و آيه‌هاي ما را تكذيب كنند (و ناديده گيرند) اهل جهنم بوده و هميشه در آنجا خواهند ماند .

ب. **كفر اصغر**: و آن عبارت كفر پائين تر از كفر اكبر است، يعنى سبب خارج شدن صاحب اش از ملت نميگردد، و همينطور مطلق ايمان را از او نفى نمى كند، و در آخرت به مشيئت الله گذاشته ميشود اگر خواست عذاب اش ميكند و اگر خواست عفو اش مينمايد، اگر عذابش كند براى ابد در جهنم باقى نمى ماند.

طوريكه الله متعال ميفرمايد:{**قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ**}-النمل:40.

- كسي كه علم و دانشي از كتاب داشت گفت : من تخت (بلقيس) را پيش از آن كه چشم بر هم زني ، نزد تو خواهم آورد . هنگامي كه سليمان تخت را پيش خود آماده ديد ، گفت : اين از فضل و لطف رب من است . (اين همه قدرت و نعمت به من عطاء فرموده است) تا مرا بيازمايد كه آيا شكر (نعمت) او را بجا مي‌آورم يا ناسپاسي مي‌كنم . هر كس كه شكر كند تنها به سود خويش شكر مي‌كند ، و هر كس كه كفر ورزد، رب من بي‌نياز و صاحب كرم است.

- و مراد از كفر درين آيت كفر نعمت است نه كفر مخرج از ملت.

فائده: از موارد فوق به خوبی معلوم میگردد که شـرك اکـبر و کفـر اکبر در يك درجه قرار دارد، بناً هر شرك و كفر در معـنى لغـوى خـويش از حيث انواع با هم فـرق دارد امـا در اصـل و از حيت دلالات شـرعى و احكام مرتب بر آنها شرك و كفر با هم یکی است.

طوريكه الله متعال ميفرمايد:{**سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَـرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ**}-آل عمران:151.

- در قلبهای كـافران رُعْب و هـراس خـواهيم انـداخت ، از آن‌رو کـه چيزهائي را شريک الله ساخته‌اند.

و ميفرمايـد:{**مَـا كَـانَ لِلْمُشْـرِكِينَ أَنْ يَعْمُـرُوا مَسَـاجِدَ اللَّهِ شَـاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِـهِمْ بِـالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَـالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ**}-التوبة:17.

- مشركاني كه به كفر خويش گواهي مي‌دهنـد حـق ندارنـد مسـاجد الله را آباد كنند . آنان اعمالشـان هـدر و تبـاه اسـت و جاودانـه در آتش دوزخ ماندگار مي‌مانند .

در آيات مذكور شـرك نفس مـدلولات، معـنى و از تبعـات كفـر اکـبر ميباشد، پس در نتيجه در چنين موارد هر شرك كفر و هـر كفـر شـرك و هر مشرك كافر و هر كافر مشرك ميباشد[213].

و در حديث ميآيـد:«**بين العبد و بين الكفـر و الايمـان الصـلاة فمن تركها فقد أشرك**[214]».

- يعنى در ميان بنده و کفر و ايمان اش نمـاز اسـت، پس هـر كسـى نماز را ترك کرد به الله شريك قرار داده و مشرك است.

فائده: همچنان همين حـديث دلالت بـه كـافر بـودن تـارك الصـلاة و خارج شدنش از اسلام به كفر اكبر و نفى ايمان از وى ميباشـد، و فـرق قائل شدن به اينكه جاحد –منكـر- نمـاز كـافر اسـت نـه تـارك آن، قـول باطل و از اختراعات مرجئه خبيث ميباشد، زيرا از لحاظ لفظ و شـواهد اين حديث دلالت به کفر ميکند، اما لفظ- آنست که کفـر درين جـا بـه –الف و لام- معروف آمده است كه مسـترق بـه كفـر را نشـان ميدهـد، و شـواهد از احـاديث قـول عبداللـه بن شـقيق اسـت كـه ميگويـد:«**أن اصـحاب محمـد صـلى اللـه عليـه وسـلم لا يـرون شـياء من الاعمال تركه كفر غير الصلاة**».

---

[213] . راجع كتابنا-اى شيخ ابو يزيد- الكواشف الجلية ص 368، و قواعد فى التكفـير للشيخ ابو بصير الطرطوسى ص 10.

[214] .صحيح الترغيب..:565.

و از عمر رضی الله عنه و معاذ بن جبل و عبدالرحمن بن عوف و علی رضی الله عنهم روایت است که میگویند:«**أن من ترك الصلاة فرض واحدة متعمداً حتى يخرج وقتها فهو كافر مرتد**[215]».

شیخ الاسلام ابن تیمیة میگوید: ***أن التفريق بين المقر بوجوب الصلاة و الجاحد لوجوبها و تكفير الثاني دون الاول أن هذه فروع فاسدة لم تنقل عن الصحابة***[216].

- یعنی: فرق قائل گردیدن میان مقِر به وجوب نماز و انکار کننده وجود نماز، و تکفیر حالت دوم بدون حالت اول عقیده و از فروعات فاسد بوده که از احدی صحابه رضی الله عنهم و ارضاهم نقل نشده است.

و در جای دیگر میگوید: ***أن من قال من الفقهاء أنه إذا أقر بالوجوب و أمتنع عن الفعل لا يقتل او يقتل مع اسلامه فانه دخلت عليه الشبهة التي دخلت على المرجئة و الجهمية***[217].

- آنعده از فقهاء که میگویند: هرکسی به وجوب نماز اقرار نماید و آنرا انجام ندهد کشته نمی شود، و اگر قتل شود با اسلام از دنیا میرود- باید گفت که همانا این شخص دچار تذبذب و شبهه گردیده است آن شبهه که مرجئه و جهمیه نیز به آن گرفتار شده بودند.

156-سؤال: آیا دلایلی وجود دارد که کفر و شرك بغیر از استحلال وجحد –انکار- کفر باشد؟

جواب: دلایلی زیادی وجود دارد اما قبلاً از آن باید دانست که گناهان دو قسم میباشد:

1. ذنب (گناه) مکفر 2. ذنب (گناه) غیر مکفر.

1- **ذنب مکفر**: عبارت از گناهانی است که باعث کفر اکبر صاحب اش میگردد و این هم دو نوع میباشد:

أ. ترك واجبات که داخل در اصل ایمان است، مانند؛ ترك اقرار به شهادتین یا ترك کفر به طاغوت، ویا ترك الصلاة، و یا ترك ولاء و براء، که برآن کفر تکذیب نیز میگویند، زیرا هنگامیکه قلب بر آن عملی که مطمئن و تصدیق کننده آن نباشد درینصورت ایمان موجود نمیگردد، و این نوع کفر کفر منافقت است، بناً هر حکم را شریعت انجام آنرا در اصل ایمان قرار داده و ترك آنرا کفر کفته است، با ترك آن بنده از اسلام خارج میگردد.

---

215 . جمیع الروایات فی صحیح الترغیب و صحیح الجامع: فصل الترهیب من ترك الصلاة.

216 . مجموعة الفتاوی:ج22، ص48.

217 . مجموعة الفتاوی:ج7 ص 616.

ب. انجام محرمات که با اصل ایمان در تضاد بوده و منافی آن باشد، مانند؛ دشنام دادن به الله و رسول او صلی الله علیه وسلم، یا استغاثه از غیر الله عزوجل، ویا ذبخ بغیر اسم الله و لغیر الله تعالی- که در نوع خویش این کار ها حرام بوده و با اصل ایمان در تضاد قرار دارد، و فاعل آن کافر میگردد.

بناً هر گاه بنده به ترك واجبات مکفره و یا داخل شدن به محرمات مکفره مبادرت ورزد، بدون شك ایمان از وی نفی گردیده و کافر است، یعنی به مجرد انجام و یا ترك كافر میشود، و شروط که علماء ضاله مرجئه گذاشته اند مانند؛ تحقق جحد یا انکار و اطمئنان قلبی به آن عمل مکفره و یا استحلال عمل وغیره همه اقوال باطل و بدون حجت و برهان از قرآن و سنت میباشد، و بر الله و رسولش تهمت بسته میکنند- زیرا آیات و احادیث صحیح دلالت به کفر چنین اشخاص دارد، از همین لحاظ رسول الله صلی الله علیه وسلم و سلف صالح غلاة مرجئه را تکفیر نموده است و قبلاً آنرا ذکر کردیم.

بعضی از علماء کم فهم این قول امام طحاوی را برای دفاع از مذهب باطل مرجئه حجت میگیرند، طوریکه امام طحاوی میگوید: ***و لا يخرج العبد من الايمان إلا بجحود ما أدخله فيه.***

- تا زمانی ایمان از بنده نفی نمیگردد که از آن امر کاملاً انکار نماید.

اما باید بگویم که استدلال به این قول طحاوی کاملاً درست نبوده زیرا منظور طحاوی ازین حرف –علیه خوارج بوده-یعنی شخص با گناهان غیر مکفره کافر نگردیده و خونش حلال نمی شود، اما آنچه که اشاعره و ماتریدیه امروزی به آن استدلال میکنند همه گناهان مکفره است، و قول معروف اهل السنة و الجماعة درین مورد نیز واضح است که میگویند: ***و لا نكفر مسلماً بذنب ما لم يستحله.***

- هیچ مسلمانی را تکفیر نمی کنیم تا آنکه آنرا حلال نداند.

این هم در باره گناهانی است که غیر مکفر میباشد، مانند؛ کسی که شراب مینوشد اما آنرا حرام نیز میداند بناً این شخص کافر نیست- تا زمانیکه این خمر نوشیدن را حلال نداند-.

و همچنان از قول امام طحاوی نیز معلوم میگردد که این شخص را مسلمان میداند- یعنی شخصی که چنین گناهی را انجام داده که مکفر نبوده است، بناً استدلال به این قول امام طحاوی کم فهمی آنتعداد مرجئه احناف غالی است که چنین شروط را برای تأئید عقاید خرافی خود میآورند، طوریکه هرگاه ازیشان از چنین مسئله سؤال کرده شود عاجل همین پاسخ را میدهند طوری که هیچ دلیلی دیگری درینمورد نباشد.

اما باید بگویم هر کسیکه فعل یا ترك فعلی را که در ذات خود مکفر باشد با جحد و یا بدون جحد مرتکب گردد کافر میگردد.

1- دليل: الله متعال ميفرمايد:{**يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ**}-التوبة:74.
- منافقان به الله سوگند مي‌خورند كه قول (كفر آميز) نگفته‌اند، در حالي كه قطعاً سخنان كفرآميز گفته‌اند و پس از ايمان آوردن ، به كفر برگشته‌اند.
استدلال: درين آيت مجرد قول باعث کفر آن افراد گرديده است بدون اینکه قید یا شرط استحلال و جحد برآن آورده شده باشد.

شيخ الاسلام ابن تيمية ميگويد: ***و قد ذكر كلمات الكفار القرآن و حكم بكفرهم و استحقاقهم الوعيد به***[218]***.***
- الله متعال کلمات کفار را در قرآن ذکر کرده است و به کفر آنها نیز حکم نموده است و آنان را (به مجرد قول شان) مستحق عذاب دانسته است.
2- دليل: الله متعال ميفرمايد:{**يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ، وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ، لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ**}-التوبة:64-66.
- منافقان مي‌ترسند كه سوره‌اي برعليه ايشان نازل شود آنچه را در دل دارند به بريشان آشكار سازد . بگو : هر اندازه مي‌خواهيد استهزاء كنيد ، بيگمان الله آنچه را كه از آن بيم داريد آشكار و هويدا مي‌سازد. اگر از آنان بپرسى، مي‌گويند : (مراد ما طعن و مسخره نبوده بلكه با همديگر) بازي و شوخي مي‌كرديم . بگو : آيا به الله و آيات او و رسول اش بازي و شوخي ميكنيد؟ ! عذرخواهي نكنيد. شما پس از ايمان‌آوردن ، كافر شده‌ايد.

استدلال: شيخ الاسلام ابن تيمية ميگويد: ***فقد أخبر أنهم كفروا بعد ايمانهم مع قولهم: أنا تكلمنا بالكفر من غير اعتقاد له بل كنا نخوض و نلعب و بين أن الاستهزاء بآيات الله كفر.***
- الله متعال خبر داده است که آنها به مجرد قول شان بعد از ایمان کافر گردیده اند: با وجود که گفتند ما این سخن کفر را باوجود اعتقاد قلبی نگفته ایم بلکه از روی بازی و سرگرمی گفته ایم –تا مشقت سفر را احساس نکنیم- اما الله متعال این را واضح گردانیده

[218] . مجموعة الفتاوى: ج7 ص 558.

است كه مجرد استهزاء – قول به استهزاء يا عمل به استهزاء- كفر است.
ابليس به مجرد ترك سجده تعظيم به آدم عليه السلام و عناد از حكم الله كافر گرديد.
و شيخ الاسلام ابن تيميه در تحت همين آيت ميگويد: ***فدل على أنهم لم يكونوا عند انفسهم قد آتوا كفرا بل ظنوا أن ذلك ليس بكفر فبين أن الاستهزاء بالله و آياته و رسوله كفر يكفربه صاحبه بعد ايمانه***[219].
- اين آيت دلالت به آن دارد كه آنها در دل هايشان گمان برين نداشتند كه اين عمل و قول كفر است بلكه گمان داشتند كه كفر نيست، اما الله واضح ساخت كه مجرد استهزاء -بدون استحلال و اطمينان قلبى- به الله و رسولش كفر بوده و صاحب اش را بعد از آنكه ايمان آورده است كافر ميگرداند.

3- دليل: الله تعالى مفرمايد:{**وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا، وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا، قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا**}-الكهف:35-37.
- در حالي كه بر خويشتن ظلم ميكرد ، به باغش گام نهاد و گفت : من باور نمي‌كنم هرگز اين (باغ سرسبز) نابود شود و به فنا رود . و باور ندارم كه قيامت برپا شود . اگر هم من به سوي رب خويش برگردانده شوم مسلّماً سرانجام بهتري و جايگاه خوبتري از اين (باغ و زندگي) خواهم يافت . دوست (مؤمن) او ، در حالي كه با وي گفتگو داشت ، بدو گفت : آيا منكر كسي شده‌اي كه تو را از خاك و سپس از نقطه آفريده است ، و بعد از آن تو را مرد كاملي كرده است ؟ !
استدلال: درين آيت مصاحب اش آنشخص را صرفاً به قول مكفر تكفير نمود، و مراد ازين كفر نيز كفر اكبر است آنجا كه به قيام قيامت شك نمود و گفت: **وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً.**

4- وميفرمايد:{**وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا**}-النساء:140.
- الله در كتاب (قرآن) بر شما نازل كرده است كه چون شنيديد به آيات الله كفر ورزيده مي‌شود و آيات الله به استهزاء گرفته مي‌شود ،

[219] مجموعة الفتاوى:ج7، ص 273.

با چنين كساني منشينيد تا آن گاه كه به سخن ديگري بپردازنـد. بيگمـان در اين صـورت شـما هم مثـل آنـان خواهيـد بـود. شـك نيسـت كـه اللـه منافقان و كافران را همگي در جهنم گرد مي‌آورد.

استدلال: درين آيت الله متعال آن اشخاص را به مجرد نشســتن در مجالس كفری –استهزار بـه دين و كفـر بـه آن- منـافق و كـافر خوانـده است.

5- و ميفرمايد{ **لَقَـدْ كَفَـرَ الَّذِينَ قَـالُوا إِنَّ اللَّهَ هُـوَ الْمَسِـيحُ ابْنُ مَرْيم**}-المائدة:17.

- يقيناً كافر ميگردنـد آنانكـه ميگوينـد اللـه همانـا مسيح بن مـريم است.

6- دليل: رسول الله صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:«**بين الرجـل و بين الكفر و شرك ترك الصلاة**»[220].

فائده: در حديث مذكور تـرك الصـلاة بـدون انكـار وجـوب آن بـاعث كفر شخص ميگردد، و همينطور در نصـوص قبلی هيچ نـوع شـرط بـرای استحلال و جحد از آن گذاشته نشده است و صحابه نيز به همـان شـكل اين نصـوص را حمـل ميكردنـد، و هيچ نـوع قيـودی در حـدود اللـه نمی گذاشتند.

طوريكه شيخ الاسلام ابن تيميه ميگويد: ***و بالجملة فمن قال او فعل ما هو كفر كفر بذلك و إن لم يقصـد أن يكـون كـافرا لا يقصد الكفر أحد إلا ما شاء الله***[221].

- و بطور خلاصه هرگاه كسی قول و يا فعل مكفر را انجـام بدهـد بسبب آن كافر ميگردد، هر چنـد قلبـاً آن عمـل را نخواسـته باشـد، زيـرا هيچ كسی كفر را نمی خواهد مگر آنكه الله آنرا بخواهد.

7- و نـبی صـلی اللـه عليـه وسـلم ميفرمايـد:«**إن الرجل ليتكلم بالكلمة لا يرى بها بأسا يهوي بها سبعين خريفا فی النار**[222]».

- شخص گاهی سخنی را ميگويد كه اصلاً به آن توجه نمی كند اما بـه سبب آن هفتاد مرتبه (خزان) در جهنم تنزل ميكند.

و ميفرمايد:«**إن العبد ليتكلم بالكلمة من سخط الله تعالى لا يلقي لها بالاً يهوي بها في جهنم**[223]».

---

[220] .مسلم، صحيح الجامع.

[221] . الصارم المسلوم: ص 177.

[222] . صحيح سنن الترمذی:1884.

[223] .البخاری.

- شخص گاهی سخنی میگوید که به باعث قهر و غضب اللـه میگـردد و خودش به آن توجه نیز نمی کند، اما بسـبب آن اللـه او را بـه جهنم داخل میسازد.

فائده: در نصـوص فـوق کلمـات «لا یلقی بهـا بـالا» و «لا یـری بهـا باساً» نشان دهنده آنست که شخص نه به قول خـود قصـد داشـته و نـه آنرا میشاخته است، که اسـتحلال و اعتقـاد قلـبی بعیـد از آن اسـت امـا بسبب آن قول خویش داخل جهنم میگردد.

و قبلاً تذکر نیز دادیم که خاتمه هرشخص ولو بـه گفتن لا إلـه إلا اللـه تمام شود، مؤمن است و اگر بـه فعـل مکفـر انجـام شـود جـایش جهنم برای ابد خواهد بود، طوریکه نبی صلی اللـه علیـه وسـلم میفرمایـد:«**لا تعجبوا بعمل أحد حتى تنظروا بما يختم له، فإن العامل يعمل زماناً من دهره أو برهة من دهره بعمل صـالح لـو مـات عليـه دخـل الجنـة، ثم يتحـول فيعمـل عملاً سـيئاً، إن العبـد ليعمـل زمانـاً من دهـره بعمـل سـيء لـو مـات عليـه دخـل النـار، ثم يتحول فيعمل عملاً صـالحاً إذا إراد اللـه بعبـدٍ خـيراً اسـتعمله قبل موته فوقفه لعمل صالح، ثم يقبض عليه**»[224].

- به عمل هیچ یکی از خود تعجب نکنید، تا آنکه نبینید خاتمه او چگونه پایان میآبد، زیرا که عمل کننده شاید يك مدت زمان را و یا بخش از آنرا عمل صالح انجام میدهد که اگر به آن بمـیرد، داخـل جنت میشـود، بعـداً متحول گردیده و عمل بدی را انجام میدهد؛ و بنـده گـاهی تمـام اوقـات عمر خویش را عمل بد انجام میدهـد کـه اگـر بـه آن بمـیرد داخـل جهنم میگردد، ولی متحول گردیده عمل صالحی انجـام میدهـد، و هرگـاه اللـه بالای بنده خویش اراده خـیر نمایـد، او را قبـل از مـرگ اش بهرمنـد بـه موافقت عمل صالح میسازد،و یا او را باز میدارد».

8- و روایت است که شـخص در مجلس علي و شخصـی در مجلس معاویه رضی الله عنهم گفتند:***ما قتل كعب بن الأشرف إلا غـدراً ! فأمر علي- او معاوية- بضرب عنقه***[225].

- یعنی: قتل کعب بن اشرف یهودی بـا غـدر صـورت گـرفت: پس علي و در روایت دیگر معاویه امر به زدن گردنش داد.

درین روایت علماء سلف میگوینـد: کـه دشـنام دهنـده اللـه و رسـول زندیق است و انتساب غدر و بی عدالتی نـیز عین طعن و شـتم بـر آنهـا میباشد- و از زندیق استتابت صورت نمیگیرد زیرا به گفته شـیخ الاسـلام

---

[224] . اخرجه احمد و غيره، السلسة الصحيحة:1334.

[225] . الصارم المسلول:ص 91، و قواعد في التكفير-للشيخ ابى بصير الطرطوسى-ص121.

ابن تیمیه در «الصارم المسلول على شاتم الرسول» طاعن به دين الله امام کفر –آئمه طواغیت- میباشد.

9- **اجماع امت**: اجماع صحابه کرام به کفر مانعین زکات به مجـرد منع بـدون التفـات بـه اعتقـاد و اقـرار داشـتن آنهـا بـه وجـوب آن قائـل بودند[226].

ابوبکر رضی الله عنه مانعین زکات را مرتدین خوانده و قتـل ایشـان را واجب دانسـته و از مـردان شـان غلام و از زنانشـان کنـیز گـرفت و گفت:«**والله لأقاتلن من فرق بين الصلاة و الزكاة**».

- به الله قسم کسی را که میان نماز و زکات فـرق قائـل میگـردد خواهم کشت.

و قبلاً نیز ذکر کردیم که صحابه به کفر تارك الصـلاة اجمـاع داشـتند، طوریکه ابن القیم را این اجماع را نـیز در کتـاب خـود «الصـلاة» ص 15 و ابن حـزم در «المحلی» ج2 ص242 آورده اسـت و ابـوبکر بین نمـاز و زکات فرق قائل نبود و سـایر صـحابه نـیز بـالای این کـار ابی بکـر جـرح نکردند، و اگر میکردند حتماً روایات آن برای مان میرسید، بناً ترك زكات و الصلاة بدون انکار آن کفر و ارتداد میباشد، و ابوبکر اعلم الامة است، طوریکه شیخ الاسـلام ابن تیمیـه میگویـد: ***و أن ابـا بكـر أعلم الامـة بالباطن و الظاهر و حكى الاجماع على ذلك غير واحد***.[227]

8- و ابو بکر عـالمترین امت در علم بـه ظـاهر و بـاطن بـوده و این اجماعی است که همه علماء آنرا حکایت نموده اند.

از شیخ محمـد بن ابـراهیم آل الشـیخ سـؤال کـرده شـد آیـا قتـال بـا مانعین زکات از وجهه ارتداد ایشان بود؟ در جواب گفت: ***الصحيح أنـه ردة لأن الصـديق لم يفـرق بينهم و لا الصـحابة و لا من بعدهم***[228].

- این صحیح است که قتال ابوبکر بـا مـانعین زکـات از وجهـه ارتـداد بود، برای اینکه ابوبکر میان آنها فرق قائل نشـد و سـایر صـحابه نـیز این فرق را قائل نگردیدند، و نه کسانیکه بعداز ایشان بودند.

فائده: اجماع کفر مانعین زکات را تعداد زیادی از علماء نقـل کـرده اند مانند؛ قاضـی ابـو يعلي در «الاحکـام السـلطانية» ص.330، ابـوبکر الجصاص الحنفی در «احکـام القـرآن» در تفسـیر سـورة النسـاء، شـیخ الاسلام ابن تیمیة در مجموعة الفتاوی، ج28،ص519،

---

[226] البخاری:6924،6925.

[227] . مجموعة الفتاوی: ج13،ص227.

[228] . فتاوی و رسائل الشیخ محمد بن ابراهیم: ج6 ص202.

شيخ الاسلام ابن تيمية ميگويد: ***و قد أتفق الصحابة و الأيمة بعدهم على قتال مانعي الزكاة و إن كانوا يصلون الخمس و يصومون من شهر رمضان و هؤلاء لم يكن لهم شبهة سائغة، فهذا كانوا مرتدين و هم يقاتلون على منعها و إن اقروا بالوجوب كما أمر الله***[229].

- صحابه و آئمه امت بعد ازيشان به اين امر اتفاق نموده اند كه مانعين زكات كشته ميشوند، هرچند نماز هاى پنج گانه را اداء نمايند و ماه رمضان را روزه بگيرند، و به شبهه اى كه به سبب آن خود را كافر و مرتد بدانند نيز برايشان پيش نگردد، باوجود آن هم ايشان مرتد بود و قتال آنها به سبب ندادن زكات واجب ميباشد اگر چه به وجوب آن همانطوريكه الله امر نموده است اقرار داشته باشند.

و در جاى ديگر ميگويد: ***و اذا كان السلف قد سموا مانعي الزكاة مرتدين مع كونهم يصومون و يصلون و لم يكونوا يقاتلون جماعة المسلمين فكيف بمن صار مع اعداء الله و رسوله قاتلا للمسلمين***[230].

- و هنگاميكه سلف مانعين زكات را مرتدين نامگذارى نمودند، با وجوديكه علم داشتند كه ايشان نماز ميخواندند، و روزه ميگرفتند، و با جماعت مسلمانان با كفار نيز قتال ميكردند، پس حالت آن كسانى چگونه خواهد بود كه با دشمنان الله و رسولش يكجا شده و با مسلمانان قتال ميكنند؟

فائده: الله شيخ الاسلام را رحمت كند كه در آنزمان اين سخن را گفته بود، اما اين كار به شديد ترين نوع آن در زمان ما انجام ميگردد و در نظام هاى طاغوتى موجود با وجود آنكه اين طواغيت نه نماز ميخوانند و نه زكات ميدهند و همه حدود الله و احكام او را تعطيل كرده اند و در مقابل شريعت الله شريعت سازى و قانون سازى مى كنند، و مردم را ملزم به پيروى از آن مى نمايند، با يهود و نصارى و متجاوزين و اشغالگران صليبى موالات كرده و ازيشان حمايت خود را اعلان مينمايند، مجاهدين را تروريست، افراط گرا، نظام اسلام را نظام زور گوئى و رواج قديم و ارتجاعى ميشمارند، با كفار آشكارا دوستى نموده و با آنها كمك و همكارى مى نمايند، از قوانين كفرى با شمشير و اسلحه دفاع ميكنند، مجاهدين و طالبان را ميكشند و به ايشان نسبت هاى بدى را استعمال ميكنند و بى عزتى آنها را مينمايند، زن و اولاد هايشان را توهين ميكنند، به ريش و شعاير اسلامى استهزاء ميكنند بلكه

[229]. مجموعة الفتاوى: ج28، ص519.
[230]. مجموعة الفتاوى: ج28، ص531.

همه عقايد اسلامی را بـه مسـخره میگیرنـد، اسـلام را نیازمنـد مجـالس پارلمـانی و قـوانین وضـعی میداننـد، و غـیره کفریـات شـان کـه دارنـد؟ بعضی از علماء مرتد دربار طواغیت فتوی میدهند که ایشان کافر نبـوده و خروج علیه شان جواز ندارد، زیرا آنها نماز میخوانند و کلمـه میگوینـد- لعنت الله بر این چنین مدافعین طواغیت که علم شان بـهماننـد؛ ابلیس نتوانست جلو کفر و طغیان شان را بگیرد، پس کشتن چنین علماء مرتد بالای هر مسلمان فرض عین است زیرا ضرر آنها از لشکر مدافع مسلح طواغیت بیشتر است،و در حکم طاغوت و زندیق میآیند و امـام در کفـر خود هستند، طوریکه الله متعال میفرمایـد:{**وَإِنْ نَكَثُـوا أَيْمَـانَهُمْ مِنْ بَعْـدِ عَهْـدِهِمْ وَطَعَنُـوا فِي دِينِكُمْ فَقَـاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْـرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ**}-التوبة:12.

- و اگر سوگند های خود را پس از عهد خویش شکستند ، به شـما در دین تا طعن وارد کردند، پس با آئمه کفر بجنگید زیـرا ایشـان را ایمـانی (سوگندی) نیست. شاید ازین کار خویش باز ایستند.

مگر افسوس زمانیکه از این چنین مرتدین پرسید شود که بـرای چـه با امریکا و حلفائی اش بر ضد مجاهدین و امارت اسلامی کمك میکنیـد، این علماء و ملاها مرتد و سیاسیون مرتد و حکومتیان مرتـد و جنرالهـای مرتد وزیران مرتد فوراً در پاسخ میگوینـد: مـا میخـواهیم کـه کشـور را نجات بدهیم- اگر ما بایشان نباشیم و تو نباشـی همـه مملکت را غصـب مکنند ما میخواهیم از آنها استفاده کـنیم کشـور را آبـاد کـنیم....و سـایر دلائل واهی فلسلفی- در حالیکه حقیقت آنست که چنین اشـخاص مرتـد کافر و لنده غر نسبت به عبدالمطلب هم در کفـر شـدید هسـتند، روایت از که از عبدالمطلب پرسیدند که ابرهه با لشکر خـویش میخواهـد کعبـه را ویران کند باید مـانع آنهـا شـویم: این شـخص بی ایمـان و بی غـیرت گفت: ***إن للبيت رب سيمنعهم****-یعنی:* آن خانـه از خـود صـاحب دارد پس از خانه خود حفاظت کند و مانع شان گردد.

اما امروز این اشخاص نسبت به عبـدالمطلب آنقـدر بی ایمـان و بی غیرت هستند که بر علاوه آنکه از خانه خود دفاع نمی کنند، بـه اللـه نـیز عقیده ندارند، و سرزمین اسلام را برای اسلام نمی شناسند.

تنبیه: این مسئله را بخاطر آن طویل ساختیم که ثابت گردد مـانعین زکـات بـا وجـود آنکـه بـه وجـوب آن اقـرار داشـته باشـند کـافر و مرتـد میباشند، زیرا در کتب بعضی متأخرین ماننـد؛ ابـو سـلیمان الخطـابی در «معـالم السـنن» در شـرح سـنن ابی داود و ابن حجـر در فتح البـاری میگویند: اطلاق لفظ مرتد و ارتداد مانعین زکـات از بـاب مجـاز و تغلیب

بـوده اسـت زيـرا آنهـا بـاغى بـودن امـا از زكـات و وجـوب آن انكـار نداشتند[231].

و قبلاً ما اقوال صحابه و سلف را درين مورد به تفصـيل ذكـر كـرديم كه ايشان اجمـاع بـه ارتـداد آنهـا داشـته و چـنين مسـائل را هرگـز پيش نكردند و سؤال نه نمودند بلكه آنها را به صورت اجمـالى مـانعين زكـات خوانده و مرتد گفتند، بناً در مقابل آنها قول متأخرين اعتبار نداشته و بـه آن نبايد التفات صورت گيرد- والله اعلم.

خلاصه: از نصوص كتاب و سنت و اجماع صحابه كه قبلاً بيان كرديم به وضاحت معلوم گرديد كه گناه اگر مكفـر باشـد – هـر چنـد بـه مجـرد قول و فعل و يا عمل باشد باعث خروج شـخص از اسـلام و نفى ايمـان اش ميگردد، هرچند به استحلال آن قائل نباشد و يا از آن انكـار نكنـد- و اين مورد استحلال و انكار فقط از طرف فرقه هاى خاصى چون مرجئـه و اشاعره و ماترديه اقامه ميگردد و در ميان سلف چنين مسائل موجود نبوده است.

2- **ذنوب مفسقه يا غير مكفره**: عبارت از آن نوع گناهان اسـت كه بزرگ يا كبيره بوده و در دنيا برآن حد و در آخرت وعيـد وجـود دارد- اما با انجام آن شخص كافر نميگـردد و حـدود شـخص مرتـد نيز بر او جارى نميگردد، همچنان اين نوع گناهان به اصـل ايمـان خلل وارد كرده و ايمان شخص را كم ميكند، ولى اصل ايمان اش را نقض نمى نمايد بناً ازين لحاظ فاعل كبـائر كـافر نمى گـردد، و دوقسم ميباشد:

أ. **ترك واجبات** كه در ايمان شخص داخل است- مانند؛ ترك جهاد في سبيل الله هنگاميكه فرض عين گردد، طوريكه در مورد وعيد شـديد آمـده اسـت:{**إِلَّا تَنْفِـرُوا يُعَـذِّبْكُمْ عَـذَابًا أَلِيمًا وَيَسْـتَبْدِلْ قَوْمًـا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**}-التوبه:39.

- اگر براي جهاد بيرون نرويد ، الله شما را عذاب دردناكي مي‌دهد و قومي را جايگزينتان مي‌سازد كـه غـير از شـمايند و هيچ زيـاني بـه اللـه نمي‌رسانيد و الله بر هر چيزي توانا است.

و يا راست نگفتن، به وعده پايبند نبودن، با پدر و مادر نيكى نكردن و غيره واجبات.

ب. **انجام محرمات** كه در اصل ايمان شـخص خلـل و كمى بوجـود مي‌آورد، ماننـد؛ نوشـيدن خمـر، زنـا كـردن، سـرقت نمـودن، سـود خورى،غيبت، قتل، وغيره...

[231] . فتح البارى ج 12ص277.

بناً هركسيكه به انجام چنین گناهـان مبـادرت ورزد فاسـق و مسـحق عذاب در دنیا و آخرت بوده اما كافر نمی باشد، و از دایره اسـلام خـارج نمیگردد، زیرا اصل ایمان با وی باقی میماند- و اگر كسی بگوید شیطان به سبب فسق كافر گردید و آیات زیـادی وجـود دارد كـه دلالت بـه كفـر فاسق می نماید در جواب میگویم نظر به اصل فسق نیز دو نوع است:

1. فسق مكفره یا اكبر 2. فسق غیره مكفره یا اصغر.

-1 **فسق مكفره**: آنست كـه سـبب نفی مطلـق ایمـان از شـخص گردیده و وی را از اسلام خارج میگرداند، طوریكه الله متعال میفرمایـد: {**وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ**}-الكهف:50.

- آن گاه را كه ما بـه ملائـک گفـتیم : بـراي آدم سـجده كنیـد . آنـان همگي سجده كردند مگر ابلیس كه از جنّیـان بـود و از امـر رب خـویش خروج و تمرّد كرد.

و یا میفرماید:{**وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ**}-البقرة:99.

- بي‌گمان ما آیه‌هاي روشني براي تو فرستادیم و جز فاسقان كسـي بدانها كفر نمي‌ورزد .

و یـا میفرمایـد:{**وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**}-المائدة:47.

- و كسي كه بدانچه خداوند نازل كرده است حكم نكنـد ، او و امثـال او متمرّد هستند .

و یـا میفرمایـد:{**الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**}-التوبة:67.

- مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروه هستند . آنان همدیگر را به كـار زشـت فـرا مي‌خواننـد و از كـار خـوب بـاز مي‌دارنـد و دسـت مي‌كشند . الله را فراموش كرده‌اند و الله هم ایشان را فراموش كـرده است، واقعاً منافقان فاسقان هستند .

كه درین نصوص متذكره فسق مكفره بوده و هم ردیـف كفـر اكـبر و شرك اكبر از حیث خارج ساختن صاحب اش از ملت میباشـد، و مطلـق ایمان را از آنشخص نفی میكند و احكام شرك و كفر اكبر بالای صـاحب آن مرتب میگردد.

-2 **فسق غیر مكفره (اصغر)**: فسـق پـائین تـر از فسـق اكـبر بوده و مطلق ایمان را از شخص نفی نمی كند، و سـبب خـروج شـخص از اسلام نیز نمی گردد.

مانند؛ اين قول الله متعال:{**الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ**}-البقرة: 197.

- حجّ در ماههاي معيّني انجام مي‌پذيرد. پس كسي كه ، حجّ را بر خويشتن واجب كرده باشد، در حجّ آميزش جنسي با زنان و فسق و جدالي نيست.

و ميفرمايد:{**وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ**}-البقرة:282.

- و نويسنده و گواه نبايد كه زيان ببينند و نبايد كه زيان برسانند ، و اگر چنين كنيد اين برشما فسق به حساب ميآيد.

و طوريكه در حديث ميآيد:«**سباب المسلم فسوق و قتاله الكفر**».

- دشنام دادن مسلمان به مسلمان فسق و قتل آن كفر است.

كه قتل و دشنام وارد در حديث فسق غير مكفره و غير مخرج از ملت است.

بناً هرگاه فسق شخص مكفر بود به سبب ارتداد كشته ميشود، و اگر فسق غير مكفر و محدود به حدود باشد حد بالايش در دنيا تطبيق ميگردد، مانند؛ نوشيدن خمر، يا زنا، و يا قتل....و يا اينكه كفاره و ديه گناه بالايش واجب ميگردد، اما اگر فسق غير مكفر شخص محدود به حدود نباشد، مانند؛ دروغ گفتن، دشنام دادن مسلمان، وعده خلافى....وغيره در صورت كه براى قاضى معلوم گرديد متواند نظر به شخصت و كركتر و اصلاح پذيرى شخص وى را تعزير نمايد و اگر پنهان ماند، و به همان گناه بدون توبه بميرد به مشيئت الله واگذار ميشود اگر خواست عفو اش ميكند و اگر خواست عذاب اش ميكند اما براى هميش در جهنم باقى نمى ماند.

طوريكه نبى صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:«**و من أصاب من ذلك شيئا فعوقب في الدنيا فهو كفارة له و من أصاب من ذلك شيئا ثم ستره الله فهو الى الله إن شاء عفاء عنه و إن شاء عاقبه**[232]».

- و هركسى كه چنين گناهان بر او رسيد-مرتكب شد- پس در دنيا بايد عقاب كرده شود، يعنى جزاء گناه خويش را ببيند، كه اين جزاء كفاره و يا محو كننده گناه از وى ميباشد، اما هرگاه كسى چنين گناهى بروى اصابت كرد – مرتكب شد- و الله آنرا پوشانيد پس به الله راجع ميگردد، - و در روز قيامت- اگر خواست ميبخشد و اگر خواست عذاب اش ميكند.

[232]. متفق عليه.

استدلال: در آخرت به مشیئت الله گذاشتن عاقبت چنین اشخاص به دلیل ذیل است:{**إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ**}-النساء:48.

- بیگمان الله شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی بخشد، و پائین از آنرا از هرکسی بخواهد میبخشد.

اما باوجود آنکه در جهنم عذاب کرده میشود، بالآخر به ذرایع مختلف از آن بیرون کشیده میشوند، مانند؛ نفع رسانیدن لا إله إلا الله برایشان در صورتیکه با شروط آن در وجود شخص تحقق یافته باشد، و یا شفاعت شافعین، و شفاعت نبی صلی الله علیه وسلم، کار های خیر شخص در دنیا، و رحمت الله وغیره اسباب باعث دخول آنشخص در نهایت به جنت میگردد.

که در حدیث آنشخص گنهکار که بالاخره داخل جنت کرده میشود در روایت بخاری بتفصیل ذکر شده است ، طوریکه شخص با بیرون شدن از جهنم شکر الله را میکند و میگوید یا الله بعداز آنکه از جهنم بیرونم کردی از تو چیزی دیگر نمی خواهم...اما باز هم از الله میخواهد تا او را با جنت نزدیك نماید....و به همین ترتیب تا آنکه داخل جنت کرده میشود، و در جنت آنان بنام جهنمیان مسمی میباشند[233].

اما باید خاطر نشان سازیم که مصداق قول امام طحاوی در اصل درینجا میباشد، که در صورت که شخص ذنوب غیر مکفره را حلال بداند، درین حالت شخص کافر میگردد، و استحلال شرط تکفیر معین برای مستحل ذنوب و معاصی است.

طوریکه درین مورد شیخ الکشمیری در کتابش إکفار المحلدین... می گوید: هر که کفرش از جهت انکار یك امر ضروری در دین مانند؛ استحلال خمر باشد، ضرور است برای بازگشت به اسلام از این قول خویش رجوع نماید، چون باوجود آنکه کلمه شهادتین را اقرار داشت، به عدم حرمت خمر قائل گردید، بناً باید برای دوباره مسلمان شدن همراه با نطق به شهادتین براءت خویش را از قول سابقش یعنی عدم حرمت خمر نیز اظهار کند، همان طوریکه اقوال شافعیه به این موضوع صراحت دارد، و در کتابات شان چون «رد المختار علی در المختار» و «جامع الفصولین» در موضوع ارتداد ظاهر است؛ باز اگر باوجود انکارش کلمه شهادت را از روی عادت تلفظ نماید هیچ نفعی برایش نمیرساند، تا آنکه از آنچه گفته است رجوع نکند، و حکم کفر نیز از وی تا آنزمان برداشته نمی شود.

همانطوریکه در مورد قدامة بن مظعون و اصحابش که خمر را برای مؤمنین حلال میدانستند و از آیت {**لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا**

---

[233] البخاری:7450.

الصَّالِحَاتِ}-المائده:93.تأويـل خطـاء نمـوده بودنـد، و گفتـه بودنـد مـا ايمان هم آورده ايم و از الله هم ميترسيم، پس نوشيدن خمـر بـراى مـا حلال اسـت، و عمـر از علي در مـورد شـان پرسـيد: ***مـا تقـول يـا ابالحسن فيهم قال: أرى أن تسـتتيبهم فـإن تـابوا ضـربتهم ثمانين لشربهم الخمر، و إن لم يتوبـوا ضـربت أعنـاقهم؛ قـد كـذبوا على اللـه و شـرعوا في دينهم مـا لم يـأذن بـه اللـه.- فاستتابهم فتابوا، فضربهم ثمانين ثمانين***[234].

- اى ابـا الحسـن در مـورد آنهـا چـه ميگـوئى: على گفت: ميبيـنيم! ازيشان طلب توبه مى نمايم اگر توبه كردند ايشانرا هشـتاد هشـتاد دره از براى نوشيدن خمر ميزنيم، و اگر توبه نكردن – به جرم ارتداد- گـردن هايشان را ميزنيم- زيرا آنها بـه اللـه دروغ بسـته انـد و در دين شـريعت سازى كرده اند آنچيزى كه الله به آن اجازه نداده اسـت- امـا آنهـا توبـه كردند و هشتاد هشتاد دره زده شدند.

و ابن تيميه ميگويد: ***و هذا الذي اتفق عليه الصحابة، هو متفق عليه بين أيمة الاسلام لا يتنازعون في ذلك، و من جحد وجود بعض الواجبـات الظـاهرة المتـواترة، كالصـلوات الخمس، و صيام شهر رمضان، و حج البيت العتيق، أو جحـد تحـريم بعض المحرمات الظاهرة المتواترة كالفواحش و الظلم و الخمـر و الميسـر و الربـا و غـير ذلـك، أو جحـد حـل بعض المباحـات الظاهرة المتواترة كالخبز، و اللحم، و النكاح، فهو كافر مرتد يستتاب، فإن تاب و إلا قتل، و إن أضمر ذلك زنـديقاً منافقـاً، لا يستتاب عند اكثر العلماء بل يقتل بلا استتابة إذا ظهر ذلـك منه***[235].

- و اين چيزى است كه صحابه بـه آن اتفـاق كـرده انـد (يعـنى بـالاى مرتكب كبيره حد را جارى ميسازند اما اگر آنرا استحلال نموده و تأويـل داشت بعد از طلب توبه كشته ميشود) و اين متفق عليه بين آئمة اسلام بوده كه هيچ نوع اختلاف بايكديگر درين مسئله ندارند، و هرگاه كسى از وجود بعضى واجباب ظاهر و متـواتر در اسـلام انكـار نمايـدماننـد؛ نمـاز هـاى پنجگانـه و روزه مـاه رمضـان و حج بيت اللـه و يـا از تحـريم بعض محرمات ظاهر و متـواتر چـون فـواحش و ظلم و خمـر و قمـار بـازى و سود (ربا) و غيره...و يا اينكـه از بعضـى مباحـات ظـاهر و متـواتر انكـار نمايد مانند؛ نان و يا گوشت و يا نكاح....كافر و مرتد بـوده و از او طلب توبه ميشود (در صورتيكه متأول مخطىء باشد) اگر توبه كرد پس حـد و يا تعزير بالايش جارى شده در غير آن كشته ميشود، و اگر اين استحلال و جحد خويش را پنهان كرد، منافق و زنديق بـوده و نـزد اكـثريت علمـاء

[234] . اكفار الملحدين في ضروريات الدين-للشيخ انور شاه الكشميرى،ص95.

[235] .مجموعة الفتاى: ج11،ص 405.

راجح اینست که از آنشخص طلب توبه نمیگـردد بلکـه بـدون طلب توبـه کشته میشود- و آن درصورتی است که این حالت از وی ظاهر گردد.

و جای دیگر میگوید: **و لهذا اتفق الصحابة على أن من أستحل الخمر قتلوه ثم ان اولئـك الـذين فعلـوا ذلـك نـدموا و علمـوا انهم أخطاؤا و أيسو من التوبـة فكتب عمـر رضـى اللـه عنـه الى قدامـة يقـول لـه:**{**حم؛ تَنْزِيـلُ الْكِتَـابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيـزِ الْعَلِيمِ؛ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ**}-غافر:1-3[236].

- از همین لحاظ صحابه اتفاق کرده اند که هرگاه کسی خمر را حلال بداند کشـته میشـود، و آن جمـاعت- یعـنی جمـاعت قدامـة بن معظـون رضی الله عنه و اصحابش- این کار را انجام دادند بعـداً نـادم و پشـیمان گشـتند و دانسـتند کـه خطـاء بـزرگی را مـرتکب گردیـده انـد و از توبـه مأیوس گردیده بودند، بناً عمر برای قدامـه نوشت: *حم! فـرو فرسـتادن این کتاب (قرآن) از سوی ذات چیره و آگاه انجام می پـذیرد، ذاتی کـه بخشنده گناه ، پذیرنـده توبـه ، دارای عـذاب سـخت، و صـاحب اِنعـام و احسان است . هیچ معبودي جز او وجود ندارد. و بازگشت همه به سوی او است .*

و در روایت دیگر برایش نوشت: **أن تتقوا الله لم تشربوا**- یعنی: (چون عمر از تأویل شان پرسید آنها آیت را خواندنـد عمـر بـرای قدامـه نوشت): اگر از الله میترسیدید هرگز خمر نمی نوشیدید.

پس معلوم گردید که استحلال و جحد نزد صـحابه از یـك امـر معلـوم بالضروره در دین به اجماع کفر و ارتداد بوده است – اما آن گناهانی که غیر مکفره بوده مرتکب آنرا کافر نمی دانسـتند- و دلایـل آن از قـرآن و سنت زیاد است- از همین جهت سلف یك قاعده را بناء کردنـد و گفتنـد: ***و لا نكفر أحد بذنب (غير مكفره) ما لم يستحله.****والله اعلم.*

فائده: از جملـه مصـادر اسـتحلال و جحـد و کفـر و زنـدق در عصـر حاضر آئین یا قانون اساسی اسـت، کـه در مقابـل قـرآن و سـنت قـرار گرفته و حلال و حرام میگرداند و اختیـار میدهـد و اختیـار سـلب میکنـد، مصـدر حـاکمیت را تعین میکنـد – کـه در همـه قـوانین اساسـی مـدرن دیموکراتیك مصدر حاکمیت را اراده قاطبه ملت میدانند- که این قـوانین و سایر قوانین وضـعی کـه در تحت این قـانون و بـا درنظرداشـت مـواد قانون اساسی وضع میگردد تحفه ای از طرف یهود و نصـاری و بی دین های سیکولر است که به شکلی میخواهند حکمرانان مرتد و سـیکولر در در رأس دولت ها قرار بدهند و اسم آنرا اسـلامی نـیز بگذارنـد- و بـالای اسلام تمسخر کنند، و بگویند که اسلام یعنی همین چـیزی کـه میبیننـد، از کفر و الحاد و فواحش و حکم بغیر ما انزل الله ....- و این قوانین را بـه

[236] . مجموعة الفتاى: ج 11ص 405، ج12،ص499.وفی الصارم:ص 530.

جبر و ظلم بالای مردم تطبیق کنند و با شمشیر و اسلحه از آن دفاع کنند، که استحلال و جحد و شریعت سازی که الله به آن اجازه نداده است صورت های زیادی دارد که بعضی از آنها:

1- **تبدیل و تعدیل مجازات و احکام شرعی**: و جایگزین ساختن حبس و سایر مجازات وضعی غربی طاغوتی،مانند؛ قطع نکردن دست دزد و در عوض آن حبس وی به مدت 1-5 سال، و یا در جزای قتل بعوض قصاص و دیت و کفاره، حبس وی به مدت 5-15 یا 20 سال در کشور های نام نهاد اسلامی مختلف است که بعداً آنرا در تخفیف آورده بعداز چهار سال رها میسازند، ویا استحلال زنا در صورت که به رضایت هردو جانب باشد، و یا سود خوری بانك ها –که حتی برای سود خوری آنها طرز العمل نیز میسازند، یعنی مطابق قانون با الله و رسول اش بجنگ برخیزند- و یا اینکه جنایت فواحش را قباحت گویند که استخفاف در حدود الله میباشد و در ذات خود همه انکار از حدود الله و کفر و استقاط و تعطیل شریعت است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله میگوید: ***و معلوم أن من أسقط الأمر و النهي الذي بعث الله به رسله فهو كافر باتفاق المسلمين و اليهود و النصارى***[237].

- و این واضح است که هرگاه کسی – امیر یا قاضی- حکم الله و امر و نهی الله را ساقط نماید آنچیزیکه الله برای تبلیغ اش انبیاء را فرستاده است، به اتفاق مسلمانان و حتی یهود و نصاری کافر میباشد.

پس این نیز واضح شد که حکومت های مرتد و طاغوتی موجود به اتفاق یهود، نصاری، و مسلمانان کافر بوده و واجب القتل میباشند- اما ای کاش این قوم بدانند!

2- **قوانین وضعی**: که در آن حدود شریعت اسلام در نظر گرفته نشده بلکه در مخالف و تضاد آن قرار دارد و واجبات شرعی را ساقط میگرداند، طوریکه برای هر فرد آزادی فردی مطلق در امور اختیار دین، عقیده، زن، نحوه معیشت در جامعه، و اسقاط جهاد فی سبیل الله، ترك الصلاة، ترك الزكاة...وغیره داده میشود چون اگر آزادی فردی و آزادی عقیده در میان باشد چگونه جهاد بالای مردم لازم میشود در حالیکه اساس جهاد، قتال برای عقیده و ازبین بردن شرك و الحاد است پس زمانیکه مشرك و یهودی و نصرانی را در پارلمان در پهلوی خود قرار بدهد و برای او صلاحیت و حق قانون سازی بالای مسلمانان داده

[237]. مجموعة الفتاوى: ج8، ص 106.

شود چگونه باوی جهاد را فرض خواهد کرد، و یا اینکـه بـرای هـر فـردی آزادی بیان بدهد اگر خواست به دین توهین کند و هتـك محرمـات دین را نماید و بگوید آزادی بیان است و فواحش را نشر و پخش نمایـد و قـرآن را به آتش بزند و بگوید این عقیده من است رسول الله صلی الله علیـه وسـلم را تـوهین کنـد و بـه مسـخره بگـیرد-و العیـاذ باللـه- و بگویـد این عقیده من است و بیان میکنم- و بعداً خواستار این هم باشند که با چنین اشخاص مرتد و خبیث در زیر یك سـقف و در صـلح و بـرادر وار زنـدگی کنیم زیرا قانون طاغوت همین را میگوید ...ویا زکات با وجـود کـه عمـل اجتماعی است آنرا شخصی میدانند و به اختیار شخص تعلق میدهند، که همه این موارد و سایر موارد که با ذکر آن حجم کتاب افـزون میگـردد و برای همه مسـلمان نـیز آشـکار اسـت- کفـر و ارتـداد بـوده و تعطیـل و اسقاط شریعت الله میباشد.

3- **اباحت محرمات** در قوانین کفری طاغوتی وضع و نافذ گردیده است، مانند؛ انجام فعل زنا به رضایت دو جانب، ایجاد رقاصه خانه هـای (Night clubs) و اجازه دادن به فحاشـی در آن مکـان هـا، و یـا نشـر چنین برنامه های در تلویزیون ها ، و یـا اجـازه ایجـاد شـراب خانـه هـا (Bar)، و آشـکارا بـه آن محلات اجـازه دادن جوانـان و آزادانـه خریـد و فروش مواد مخدر، شـراب و غـیره در دکـان هـای بـازار، تولیـد آنهـا در فابریکه های داخل این کشور ها، آزادی معاملات سـود و ربـا در بانکهـا، اباحت موسیقی و رقاصه سازی جوانان و تشویق حمایت از آنها، نشر و پخش برنامه های شیطانی، فراماسونری و شیطان پرستی در تلویزیون ها و رادیو ها، دعوت آشـکار بـه سـوی مسـحییت، و شـیطان پرسـتی و مادیگرائی....وغیره مواردی که ایجاب بحث اختصاصی را مینماید.

4- به اساس همین قوانین کفـری طـاغوتی مجاهـدین را بـه خـاطر جهاد في سبیل الله مجازات کردند، و به اعدام محکوم نمودن- قاتــل را به جرم قتل قصاص نمی کننـد، وحشـی ای را کـه بـالای طفـل دوسـاله تجاوز میکند اعدام نمیگـردد، مرتـد کـه اعلان ارتـداد میکنـد و بـه اللـه و رسول دشنام میدهد اعدام نمی گردد بلکه حمایت اش مینمایند و بــرای او در ایتالیا قصر اعمـار میکننـد، ولی مجاهـد را بخـاطر جهـاد بـا کفـر و صلیبیت و اشغالگری سرزمین اسلام- به اعدام محکـوم میگـردد، و آنـرا نافذ نیز مینمایند.

5- و کفر آشـکار دیگـر این قـوانین از آن جهت اسـت کـه هرکسـی جهاد فی سبیل الله نماید، او را با القاب؛ تروریسـت، افـراطی، دهشـت افگن، دشـمنان اسـلام، دشـمنان ثقـافت اسـلام....خطـاب کـرده و بـر مجاهد و عقیده اش طعن وارد میکنند، که این عمل در ذات خود ارتــداد کفر و الحاد و دشمنی با عقیده و حدود الله است، وغـیره مـوارد کـه از

اسـباب اسـقاط شـريعت و يـا ابـاحت و اسـتحلال محرمـات دين و وارد كردن طعن بر دين محسوب ميگردد[238].

157- سؤال: ضد ايمان چيست؟
جواب: ضد ايمـان كفـر اسـت و اين يـك اصـل ميباشـد، كـه تحت آن شـعبات زيـادى قـرار دارد، و همين طـور كفـر اصـل اسـت و تحت آن شعبات زيادى قرار دارد، و اصل ايمـان: عبـارت از بـاور داشـتن بـه هـر آنچيزيكه از جانب الله آمده است، و اطاعت و تسليم گرديدن بـه اوامـر و نواهى الله و تصديق نمودن آنها به قلب ميباشد،و اصـل كفـر: عبـارت از انكار و عناد كه مستلزم اسـتكبار و گنـاه و عـدم اطـاعت و تسـليمى ميباشد، و داراى انواع زياد است كه بصورت عموم به دو قسم ميباشد:
1- **كفر اكبر**: آنست كه مطلـق ايمـان را از شـخص نفي ميكنـد و آنرا كفر اعتقادى نيز ميگويند، كه عمل با قلب و يـا بـرعكس آن منـافى يكديگر ميباشند.
2- **كفر اصغر**: كه منافى كمال ايمان است، و براى آن كفر عملى اصـغر نـيز ميگوينـد كـه عمـل جـوارح بـا قلب منـافى و نـاقض يكـديگر نميباشند.

توضيح مفصل كفر اكبر و كفـر اصـغر بـا نفـاق شـرك اكـبر و شـرك اصغر و فسق اكبر و اصغر قبلاً بيـان گرديـد، امـا اقسـام آن قـرار ذيـل است.

158-سؤال: كفر اكبر چند قسم است؟

---

[238] . شيخ حفظ الله مبحث نواقض بزرگ ايمـان را درهمين جـا ختم نمـوده اسـت، در حاليكه شايد بعضى ها آگاهى داشته باشند كه علماء اكثراً بـراى نـواقض بـزرگ اسلام و ايمان 10 مـورد را ذكـر كـرده انـد، كـه از جملـه: سـحر، اعـراض از دين، استهزاء به شعائر دين، اعتقاد برين كه براى بعضى هـا اجـازه اسـت كـه از حـدود شريعت خارج شوند، مانند؛ اعتقاد صوفيه زنديق- و يا اينكه كسى شـريعت اسـلام را تكميل و پاسخگو براى همه مشكلات نداند و هدايت ديگـران را بهـتر از هـدايت محمد صلى اللـه عليـه وسـلم و دين ديگـر را كامـل تـر از دين اسـلام، و قضـاوت ديگران را بهتر از قضاوت و فيصله اسلام بداند و به محاكم آنها رجـوع نمايـد....از مواردى نواقض بزرگ اسلام است، كه ذكر كرده اند، امـا شـيخ حفظـه اللـه در دو مورد كفر و شرك بسيارى از موارد را ذكر كـرده اسـت،-شـايد بـدليل اينكـه اكـثر موارد كه امروز موجود بوده و مردم از آنهـا عملاً انكـار ميكنـد تاكيـد بـالاى اين دو مورد نموده است- و بعضى موارد ديگـر را ذكـر نـه نمـوده اسـت، امـا در مبـاحث مختلف از آنها بعنوان نواقض بزرگ اسلام و ايمان بشكل غير مرتب صحبت بعمل آورده است.

جواب: علماء برای کفر اکبر اقسام زيادی را ذکـر کـرده انـد امـا مـا درينجا به ذکر چند نوع کفر اکبر اکتفاء ميکنيم که اکثر اقسام کفـر اکـبر در کتاب علماء تحت آن شامل ميباشد و آنها عبارت از:

1- **كفر التكذيب:** آنست که به آيـات اللـه متعـال اطلاق و نسـبت دورغ گردد و آنها را دروغ بشمارد، طوريکه الله متعال ميفرمايـد:{**وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَـرَى عَلَى اللَّهِ كَـذِبًا أَوْ كَـذَّبَ بِـالْحَقِّ لَمَّا جَـاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ**}-العنكبوت:68.

- چه کسی ظالم تر از آن است که بر الله دروغ بندد، و يا (دين) حق را چون بدو رسد تکذيب کند ؟ ! آيا جايگاه کافران جهنم نيست ؟

2- **كفر الاباء و الاستكبار:** بـا وجـود آنکـه حـق و آيـات حـق را تصديق ميکند اما در مقابل الله و آيـات اللـه تکـبر ميورزنـد:{**وَإِذْ قُلْنَـا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْـتَكْبَرَ وَكَـانَ مِنَ الْكَافِرِينَ**}-البقرة:34.

- و هنگاميکه بـه ملائـک گفـتيم : بـراي آدم سـجده ببريـد . همگي سجده بردند جز ابليس که سر باز زد و تکبّر ورزيـد، و از زمـره کـافران شد.

و ميفرمايـد:{**وَالَّذِينَ كَـذَّبُوا بِآيَاتِنَـا وَاسْـتَكْبَرُوا عَنْهَـا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**}-الأعراف:36.

- و کساني که آيات مرا تکـذيب کننـد و در مقابـل آن تکـبر ورزنـد (خويشـتن را فراتـر گيرنـد و سـرپيچي کننـد)، آنـان اهـل جهنم بـوده و جاودانه در آن مي‌مانند.

3-**كفر الظن و ريب:** شك نمودن به ذات الله عزوجل توحيد، اسـماء و صفات، الوهيت، ربوبيت، آيات الله، قيام السـاعة، حسـاب و کتـاب در قيامت، جنت و جهنم رسالت انبياء، نزول وحی....و غيره اصول توحيد و عقيده، که به آن کفر شك نيز ميگويند.

طوريکه الله متعال ميفرمايد:{**وَدَخَلَ جَنَّتَـهُ وَهُـوَ ظَـالِمٌ لِنَفْسِـهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا، وَمَا أَظُنُّ السَّـاعَةَ قَائِمَـةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا، قَالَ لَهُ صَـاحِبُهُ وَهُـوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا، لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا**}-الكهف:35-38.

- ر حالي که بر خويشتن ظلم ميکرد ، به بـاغش گـام نهـاد و گفت : من باور نمي‌کنم هرگز اين (باغ سرسبز) نابود شود و بـه فنـا رود . و باور ندارم که قيامت برپا شود . اگر هم من بـه سـوي رب خـويش برگردانـده شـوم مسـلّماً سـرانجام بهـتري و جايگـاه خوبـتري از اين (باغ و زندگي) خواهم يافت . دوست (مؤمن) او ، در حالي کـه بـا وي گفتگو داشت ، بدو گفت : آيـا منکـر کسـي شـده‌اي کـه تـو را از

خاك و سپس از نقطه آفريده است ، و بعد از آن تـو را مـرد كـاملي كـرده اسـت ؟ ! ليكن او اللـه رب من اسـت و من بـه رب خـويش احدى را شريک قرار نمی دهم.

4- **كفـر الاعـراض:** و آن عبـارت از اعـراض و روى گردانيـدن از شريعت است.

طوريكه الله متعال ميفرمايد:{**مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَـا إِلَّا بِـالْحَقِّ وَأَجَـلٍ مُسَـمًّى وَالَّذِينَ كَفَـرُوا عَمَّا أُنْـذِرُوا مُعْرِضُونَ**}-الأحقاف:3.

- ما آسمانها و زمين و آنچه در ميان اين دو است جز به حق و بـراي معياد معين نيافريده‌ايم. وليكن كافران (كـه اين حقيقت را نمي‌پذيرنـد و) از آنچه از آن بيم داده مي‌شوند اعراض كرده و روي مي‌گردانند .

و ميفرمايد:{**وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْـرَضَ عَنْهَـا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ**}-السجدة:21.

- و چه كسی ظالم تر از آنست كه به آيات رب اش پند داده شود آنگاه از آن اعراض كند و روی بگرداند يقيناً ما از مجرمان انتقام گيرنده ايم.

5- **كفر النفاق**: و آن عبارت از پنهان كردن كفر و آشكار ساختن اسلام است.

طوريكـه اللـه متعـال ميفرمايـد:{**إِنَّ الْمُنَـافِقِينَ فِي الـدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا**}-النساء:145.

- بيگمان منافقان در اعماق جهنم و در پائين‌ترين مكان آن هسـتند و هرگز ياوري براي آنان نخواهي يافت.

و ميفرمايد:{**ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِـعَ عَلَى قُلُـوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ**}-المنافقون:3.

- اين بدان خاطر است كه آنان ايمان آوردند سپس كـافر شـدند و (الله) در قلب هايشان مهر نهاد، پس آنها هيچ در نمی يابند.

فائده: بخاطر وضاحت بيشتر موضوع به انواع ديگر كفر نـيز اشـاره ميكنيم، هرچند پنج نوع آن كافی بود.

6- **كفر الجحد**: و آن عبارت از انكار يك امر معلوم بالضروره دين است، و دو نوع ميباشد: جحود ظاهر در لسان و عمل با وجـود معـرفت حق به قلب و اقرار به آن، مانند؛ جحد يهود از نبـوت محمـد صـلى اللـه عليه وسلم با وجود آنكه ميدانستند و به آن اقرار داشتند كه او نبی اللـه اسـت، طوريكـه اللـه متعـال ميفرمايـد:{**وَجَحَـدُوا بِهَـا وَاسْـتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا**}- النمل:14.

- و ظالمانه و مستكبرانه از (معجـزات و آيـات مـا) انكـار ورزيدنـد، حالانكه در قلب به آنها ايمان و يقين داشتند.

و ميفرمايـد:{**وَلَمَّا جَـاءَهُمْ كِتَـابٌ مِنْ عِنْـدِ اللَّهِ مُصَـدِّقٌ لِمَـا مَعَهُمْ وَكَـانُوا مِنْ قَبْـلُ يَسْـتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَـرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَـافِرِينَ**}-البقـرة: 89.

- و هنگامي كه از طرف الله كتابي به آنان رسيد كه تصديق‌كننده چيزهائي بود كه با خود (از تورات) داشتند ، و آن را شناختند و پي بردند ، ولي (به سبب و عناد و استكبار) بدان كفر ورزيدند (و از آن انكار كردند) پس لعنت الله بر كافران باد .

و ميفرمايد:{**وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ**}-العنكبوت:47.

- و از آيات ما انكار نمى كند جز كافران.

7- **كفر العناد**: آنست كه سـبب آن عنـاد و سركشـى صـاحب اش باشد، باوجود آنكه غالباً حق را ميشناسد و به زبان به آن اقرار دارد امـا از روى عنـاد بـه شـهادتين نطـق نمى كنـد، ماننـد؛ كفـر ابى طـالب، فرعون...وغيره.

طوريكه الله متعال ميفرمايد:{**أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ**}-ق:24.

- (الله به ملائک دستور ميدهد) به جهنم بيندازد هـر كـافر معانـد (سركش) را.

و ميفرمايد:{**كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا**}-المدثر:16.

- هرگز (چنين نخواهد شد) زيرا او به آيات ما عناد ورزيده (و از آن سركشى كرده است).

8- **كفـــر تـــولى عن الطاعة**: و آن عبـــارت از رو گشـــتاندن از اطاعت الله و رسول و عدم التفات به فيصله هاى اللـه و رسـول صـلى الله عليه وسلم است كه يک نوعي از كفر اعراض ميباشد، طوريكه الله متعال ميفرمايد:{**قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَـإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ**}-آل عمران:32.

- بگو: از الله و رسول اطاعت كند اگـر از آن روى گردانيديـد پس الله كافران را دوست نمى دارد.

و ميفرمايد:{**فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُـوكَ فِيمَـا شَـجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِـدُوا فِي أَنْفُسِـهِمْ حَرَجًـا مِمَّا قَضَـيْتَ وَيُسَـلِّمُوا تَسْلِيمًا**}-النساء: 65.

- به اللـه سـوگند كـه ايمـان ندارنـد تـا آنزمانيكـه در مشـاجرات و منازعات خويش ترا به حكميت و قضاوت نخواننـد و بعـداً (در حكم كـه در حق شان صادر ميكنى) در دلهاى خـويش هيچ گونـه تنگى و مشـقت را احساس نكنند و كاملاً (ظاهراً و باطناً) تسليم گردند.

9- **كفر التقليد**: و آن طوريست كه شخص در مقابل قرآن و سنت قول مذهب ويا رأى خود يا شخص ديگر را ترجح بدهد، بدون آنكه دليلى از قرآن و سنت برآن باشد.

طوريكه الله متعال ميفرمايد:{**وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا**}-الأحزاب:67.

و ميفرمايد:{**وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ**}-البقرة:170.

- و هنگامي كه به آنان گفته شود : از آنچه الله فرو فرستاده است پيروي كنيد، مي‌گويند : بلكه ما از آنچه پدران خود را بر آن يافته‌ايم پيروي مي‌كنيم (نه از چيز ديگري) . آيا اگر پدرانشان چيزي (از عقائد و عبادات دين) را نفهميده باشند و (به هدايت و ايمان) راه نبرده باشند (باز هم كوركورانه از ايشان تقليد مي‌كنند ؟) .

فائده: نصوص فوق دليل برآن است كه اطاعت از مذاهب، بزرگان، آئمه، علماء بزرگان قوم، بزرگان دين، رهبران.....بدون هدايت قرآن و سنت جواز ندارد، و اصرار به آن در مقابل هدايت قرآن و سنت كفر ميباشد، زيرا يك نوع از اعراض و عناد از شريعت ميباشد، و عيد كه در آيات كفر و اعراض و عناد از احكام شريعت آمده است همه در مورد مقلد معاند نيز صدق ميكند- هدانا الله و أياهم.

10- **كفر البغض و الكراهية**: و آن عبارت از كراهيت داشتن و بد شماريدن تمام يا بعضى از شريعت ميباشد، و از شديد ترين و غليظ ترين انواع كفر جحود و استكبار است.

طوريكه الله متعال ميفرمايد:{**وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ**}-محمد:8-9.

- و كسانى كه كافر شده اند ناكامى و نابودى بر آنان باد و الله اعمال آنان را باطل كرده است، اين بدان سبب است كه ايشان از آنچه كه الله نازل كرده بوده كراهيت داشتند، پس اعمال ايشان سراسر نابود كرد.

و ميفرمايد:{**ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ**}-محمد:26.

- و اين بدان سبب است كه ايشان از آن چيزى پيروى كردند كه قهر و خشم الله را بر مى انگيخت پيروى كرده اند و رضايت الله را خوش نداشتند پس (الله) اعمالشان را تباه كرد.

فائده: نصوص متذكره دليل برآن است كه هرگاه كسى احكام قرآن و سنت توحيد و عقيده دين اسلام را بد ببيند و از آن كراهيت داشته

باشد و قوانين كفرى طاغوتى را برآن ترجح بدهد و دعاوى خويش را به آن قوانين و محاكم طاغوتى پيش نمايد كافر و مرتد ميباشد،و هر عــالم و شـيخ كـه در دفـاع ازين قـوانين و محـاكم بـر ميخـيزد، ولـو كـه شـيخ الحديث، شيخ القراء، فقيـه صـاحب دكتـورا باشـد كـافر و مرتـد اسـت- قاتلهم الله فأنى يؤفكون.

11- **كفر طعن و الإستهزاء**: و آن استهزاء و طعن وارد كردن بــه دين و شريعت و شعائر اسلام، رسول الله صلى الله عليـه وسـلم -و بـه نظر بعضى از علماء به خلفاء الراشيدين نيز- ميباشد، هـر چنـد بـا گفتن فكاهه اى يكى از امور مربوط به دين بــه مسـخره گرفتـه شـود، بـاعث كفر و ارتداد شخص ميگردد.

طوريكه الله متعال ميفرمايـد:{**وَلَئِنْ سَـأَلْتَهُمْ لَيَقُـولُنَّ إِنَّمَـا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِـهِ وَرَسُـولِهِ كُنْتُمْ تَسْـتَهْزِئُونَ، لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ**}-التوبة: 65-66.

- اگر از آنان بپرسى ، مي‌گويند : (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلكه با همديگر) بازي و شوخي مي‌كرديم . بگو : آيا به الله و آيات او و رسـول اش بـازي و شـوخي ميكنيـد؟ ! عـذرخواهي نكنيـد. شـما پس از ايمان‌آوردن ، كافر شده‌ايد.

و ميفرمايد:{**وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَـا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَـا فَلَا تَقْعُـدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُـوا فِي حَــدِيثٍ غَيْــرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَــامِعُ الْمُنَــافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا**}-النساء:140.

- و الله در كتاب (قرآن) بـراى شـما نـازل كـرده اسـت كـه هرگـاه شنيديد كه به آيات الله كفر و استهزاء صورت ميگيرد با آنان ننشـينيد تـا آنكه به سخن غير از آن در آيند، شما به مثـل آنـان خواهيـد بـود، و اللـه منافقان و كافران را در جهنم يكجا جمع ميكند.

159-سؤال: كفر عملى (اصـغر) چـه را ميگوينـد؟ و آيـا كفـر عملى بـاعث خارج شدن صاحب اش از اسلام ميگردد يـا خـير؟ و چگونـه كفـر عملى اصغر را از كفر اكبر تفكيك نمايم؟

جواب: هر آن گناهى است كه شارع بر آن اطلاق كفر را نموده باشد اما مطلق ايمان را از صاحب اش نفى نكند.

امام بخارى نيز آنرا تحت عنوان كفر العشير-و كفر دون كفر- آورده است.

طوريكه الله متعال ميفرمايد:{**وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ**}-الشعراء:19.

- و از تو آن کار سرزد که کرده ای و تو از جمله کافران هستی.
یعنی- کفر و انکار از نعمت های الله، همانطوریکه ابن عباس، ابن جریر در تفسیر این قول الله میگویند: مراد از کفر درین جا کفر لغوی است نه اصطلاحی و باعث گنهکار شدن صاحب اش میگردد[239].
و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض**[240]».
- بعد از من بسوی کفر بازگشت نکنید که بعضی از شما کردن های بعضی دیگرتان را بزنید.
و در حدیث دیگر میآید:«**سباب مسلم فسوق و قتاله كفر**[241]».
- شنام دادن مسلمان فسق و قتال با او کفر است.
در نصوص متذکره مراد از کفر، کفر عملی اصغر است، بدلیل اینکه در اسلام قاعده ای در تکفیر وجود دارد و آن عبارت از: ***الكفر العملی الأصغر لا يقال به إلا بقرينة شرعية تدل عليه.***
- هیچ کفری را که الله و رسولش صلی الله علیه وسلم کفر خوانده است نباید کفر اصغر و غیر مخرج از ملت اطلاق کرد، تا آنکه قرینه شرعی دلالت به عدم خروج صاحب اش و عدم مطلق نفی ایمان از صاحب اش موجود نگردد.
بناً هرگاه شارع چیزی و یا کسی را اطلاق به کفر معین و نفی ایمان او نموده باشد باید آنرا به کفر مطلق و نفی ایمان ازوی حمل کنیم، تا آنکه دلیل شرعی بر عدم کفر معین و نفی مطلق ایمان از وی موجود گردد.
طوریکه برای احادیث و آیات قبلی دلایل شرعی بر عدم کفر معین و نفی مطلق ایمان از صاحبان آنها موجود است، الله متعال میفرماید: {**وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا**}-الحجرات:9.
- و اگر دو گروهی از مؤمنان با همدیگر بجنگند پس میان آنان صلح برقرار کنید.
که دیده میشود به مجرد قتل بدون استحلال حرمت قتل مسلمان ایمان در هر طائفه موجود باقی مانده و مطلق ایمان از آنها نفی نگردیده است، و با وجود قتال یکدیگر هردو طائفه مؤمن باقی ماندند.
و یا در حدیث میآید:«**أريت النار فإذا أكثر أهلها النساء يكفرن، قيل أيكفرن بالله؟ قال: يكفر العشير، و يكفرن**

---
[239] . تفسیر ابن کثیر:ج3،ص344.
[240] . متفق علیه.
[241] .متفق علیه.

الإحسان، لو أحسنت إلى إحـداهن الـدهر ثم رأت منـك شـيئاً قالت ما رأيت منك خيراً قط[242]».

- نبی صلی الله علیه وسلم گفت: به جهنم دیدیم که اکثریت اهـل آن زنان بودند، زیرا کافر شده بودند، صحابه گفتند: آیا بـه اللـه کـافر شـده اند؟ نبی صلی الله علیه وسلم گفت: خیر! کفـر شـان کفـر ناسپاسـی و عدم شکران است، و کفر شان کفر احسان و نعمات است، زیرا اگر به یکی ازیشان تمام عمر احسان و نیکی بکنید و بعداً از شـما چـیزی-بـدی که مطابق میل شان نباشد- ببیننـد، میگوینـد من از تـو هرگـز خـیری نـه دیده ام.

پس دیده میشود که صحابه به مجرد شنیدن کفر آنرا به کفر بـه اللـه و کفر اکبر حمل کردند، اما نبی صلی الله علیـه وسـلم برایشـان توضـح داد که این نوع کفر ایشان کفر احسان و کفر نعمت اسـت نـه کفـر کـه شما آنرا گمان کردید.

و آیت قصاص اللـه متعـال میفرمایـد:{**يَا أَيُّهَـا الَّذِينَ آمَنُـوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْـدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَـاعٌ بِـالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ**}-البقرة:178.

- اي كساني كه ايمان آورده‌اید ! درباره كشتگان ، قصـاص بـر شـما فرض شده اسـت آزاد در برابـر آزاد ، و بـرده در برابـر بـرده ، و زن در برابر زن است . پس اگر بـرای کسـی از جـانب بـرادرش عفـو صـورت گیرد، با به خوبی از آن پیروی کنـد (و دیـه این قتـل را) بـا نیکی بـه او برساند.

درین آیت نـیز ایمـان و بـرادری دیـنی قاتـل و مقتـول ثـابت شـده است[243].

2- به همین شکل در حدیث دیگری میآید:«**لا يزني الـزاني حين يـزني و هـو مـؤمن و لا يسـرق حين يسـرق و هـو مـؤمن ولا يشرب الخمر حين يشـربها و هـو مـؤمن - وفى الروايـة - ولا**

[242] . البخاری:29.

[243] . ابن حزم درین مورد میگوید: الله درین آیت ابتداء سخن را از خطاب بـه اهـل ایمان شروع نمـوده اسـت، کـه از میـان آنهـا قاتـل و مقتـول نـیز میباشـد، و اللـه فرموده اسـت کـه اگـر قاتـل عمـد و ولی مقتـول بـرادر دیـنی یکـدیگر هسـتند، و همچنان میفرماید:{**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُـونَ إِخْـوَةٌ فَأَصْـلِحُوا بَيْنَ أَخَـوَيْكُمْ**}- بنـاً این صحیح است که قاتل عمـد بنص قـرآن مـؤمن اسـت، و همچنـان حکم بـه بـرادری ایمانی میان آنها دلیل مؤمن بودن آنها است، زیرا کافر به مـؤمن هرگـز بـرادر بـه این شکل اطلاق نمیشد/الفصل فی الملل و النحل:ج3، ص235-236.

يقتل و هو مؤمن و في رواية: ولا ينهب نهبة ذات شرف يرفع الناس اليه فيها أبصارهم[244]».

- هيچ زنا كارى نيست مگر اينكه در هنگام زنا ايمان نمى داشته باشد، و هيچ سارق نيست مگر اينكه در هنگام سرقت ايمان نمى داشته باشد، و هيچ شراب نوشى نيست مگر اينكه در هنگام نوشيدن خمر ايمان نمى داشته باشد- و در روايت ديگر آمده است- هيچ قاتلى نيست مگر اينكه در هنگام قتل ايمان ندارد، و هيچ رباينده اى-چپاولگر- نيست مگر اينكه در زمان ربودن شيء ايمان ندارد در حاليكه مردم بسوى او ميبيند.

و در حديث ديگر ميآيد كه نبى صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:«**ما من عبد قال لا إله إلا الله ثم مات على ذلك إلا دخل الجنة، قلت: و إن زنى و إن سرق؟ قال نبى صلى الله عليه وسلم : و إن زنى و إن سرق، ثلاثه....**[245]».

- هيچ بنده اى نيست كه لا إله إلا الله را –با رعايت شروط آن-[246] بگويد، وبعداً با ايمان از دنيا برود مگر اينكه داخل جنت ميشود، ابو ذر غفارى گفت: هرچند زنا كند و سرقت نمايد؟ نبى صلى الله عليه وسلم گفت: هرچند زنا كند و سرقت نمايد، و اين گفته خويش را سه بار تكرار نمود[247].

كه ديده ميشود درين حديث نيز مطلق ايمان از قاتل، سارق، شارب الخمر، چپاولگر، و در حديث ديگر از ظالم و فاسق، و دشنام دهنده و ساير مرتكبين كبائر، نفى نگرديده زيرا اگر ايمان از آنها نفى ميشد لفظ

---

[244] . متفق عليه.

[245] . مسلم.

[246] . قيد رعايت شروط لا إله إلا الله را براى اين هميشه ذكر ميكنيم زيرا در زمان نبى صلى الله عليه وسلم و سلف همه مردم نواقض ايمان و اسلام و شروط لا إله إلا الله را ميدانستند، و آنرا رعايت ميكردند ، اما امروز چون جهل انتشار يافته است و كسى متوجه رعايت شروط كلمه نمى شوند، و از طرف ديگر در قرون بعد از سلف الصالح مذاهب ضاله متعدد اختراع شد، چون اشاعره، مرجئه، ماتردية جهمية.....كه بدعت هاى زيادى در عقيده و توحيد بوجود آورند و موضوع انتفاع از مطلق نطق به لا إله إلا الله را ابداع كردند- كه امام احمد و شيخ الاسلام ابن تيمية در رد اين مذاهب كتاب هاى مستقلى را نوشته اند.

[247] . امام نووى در شرح اين حديث ميگويد: اما قول نبى صلى الله عليه وسلم برين كه: هرچند زنا كند و سرقت نمايد- دليل بر مذهب اهل سنت مبنى بر عدم مخلود –جاويدان- بودن اصحاب گناهان كبيره در آتش ميباشد، و اگر داخل جهنم كرده شوند دوباره بيرون كرده ميشوند/ج2 ص97.

داخل شدن آن به جنت ولو با مرتكب شدن اين گناه از طرف نبى صلى الله عليه وسلم ذكر نمى شد، و جنت بر كافر حرام است.

و از ابن عمر روايت است كه گفت:«**ما زلنا نمسك عن الإستغفار لأهل الكبائر حتى سمعنا من في نبينا صلى الله عليه وسلم يقول: إن الله تبارك و تعالى لا يغفر أن يشرك به، و يغفر دون ذلك لمن يشاء فإنى أدخرت شفاعتى لأهل الكبائر من أمتي يوم القيامة، فأمسكنا عن كثير مما كان في أنفسنا**[248]».

- من هميشه از استغفار- طلب بخشش گناهان- اهل كبائر خود دارى ميكردم تا آنكه از نبى صلى الله عليه وسلم شنيدم، كه گفت: الله تبارك و تعالى بجزء شرك همه چيز را از بنده اگر خواست ميبخشد،پس من هم حق شفاعت خويش را براى اهل كبائر امت خويش حفظ نمودم-يعنى اختصاص دادم-، عبدالله بن عمر گفت: پس من نيز از آنچه قبلاً انجام ميدادم خودارى كردم[249].

وغيره احاديث ديگر كه تعداد آن زياد ميباشد.

پس ازين احاديت صريحاً معلوم ميگردد كه اين احاديث منافى كمال ايمان ميباشد نه منافى مطلق ايمان از شخص، زيرا مؤمن زمانى با ارتكاب اين اعمال كافر ميشوند كه اين اعمال را استحلال كنند، و قبلاً تذكر داديم كه فسق نيز دو نوع است مكفره و غير مكفره كه شرط آن عدم استحلال و جحد بود، كه در آنصورت حتى بدون عمل به مجرد عقيده شخص كافر ميگردد-والله اعلم.

160- سؤال: اگر كسى بگويد: درحاليكه سجده نمودن به بت و يا توهين به قرآنكريم ويا دشنام دادن به نبى صلى الله عليه وسلم و يا استهزاء به دين وغيره همه اعمال كفرى به حساب ميآيند؟ پس چرا شخص به انجام چنين اعمال از اسلام خارج نمى گردند[250]؟

---

[248] . رواه ابن ابى عاصم في السنة، و حسنه الالبانى فى تخريج.

[249] . مازنى ميگويد: اين حديث رد بر خوارج ميباشد كه به كبائر مسلمانان را تكفير ميكنند/القواعد فى التكفير،للشيخ ابى بصير الطرطوسى-مترجم.

[250] تعليق: شيخ عفه الله عنه درين مبحث خطاء نموده است و حتى با سخنان قبلى خودش نيز در تضاد قرار دارد- كه كفر را به كفر اعتقادى و كفر عملى تقسيم كرده است زيرا اين تقسيم كفر از تقسيمات مرجئه خبيث است كه ايمان و كفر را عمل قلب ميدانند- در حاليكه كفر همه كفر اكبر است مگر آن كفرى كه نص و قرينه شرعى دال بر اصغر بودن آن موجود باشد، بناً كفر عملى نيز كفر

جواب: اولاً باید این را بدانیم که این چهار قول و فعل یا مانند آن کفر عملی نمی باشند، البته برای مردم بخاطر این کفر عملی معلوم میگردد زیرا آنها عمل با جوارح است، اما این همه از شخص زمانی صادر میشود که اخلاص نیت، محبت و انقیاد قلب کاملاً موجود نباشد، با وجود اینکه این اعمال در ظاهر کفر است، اما مستلزم کفر اعتقاد نیز میباشد تا آنکه مفاد انتفاء مطلق ایمان تحقق یابد، زیرا این چهار امر از کسی تحقق میآبد که منافق و معاند و سرکش باشد، همانطوریکه در غزوة التبوك کلمه کفر از بعضی منافقین صادر شد و الله متعال آنان را کافر [251]خواند.

اکبر و مخرج از ملت میباشد،تا زمانیکه نص و قرینه شرعی دال به عدم کفر اکبر بودن آن موجود گردد مانند؛ سجده کردن به طاغوت، ولو قلب به آن معتقد نباشد، و یا دشنام دادن به نبی صلی الله علیه وسلم، و طعن به دین و قرآن، مانند؛ سوختاندن قرآن وغیره، ویا رفتن به تحاکم نزد طاغوت و محاکم طاغوتی، قتل انبیاء با وجود آنکه به نبی بودن آن اقرار داشته باشد،....وغیره مثال های همه از کفر عملی اکبر و خارج کننده صاحبش از اسلام میباشد، و از قرآن و سنت برآن دلیل نیز موجود است، و اگر کسی این را بگوید – مانند؛ شیخ آلبانی عفه الله عنه- و یا مرجئه خبیث که دشنام دادن نبی صلی الله علیه وسلم از بد اخلاقی و سوء تربیه شخص است و قلباً به آن معتقد نیست این شخص از عقیده باطل مرجئه دفاع نموده است و جداً خطاء نموده و اهل بدعت را در بدعت شان یاری داده است اما اگر مورد اکراه را دلیل میآورند در جواب میگویم آن استثناءی است که الله و رسولش صلی الله علیه وسلم آنرا از صاحب کفر عملی اکبر استثناء نموده است که این استثناء نیز از خود شروط دارد، واگر در موارد دیگر استثناء میبود الله متعال حتماً آنرا ذکر میکرد:{و ما كان ربك نسياً}- وباقی الله متعال متولی سرایر –اسرار ایمان و کفر ما در قلب است و عمل قلب را هیچگاه عذر برای فعل مکفر شخص آورده نمی توانیم تا آنکه دلیلی واضحی بر خلاف آن نباشد، آنطوریکه صحابه لفظ کفر و شرك را جمعیاً به کفر و شرك اکبر حمل میکردند تا آنکه دلیلی بر اکبر و مخرج من الملة بودن آن از قرآن و سنت نمی یافتند بناً اصل عقیده اهل حدیث برهمین بناً است: که «**قول کفر کفر و فعل کفر کفر من غیر مانع شرعی معتر-و هو مخرج من الملة و صاحبه مرتد**»- و دلایل آن قرار ذیل است:1- مجرد نشستن در مجالس کفر و استهزاء و طعن به دین و رسول الله صلی الله علیه وسلم بدون اکراه و اجبار و انکار ولو به آن معتقد هم نباشد کفر اکبر است زیرا قرینه واضح به رضایت اش به کفر و عمل آنها میباشد و در اسلام و توحید قاعده است که:**الرضی بالكفر كفر**- مانند؛ نشستن در مجالس پارلمان و یا استهزاء به دین و غیره....الله متعال میفرماید:{ **وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا** }- النساء:140.

و قرطبی در تفسیر آن میگوید: پس هرگاه کسی از آنها اجتاب نکرد همانا به این معنی است که به فعل ایشان رضایت نشان داده است، و رضایت نشان داده به

طوريكه ميفرمايد:{**يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ**}-التوبة:74.

- منافقان به الله سوگند مي‌خورند كه قول (كفر آميز) نگفته‌اند، در حالي كه قطعاً سخنان كفرآميز گفته‌اند و پس از ايمان آوردن ، به كفر برگشته‌اند.

اما زمانيكه از آنها سؤال كرده شده براى چه اين كار را كردند گفتند:{**وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ،لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ**}-التوبة:65-66.

كفر كفر است، - و اجتناب از طاغوت فرض و شرط متمم ايمان به الله ميباشد- بناً هرگاه كسى در مجالس كفر و الحاد و يا مجالس فسق و معاصى بنشيند و از عمل ايشان انكار و اجتناب نداشته باشد در كفر و فسق و معاصى شان برابر شريك است/تفسر قرطبى،ج5 ص418.

و شوكانى در در تفسير اين قول الله متعال:{إنكم إذاً مثلهم}- ميگويد: يعنى شما اگر با آنها يكجا نشستيد بدون اينكه از اعمال آنها انكار و يا اجتناب و يا آنها را نهى نمايد، شما نيز به مانند آنها كافر هستند. و غيره اهل تفسير نيز همين موضوع را ذكر نموده اند- كه مجرد نشستن و جلوس با آنها را بغير از اكراه و انكار كفر دانسته اند- و اگر قيد رضايت قلبى در آن وجود ميداشت حتماً الله متعال و يا راسخين در علم از آن ياد آورى ميكردند.

2- استهزاء و طعن بر دين و رسول الله صلى الله عليه وسلم هرچند از روى بازى و لعب باشد و قلب به آن رضايت نداشته باشد كفر اكبر و ارتداد از اسلام است: طوريكه الله متعال ميفرمايد:{ **وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُون، لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ** }-التوبة:66.

كه اين آيت همچنان دلالت به كفر و ارتداد كسيكه مجرد استهزاء به دين ميكند دارد، ولو از روى بازى و سرگرمى و عدم اعتقاد قلبى به آن داشته باشد، شخص را ظاهراً و با باطناً كافر ميسازد، بدليل اينكه استهزاء بدين و شعائر دين و رسول الله صلى الله عليه وسلم دلالت بر فساد و بطلان ايمان شخص دارد و از طرف ديگر الله متعال براى چنين اشخاص هيچ عذرى را نپذيرفته است با قول خويش كه ميفرمايد{لا تعتذروا}- يعنى هيچ عذرى شما پذيرفته نمى شود، - زيرا اگر در دل چنين شخص ايمانى موجود ميبود آن ذاتى را كه او را خلق كرده و آن نبى كه او را راه هدايت را نشان داده است دشنام نمى داد و حد خود و حدود الله را به صورت از صورتها درك ميكرد.

ابن تيمية رحمه الله درين مورد ميگويد: الله متعال از كفر آنها بعداز ايمانشان خبر داده است با وجود آنكه ايشان عذر خود را پيش كردند و گفتن ما اينكار را از روى سرگرمى نه اعتقاداً انجام داده ايم،و الله متعال اين را بيان نموده است كه مجرد استهزاء به الله و آيات الله كفر است، و هچنان براى انجام اين عمل قلب هيچ مؤمنى راضى –شرح- نمى شود، كه چنين فعلى را انجام بدهد، اگر در آن قلب ايمان باشد/ج7ص220/مجموعة الفتاوى.

- اما اگر از ايشان پرسيده شود ميگويند: ما جز اينكه بازي و شوخي مي‌كرديم اراده ديگر نداشتيم. بگو : آيا به الله و آيات او و رسول اش بازي و شوخي ميكنيد؟ ! عذرخواهي نكنيد. شما پس از ايمان‌آوردن ، كافر شده‌ايد.

161- سؤال: انواع ظلم، فسق و نفاق كدامها اند؟

جواب: ظلم عبارت از: **مجاوزة الحد او وضع الشيء في غير موضعه**-يعنى: تجاوز از حد و گذاشتن شىء در غير مكان اش است.

و در شريعت همچنان دو نوع ميباشد: 1- ظلم اكبر 2- ظلم اصغر يا ظلم دون ظلم.

و ابى بكر ابن العربى در الجامع الأحكام القرآن 8/197 ميگويد: مزاح و شوخى يا كفر كفر است، و ميان علماء امت درين هيچ اختلافى نيست، و برابر است كه آنرا حلال بداند يا حلال نداند، و يا اينكه به آن عقيده داشته باشد يا نداشته باشد، و شرط گذاشتن استحلال و اعتقاد در چنين موارد به عنوان شرط تكفير مذهب اهل ارجاء و تجهم و كسانيكه از مرجئه است كه عمل را از مسمى ايمان خارج ميدانند.

3- اظهار كفر بغير الإكراه و تقيه: شخصى اظهار و اعلان كفر ميكند بدون اينكه بالايش اكراه باشد و يا اينكه از ترس جان و اولاد خويش ايمان خود را پنهان كند- درينصورت كافر و مرتد بوده و دانستن اعتقاد قلب وى هيچ شرطى نيست كه درين حالت سجده به طاغوت نيز شامل ميگردد ولو از روى تمثيل و يا لعب و يا آموزش باشد-همانطوريكه قول مشهور امام احمد درين مورد صراحت دارد، طوريكه الله متعال ميفرمايد:{ **مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** }-106.

شيخ محمد بن عبدالوهاب در تفسير آين آيت ميگويد:الله متعال از اينگونه شخص مگر اينكه در حالت اكراه قرار داشته باشد و قلب اش مطمئن به ايمان باشد هيچ عذرى را نپذيرفته است، اما اگر غير ازين صورت باشد محققاً بعداز ايمان خويش كافر شده برابر است كه فعل اش از ترس كسى يا چيزى و يا مدارا با قومى و يا اهل دينى باشد، و يا نجات اهل خانه اش و اولادش و يا خودش و مالش از روى مزاح-تميل يا سرگرمى- و يا غير ازين حالت باشد كافر ميگردد مگر اينكه حقيقتاً تحت اكراه مادى قرار گرفته باشد./مجموعة التوحيد/88-89.

4- تحاكم الى الطاغوت: همچنان از فساد عقيده و بطلان ايمان شخص – رفتن اش به سوى تحاكم به طاغوت و قوانين اش و ترك شريعت و احكام دين ميباشد- و شخص با اين كار كافر و مرتد از اسلام بوده بدون اينكه به اين اعتبار داده شود كه چه عقيده اى در قلب دارد زيرا الله متعال ميفرمايد:{**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا**}-النساء:60.

بناً هركسيكه جهت تحاكم به طاغوت دعاوى خويش را نزد او ميبرد ولو به زبان و قلب اعتقاد و اقرار نيز داشته باشد كه نسبت به شريعتى اسلام هيچ قانون و

1- **ظلم اكبر**: آنست که هم ردیف کفر و شرك اکبر بوده و زمانیکه از این نوع ظلم ذکر به عمل بیآید مراد از آن نفی مطلق ایمان از صاحب اش است، زیرا أظلم ظلم که با ظلم مجرد معادل نمی باشد شرك اکبر است و یا اینکه در خصوصیت از خصائص الله به او شریك قرار داده شود، در حالیکه الله او را پیدا کرده است،همانطوریکه أعدل العدل که هیچ عدالت دیگر به آن برابر نمیکند توحید الله تعالی و یگنانه دانستن الله در عبودیت است.

طوریکه الله متعال میفرماید:{**إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**}-لقمان: 13.

- همانا شرک ظلم بزرگ است.

دینی عادل و مکمل و بهتر نیست بازهم کافر میباشد،زیرا این کارش اعراض از ما انزل الله بوده و قرینه استخاف شریعت الله و کراهیت داشتن از حکم بما انزل الله میباشد و از طرف دیگر از شروط کفر به طاغوت این است که کفر به طاغوت باید: قولاً، فعلاً، و اعتقاداً باشد،/مراجعه شود به شروط لا إله إلا الله تألیف: شیخ ابی بصیر الطرطوسی/ترجمه همین مترجم-

شیخ الشنقیطی در اضواء البیان 4/83: میگوید: از صریح ترین دلالات درین مورد-کفر عملی بدون دانستن عقیده درونی شخص و یا استحلال حرام و جحد از حرام- همین آیت سورة النساء است، که در حالیکه ایشان خود را مؤمنان میدانند و بسوی تحاکم به طاغوت میروند و شریعت الله را ترك میکنند در حالیکه الله متعال امر بکفر به طاغوت نموده است- و این هیچ چیزی جز کذب و دروغ شان را نشان نمی دهد به شریعت الله اقرار دارد و ادعاء و زعم ایمان را بالای خویش دارد اما میخواهند و اراده دارد که دعاوی خویش را جهت فیصله و تحاکم به نزد طاغوت پیش کنند و این بسیار عجیب است.

و سید قطب رحمه الله در «في الظلال» 2/694 میگوید: إن المتقضى الفطري البديهي للإيمان أن يتحاكم الانسان إلى ما آمن به و إلى من آمن به.

-از مقتضی فطری و بدیهی ایمان انسانها اینست که انسان بسوی آنچه که به او ایمان آورده است و یا ایمان دارد به تحاکم میرود و فیصله دعاوی خویش را از او میخواهد.

بناً کسیکه گمان دارد به الله و ما انزل الله ایمان آورده است و بعداً بسوی تحاکم بغیر آن و بسوی طاغوت و قوانین طاغوت میرود جز این نیست که دروغ میگود و از فطرت ایمان و انسان انکار دارد، و نفاق خویش را آشکار ساخته است، هرچند بر اظهار ایمان خویش مصر نیز باشد.

5- اعراض از شریعت الله متعال: که اظهار اعراض و یا عملاً اعراض از دین و شریعت قرینه دال بر فساد و بطلان ایمان – و انتفاء ایمان از قلب میباشد- ولو به قلب خلاف آنرا عقیده داده باشد- زیرا نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید: نحن نتعامل بالظاهر و الله یتولی بالسرایر- یعنی: ما با ظاهر شخص معامله میکنیم و امور قلبی و درونی شخص به الله تعلق دارد و او آگاه بر اسرار است.

و الله متعال درینمورد میفرماید:{ **وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ** }-النور:48.

و ميفرمايد:{**وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ**}-البقرة:114.

- و چه كسي ظالم تر از آنست كه نگذارند در مساجد و اماكن عبادت الله ، و نام الله برده شود ، و در ويراني آنها بكوشند ؟ شايسته اينان نبود كه چنين بكنند ، بلكه مي‌بايست جز خاشعانه وارد آنها نشوند . بهره آنان در دنيا ذلت و رسوائي ، و در آخرت عذاب بزرگي است .

و ميفرمايد:{**وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ**}-العنكبوت:68.

- و چه كسی ظالم تر از آن است كه بر الله دروغ ببندد ، و يا (دين) حق را چون بدو رسد تكذيب كند ؟ ! آيا جايگاه كافران جهنم نيست ؟

و اللـه متعـال هنگاميكه اين آيـه را نـازل كـرد:{**الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ**}-الأنعـام: 82.

كسانيكه ايمان آورده اند و ايمان خويش را با ظلم نـه پوشـانيده انـد برای آنان آسايش (آخرت و جنت) بوده و آنان هدايت يافتگانند.

زيرا مؤمن آنست كه زبان و قلب اش با عمل اش مطابق داشته باشد بـه دليـل اين فرمـوده اللـه متعـال:{**إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**}-النور:51.

ابن تيمية رحمه الله در الصارم:ص38 ميگويد: الله متعال واضح ساخته اسـت كـه اعراض و روی گشتاندن از اطاعت اللـه و رسـول و از احكـام شـريعت از عمـل منافقين است، و صاحب آن مؤمن نميباشد، زيرا مؤمن كسی است كه ميگويد: ما حكم الله و رسول او را شـنيدم و بـه آن ايمـان آورديم و از آن اطـاعت ميكـنيم،و نفاق شخص به مجرد اعـراض و نـزول از حكم اللـه و رسـول او صـلی اللـه عليـه وسلم و اراده تحاكم بغير از آنها تحقق ميآبد با وجود آنكه ترك محض است.

همچين موارد ديگری چون: 6- اطاعت از مشركين در آنچه كفر است، 7- حصـول الحرج و انتفاء الرضی بحكم الله تعالی، 8- عدم رد منازعات بـه اللـه و رسـول او صلی الله عليه وسلم،9- عدم اتباع و اطاعت ظاهری از شريعت و نبی صلی اللـه عليه وسلم،10- عدم حكم بغير ما انزل الله، موالات مشـركين و مظـاهرتهم علی المسـلمين، 11- تـرك مجاهـدة الكفـار،و ذم المجاهـدين و تكفـيرهم،12- موجـود گرديدن چهار خصلت منافق در وجود شخصی، 13- خـارج شـدن از مسـجد بـدون عذر بعد از آذان- دلالت بر نفـاق دارد، 14- تـرك الصـلاة ولـو آنكـه بـه وجـوب آن عقيــده داشــته باشــد، 15- تــرك الزكــاة ولــو بــه وجــوب آن عقيــده داشــته باشد.....وغيره حالات كه با دلايـل آشـكار از قـرآن و سـنت دلالت بـه كفـر عملی بدون التفات به عقيده صاحب آن دارد.-والله اعلم.

[251] . كفر اين اشخاص كفر زندق ميباشد، و عبـارت از كفـری اسـت كـه از منـافق صادر ميشود- هرگز دوباره از سوی الله هدايت نمی گردد و طلب توبه نيز از آنهـا نميگردد-

صحابه گفتند: **يا رسول الله صلى الله عليه وسلم : أينا لم يظلم؟ فأنزل الله تعالى:**{**إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**}-لقمان:13.

- يا رسول الله صلى الله عليه وسلم كدام يك از ما بر خويش ظلم نكرده است- پس الله متعال اين آيت را نازل كرد: *همانا شرك ظلم بزرگ است.*

ابن حجر عسقلانى در الفتح 1/87: ميگويد: ***و وجه الدلالة منه أن الصحابة فهموا من قوله بظلم عموم انواع المعاصى و لم ينكر عليهم النبى صلى الله عليه وسلم ذلك و انما بين لهم أن المراد أعظم انواع الظلم و هو الشرك فدل أن للظلم مراتب متفاوتة.***

- و وجه دلالت اين حديث طورى است كه صحابه ميدانستند كه مراد از ظلم همه انواع معاصى ميباشد كه انسان مرتكب ميگردد، و نبى صلى الله عليه وسلم برين فهم آنها نيز جرح و ايراد نكرد، بلكه برايشان واضح ساخت كه ظلم داراى انواع متعدد و مراتب متفاوت بوده و شديد ترين يا اظلم الظلم شريك قرار دادن به الله است.

و همچنان اين فرموده الله متعال نيز دلالت به ظلم كه مراد آن شرك و كفر اكبر است دارد:{**وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ**}-الزخرف:39.

هرگز (اين گفتگو ها) امروز براى شما سودى نمى رساند، زيرا شما ظلم كرده ايد و حق اينست كه مشتركاً (با مشركان و كافران) عذاب كرده شود.

و يا اين آيت كه الله متعال ميفرمايد:{**وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ**}-الأعراف:9.

و كسيكه وزن اعمال اش در ميزان سبک آيد، ايشان كسانى اند كه خويش را با زيان بزرگ مواجه ساخته اند بسبب آنكه به آيات ما ظلم ميكردند.

وغيره آيات چون؛ سورة النحل:34 و البقرة:150 كه مراد از ظلم كفر ميباشد.

2- **ظلم اصغر**: يا ظلم پائينتر از ظلم- آنست كه مطلق ايمان را از صاحب اش نفى نمى كند همانطوريكه اسم و مسمى اسلام را از صاحب اش نفى نمى كند.

و دليل برين نوع ظلم نيز قول الله متعال است كه ميفرمايد:{**وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ**

سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ}-البقرة:231.

- و هرگاه كه زنان را طلاق داديد، و به عدّه خود رسيدند، يا به طرز صحيح و عادلانه‌اي آنان را نگاه داريد، يا آنان را به طرز پسنديده و نيك رها سازيد، و به خاطر زيان رسانيدن بديشان و تعدّي كردن بر ايشان ، هيچ گاه ايشان را نگاه نداريد، و كسي كه چنين كند ، بي‌گمان به خويشتن ظلم كرده است.

و آيات ديگرى كه نيز دلالت به ظلم دون ظلم دارد در قرآن الكريم موجود است مانند؛ سورة ص:24، آل عمران:135، الاعراف:23، وغيره آيات.

و در حديث از نبى صلى الله عليه وسلم روايت است كه ميفرمايد:«**الظلم ثلاثة فظلم لا يغفره الله وظلم يغفره وظلم لا يتركه فأما الظلم الذي لا يغفره الله فالشرك قال الله:** {إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ}**, وأما الظلم الذي يغفره فظلم العباد أنفسهم فيما بينهم وبين ربهم وأما الظلم الذي لا يتركه الله فظلم العباد بعضهم بعضا حتى يدبر لبعضهم من بعض**[252]».

- همانا ظلم سه نوع ميباشد، ظلم كه الله آنرا نمى بخشد، وظلم كه الله آنرا ميبخشد، و ظلم كه الله آنرا ترك نمى كند، اما ظلم كه آنرا نمى بخشد شرك است{همانا شرك ظلم بزرگى است}، اما آن ظلم كه الله آنرا ميبخشد ظلم بنده گان بالاى خودشان و ظلم كه ميان آنها و رب شان ميباشد،اما ظلم كه الله متعال آنرا ترك نمى كند، ظلم است كه بنده گان نسبت به يكديگر مرتكب ميشوند- تا آنكه حق شان از يكديگر كرفته شود-.

خلاصه: از آيات و نصوص متذكره چنين معلوم ميگردد كه هرگاه ظلم به شكل مطلق ذكر گردد مراد از آن ظلم اكبر معادل كفر اكبر و شرك اكبر ميباشد، اما هرگاه مطلق ذكر نگرديده باشد مراد از آن معصيت و گناه پائينتر از كفر و شرك است و اين امر از قرائين و ساير نصوص مورد علاقه معلوم ميشود.

بناً اين نيز معلوم گرديد، كه كفر دو نوع است، شرك دو نوع است، فسق دو نوع است، ظلم دو نوع است، كه يكى آن مخرج من الملة و ديگر آن غير مخرج عن الملة ميباشد، اما بايد ياد آورى كنيم نفاق نيز دو

[252] . صحيح الجامع-حرف الظاء:3961.

نوع است: نفاق اعتقادی و نفاق عملی- زندق- که هر دو نـوع آن کفـر و مخرج از ملت اسلام و توحید میباشد[253].

162-سؤال: حکم سحر و ساحر در شریعت چیست؟
جواب: الجوهری در تعریف سحر میگوید:السحر في اللغـة: ***کـل مـا لطف مأخـذه و دق فهـو سـحر، وسـحره أيضـاً بمعـنى خدعة***- یعنی: هر آنچیزی که نازك و رقیق ویا در پوشش و پناه باشد سحر گفته میشود و سحر همچنان به معنی خدعه یا فریب را نـیز میگوینـد.- یعـنی: از دید چشم پنهان باشد- و سحر در معنی دیگرش-به معنی خاك و غبـار آلود ساختن را میگویند- که همانا به معنی تحت پوشـش قـرار دادن دیـد چشم است.
ابن العـربی در معـنی سـحر در احکـام القـرآن 1/31 میگویـد: ***کلام مؤلف يعظم به غير الله تعالى، و تنسب اليه في المقـادير و كائنات.***
آن مشتق از لفظ «سحرت الصبي» میباشد، که بمعنی فـریب دادن طفل است.
اما سحر در اصطلاح: طوری که الشـنقیطی رحمـه اللـه میگودیـد: و باید دانست که سحر در اصطلاح امکان نـدارد کـه در حـد جـامع و مـانع بسبب کثرت انواع مختلف کـه تحت این عنـوان داخـل اسـت آنـرا مقیـد ساخت، و همین امکان ندارد تا یك میزان مشـترك جـامع و مـانع در بین همه انواع سحر انتخاب کرد.
و ابوبکر جصاص میگوید: سحر در اصطلاح: هر چیزی کـه سـبب اش خفی و وجودش خیالی سحر است.
ابن قدامة در المغني 8/150 میگوید: سحر عبارت از گره ها، دعاء و کلامی است که با آن سخن گفته میشود، و یا نوشته میگـردد و بـا عمـل است که بالای بدن، قلب و عقل مسحور تأثیر میگذارد.
و الله متعال میفرمایـد:{**سَـحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْـتَرْهَبُوهُمْ**}- البقرة: 116.
- چشمان مردم را بستند و آنان را به ترس و هراس مواجه ساختند.
و نبی صلی الله علیه وسلم میگویـد:«**إن من البيان سـحرا و إن من الشعر حكمة**[254]».
- در بعضی از بیان ها یا کلام و سخن گفتن- سـحر میباشـد، و در شعر حکمت.

---

[253] . راجـع قواعـد فی التکفـیر/للشـیخ عبـدالمنعم مصـطفی حلیمـة-ابـو بصـیر الطرطوسی- نصره الله.
[254] . صحيح الآداب المفرد:673.

اما آیا تأثیر سحر بـالای انسـان حقیقت دارد یـا خـیر؟ جمهـور علمـاء میگویند تأثیر گذاشـتن سـحر حقیقت دارد، و تـأثیر آن بـالای انسـانها در تقدیر کونی ثابت شده است، طوریکه اللـه متعـال میفرمایـد:{**وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ.... فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ،**}-البقرة:102.

- و (گـروهي از احبـار يهـود) بـه آنچـه شـياطين صـفتان و گنـاه پيشگانشان درباره سلطنت سليمان (به هم مي‌بافتند و بر مـردم) مي‌خواندنـد ، بـاور داشـتند و از آن پـيروي نمودنـد . (چـه گمـان مي‌بردند كه سليمان پيغمبر نبوده و بلكـه جـادوگر بـوده اسـت و بـا نيروي سحر ، پريها و پرندگان و بادهـا را بـه زيـر فرمـان خـويش در آورده است و لذا شاه جادوگر كـافري بيش نبـوده اسـت) . و حـال آن كه سليمان هرگز (دست به سحر نيالوده و) كفر نورزيده است ، و بلكه (اين) شياطين صفتان گناه‌پيشه ، كفر ورزيده‌اند . (زيـرا چنين سخناني را به هم بافته و به رسول الله سليمان افتراء بسته و به جاي دستورات آسماني ، به مـردم) جـادو و (خرافـات و از آثـار بجا مانده) آنچه در بابل بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل گرديده بـود مي‌آموزنـد . (دو فرشـته‌اي كـه طريـق سـحركردن را بـراي آشنائي به طرز ابطـال آن بـه مـردم يـاد مي‌دادنـد) و بـه هيچ كس چيزي نمي‌آموختند ، مگر اين كه پيشاپيش بدو مي‌گفتند : ما وسـيله آزمايش هستيم كافر نشو (و آنچه به تـو مي‌آمـوزيم ، بـه آشـوب و كفر منتهي مي‌گردد . آن را بشناس و خويشتن را از آن به دور دار . ليكن مـردم نصـيحت نپذيرفتنـد و از آموخته‌هايشـان سـوء اسـتفاده كردنـد) . از ايشـان چيزهـائي آموختنـد (و در راهي از آن اسـتفاده كردند) كه با آن ميان مرد و همسرش جـدائي مي‌افكندنـد . (آري اين شـيطان صـفتان گناه‌پيشـه ، كفـر ورزيدنـد ، چـون اين گونـه ياوه‌گوئيها و افسانه‌سرائيهاي گذشتگان را بهم بافتند و آن را وسـيله آموزش جـادو بـه يهوديـان كردنـد) و حـال آن كـه بـا چـنين جـادوي (خويش) نمي‌توانند به كسي زيان برسانند مگر اين كه بـا اجـازه و خواست الله باشد .

دلیل تأثیر سحر از حدیث: سحر و تأثیرات آن از احـادیث صـحیح ثابت شده است و انکار از آن تکـذیب شـریعت بـوده و شـخص را کـافر میسازد، و این نیز ثابت است که نبی صلی الله علیه وسلم سـحر شـده بود، و ساحر شخصی از قبیله بنی زریق کـه اسـم اش لبیـد بن الاعصـم بود، و نبی صلی الله علیه وسلم به مدت شش ماه مسحور بودند.

ابن حجر عسقلانی از امام مازری نقل میکند کـه بعضـی از مبتـدعین منکر این حدیث شده اند و گمان کرده اند که با این وجود در فضـلیت و نبوت نبی صلی الله علیه وسـلم کمی میآیـد و مـردم بـه نبـوت او شـك خواهند کرد، طوریکه اگر تأثر سحر را بپذیریم و صحت سحر شدن نـبی صلی الله علیه وسلم را تصدیق کنیم، اعتماد از شریعت ساقط میگـردد و گفته خواهد شد که نبی صلی الله علیه وسلم خیال میکرد کـه بـرایش وحی میآید در حالیکه حقیقت نداشته و تاثیرات سحر بود.

امام ابن حجر در الفتح به نقـل از مـازری 1/226-میگویـد: همـه این اقوال باطل و مردود میباشد، بدلیل اینکه نبی صلی الله علیه وسـلم بـه صداقت همه آنچیزی های را که از جانب الله متعـال بـر او نـازل میشـد برای ما رسانیده است و آنها انجام شـدنی هسـتند، و همچنـان آن امـور بالای نبی صلی الله علیه وسلم که صاحب عصمت و رسالت نیز میباشد انجام شدنی است، بناً تعطیل این امور از نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم انکار از تقدیر شرعی الله متعال میباشد و جواز ندارد، اما آن چـیز هـای که به امور دنیوی تعلق دارد که نه نبی صلی اللـه علیـه وسـلم جهت آن امور فرستاده شده اسـت و نـه هم رسـالت درآن امـور دارد پس جـواز ندارد که نبی صلی الله علیه وسلم را از آن امور متمایز گردانید، ماننـد؛ مرض، و مرگ و سایر موارد زیرا نبی صلی الله علیه وسلم نـیز بشـر و از جنس انسانها میباشد، و آنچه بالای همه انسانها تأثیر گذار است بالای نبی صـلی اللـه علیـه وسـلم نـیز تـأثیر میگـذارد، و سـحر نـیز یکی ازین امراض در امور دین است.

163-سؤال: حکم ساحر چیست؟

جواب: علماء در تکفیر ساحر اختلاف کـرده انـد و سـبب این اختلاف نیز کثرت انواع سحر و صورت های گوناگون سحر میباشد، تـا جـای کـه فخرالدین رازی هشتاد 80 نوع سحر را ذکر کرده اسـت،امـا قـول راجح درین مورد آنست: هر آن سحری کـه در آن اسـتعمال الفـاظ و اعمـال، دعاء کلمات، نوشته، سخن گفتن کفری و شرکی باشد ویا کمـك گـرفتن از جنیات... وغیره موارد کفری و شـرکی ...کفـر و شـرك میباشـد،و بـه همین قیاس ساحر و تعلیم دهنده سحر نیز مشرک میباشد وبرابر اسـت که سحر را جهت صرف (جدائی و نفرت) و عطف(یکجائی و محبت) صورت گرفته باشـد.همانطوریکـه در سـورة البقـرة آمـده اسـت:{**وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ**.... **إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ.. فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَـرْءِ وَزَوْجِـهِ وَمَـا هُمْ بِضَـارِّينَ بِـهِ مِنْ أَحَـدٍ إِلَّا بِـإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْـتَرَاهُ مَـا**

لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ.... وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَــةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ}-البقرة:102.

و سليمان هرگز كفر نورزيـده اسـت ، و بلكـه (اين) شـياطين كفـر ورزيده‌اند . سحر را براى مردمان مي‌آموزند ......تا جائيكه -مي‌گفتنــد : ما وسيله آزمايش هستيم كافر نشو .پس از ايشان چيزهائي آموختند كه با آن ميان مرد و همسرش جدائي مي‌افكندنـد، و حـال آن كـه بـا چـنين جادوي (خويش) نمي‌توانند به كسي زيان برسانند مگر اين كه با اجازه و خواست الله باشد . و آنان قسمتهائي را فرا مي‌گرفتنـد كـه برايشـان (از لحاظ دنيا و آخرت) زيان داشـت و بديشـان سـودي نمي‌رسـاند . و مسلّماً مي‌دانستند هر كسي خريدار اين گونـه متـاع باشـد ، بهـره‌اي در آخرت نخواهد داشت . و چه زشـت و ناپسـند اسـت آنچـه خـود را بـدان فروخته اگر مي‌دانستند.

و اگر آنان ايمان مي‌آوردند و تقوا اختيار ميكردند متـاع و بهـره خـوبى نزد الله ميداشتند.

و جصاص در احكام القرآن 1/53 ميگويد: الله با نفى ايمان از ساحر بيان فرموده است كه اين عمل كفر است، زيرا ايمان را در مقابل فعل سحر قرار داده است، و اين دلالت به كافر بودن سـاحر ميكنـد، پس بـا اين صورت كفر ساحر معلوم ميشود، و اگر قبلاً مسلمان بوده اسـت بـا اين عمل مرتد شده و مسحق قتل ميگردد.

و ابن كثير در تفسير 1/173 ميگويـد:{**وَلَـوْ أَنَّهُمْ آمَنُـوا وَاتَّقَـوْا**} دلالت به كفر ساحر دارد.

و نبى صلى الله عليـه وسـلم ميفرمايـد:«**من عقد ثم نفث فيهـا فقـد سـحر، ومن سـحر فقـد أشـرك و من علـق شـيئاً وكـل إليه**[255]».

- هـر كسـى گـره بزنـد و بعـداً در آن بدمـد- سـحر كـرده اسـت، و هركسيكه سحر كند شرك نموده است و هركسيكه چـيزى را –در گـردن و يا بازو و....- بيآويزد، و به آن توكل نمايد نيز شرك نموده است.

و ميفرمايد:«**أجتنبوا السبع الموبقات قالوا يا رسـول اللـه و ماهن؟قال الشرك بالله و السحر...**[256]».

- از هفت عذاب گناه هلاك كننده بپرهيزيد-صحابه پرسـيدند و آنهـا چيست يا رسول الله؟ گفت: شرك به الله و سحر.

---

[255] . أخرجه النسائى، و المنذرى فى الترغيب و ترهيب4/51 و قال: رواه النسـائى من رواية الحسن عن ابي هريرة ولم يسمع منه عند الجمهـور، و حسـنه ابن مفلح فى الآداب الشرعية 3/78 ، و ضعفه الألبانى فى ضعيف الجامع:5714.

[256] .متفق عليه.

درين حديث نبی صلی الله عليه وسلم سحر را با شرك يكجا و نزديك ذكر نموده است.

و ميفرمايد:«**إن الرقى و التمائم و التولة شرك**[257]».
- همانا رقيه (غير شرعی) تميمه (مهره ها و گردن بندها) و توله[258] شرك است.

و از جهت ديگر ساحر به دليل زعم بالای خود در داشتن قدرت متأثر ساختن ذات اشياء، نفع و ضرر رسانيدن از هر كسی را كه بخواهد، در حاليكه اين از أخص خصائص الله متعال بوده و تنها او ضار و نافع ميباشد و كسيكه خود را متصف به اين خصوصيت بداند مشرك است.
و همچنان ساحر از يك جهت معبود قرار ميگيرد، و آن جهالت مردم در اعتقاد به او در داشتن قدرت تأثير در اشياء، نقع و ضرر ميباشد، و از او خوف و رجاء و ترس دارند...بناً قلب های آنها به ساحر درين امور معلق ميباشد، و ساحر نيز به آن راضی است، و مردم نيز جهت رضايت هرچه بيشتر وی برای وی هدايا و تهايف و قربانی ميكنند، كه ازين جهت طاغوت ميباشد، و حد اش در شريعت زدن گردنش با شمشير يا قتل او است.
و از طرف ديگر سحر بجز از تمسك و متوسل شدن به امور شركی ممكن نمی باشد، و با استغاثه به شياطن و جنيات، تعظيم آنها و خوف از آنها و رجاء از آنها و كمك گرفتن از آنها....و اهانت به قرآن همراه ميباشد، طوريكه ابن تيميه رحمه الله 19/35 ميگويد: و بسياری ازين امور با نوشتن كلام الله با نجاست، و يا با برعكس (سرچپه) نوشتن حروف كلام الله انجام ميشود، اگر دم باشد و يا كتابت همه امور و دعاء های ميباشد كه شيطان به آن راضی ميگردد، و به آن سخن ميگويد، و اگر سحر كتابت و يا كلامی باشد كه شيطان به آن راضی گردد، و كمك از شيطان گرفته شود، عين كفر بواح ميباشد!.
و صحابه به اجماع امر به كشتن ساحران به عنوان كافر و زنديق كرده بودند، زيرا بدليل حديث تنها قتل سه گونه مردم شرعاً در غير صورت كفر جواز دارد-طوريكه نبی صلی الله عليه وسلم ميفرمايد:«**لا**

[257] صحيح السنن ابی داود:3883.
[258] . التولة: بكسر المثناة و فتح واو و لام به تلفظ مخفف: چيزی است كه زنان برای جلب محبت شوهران خود استفاده ميكنند و با سحر انجام ميشود، زيرا با اين كار ارداه دفع مضره و جلب منفعت را دارند و اين كار اختصاصاً به الله تعليق دارد./فتح الباری،ج10 ص 196.

يحل دم أمريء مسلم إلا باحدى ثلاث: الثيب الزاني، و النفس بالنفس، التارك لدينه المفارق للجماعة[259]».

- قتل مسلمان حلال نيست مگر در يكى ازين سه صورت: 1- زنا كار پير (محصن) 2- در حالت نفس در مقابل نفس (قصاص) 3- آنكه دين خود را ترک گويد و از جماعت مسلمانان جدا شود.، (يعنى مرتد و باغى).

و ساحر نه زانى محصن است، و نه قاتل نفس، و نه باغى بناً ثابت ميگردد كه كافر و مرتد ميباشد.

و در حديث ميآيد:«**حد الساحر ضربة بالسيف**[260]».

- حد ساحر زدن سرش با شمشير است.

ترمذى روايت ميكند كه ساحر بايد كشته شود- و اين قول عمر بن خطاب، عبدالله بن عمر، حفصة، عثمان بن عفان، جندب بن عمر، جندب بن كعب بن قيس بن سعد، عمر بن عبدالعزيز رضى الله عنم، و احمد، ابو حنيفه، مالك...رحهم الله ميباشد.

و بجالة بن عبدة ميگويد: در زمان خلافت معاويه بن ابى سفيان سه ساحر را كشتيم[261].

از تذكرات قبلى به وضاحت معلوم ميگردد كه ساحر كافر و مرتد بوده و كسى كه نزدش ميرود نيز كافر و مرتد و واجب القتل ميباشد- و در عصر حاضر آن تعداد ملا هاى كه به نام تعويذ محبت و جدائى و يا شفاء مرض و پيدا كردن كار .....ميدهند همه تحت حكم ساحر آمده و كافر و مرتد و واجب القتل ميباشند- و با ساحر هيچ فرقى ندارند[262].

164-سؤال: النشرة چه را ميگويند و حكم آن چيست؟

جواب: النشرة: دم نمودن مسحور يا دور نمودن سحر از بالاى مسحور را ميگويند- كه هرگاه اين دور نمودن سحر با سحر يا ساير الفاظ شركى و كفر بطريقه اى سحر صورت گيرد طوريكه در عصر حاضر و قديم –قبل از اسلام- مروج بود، شرك و كفر و عمل شيطان است.

و حسن النشرة را از سحر ميدانست، و از قاضى عياض در مورد النشرة پرسيدند: او نشرة را به شيطان نسبت داد- زيرا آن الفاظ و يا

---

259 . صحيح سنن الترمذى:1402.

260 . ضعيف الترمذى/كتاب الحدود:1460

261 .ابوداود:3043.

262 . لأكثر التبيان راجع الى: نواقض الإيمان القولية و العملية/للشيخ دكتور عبدالعزيز بن محمد بن على العبداللطيف، و إعمال تخرج صاحبها عن الملة/للشيخ مجاهد ابى بصير الطرطوسى/ و شرح نواقض الايمان /للشيخ محمد بن عبدالوهاب-مترجم.

کتابت حامل اشیاء خارج از کتاب و سنت و اذکار مباح که برای مداوا معرف میباشد است.

اما اگر با رقیه شرعی و الفاظ و دعاء های مأثور از نبی صلی الله علیه وسلم و یا با آیات قرآن باشد، درینصورت جواز دارد و باکی در آن نیست.

165-سؤال: رقیة الشرعیة (یا دم ها مشروع) چه حکم دارند؟

جواب: هرگاه رقیه از قرآن و سنت صحیح و ثابت باشد و به لفظ عربی مأثور باشد و دم کننده و ودم شونده هر به این عقیده داشته باشد که تأثیر دم صرف در اختیار الله تعالی است و به اذن او شفاء و مرض تحقق میآبد، درینصورت جایز و مشروع میباشد- زیرا جبرئل علیه السلام نبی صلی الله علیه وسلم را دم کرده است و همینطور نبی صلی الله علیه وسلم صحابه را دم نموده است.

که به این اساس انکار مطلق از دم و خواندن رقیه شرعی و آنرا مخالف توکل به الله دانستن، که از طرف بعضی شیوخ روایت شده است خطاء و خلاف احادیث صحیح میباشد، زیرا نبی صلی الله علیه وسلم قائد متوکلین به الله، حسن و حسین را دم نموده و هنگامیکه صحابه یکدیگر را دم میکردند ایشان را منع نمی کرد، و در مورد حسن و حسین گفته است:«**إن أباكم كان يعوذ بهما أسماعيل و اسحاق، أعوذ بكلمات الله التامة من شر كل شيطان هامة و من كل عين لامة**[263]».

- پدر شما ابراهیم علیه السلام با این دعاء برای اسماعیل و اسحاق تعوذ میخواند، پناه میبرم بکلمات کامل الله، از شر هر شیطان و حیوان ضرر رساننده، و از هر چشم آسیب رسان.

همچنان نبی صلی الله علیه وسلم امر به خواندن این چنین رقیه شرعی نیز نموده است طوریکه زنی با عائشه رضی الله عنها نزد نبی صلی الله علیه برای دعاء آمده بودند، نبی صلی الله علیه وسلم عائشه را گفت: ***عالجيها بكتاب الله.*** - یعنی: او را با کتاب الله علاج کن.

و در حدیث دیگر میآید: که عمرو بن حزم رضی الله عنه نزد نبی صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله ما قبلاً با رقیه ها (دم ها) امراض خویش را علاج میکردم اما تو خواندن آنرا منع کرده ای؟ نبی صلی الله علیه وسلم گفت: شما رقیه های خویش را بر من پیش کنید! آنها پیش کردند نبی صلی الله علیه وسلم گفت:«**ما أرى باسا من استطاع منكم أن ينفع أخاه فلينفعه**[264]».

---

[263] . البخاری.

[264] . مسلم.

- من درين دعـاء هـا مشـكلى نمى بينم و اگـر يكى از شـما ميتوانـد براى برادرش نفعى برساند پس برساند.

166-سؤال: رقيه غير شرعى كدامها اند؟

جواب: رقيه غير شرعى يا دعاء و دم هاى بدعى آنست كـه در قـرآن و سنت وارد نگرديده باشند، و نه هم بلفظ عربى باشند كـه درينصـورت اين عمل از طرف شيطان خواهـد بـود و از انـواع سـحر ميباشـند و اين نوع تعويذات و دعاء ها اكثراً در عصر حاضر انجام ميشود، و آنرا (بـدون دليل) حلال نيز ميدانند، و اين دجـالان و سـاحرين حـتى نمـاز ، قـرآن و اصول توحيد را نيز نمى دانند، كه هرگونه ترديد را در شيطان بودن آنهـا نفى مى كند بناً آنها مرتبه شان از مشرك و كافر بيشـتر بـوده و صـفت طاغوت را براى خـويش مى گيرنـد- زيـرا مـردم او را بـاوجود آنكـه هيچ علمى از شريعت و دين و توحيد ندارند نافع و ضار ميدانند و از او خوف و رجاء دارند.

و همينطور هر زن و مرد كه نزد اين اشخاص برود بدون شك به الله شريك قرار داده است- طوريكه در حديث صحيح آمـده اسـت:«**و يتبع من يعبد الطواغيت الطواغيت**».

- عبادت كننده گان طواغيت به دنبال طواغيت حشر ميشوند.

167-سؤال: تعليق تعوذات در گردن و يا بستن بند هـا در دسـت چـه حكم دارد؟

جواب: تعويذ: به هر آنچيزى گفته ميشود كـه در گـردن، دسـت، و يـا قسمتى از بدن آويخته ميشود و هدف از آن محافظت و يا توقع حصـول نفع ويا دفع هر نوع شر و بدى و نظربد از صاحب اش باشـد- و از جنس هرچيز بوده ميتواند؛ مهره، چوپ، تار يا نخى، كاغذ و يـا هرچـيزى ديگـر كه به همين هدف باشد.

و حكم آن شرك و كفر اكبر ميباشد.

1-دليل: از عقبه ابن عامر روايت است كه گفت:«**أنه جـاء في ركب عشرة إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فبـايع تسـعة و أمسك عن رجل منهم فقالوا مـا شـأنه فقـال إن فى عضـده**

تميمة[265] **فقطع الرجل التميمة فبايعه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال: من علق فقد أشرك**[266]».

- نزد نبی صلی الله علیه وسلم ده اسپ سوار برای بیعت و اسلام آوردن آمدند، نبی صلی الله علیه وسلم با نه تن ایشان بیعت نموده از بیعت نمودن با یکی از آنها خود داری کرد- گفتند: آن یکی را چه شده است که نبی صلی الله علیه وسلم با او بیعت نکرد: نبی صلی الله علیه وسلم گفت: در شانه اش تیمیه تعلیق است! پس آنشخص آنرا دور کرد، و نبی صلی الله علیه وسلم با او بیعت نمود و اسلامش را قبول کرد: و گفت: هر کسی چنین اشیاء را بیآویزد به الله شریك قرار داده است.

2- دلیل: از زینب زوجه عبدالله بن مسعود روایت که گفت:«**كَانَتْ عَجُوزٌ تَدْخُلُ عَلَيْنَا تَرْقِي مِنَ الْحُمْرَةِ، وَكَانَ لَنَا سَرِيرٌ طَوِيلُ الْقَوَائِمِ، وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ إِذَا دَخَلَ تَنَحْنَحَ وَصَوَّتَ، فَدَخَلَ يَوْمًا فَلَمَّا سَمِعَتْ صَوْتَهُ احْتَجَبَتْ مِنْهُ، فَجَاءَ فَجَلَسَ إِلَى جَانِبِي فَمَسَّنِي فَوَجَدَ مَسَّ خَيْطٍ فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقُلْتُ: رُقًى لِي فِيهِ مِنَ الْحُمْرَةِ فَجَذَبَهُ وَقَطَعَهُ فَرَمَى بِهِ وَقَالَ: لَقَدْ أَصْبَحَ آلُ عَبْدِ اللَّهِ أَغْنِيَاءَ عَنِ الشِّرْكِ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ الرُّقَى، وَالتَّمَائِمَ، وَالتِّوَلَةَ شِرْكٌ»**[267]».

- پیر زنی بر ما داخل شد که مهره ای سرخ رنگ در خود آویخته داشت، و ما تخت طویلی داشتیم، و عبدالله زمانیکه میخواست داخل شود گلو خویش را صاف میکرد و صدای خود را بلند مینمود، روزی بر ما داخل شد و ما هنگامیکه صدایش را شنیدیم خود را در حجاب قرار دادیم، پس در پهلوی من آمد و بر من دست کشید و نخی که در گردن من بود با دست گرفت و گفت: این چیست؟ گفتم رقي است که در آن مهره های سرخ دم کرده شده اند، پس عبدالله آنرا با خشونت و سختگیرانه از گردنش دور کرد، و گفت: همانا آل عبدالله صبح کردند در حالیکه از شرك به الله دور هستند، و از رسول الله صلى الله علیه

---

[265] .تميمة در اصل: وصف ذات کامل الخلق است،طوریکه گفته میشود رجل تميم و امراة تميمة- یعنی مرد و زن کامل- و یا اینکه میگویند: تم الشیء – خاتمه یافت فلان کار یا چیز، و مراد از تمیمة در اصطلاح: به هر آنچیزی گفته میشود که انسان را در بدن خویش جهت دفع آفات تعلیق مینماید- واکثر این حالت در اطفال برای دفع نظر دیده میشود، و در قاموس لغت العربی آمده است: التميمة: خزرة رقطاء تنظم فی العنق- یعنی: مهره ها و دانه های به تار کشیده است که در گردن انداخته میشود- و آنرا عوذة یا معاذة یا تعویذ میخوانند- یعنی چیزی که به آن پناه برده میشود یا پناه میدهد میخوانند.

[266] . صحیح الترغیب و ترهیب:3455.

[267] . صحیح ترغیب و ترهیب:3457.صحیح ابن ماجه:3530، و صحیح ابوداود: 3883، و السلسلة الصحيحة:331.

وسلم شنيده ام كه گفت: ***همانا رقي و تمائم، و توله همه شرك است***[268].

-3 دليل: از عمران بن حصين روايت است كه ميگويد:«**أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أبصر على عضد رجل حلقة (أراهُ قال:من صفر) قال: ويحك! ما هذا؟ قال:من الواهنة قال: أما إنها لا تزيدك إلا وهنا، أنبذها عنك، فإنك لو مت وهي عليك ما أفلحت أبدًا**[269]».

- رسول الله صلى الله عليه وسلم به بازو شخصى نگاه كرد و در آن حلقه اى را ديد (من ديدم: كه چيزى زردى بود-يعنى طلا، برونز ...) نبى صلى الله گفت: اين چه است؟ گفت: بخاطر مريضى من است: گفت: مگر اين جزء مريضى ترا افزايش نمى دهد، از خود آنرا دور كن، اگر مردى و اين بر بدنت بود هرگز رستگار نمى شوى.

-4 دليل: از عيسى بن حمزة روايت است كه او بر عبدالله بن حكيم داخل شد و نزدش مهره سرخ رنگى بود، به او گفتم: آيا تو تميمه ميآويزى؟گفت:«**نعوذ بالله من ذلك قال** رسول الله صلى الله عليه وسلم **من علق شيئا وكل اليه** [270]».

- به الله پناه ميبرم ازين كار همانا از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنيده ام كه ميگفت: هركه چيزى را بيآويزد به همان سپرده خواهد شد- يعنى او به الله در امداد و جلب منفعت و دفع ضرر شريك قرار داده است.

نتيجه: احاديث زيادى درين باب وجود دارد كه دلالت بر كفر و شرك هر كسيكه تعويذى را يا مهره و تار و چوب درخت و يا دندان شير...وغيره را بر بدن و يا گردن و بازو ميآويزيد دارد.

و پدر و مادر طفل در حصه طفل مسئول اين كار شركى و كفر خواهد نه طفل زيرا او به فطرت ايمان تولد ميشود.

168-سؤال: تعليق يا به گردن و بازو آويختن تعويذات از بعضى آيات قرآن يا دعاء هاى مأثور وارد در احاديث چه حكم دارد؟

جواب: در قرآن و سنت براى اين كار هيچ دليلى وجود ندارد، و نه از صحابه و نه هم از سلف الصالح چنين كارى نقل شده است، و اگر از

---

[268] .معنى رقى، تميمه و توله قبلاً بيان شده است.

[269]. احمد فى 4/445 استشهد به أحمد شاكر فى تحقيقه ايضاً استهشد به شيخ محمد بن عبدالوهاب/السلسلة الضعيفة:1029..

[270] . صحيح ترغيب و ترهيب:3456.

بعضی سلف چنين كار های روايت شده است نيازمند دليل از قرآن و سنت ميباشد، و اين تعويذات هرچند از قرآن و سنت نيز باشد به تقليد و تشابه از كفار و مشركين خواهد بود و تشابه و تقليد از دين مشركين باز هم شرك و كفر است، و اكثريت سلف نيز به حرمت اينكار قائل بوده اند مانند؛ عبدالله بن عكيم (حكيم) رضی الله عنه، عبدالله بن عمرو، عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم- و غيره كبار صحابه؛ كه راجح ترين حكم ازينها ميباشد به دلايل ذيل:

1-نهی تعليق از تميمه و توله و رقيه و تعويذات لفظ عام ميباشد و همه انواع تعويذ قرآن و شركی را شامل ميشود.

2-حديثی وجود ندارد كه اين تعليق را خاص كرده باشد- بلكه گفته شده من علق شيئاً وكل اليه- و توكل به لفظ قرآن و حديث يا دعاء مأثور جواز ندارد، بلكه استخفاف ذات الله و صفات الله ميباشد، و وسيله قرار دادن شیء هرچند قرآن باشد- بدعی است،زيرا چنين چيزی از در قرآن ثابت است ونه در سنت، و هرگز نبی صلی الله عليه وسلم نگفته اللهم ارحمنا بفضيلت القرآن، يا حرمت نبيك ابراهيم عليه السلام- و يا احفظنا بحرمت و بوسيلة القرآن، بلكه توكل به الله با ذكر صفات الله جايز است، كه اين دو از هم بسيار فرق دارد، همانطوريكه سنت با بدعت، و ايمان با شرك فرق ميداشته باشد.

3-حفاظت قرآن از اهانت فرض است، و اكثراً با تعليق قرآن در گردن ها و بازوی اطفال قرآن مورد اهانت قرار ميگيرد، و يا اينكه اين افراد بی وضوء ميباشند و يا به مكان ها پليدی ميروند كه همه اهانت بالای اهانت به قرآن خواهد بود.

4-از باب سد ذريعه باز هم عدم جواز اين نوع تعويذات ثابت ميشود، زيرا با جواز آن باب بروی تعويذات شركی و اعتماد به غير ذات الله پيدا ميشود، خصوصاً در عصر حاضر كه دروازه های فتنه ها بروی مسلمانان باز شده است.

169-سؤال: آيا چشم زخم (العين يا النظرة) حق است؟

جواب: چشم شدن يا نظر شدن حق و صحيح بوده و در سنت صحت آن به اثبات رسيده است، طوريكه نبی صلی الله عليه وسلم ميفرمايد:« **الْعَيْنُ حَقٌّ**[271]».

- يعنی: چشم شدن و يا نظر شدن حق و صحيح است.

1- در حديث ديگر آمده است كه نبی صلی الله عليه وسلم ميفرمايد:«**العين تدخل الرجل القبر و تدخل الجمل القدر**[272]».

[271] .متفق عليه.

[272] . السلسلة الصحيحة: 1249، صحيح الجامع:4114.

- چشم زخم شخص را به قبر داخل ميسازد و شتر را به قدر داخل ميسازد.

2- از ام سلمه روايت است که ميگويد:«**أَنَّ النَّبِيَّ** صلى الله عليه وسلم، **رَأَى فِي بَيْتِهَا جَارِيَةً، فِي وَجْهِهَا سَفْعَةٌ فَقَالَ: اسْتَرْقُوا لَهَا، فَإِنَّ بِهَا النَّظْرَةَ** [273]».

- نبی صلى الله عليه وسلم در خانه اش کنيزی را ديد که يکطرف صورتش سرخ مايل به سياه شده بود، گفت: برای او دعاء کنيد که او را چشم زده است.

حاصل: احاديث زيادی ديگر نيز موجود است که نظر شدن شخص از آن ثابت است، و تأثير آن نيز به مانند؛ تأثير سحر به إذن الله متوقف ميباشد و بسياری از مفسيرين نيز آية:51 سورة القلم را تفسير به نظر بد و علاج آن کرده اند:{**وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ**}[274].

تذکر: علاج نظر بد يا العين بايد با رقيه های شرعی و ادعيه ثابت از قرآن و سنت صورت گيرد و بايد با الفاظ عربی آن يعنی مأثور خواند شود همانطوريکه نبی صلى الله عليه وسلم خوانده است، در غير آن با هر وسيله غير قرآن و سنت و عقيده شفاء از جانب غير الله صورت گيرد شرك و کفر ميباشد- اين تذکر با برای آن بيان کرديم که در عصر حاضر برای دو کردن چشم بد و يا نظر به دود کردن سپند- يا خوردن گل و خاك قبر ها و غيره موارد پناه برده ميشود که همه شرك و کفر بوده و صاحب اش را از اسلام خارج ميکند و ايمان را مطلقاً از وی نفی مينمايد.

170-سؤال: گناهان چند نوع هستند؟

جواب: گناهان به صورت عموم دو نوع هستند:

1-کبائر: که موبقات ميباشد 2- صغائر: که سيئات ميباشد.

171-گناه صغيره چگونه از شخص پاك ميگردد؟

جواب: الله تعالى ميفرمايد:{**إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا**}-النساء:31.

- اگر از گناهان کبيره‌اي بپرهيزيد که از آن نهي شده‌ايد ، گناهان صغيره شما را (با فضل و رحمت خود از شما مي‌زدائيم و شما را به جايگاه ارزشمندي وارد مي‌گردانيم .

---

[273]. متفق عليه.

[274].تفسير ابن کثير و القرطبی.

و ميفرمايد:{**وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ**}-هود:114.

- در دو طرف روز (كه وقت نماز صبح و عصر است) و در اوائل شب نماز را به جاي آوريد. بيگمان نيكيها بديها را از ميان ميبرد . بيگمان در اين اندرز و ارشاد كساني است كه پند ميپذيرند و الله را ياد ميكنند و به ياد ميدارند .

استدلال: آيات فوق دلالت برآن دارد كه گناهان صغيره با اجتناب از گناه كبيره و انجام اعمال نيك و صالحه از شخص محو و پاك ميشود.

همانطوريكه در حديث ميآيد:«**اتَّقِ اللَّهِ حَيْثُمَا كُنْتَ، وَأَتْبِعِ السَّيِّئَةَ الحَسَنَةَ تَمْحُهَا، وَخَالِقِ النَّاسَ بِخُلُقٍ حَسَنٍ**».

- از الله بترس و تقوا اختيار كن در هركجائی كه بودی، و بعداز ارتكاب هر بدی و گناهی نيكی انجام بده كه باعث محو و ازبين رفتن گناهان (صغيره) ميشود، و با مردم به خلق نيكو رفتار كن.

همينطور احاديث زيادی ديگر نيز وجود دارد كه دلالت بر محو گناهان صغيره با انجام اعمال صالحه و استغفار و غيره دارد، مانند؛ وضوء كردن در هوای سرد و بعداً رفتن به طرف مسجد، وضو گرفتن و خواندن نماز های پنجگانه، نماز يك جمعه ،تا جمعه ديگر، غسل روز جمعه، روزه يك رمضان تا رمضان ديگر، قيام رمضان ايماناً و احتساباً، قيام ليلة القدر، صوم يوم عاشورا ....وغيره، با قيد اجتناب از كبائر سبب محو گناهان صغيره از شخص ميگردد.

172-سؤال: كبائر كدام نوع گناهان است؟

جواب: علماء برای كبائر تعاريف مختلف را نقل كرده اند اما راجح ترين تعريف اين است:

- هر گناهی كه بالای مرتكب آن حد در دنيا و آخرت لازم گردد و باعث غضب الله و لعنت شخص و مسحق عذاب از طرف الله گردد گناه كبيره است.

و اين تعريف راجح از گناه كبيره بوده و شيخ الاسلام ابن تيميه نيز همين تعريف را برگزيده است.

گناهان كبيره با اختلاف درجات آن در احاديث زيادی وارد شده است، مانند؛ كفر و شرك هم از گناهان كبيره است كه صاحب اش را از اسلام خارج ميسازد، و قتل و فواحش و فرار از ميدان جهاد، سود، خوردن مال يتيم، دروغ گفتن، تهمت به زنان پاك دامن، نوشيدن خمر، تراشيدن ريش....وغيره نيز از گناهان كبيره بوده اما شخص را از ملت خارج نمی سازد.

عبدالله بن عباس رضی الله عنه میگوید: گناهـان کبـیره بـه 70 گنـاه میرسد، و امام ذهـبی نـیز این هفتـاد گنـاه را بـا شـرح آنهـا در ***الكبائر*** خویش جمع نموده است، اما اگر تلاش و تتبع صـورت گـیرد شـخص بـه بیشـتر ازین نـیز واقـف میگـردد، همانطوریکـه ابن حجـر الهیثمی در ***الزواجر عن اقتراف الكبـائر*** در حـدود 300 کبـیره را جمـع نمـوده است.

173-سؤال: گناهان کبیره و صغیره مجموعاً بـا چـه عمـل از شـخص پـاك میگردد؟

جواب: این دو گناه هردو با توبه شخص که با شروط توبه انجام شود از شخص محو میگردد، و بخشـیدم میشـود، اللـه متعـال میفرمایـد:{***يَـا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُـوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَـةً نَصُـوحًا عَسَـى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ***}- التحريم:8.

- اي کسانیکه ایمان آورده اید! بسوی الله توبه کنید و توبه خالصانه، شاید رب تان گناهانتان را محو نماید ، و شـما را بـه جنت داخـل گردانـد که از زیر آن جویبارها روان است .

و لفظ «عسی» از طرف اللـه متحقـق میباشـد، و درین مـورد آیـات دیگری نیز موجود اسـت،ماننـد؛ سـورة الفرقـان:70، آل عمـرآن:135-136 وغـیره..کـه در آن از توبـه ذکـر گردیـده وآن توبـه بـاعث محـو و بخشیدن گناهان کبیره و صغیره دانسته شده است.

174-سؤال: توبه نصوح (توبه با شروط آن) کدام توبه است؟

جواب: ابن قیم الجوزی میگوید: ***و الأكثرون على أن ذلـك ليس بشرط، و إنما صحة التوبة تتوقـف على الإقلاع عن الـذنب، و الندم عليه، و العزم الجازم على ترك معاودته***[275].

- وبسیاری به این گمان اند کـه بـرای توبـه هیچ شـرط نیسـت، در حالیکه صحت و درستی توبه متوقف به :

1- دوری کردن از گناه.
2- و پشمانی از گناهان خویش.
3- و داشتن قصد جازم و راسخ به تـرك گنـاه و عـدم بازگشـت بـه سوی آن ، است.

اما اگر گناه یا معصیت متعلق به ظلم بالای عبد بـوده باشـد توبـه در حق العبد توضیح زیاد دارد، اما مختصراً باید بگوید: که توبه در حق العبـد

[275] .مدارج السالکین..ج1 ص286.

بر علاوه تحقـق شـروط فـوق بايـد حـق شـخص مظلـوم را نـيز دوبـاره برايش اعاده كند، يعنى اگر حقوق مالى بود، دوباره مال و يـا مثـل آنـرا بدهد، و اگر حقوق معنوى بود حلاله (بخشش) آنرا بخواهـد، در غـير آن، آن حق در روز قيامت از ظالم گرفته ميشـود، همانطوريكـه قبلاً نـيز بـه آن اشاره داشتيم.

175-سؤال: چه زمانى توبه قبول نميشود؟

جواب: حالات عدم قبـولى توبـه چنـدين حـالت اسـت كـه قـرار ذيـل است:

1- نـبى صـلى اللـه عليـه وسـلم ميفرمايـد:«**إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ تَوْبَـةَ العَبْدِ مَا لَمْ يُغَرْغِرْ**».

- الله متعال توبه بنده را تا زمانى كه به غرغره[276] يا معاينه مواجه نگردد قبول مينمايد.

و در روايت ديگر آمده است:«**من تاب إلى الله قبل أن يغرغر، قبل الله منه**»[277]،- هر كس قبل از غرغره يا معاينه بسـوى اللـه توبـه كند الله متعال توبه او را ميپذيرد.

احاديث ديگرى هم نيز موجود ميباشد كه دلالت به عـدم قبـولى توبـه در هنگام ديدن ملك الموت يا هنگـام حضـرة المـوت دارد، همانطوريكـه آيت نيز مصداق آن است:{**وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ**}-النساء:18.

- توبه كساني پذيرفته نيست كه مرتكب گناهان ميگردند تـا آن گـاه كه مرگ يكي از آنان فرا ميرسد و ميگويد : هم اينك توبه ميكنم.

176-سؤال: حكم مؤمن كه به گناه كبيره وفات نموده باشد چيست؟

---

[276] . غرغره يا معاينه، عبارت از حـالت عـدم قبـولى توبـه ميباشـد، و آن دو حـالت دارد،1- خاص2- عام؛ حالت اول- عبارت از رسيدن شخص به حضر الموت-هنگـام مـرگ- اسـت،كـه درين حـالت توبـه بـراى شـخص نفـع نميرسـاند، و دليـل آن هم فرموده الله متعال است:{وَلَيسَـتِ التَّوْبَـةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُـونَ السَّـيئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَـرَ أَحَـدَهُمُ الْمَـوْتُ قَـالَ إِنِّى تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يمُوتُـونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَـدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا}، النساء-18.

اما حالت دوم: عبارت از طلوع آفتاب از مغرب ميباشد، كه در آن هنگام نـيز همـه مـردم ايمـان ميآورنـد و ايمـان بـراى آنهـا هيچ نفعى نمى رسـاند، و دليـل آن نـيز فرموده نبى صلى الله عليه وسلم است:«لا تنقطع الهجرة حتى تنقطع التوبة، و لا تنقطع التوبة حتى تخرج الشمس من مغربها»، أخرجه ابو داود و أحمد.

يعنى- هجرت هرگز قطع نميگردد تا هنگـامى كـه –قبـولى توبـه- قطـع نگـردد، و –قبولى توبه- هرگز قطع نميگردد تا زمانيكه آفتات از مغرب طلوع نكند.-مترجم-

[277] . أخرجه الحاكم وغيره، صحيح الجامع:6132.

جواب: از نصوص قرآن الكريم، احاديث نبوی و آثار سلف الصالح و تابعین، مفسرین و محدثین ثابت میشود که هرگاه عصاة و اهل کبائر مؤمنین و مؤحدین بعد از مرگ به سه کتگوری تقسیم میشوند:

1- آنکه حسناتش از سیئات اش بیشتر باشد بدون اینکه کوچکترین عذاب جهنم برایش برسد به جنت داخل کرده میشود.

2- آنانکه حسنات و سیئات شان باهم برابر باشد، که درین صورت حسنات مانع دخول ایشان به جهنم و سیئات مانع دخول شان به جنت میگردد، پس ایشان در اعراف که جایگاهی میان جنت و جهنم است متوقف میمانند، تا آنکه همه اهل جنت به جنت داخل شوند و همه اهل جهنم به جهنم بعداً به رحمت الله و اذن الله امر به دخول جنت شان داده میشود، همانطوریکه الله متعال میفرماید:{ **وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ، وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ، أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ**}-الاعراف:46.

- در ميان جنتيان و جهنميان مانعي وجود دارد (اَعراف نام) و بالاي اعراف مرداني (از بهترين مؤمنان و برگزيده‌ترينِ ايشان) قرار دارند و (از آنجا همه مردمان را مي‌نگرند و نيكان و بدان) جملگي را از روي سيماي (سعادت يا شقاوتِ) ايشان مي‌شناسند . جنتيان را بدان گاه كه هنوز وارد جنت نشده‌اند و مي‌خواهند بدان داخل شوند فرياد مي‌دارند كه سلام عليكم ! هنگامي كه چشمان (مؤمنان مستقرّ در اعراف) متوجّه جهنميان مي‌شود، مي‌گويند : يا رب ! ما را با (اين) گروه ستمگر همراه مگردان . و آنان كه بر اعراف جايگزينند ، مرداني (از جهنميان) را كه از سيمايشان آنان را مي‌شناسند ، صدا مي‌زنند و مي‌گويند : آيا گردآوري (مال و ثروت و سپاه و حشم) شما ، و چيزهائي كه بدانها مي‌نازيديد و بزرگ مي‌داشتيد ، چه سودي به حالتان داشت ؟ آيا اينان همان كساني نيستند كه (در دنيا) سوگند مي‌خورديد : ممكن نيست الله رحمي بديشان كند به جنت درآئيد . نه ترسي متوجّه شما مي‌گردد و نه به غم و اندوهي گرفتار مي‌آئيد .

3- طبقه سوم کسانی هستند که در هنگام ارتکاب کبیره فوت کرده باشند، اما اصل ایمان ازیشان منتفی نگردیده باشد (قبل در گناهان مفسقه و کبائر غیر مخرج من الملة آنرا توضح دادیم)، و درین حالت سیئات شخص بر حسنات اش راجح شده و این شخص بدون اینکه در جهنم برای ابد باقی بماند، داخل کرده میشود، و به اندازه گناهان و

معاصی اش تعذیب کرده میشود، بعضی ها تا بند پا هـا، بعضـی تـا نیمـه تنـه و بعضـی تـا گلـو غـرق در آتش جهنم میباشـند، امـا آتش بـه قلب و سجده گاه هایشان نمی رسد، و هنگامیکه برسد آنهـا را نمی سـوزاند، و همین طبقـه بـه شـفاعت نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم، سـایر انبیـاء و صالحین، شهداء و حفاظ قرآن الکریم...از جهنم خارج کرده میشـوند، و بعداز آنها کسانیکه به اندازه يك زره در قلب ایشان ایمان باشد و منافی آنرا از شرك مرتکب نشده باشد از جهنم خارج کرده میشوند.

177-سؤال: در دنیا حدود کفارات است یا صرفاً مجازات؟

جــواب: نــبی صــلی اللـــه علیـــه وســـلم روزی بـــرای صـــحابه فرمودند:«**بَايِعُونِي عَلَى أَنْ لا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلا تَسْـرِقُوا، وَلا تَزْنُوا، وَلا تَقْتُلُـوا أَوْلادَكُمْ، وَلا تَـأْتُوا بِبُهْتَـانٍ تَفْتَرُونَـهُ بَيْنَ أَيْـدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلا تَعْصُـوا فِي مَعْـرُوفٍ، فَمَنْ وَفَّى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَـيْئًا ثُمَّ سَـتَرَهُ اللَّهُ فَهُـوَ إِلَى اللَّهِ إِنْ شَـاءَ عَفَـا عَنْـهُ وَإِنْ شَـاءَ عَاقَبَـهُ». فَبَايَعْنَـاهُ عَلَى ذَلِك**».

- با من بیعت کنید بر اینکه غیر از الله کسي دیگر را عبادت نکنید. و در عبـادت، کسـی را بـا او شـریك نگردانیـد. دزدی نکنیـد، زنـا نکنیـد، فرزندان تان را نکشید، به کسی تهمت و بهتان نزنید، و در کارهـای خـیر از الله و رسول او نافرمانی نکنید. هرکس از شما به این وعـده هـا وفـا کند، الله پـاداش اعمـالش را خواهـد داد. و هـر کس، مـرتکب عملی از اعمال فوق بشود و در دنیا مجازات (حد بالایش تطبیق گردد) شود، این مجازات، باعث کفاره گناهانش خواهد شد. و اگر مرتکب اعمـال بـد، در دنیا مجازات نشود و الله گناهانش را پنهان کند، پس او موکـول بـه اللـه است، یعنی اگر الله بخواهد او را می بخشد و اگر نخواهـد مجـازات می کند». عباده بن الصامت میگوید: همه ما بـر امـور فـوق بـا رسـول اللـه صلی الله علیه وسلم بیعت کردیم.

178-سؤال: این حدیث و حدیث قبلی را که در نوع سوم گنهکاران کـه بـه جهنم داخل کرده میشوند و بقـدر گناهـان شـان عـذاب میشـوند چگونـه جمع نمایم؟

- جواب: این دو حدیث با یکدیگر منافات ندارند، زیـرا این امـر بـه مشـیئت اللـه تعلـق دارد هرکـه را خواسـت عـذاب میکنـد و هـر کـه را خواست میبخشد، طوریکه در حدیث آمده است:«**یدنو أحـدکم یعـنی المؤمنین من ربه حتی یضع کنفه علیـه فیقـول عملت کـذا و کذا؟ فیقـول: نعم و یقـول: عملت کـذا و کـذا؟ فیقـول: نعم**

فيقرره ثم يقول: إني سترت عليك في الدنيا و أنا اغفرها لك اليوم.ا.ه[278]».

- هر یکی از شما مؤمنین به الله نزدیك کرده میشوید، تا جائیکه الله متعال بازوی خود بالای او میگذارد و میگوید: چنین و چنان انجام داده ای؟ مؤمن میگوید: بلی: باز الله متعال میفرماید: چنین و چنان عمل کرده ای؟ مؤمن میگوید: بلی: همینطور الله تعالی اقرار بنده را میگیرد، و بعداً به وی میگوید: همانا من – گناهان- تو را در دنیا پوشانیده و بالای آن پرده انداخته ام، و امروز آنهمه گناهان تو را میبخشم.

و این حدیث مصداق این فرموده الله متعال در قرآن الکریم نیز میباشد:{**وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**}-آل عمران:129.

و کسانیکه در حدیث قبلی به جهنم داخل کرده شده و عذاب کرده میشوند کسانیکه هستند که مشیئت الله به عذاب دادن آن بوده و از جهت دیگر آنان کسانی هستند که نبی صلی الله علیه وسلم در مورد شان میگوید:« **و من نوقش الحساب هلك-او عذب-.ا.ه**[279]».

- یعنی الله اگر بخواهد با کسی حساب کند حتماً عذاب کرده میشود، زیرا اگر رحمت الله نباشد سخت حساب کردن الله به معنی عذاب کردن شخص است.

179-سؤال: حکم انجام وظیفه در حکومات طاغوتی چه است[280]؟

[278]. متفق علیه.

[279]. متفق علیه.

[280]. باید دانست که عقیده اهل السنة و الجماعة (منهج قرآن و سنت به فهم صحابه)- در باب ایمان و کفر- بین غلو خوارج و جفاء مرجئة- میباشد، بناً درین مسئله باید بگویم: حکم انجام وظیفه در حکومات فعلی متعلق بنوع عمل، و حسب قربت و بُعد با طواغیت است، پس، هرگاه ذات وظیفه شخص موالات ظاهر با طاغوت و همکاری و معاونت و مظاهرت کافر بر کفر و یا بر علیه مسلمانان باشد آنشخص کافر است، ویا اینکه وظیفه اش به نص حرام باشد،طوریکه در حدیث میآید:«فلا یکونن عریفاً ولا شرطیاً و جابیاً و لا خازناً-»و همین طور وزیر، و مستشار...نیز داخل در آن حکم میباشد- و همچنین هرگاه وظیفه شخص در قضاء و تحکیم قوانین طاغوتی وضعی باشد، و یا ساخت این قوانین وضعی طاغوتی- که در مخالفت با شرع قرار داشته باشد- همانطوریکه حالت اکنون مجالس تشریعی طاغوتی (پارلمان) است، و یا اینکه وظیفه اش در موقف تنفیذ این قوانین وضعی باشد مانند، وزیر، پولیس، سارنوالی...پس این اشخاص کافر بوده و در کفر شان هیچ شکی وجود ندارد- مگر مرجئ و جهمی احمق که در کفرش شك دارد-.
بناً مطلق عمل در حکومات موجود طاغوتی جواز ندارد، اما تکفیر صاحب آن ویا حرمت و کراهیت انجام وظیفه متعلق به نحوه عمل و ذات عمل و وظیفه ای

جواب: انجام وظیفه در حکومت های طاغوتی موجـود کفـر و حـرام میباشد:

1- زیـرا کسـیکه خـدمت گـار طـاغوت شـود یـا اینکـه در حکـومت طاغوت وظیفه اجراء نماید، بر علاوه اینکه کفر به طاغوت را ترك گفته است حتی در ایمان به طاغوت واقع شده است، و کفر به طاغوت رکن اساسی ایمان و شرط متقدم ایمان به الله میباشد.

طوریکه اللـه متعـال میفرمایـد:{**فَمَنْ يَكْفُـرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُـؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى**}-البقرة:256.

-هر آنکه به طاغوت کافر شده و به الله ایمان بیآورد، به محکم تــرین دستاویز در آویخته است،(و او را از سقوط و هلاکت می رهاند و) اصـلاً گسستن ندارد، و الله شنوا و دانا است.

و میفرماید:{**وَلَقَدْ بَعَثْنَـا فِي كُـلِّ أُمَّةٍ رَسُـولًا أَنِ اعْبُـدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ**}-النحل:36.

- همانا ما در میان هر امتی رسولی را مبعوث گردانیـده ایم، تـا اللـه را خالصانه عبادت کرده و از طاغوت اجتناب و دوری نمایند.

بعضی علمـاء شـروطی را جهت اجـازت انجـام وظیفـه در حکومـات ارایه کرده اند، که این شروط اکثراً مفقود و گاهی قابل اسـتدالال نمی باشد که درینصورت بازهم عدم جواز این گونـه وظـایف واضـح میشـود، عمده ترین شروط قرار ذیل است:

1-انجام آن گونه کار های که در شریعت برای یك مسلمان حلال اسـت و آن کار های که حلال نیست انجام ندهد.
2-آن وظایف را انجام ندهد که برای مسلمانان از آن ناحیـه ضـرری وارد گردد.
3-در وظیفه اش مسلمانان نباید در ذلت واقع شوند.
4-مسلمان باید دارای عقیـده صـحیح بـوده و از ناحیـه وظیفـه کـه انجـام میدهد نباید به فتنه گرفتار شود.
5-در آن وظیفه موالات با طواغیت نباید باشد، و یا انتصـار و اعـانت آنهـا در کفر و طغیان موجود نگردد.
6-با انجام وظیفه اش باطل و باطل پرستان تقویت نگردد و یا اعانت در منکر و عدوان واقع نشود.

کـه در صـورت تحقـق همـه این شـروط انجـام وظیفـه در حکومـات طاغوتی هم باکی ندارد.

میشود کـه شـخص آنـرا انجـام میدهـد،/راجـع- حکم الاسـلام فی الدیموقراطیـة و التعددیة الحزبیة-للشـیخ ابـو بصـیر، ص 175. /الرسـالة الثلاثینیـة فی التحـذیر من الغلو في التكفير-ابو محمد المقدسی/ الإشراقة في سؤالات السؤالات سواقة-أبـو محمد المقدسی- مترجم.

خلاصه: اولاً – این شرایط بـالای طـواغیت موجـود صـدق نمی کنـد، زیـرا علمـاء شـرایط فـوق را بـالای کفـار اصـلی گذاشـته انـد، هرچنـد حکومات طاغوتی امروز همه حکومات مرتد هستند، و ارتداد شان تـؤام با حرب و قتال مسلمانان نـیز میباشـد، کـه درینصـورت بـر علاوه واجب القتل بودن آنها هر نوع کمك نمودن و اخذ وظیفه عین ارتداد است[281].

180-سؤال: حکومات عصر به چـه دلیـل کـافر و مرتـد میباشـند، حالانکـه کلمه میخوانند و نماز میگذارند؟

جواب: حکومت های موجوده از یك وجهـه کـافر و مرتـد نمی باشـند بلکه از چندن وجهه کافر هستند:

1- **تشریع یا قانون سازی**: آنـان در مقابـل قـانون اللـه قـانونی ساخته اند که منـافی و منـاقض احکـام شـریعت میباشـد، ماننـد؛ قـانون اساسی، یا آئین پاکستان....در حالیکـه اللـه متعـال میفرمایـد:{**أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِـهِ اللَّهُ وَلَـوْلَا كَلِمَـةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**}-الشوری: 21.

2- آنان ازین قوانین اطاعت و پیروی کرده و احترام میکننـد و درین قوانین – رعـایت قـوانین بین المللی سـازمان ملـل متحـد، حقـوق بشـر دیموکراسی قرار داد ها و کنوانسیون های لاهه و سازمان ملـل را تعهـد کرده و احترام آنرا لازم دانسته اند- کـه احـترام و رعـایت قـوانین کفـر، کفر است.

3- حکومت های موجود با یهود و نصاری و مشرکین اتحاد و موالات دارند، و در سورة المجادلة و آل عمران الله متعـال مـوالات دوسـتی بـا کفار را کفر و ارتداد خوانده است:{**يَـا أَيُّهَـا الَّذِينَ آمَنُـوا لَا تَتَّخِـذُوا الْيَهُـودَ وَالنَّصَـارَى أَوْلِيَـاءَ بَعْضُـهُمْ أَوْلِيَـاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَـوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ**}-المائدة:51.

- اي کسانیکه ایمان آورده ایـد! یهودیـان و مسـیحیان را بـه دوسـتي نگیرید (و به طریق اوّلي آنان را به سرپرستي نپذیرید) . ایشان بـرخي دوست برخي دیگرند (و در دشمني با شما یکسان و برابرند) . هرکس از شما با ایشان دوستي ورزد (و آنان را به سرپرستي بپذیرد) بیگمـان او از زمره ایشان بشمار است . و شکّ نیست که الله افراد ستمگر را (به سوي ایمان) هدایت نمي‌کند .

4- دیموکراسی، جهموری، حکومات پارلمانی- حاکمیت مردم- را در مقابل نظام خلافت اسـلام و حـاکمیت اللـه قبـول کـرده و بـا مجاهـدین برای دفاع این کفریات خویش قتال میکننـد، در حالیکـه نـبی صـلی اللـه

[281]. تحفة المؤحدين: ص 23.

عليه وسلم هنگاميكه كاكايش را در غزوه بـدر كـه بنفـع مشـركين جنـگ ميكـرد اسـير گـرفت، و او را كـافر خوانـده و از او مطالبـه فديـه كـرد، عباس رضى الله عنه گفت: يا رسول الله آيا من ايمـان نيـآورده بـودم و كلمه نخوانده بودم- نبى صلى الله عليه وسلم در جواب گفت تو با كفار مظاهرت نموده و عليه مسلمانان ايستاده شده اى.

و همچنان منافقين با نصارى و يهود وعده نصرت كرده بـوده و گفتـه بودند هركسى با شما داخل جنگ شود ما از شما بر عليه آنها طرفـدارى ميكنيم بعد نيز نبى صلى الله عليه وسلم آمدند و گفتن مـا ايمـان آورده ايم و شهادت ميدهيم كه تو رسول الله هستي اما الله متعال اين آيت را نازل فرمود:{**وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ**}-المنافقون:1

و باز هم نظر به همين عهد كه با كفار داشتن اللـه متعـال ميفرمايـد: {**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَـرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيـعُ فِيكُمْ أَحَـدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ**}-الحشـر: 11.

- آيا منافقاني را نديده‌اي كه پيوسته به بـرادران كـافر خـود از اهـل كتـاب مي‌گوينـد : هرگـاه شـما را بـيرون كننـد ، مـا هم بـا شـما بـيرون خواهيم آمد ، و هرگز به زيان شما از سخن كسي فرمانبرداري نخواهيم كرد ، و اگر بـا شـما جنـگ و پيكـار شـود ، قطعـاً بـه كمكتـان شـتافته و ياريتان خواهيم داد . الله گواهي مي‌دهد كه آنان دروغ مي‌گويند.

اگر الله متعال به مجرد وعده كه منافقان با كفار داده بودند، آنـان را بـرادر يكـديگر خطـاب نمـود، پس چگونـه اين حكومـات را كـه همـه معلومات هاى استخباراتى، كمك هاى مـالى، عسـكرى، تبليغـات عقيـده وى، اظهار كفر و صليبيت، اتحاد در دشمنى و قتال مؤمـنين ، طالبـان و مجاهدين، و استراد و تسليم دهى آنها به كفار، در مدارس و مساجد آنها انفجار بمب ها و كشتن هزاران هزار طالب و طلبات(مانند لال مسجد)، و هركارى را به خواسـت و مشـوره يهـود و نصـارى انجـام دادن، بـرادر دينى آنها و كفر و ارتداد نبايد خواند؟

5- از جهت اسـتحلال حرمـات و تحـريم حلال و تعطيـل حـدود و فرايض و قتال با مجاهدين و مؤمنين و حكم بغير ما انزل الله.

شـيخ الاسـلام ابن تيميـة 3/267 ميگويـد: ***و الانسان مـتى حلـل الحرام المجع عليه و او حرم الحلال مجمع عليه و بدل الشرع المجمع عليه كان كافراً باتفاق الفقهاء.***

- و انسان زمانيكه حلال مجمع عليه را حرام و حـرام مجمـع عليـه را حلال نمايد و يا شريعت را تبديل و تغير دهد به اتفاق فقهاء كافر است.

و جای دیگـر 35/365 میگویـد: ***من بدل شـرع الانبیـاء و ابتـدع شرعاً فشرعه باطـل، و لهـذا کفـر الیهـود و النصـاری لانهم تمسکوا بشرع مبدل منسوخ.***

- هر کسیکه شریعت انبیاء را تبدیل نماید و شـریعت (قـانونی) از نـو بسازد این تشریع (قانون سازی) وی باطل میباشد، زیرا از همین لحـاظ یهـود و نصاری کـافر گردیدنـد و بـه قـوانین منسـوخ و -از خـود سـاخته خویش- عمل نمودند.

6- آنان بالای دین اسلام طعن وارد میکننـد و اسـلام را دین کهنـه و سـنت قـدیم و ارتجـاعی و دور از تکنولـوژی و مطـابق بـا عصـر جدیـد میدانند، و در مقابل دیموکراسی و جهموریت و حاکمیت مردم را بعوض دین و حاکمیت الله واحد قهار اساس سیاست دولت و حکـومت خـویش قرار میدهند.

در حالیکه اللـه متعـال میفرمایـد:{**وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْـرَ الْإِسْـلَامِ دِينًـا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ**}-آل عمران:85.

- و کســي کــه غــير از دين اســلام ، ديــنی برگزينــد، از او پذيرفتــه نمي‌شود، و او در آخرت از زمره زيانکاران خواهد بود .

و میفرمایــد:{**إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَــرَ أَلَّا تَعْبُــدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِــكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ**}-یوسف:40.

- حاکمیت صرفاً از آن الله است و او امر نموده اسـت کـه جـز او را عبادت نکنید.

و میفرماید:{**<u>وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُــوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُـونَ</u>**}-التوبة:12.

و اگر سوگند های خود را پس از عهـد شـان شکسـتند و بـه شـما در دین تا طعنه زدند پس با آئمه کفر بجنگید زیرا برای آنان سوگند نیست.

این نصوص دلالت برین دارد که هرگاه شخص ولو آنکه به کلمه نطق و اقرار داشته باشد، و نماز هم بخواند اما دین غیر دین الله را بخوانـد و بسوی آن دعوت کند و برای استقرار آن قتال نماینـد بـه تنهـائی کفـایت میکند که کافر مرتد و حتی آئمه کفر و ارتـداد شـناخته شـوند، و مطلـق ایمان از آنها نفی گردد-[282].

[282] . راجـع لتفصـیل- شـروط لا إلـه إلا اللـه/للشـیخ ابـو بصـیر الطرطوسـی- و الدیموقراطیــة و تعددیــة الحزبیــة/ للشــیخ ابــو بصــیر الطرطوســی- و الاحکــام السـلطانیة و السیاسـة الشـرعیة/ للشـیخ ابـو بصـیر الطرطوسـی – و حصـول السعادتین فی العمل بالشهادتین/للیشخ ابویزید عبدالقاهر- و الفرقـان فی فضـیلة قتال باکستان/للشیخ ابویزید عبدالقاهر.

181-سؤال: در عصر حاضر جهاد با امریکا مقدم است یا با مرتدین چـون؛ پاکستان و افغانستان و لیگ عرب و کشور های مرتد مسمی اسلامی؟

جواب: کشور های چون پاکسـتان و امثـال آن از حکومـات مرتـد بـه دلیل شدید بودن و غلیظ بودن کفر شان نسبت به کفر اصلی مقـدم بـر جهاد با امریکا و غیره است.

شیخ الاسلام ابن تیمیة 28/534 میگوید: ***لان المرتد أعظم جناية في الدين و أشد ضـرراً و خطـراً و قـد اسـتقرت السـنة بـان عقوبـة المرتـد اعظم من عقوبـة الكـافر الاصـلی من وجـوه متعددة***[283]***.***

- بـرای اینکـه جنـایت کفـر مرتـد در دین بزرگـتر و خطـر و ضـرر آن شدیدتر میباشد، و سنت نیز بـه همین رفتـه اسـت کـه عقـوبت و جـزاء مرتد بزرگتر از عقوبت و مجازات کافر اصلی از وجوه متعدد میباشد.

بعداً آنها را ذکر کرده است:

1- مرتد در هر حال کشته میشود هر چند محارب هم نباشد اما اگر کافر اصلی در حرب نباشد کشته نمی شود.

2- نکاح با مرتد جواز نـدارد و نـه مـیراث میـبرد و نـه از او مـیراث برده میشود و ذبیحه وی حلال نمیباشد، بر خلاف کافر اصلی.

3- صحابه و سلف جهاد با مرتدین را نسبت بـا کـافر اصـلی تـرجیح داده اند، طوریکه میگوید: ***و الصديق و سائر الصحابة بـدؤا بجهـاد المرتدين قبل جهاد الكفار من أهل الكتاب فـان جهـاد هـؤلاء حفظ لما فتح من بلاد المسلمين، و جهـاد من لم يقاتلنـا من المشركين و أهل الكتاب من زيادة اظهار الدين و حفظ رأس المال مقدم على الربح***[284]***.***

- و صـدیق رضـی اللـه عنـه و سـائر صـحابه جهـاد را اولاً از مرتـدین شروع کردند تا اینکه با کفار اصلی و اهل کتاب آغاز کنند، زیـرا جهـاد بـا آنان مفاد حفظ بلاد و عقاید مفتوحه مسلمین را در خود داشت، و جهـاد با مشرکین و اهل کتاب که قبلاً با آنها مقاتله صورت نگرفته بود زیادتی بود اگر فتح میشدند- *اما حفـظ رأس المـال مقـدم بـر ربح و فائـده آن میباشد.*

لهذا صدیق رضی الله عنه با اجماع صحابه جهاد با مرتدین را اولویت دادند و آنرا مقدم بر جهاد با کفار اصلی دانستند، بناً جهـاد بـا حکومـات مرتد پاکستان و غیره حکومات مرتد امثالش مقدم بر کفار اصلی است، زیرا کفار و امریکا و صلیبی ها را آنان بالای ما مسلط ساخته اند و کفـر آنها از وجهه ارتداد میباشـد بنـاً در قتـال آنـان فضـلیت و اولـویت وجـود

283 .مجموعة الفتاوى.

284 . 35/158 مجموعة الفتاوى.

دارد- و در كتاب خويش -الفرقان فی فضيلة قتال باكستان- شـدت كفـر و فضليت قتال با حكومت مرتد پاكستان را از 14 وجهه بيان كرده ايم.

182-سـؤال: اگـر حـاكم يـا سـلطانی ماننـد؛ افغانسـتان يـا پاكسـتان يـا عربستان مرتد گردد و يا يك مرتد به حيث امـير انتصـاب و يـا جاينشـين سلطان قبلی شود، در مقابل او چه عكس العمل بايد نشان داد؟

جواب: آن سلطان كه خود را سلطان اسلامی مينامد، و آن امـير كـه خود را اميری در اسلام ميداند، و يا حاكم و رئيس جمهـوری كـه خـود را بر كشور مسمی به اسلامی و بالای مسلمانان منصوب گردانـد، و يـا بـا موالات كفار و صليبيت و امريكا كافر شده باشد، و يا از جهت حكم بغير ما أنزل الله و تعطيل حدود شـريعت كـافر گرديـده باشـند- درين حـالت خـروج و قتـال بـا چـنين حكـام واجب ميگـردد: طوريكـه اللـه متعـال ميفرمايد:{**وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ**}-المائدة:44.

- و هر آنكه به آنچه الله نازل كـرده اسـت حكم نكنـد، او و امثـال او كافرند.

و ميفرمايد:{**قَـاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُـونَ بِاللَّهِ وَلَا بِـالْيَوْمِ الْآخِـرِ وَلَا يُحَرِّمُـونَ مَـا حَـرَّمَ اللَّهُ وَرَسُـولُهُ وَلَا يَـدِينُونَ دِينَ الْحَـقِّ**}-التوبة:29.

- قتال كنيد و بجنگيد با آنانيكه به الله و روز آخرت ايمان نمی آورنـد، و محرمات الله و رسول او را حرام نمی دارند و به دين حـق (اسـلام) نمی گروند.

از عباده بن الصامت روايت اسـت كـه گفت:« **دَعَانَـا النَّبِيُّ** صـلی الله عليه وسلم **فَبَايَعْنَاهُ، فَقَالَ فِيمَا أَخَـذَ عَلَيْنَـا، أَنْ بَايَعَنَـا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأُثْـرَةٍ عَلَيْنَا، وَأَنْ لاَ نُنَازِعَ الأَمْرَ أَهْلَهُ إِلاَّ أَنْ تَرَوْا كُفْـرًا بَوَاحًـا عِنْـدَكُمْ مِنَ اللهِ فِيهِ بُرْهَانٌ**[285]».

- نبی صلی الله عليه وسلم مـا را بـه اسـلام دعـوت كـرد و مـا بـا او بيعت كرديم، و از جمله آن تعهداتی كـه از مـا گـرفت: اينكـه بشـنويم و اطاعت كنيم در حالات خوشی و نشاط و در حالات گرفتـاری و انـدوه و در حالات سختی و مشقت و حالات آسانی فـراوانی (وسـعت دسـتی و تنگ دستی) و در حالت غلبـه و پـيروی- و اينكـه بـا اهـل امـر (حكمـاء و امراء) تنازع و مقاتله نكنيم تا زمانيكه ازيشان كفر ظاهر و آشكاری كــه الله – و رسولش- در مورد درآن مورد دليل و برهان موجود باشد.

[285] . متفق عليه.

امام نووی در شرح این حدیث میگوید: ***وجب عليهم القيام بخلع الكافر (لأن لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا).***
- در آنگاه خروج و قیام برای خلع و براندازی آن حـاکم کـافر و مرتـد واجب میگردد (زیرا الله هرگز کافران را بـر مؤمـنین راه نـداده و چـیره نساخته است).
شیخ الاسلام ابن تیمیة در مورد لشـکر تاتاریـان کـه در پهلـوی قـرآن کتاب (قانون) دیگری را بنام **یاسا ویا یاسق** ساخته بودند که متشـکل از احکـام دین یهـود، نصـارای، و قـرآن الکـریم بـوده و بـه آن بـالای امپراطوری مغول حکم میکردند و دعاوی را فیصله مینمودنـد گفت: ***اذا رايتموني بينهم و المصحف فوق رأسي فاقتلوني اولاً***[286]***.***
- هرگـاه من را در میـان لشـکر تاتـار دیدیـد در حالیکـه مصـحف (قرآنکریم) در بالای سر هم داشته باشم پس اولاً مرا بکشید.
ابن کثیر در مورد تاتاریان میگوید: ***يجب قتالهم بالاجماع.***

183-بعضی از علماء میگوید برای جهاد هجرت شرط است اما جای بـرای هجرت نمیباشد بناً بدلیل عدم توافر شـروط هجـرت جهـاد بـا حکومـات مرتد نیز ممکن نیست؟
جواب: هجرت هرگز برای جهاد تا روز قیـامت قطـع نمی گـردد، ولـو آنکه دار الامن و یا دارالاسلام اصـلی موجـود نگـردد، زیـرا هرگـز اللـه و رسول اختصاصاً تا روز قیامت زمین را دار الکفر خطاب نکرده اند و نـه از قطع هجرت برای جهاد الی قیام قیامت خبر اند.
طوریکـه اللـه متعـال میفرمایـد:{**إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا**}-النساء:97.
- بیگمان کساني که ملائک جـان هایشـان را میگیرنـد در حالیکـه بـر خویشـتن ظلم کرده‌انـد، بدیشـان مي‌گوینـد: کجـا بوده‌ایـد ؟گوینـد: مـا ضعفاء در سرزمین (کفر) بودیم (و چنان که باید بـه انجـام دسـتورات دین نرسیدیم ! ملائک بدیشان) گویند : مگر زمین الله وسیع نبـود تـا در آن هجرت کنید ؟ جایگاه آنان جهنم است ، و چه بـد جایگـاهي و چـه بـد سرانجامي !

نبی صلی الله علیـه وسـلم میفرمایـد:«**أن الهجرة لا تنقطـع مـا كان الجهاد-وفی الرواية- مادام العدو يقاتل**[287]».

---

[286] . موسوعة الدخائر العظام.
[287] . رواه احمد:1671، ابن حبان.السلسلة الصحيحة:1674.

- هجرت (در راه الله) قطع نمیگردد تا هنگامیکه جهاد برپا است، در روایت دیگر آمده است – تا زمانیکه دشمن مقاتل وجود دارد.
و میفرماید:«**لَا تَنْقَطِعُ الْهِجْرَةُ حَتَّى تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ، وَلَا تَنْقَطِعُ التَّوْبَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا** [288]».
- هجرت قطع نمیگردد تا هنگامیکه توبه قطع نگردد، و توبه قطع نمیگردد تا آنکه آفتاب از مغرب طلوع نکند.
و در حدیث دیگر میآید«**لن تنقطع الهجرة ما قوتل الکفار**[289]».
- هجرت قطع نمیشود تا هنگامیکه شما با کفار میجنگید (و آنان با شما میجنگند).

و اگر این قول نبی صلی الله علیه وسلم :«***لا هجرة بعد الفتح ولکن جهاد و النية***»- یعنی: بعد از فتح مکه هجرتی وجود ندارد- دلیل آورده شود ، و یا اینکه گفته شود دار الهجرة موجود نمی باشد و هر کشور از خود حکومت و حاکمیت و دولت جدا دارد در جواب میگویم:
اولاً- حدیث ***لا هجرة بعد الفتح...*** را غلط و در غیر موضع اش حمل نموده اند: و درین مورد دو قول موجود است: 1- هجرت از مکه به مدینه قطع شده است زیرا ملکه دار کفر بود بعد از فتح دار اسلام گردید- و هجرت از دار کفر به دار اسلام یا دار امن صورت میگیرد-2- بیان فضلیت این نوع هجرت (یعنی فضلیت که هجرت قبل از فتح مکه داشت بعداز آن نخواهد داشت)[290].
ثانیا- حدیث **لا هجرة بعد الفتح...ولکن جهاد و نية**: خود رد بر منکرین هجرت است- طوریکه شیخ الاسلام ابن تیمیه میگوید: هجرت قبل از فتح همان هجرت معهود بود که دارای فضائل خود و وجوب آن بالای همان مردم یعنی صحابه ثابت بود- اما هجرت از دار کفر و دار الحرب هجرت وجوب میباشد: و آن هجرت بخاطر خروج برای جهاد و قتال است و یا اینکه هرگاه شخص از ترس به فتنه افتادن و هلاکت جان، مال و دین اش نتواند در آن دار زندگی کند، و یا نتواند واجبات و فرایض دین خود را اقامه نماید و توانائی مقابله با مشرکین را نیز نداشته باشد- در آن هنگام هجرت بالای شخص واجب میشود، و این نوع هجرت هرگز تا قیام قیامت قطع نمی گردد.
- و دلایل آن از قرآن و سنت ثابت است که ما به آن قبلاً اشاره کرده ایم[291].

---

[288] . صحیح ابو داود:2479.
[289] .سنن کبری للنسائی: و صحیح الجامع:5218-1687.
[290] . شرح النووی لمسلم/ج9 ص123 :1353.
[291] . نقل قول از مجموعة الفتاوی- با اندکی دخل و تصرف. و /الهجرة مسائل و احکامها.../للشیخ ابو بصیر الطرطوسی. و اعلان الجهاد/للشیخ عبدالله عزام

و همینطور احادیث زیادی دلالت برین دارد که جهاد تا قیام قیامت قطع نمی گردد، هرچند مکانی برای هجرت نباشد بدلیل احادیث زیادی که درین زمینه وارد شده است، طوریکه نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**لن یبرح هذا الدین قائمة یقاتل علیه عصابة من المسلمین حتی تقوم الساعة**[292]».

- برپائی این دین قائم هرگز زوال نمی پزیرد که همیشه طائفه ای از مسلمانان به جهاد و قتال برحق خویش ادامه میدهند تا آنکه قیامت برپا میشود.

و میفرماید:«**لا تزال طائفة من أمتي یقاتلون علی الحق ظاهرین إلی یوم القیامة**[293]».

- پیوسته گروهی از امت من بر حق بوده و قتال و جهاد میکنند، تا آن روز قیامت میرسد.

و میفرماید:«**لا تزال طائفة من أمتي یقاتلون علی الحق، ظاهرین علی من ناواهم حتی یقاتل آخرهم المسیح الدجال**[294]**.**».

- هرگز طائفه از امت من زوال نمی پذیرد و بر حق قتال –جهاد- میکنند، و صادق در نیات شان بوده تا آنکه اخیر ایشان مسیح دجال را میکشد.

وغیره احادیث که دلالت به عدم انقطاع جهاد تا قیام قیامت دلالت دارد- و باز هم میگویم اگر هجرت قطع گردیده باشد- که درست نیست و هجرت قطع نگردیده است- از باب قاعده معروف اسلام: ***ما لا یتم الواجب الا به فهو واجب***- برای انجام فریشه جهاد هجرت لازم و واجب میگردد، و اگر مکانی برای هجرت نباشد، جهاد هرگز با دلایل که قبلاً ارایه کردیم تعطیل شده نمی تواند.

و از طرف دیگر ***جهاد دفع و جهاد خروج و قیام بر حکام مرتد ضرورت به هجرت ندارد*** زیرا باید از سرزمین اسلام در داخل سرزمین اسلام دفاع گردد و دار اسلام متعلق به همه مسلمانان میباشد، هر مسلمانان و مؤمن امریکائی، روسی، فرانسوی، آلمانی.... افغانستان، پاکستان، سعودی، فلسطین و غیره سرزمین اش است و حق دارد و بالایش به اندازه نیاز به توانائی و ضرورت و بعد مسافت جهاد فرض عین است تا کفار را ازین سرزمین اسلام بیرون کنند، تا آنکه لوازم برای برپائی نظام اسلام بوجود بیآید.

رحمه الله.

[292] . صحیح الجامع:7295

[293] .مسلم. صحیح المشكاة:5507.

[294] .صحیح الجامع:7994-2526.

و این امر از سنت نیز ثابت است- زیرا نبی صلی الله علیه وسلم در غزوه احد و خندق که کفار بالای دار اسلام حمله کرده بودند هیچ جائی هجرت نکردند بلکه به جهاد دفع پرداختند.

شیخ الاسلام ابن تیمیة 5/583 میگوید: ***و اما قتال الدفع فهو أشد انواع دفع الصائل عن الحرمة و الدين فواجب اجماعاً، فالعدو الصائل الذي يفسد الدين و الدنيا لا شيء اوجب بعد الايمان من دفعه فلا يشترط له شرط بل يدفع بحسب الامكان[295].***

- اما جهاد دفع از شدید ترین انواع جهاد است که جهت دفع دشمن متجاوز که بر حرمات و دین و سرزمین تجاوز کرده است اجماعاً واجب میگردد، زیرا دشمن متجاوز دین و دنیا مسلمان را به تباهی میکشاند و هیچ چیزی بعداز ایمان به الله نسبت به دفع آنها واجب نیست، و هیچ شرطی (چون هجرت و قدرت و ....) برای آن لازم نبوده و به هر مقدار که در توان مسلمانان است باید به دفع بپردازند.

بناً سرزمین های اسلام که امروز بنام های پاکستان، افغانستان، عراق، سعودی، اردن....به حکومات مرتد تقسیم شده اند برای خروج جهاد علیه آنها و قایم نمودن نظام اسلام سراسری (خلافت اسلامی) هیچ نوع شرط هجرت و طاقت و اذن از پدر و مادر ضرورت و لازم نیست، زیرا گذاشتن چنین شرط ها همه باطل و رد میباشد:***كل شرط ليست في كتاب الله و سنة نبي صلى الله عليه وسلم فهو باطل و رد لو كان مائة شرط.***

- هر شرطی که در قرآن و سنت نبی صلی الله علیه وسلم موجود نباشد باطل و رد است هرچند هزار شرط نیز باشد.

184-سؤال: بعضی از علماء استدلال میکنند که برای خروج جهاد و قتال توانائی و قدرت شرط است که در وجود ما این شرط متوافر نیست؟

جواب: این موضوع به جهاد طلب (جهاد فرض کفائی) تعلق دارد، نه به جهاد دفع (فرض عین) بناً درین نوع جهاد به قدر استطاعت بر هر مسلمانان زن و مرد در حدود احکام شریعت جهاد فرض عین است بدون آنکه مشروط به شرطی باشد، طوریکه الله متعال میفرماید: {**فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ**}-التغابن: 16.

- تقوا الله را اختیار کنید تا جائیکه توانائی دارید.

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**إذا أمرتكم بأمر فأتوا منه ما استطعتم**».

---

[295] . الاختيارات الفقهة.

- هنگامیکه شما را به امر دستور دادم پس تا جائی که توانـان انجـام آنرا دارید انجام دهید.

و قـول شـیخ الاسـلام ابن تیمیـه در نقـل اجمـاع نـیز قبلاً درینمـورد گذشت که میگوید: ***فلا یشترط له اي شرط بل یدفع عل حسـب الامکان.***

و از جهت دیگر مجاهدین زیادی در عصر نبی صلی الله علیه وسلم و بعداز آن بر چنین مرتدین خروج کرده بودند با وجود آنکه ظاهراً توانـائی چنین کار را در خود نمی دیدند، ماننـد؛ خـروج فـیروز دیلمی رضـی اللـه عنه بر طاغوت یمن اسود عنسی کذاب که دعوای نبوت کـرده بـود و از طاقت و پیروان زیادی نیز برخوار بود، اما فیروز وی را به قتل رسـانید، و این حادثه در زمانی حیات نبی صلی الله علیه وسلم به وقـوع پیوسـته بود اما نبی صلی الله علیه وسلم بروی انکار نکرد[296].

185-سؤال: بعضی از اشخاص به این استدالال میکنند که مـا در پاکسـتان جهاد نمی کنیم بلکه با امریکان در نقاط دور از کشور خـود جهـاد میکنم زیرا مصلحت کشور ما در همین است؟

جواب: باید متـذکر شـد کـه این مصـلحت نـه بلکـه منـافقت اسـت و عـدول از قـرآن و سـنت و منهج خلفـاء راشـدین میباشـد- زیـرا هیچ مصحلتی مانع مصالح دین و توحید و شریعت شده نمی تواند.

زیرا اللـه متعـال میفرمایـد:{***<u>يَا أَيُّهَـا الَّذِينَ آمَنُـوا قَـاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ</u> وَلْيَجِـدُوا فِيكُمْ غِلْظَـةً وَاعْلَمُـوا أَنَّ اللَّهَ مَـعَ الْمُتَّقِينَ***}-التوبة:123.

- ای کسـانیکه ایمـان آورده ایـد ! بـا کـافراني بجنگیـد کـه بـه شـما نزدیکترند ، و بایـد کـه (در جنـگ) از شـما شـدّت وحـدّت (و جـرأت و شهامت) ببینند. و بدانید که الله (یاري و لطفش) با پرهیزگاران اسـت .

ابن قدامـه المقدسـی در المغـنی 10/372 میگویـد: ***و یقاتـل کـل قوم من یلیهم من العدو.***

- و لازم اسـت کـه هـر قـوم (طائفـه از مسـلمانان) بـا نزدیـك تـرین کسانیکه در اطراف شان از دشمنان (کفار) است جهاد و قتال نمایند.

و بعداً ادامه میدهد: و دلیل قتال بـا آنـان اینسـت کـه دشـمن نزدیـك ضرر و خطر آن بیشتر از دشمن یا کافر دور میباشد، همچنان آغاز جهاد و قتـال بـا دشـمن دور فرصـت تجـاوز و حملـه را بـرای دشـمن نزدیـك مساعد میسازد.

---

[296] . البدایة و النهایة ج 6 ص 307، العمدة في اعداد العدة ص 316،.

ابن کثیر در تفسیر 4/237 میگوید: **أمر الله تعالى المؤمنين أن يقاتلوا الكفار أولا فأولا الأقرب فالأقرب إلى حوزة الإسلام؛ ولهذا بدأ رسول الله صلى الله عليه وسلم بقتال المشركين في جزيرة العرب، فلما فرغ منهم وفتح الله عليه مكة والمدينة، والطائف، واليمن واليمامة، وهجر، وخيبر، وحضرموت، وغير ذلك من أقاليم جزيرة العرب، ودخل الناس من سائر أحياء العرب في دين الله أفواجا، شرع في قتال أهل الكتاب، فتجهز لغزو الروم الذين هم أقرب الناس إلى جزيرة العرب، وأولى الناس بالدعوة إلى الإسلام لكونهم أهل الكتاب، فبلغ تبوك ...وكان ذلك سنة تسع من هجرته، عليه السلام.**

- الله متعال مؤمنین را اولاً برای قتال آنعده کفار امر نموده است که در نزدیکی ایشان و در نزدیکی منطقه دار الاسلام نسبت به دیگران قرار دارند،از همین لحاظ نبی صلی الله علیه وسلم قتال و جهاد را از حوزه جزیرة العرب آغاز نمود، و هنگامیکه از آن فارغ گردید و مکه و مدینه طائف و یمن و یمامه و هجر و خیبر و حضر موت و غیره نقاط و مناطق جزیرة العرب فتح شدند، و از سایر مناطق جزیزة العرب مردمان فوج فوج داخل اسلام گردیدند، بعداً امر به قتال اهل کتاب نمود، که مسلمانان نیز خود را تجهیز و آماده رفتن به غزوه روم که نزدیکترین کسان از اهل کتاب به اهل جزیرة العرب و نزدیکترین مردمان به دعوت بسوی اسلام از اهل کتاب بود نمودند، که غزوه تبوك با آنها به وقوع پیوست...و این در سال نهم هجرت نبی علیه السلام بود...و بعداً ابوبکر و عمر و عثمان نیز به همین ترتیب جهاد و قتال با دشمن را پیش بردند..و دلیل شان نیز همین آیات بود:{**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ**}.

خلاصه: بناً کسانیکه دعوت به ترك جهاد در پاکستان و افغانستان و یمن و عراق....میکنند حرف رفتن به جهاد جای دیگر را میزنند، منهج نبی صلی الله علیه وسلم خلفاء راشدین و صحابه را ترك گفته اند و از آن عدول میکنند، اما این حرف و دعوت را جزء سازمان ولد زنا ISI ، امنیت ملی، استخبارات عراق و یمن ....وغیره سازمان های جاسوسی مرتد براه نمی اندازد-قاتلهم الله.

186-سؤال: دلیل مقدم بودن جهاد با مرتدین نسبت به جهاد با کفار اصلی در چیست؟

جواب: دلائل این مقدم بودن قرار ذیل است:

1- جهاد با آنها جهاد دفع است و به اجماع جهاد دفع نسبت به جهـاد طلب مقدم است، زيرا آنها سرزمين اسـلام و شـهر هـای مسـلمانان را غصب كرده اند و بالای آنها تجـاوز صـورت گرفتـه و صـليبيان و مرتـدين بالای آن تسلط يافته است، و جهاد درين حالت فـرض عين اسـت- زيـرا به اجماع هرگاه كفار و صليبيان و يـا يهوديـان و يـا مرتـدين يـك وجب از خاك مسلمانانرا تصرف كنند جهاد به همان انـدازه كـه بتـوان دوبـاره آن مناطق آزاد شوند بالای همه مسلمان بـه تـرتيب از نزديـك بـدور فـرض عين ميگردد.

2- حكومات مرتد امروز برای اهـل هـر ديـار مسـلمانان نزديكـترين دشمن كافر و مرتد ميباشند- كه اولاً : از جهت غلظت كفر ارتـداد شـان و ثانياً : از جهت نزديك بودن آنها به مسلمانان بزرگترين خطـر و فتنـه و ضرر را نظر به آيت به توحيد و شريعت دارند همانطوريكــه در آيت قبلاً ذكر كرديم.

3- حكومات امروز و رهبران و لشكريان آنها همه صفت طـاغوت و آئمه طواغيت را در خود جمع دارند، و نظر به آيت قتـل و جهـاد بـا آئمـه طواغيت مقدم بر كفار عادی است، زيـرا فتنـه و خطـر و ضـرر آنهـا بـه مراتب بيشتر از يك كافر اصلی عادی كه نه به دين خود دعوت ميكنــد و نه هم بخاطر آن به قتال بـا مسـلمان ميپردازنـد ميباشـد، و درين مـورد قاعده معروف مجمـع عليـه در فقـه بـرآن دلالت دارد: ***الضرر الأشـد يزول بضرر الأخف إذا يجتمع الضررين.***

187-سؤال: بعضی از افراد استدلال ميكنند كه ما بخـاطر آن در حكومـات كار ميكنيم كه هم برای طالبـان و مجاهـدين كمـک كـنيم و هم مصـلحت خدمت برای دين و مردم چنين تقاضا ميكند؟

جواب: اين همه حرف ها باطل و افـتراء بـر دين و شـريعت و تهمت بر مجاهدين است، زيرا مجاهدين نه در قديم و نه حالا تقويت خـويش را از راه كفر خواسته بودند و نه ميخواهند، زيرا در فقه اسلامی قاعده ای وجود دارد: ***أن الغاية لا تبرر الوسيلة***- يعنى: هدف وسـيله را توجيـه نمی كند.

و استدلال آنه به مصلحت نيز درست نيست زيرا مستند بــه هيچ نص و ادله شرعی نمی باشد، و نه هم عمل نبی صلی الله عليـه وسـلم و يـا صحابه و سلف صالح است، بلكه برخلاف آن نيز ثابت است طوريكه:

1- قريش نزد نبی صلی الله عليـه وسـلم عتبـه را اعـزام داشـتند و برايش گفتند: رسول الله صلی الله عليه وسـلم را بگـو: ***فـرفت شلمنا فان كنت تريد السيادة لا يقطع امـرا دونـک و ان اردت زوجـا زوجنـاک و ان اردت مـالا اعطينـاک فقـرا***

رسول صلی الله علیه وسلم اول سورة فصلت[297]. تو الهه ما را بد نگو و آنها را رد نکن و جماعت ما را متفرق نساز! در مقابل هرچه بخواهی برای تو میدهیم، اگر میخواهی ترا منصوب به سیاست و رهبری قریش میگردانیم، و اگر زن میخواهی بهترین و زیبا ترین دختر را در نکاح تو در میآوریم، و اگر مال میخواهی، پس هرقدر که خواستی برایت میدهیم، اما نبی صلی الله علیه وسلم آیة اول سورة فصلت را قرائت نمودند: {**حم، تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ، بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ**}-فصلت:1-4.

- حم؛ نازل شده است از جانب ذات رحمن و رحیم ؛كتابي است كه آيات آن تفصيل و تبيين شده است و به زبان عربي است ، براي قومي است كه آنرا بدانند . قرآن بشارت دهنده و ترساننده است . ولي اكثر آنان رويگردانند و اين است كه هيچ نمي‌شنوند .

استدلال: درینجا دیده میشود که حتی در دوران مکی (هنگامیکه هنوز جهاد فرض نشده بود) نبی صلی الله علیه وسلم پیشنهاد مشرکین را که به ظاهر مکفر نیز نبود و صرفاً در خدمت طاغوت کار کردن ویا بر علیه آنها فعالیت نکردن و مدارات با ایشان بود، قبول ننموده و با آنها مدارات و مصلحت نکرد، هرچند با قبولی ریاست قبیله (ظاهراً کار نبی صلی الله علیه وسلم ساده میشود و آنان تعذیب و مشکلات و مشقت های را که در مکه و طائف خودشان و صحابه دیدند نمی دیدند...و همینطور سایر حوادث، و همچنان کار دعوت نیز برایشان ساده مشود....وبه همین قیاس همه موارد) اما نبی صلی الله علیه وسلم در اصل این گونه مصلحت مشروعیت را ندیدند بناً هرگز به این کار تن ندادند- طوریکه اکثریت حکومات مرتد عین استدلال را میکنند.

2- سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه میگوید:«**نزلت هذه الآية فينا ستة، في وفي ابن مسعود وصهيب وعمار والمقداد وبلال؛ قال: قالت قريش لرسول الله صلى الله عليه وسلم إنا لا نرضى أن نكون أتباعا لهم فاطردهم، قال: فدخل قلب رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذلك ما شاء الله أن يدخل؛ فأنزل الله عز وجل:**{**وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ**

[297] . فتح القدير ج4 ص454، و ابن كثير ج 4 ص 454.

حِسَـــابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَـــيْءٍ فَتَطْـــرُدَهُمْ فَتَكُـــونَ مِنَ الظَّالِمِينَ}-الانعام:52»[298].

- این آیت در مـورد مـا شـش نفـر نـازل شـد- عبداللـه بن مسـعود، صهیب، عمار، مقداد و بلال؛ بعداً گفت: -سـران و بزرگـان- قـریش نـزد نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم آمـده و بـرایش گفتنـد: مـا خـوش نـداریم هنگامیکه مسلمان شویم پیروان چنین اشخاص – ضعیف ناتوان، و فقـیر – شویم، پس آنان را از نزد خود بران – تا ما با قـدرت و ثـروث خـویش نزد تو آمده و مسلمان شویم- سعد گفت: آنگاه در قلب نبی صـلی اللـه علیه وسلم چیزی داخل شد آنقدریکه الله خواست داخل شود، پس الله متعال این آیت را نازل فرمود:{**و کسانی را که الله را صحبگاهان و شام گاهان بـه نیـایش می خواننـد در حـالی کـه رضـایت و خشنودی او را میخواهند از خود مران، چیزی از حسـاب آنـان بر تو و چیزی از حساب تو بر آنان نیست، که ایشـانرا بـرانی و از جمله ستمکاران شوی**}.

استدلال: درین دعوت نبی صلی الله علیـه وسـلم ظـاهراً مصـلحت بزرگی موجود بود، زیرا از يك طرف آنها مسـلمان میشـدند و از طـرف دیگر اسلام با ثروت و قـدرت آنـان تقویـه میگردیـد، و شـرط شـان نـیز ظاهراً شرط معمولی بود، امـا اللـه متعـال مـانع نـبی صـلی اللـه علیـه وســلم شــده و فعــل اش را ظلم گفت، امــا حکومــات مرتــد امــروز بزرگترین مجاهدین کـه مشـقت هـا و ابتلاءات زیـادی را بـرای اسـلام و مسلمین متحمل شده اند برای خشنودی کفار و بقاء حکومات طــاغوتی خویش بـه آنـان اسـتراد و تسـلیم میکننـد، در حالیکـه قـریش صـرفاً در خواست راندن و دور کردن آنها از مجلس نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم نموده بودند، و الله نبی صلی الله علیه وسلم را در صورت انجام اینکـار سخت تهدید کرد، بناً اگر اینگونـه اعمـال کـه ضـرر بسـیار کمی بـر دین میرساند به این اندازه حامل تحذیر شدید باشد قتل و تسلیمی آنرا برای کفار و یهود و نصاری چه حکم خواهد داشت.

3- عبدالله ابن ام مکتوم نزد رسول صـلی اللـه علیـه وسـلم آمـده و بعضی سؤالاتی را از او میپرسید، اما نبی صلی اللـه علیـه وسـلم مصروف گفتگو با کفار قریش بـود و آرزو داشـت تـا آنـان اسـلام بیآورند و اسلام آوردن آنان مصلحت بزرگ نیز بـود- همانطوریکـه نبی صلی الله علیه وسلم به عنوان يك انسـان و بشـر نـیز این را احساس میکرد- از همین لحاظ به سـؤلات ابن ام مکتـوم التفـات نکرده و از سوی وی به طرف عظماء قریش رو گردانید امـا اللـه

[298] . تفسیر القرطبی 6/433، فتح القدیر 2/138.

متعال ازین مصلحت خوش نشد و این آیت را نازل کرد:{**عَبَسَ وَتَوَلَّى، أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى، وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى**}-عبس:1-3.

استدلال: در اینجا با وجود آنانکه مصلحت ایمان بزرگان قریش در میان بود و اعراض نبی صلى الله علیه وسلم از ابن ام مکتوم استخفاف ایمان و توهین شخصیت صحابی نیز نبود، بلکه ترجح مصلحت بزرگ بود اما الله متعال شدیداً نبی صلى الله علیه وسلم را ملامت کرده و عتاب نمود، و بیان کرد که هدایت تنها به دست الله بوده، و نباید مصالح مانع معالم شریعت و توحید و اخلاق اسلامی گردد[299]-.

188- سؤال: بعضی مردم جهت فیصله دعاوی خویش بسوی تحاکم به نزد ریش سفیدان، یا استناد به عرف و عادات و رواج مناطق، و یا قوانین طاغوتی، یا در مسائل بزرگ به قانون اساسی، آئین پاکستان، دستور العراقی...یا جرگه ها و لویه جرگه ها مراجعه میکنند، از نظر شریعت چه حکم دارد؟

جواب: این عمل کفر بوده و شخص را از اسلام خارج میسازد، و دلایل آن از قرآن، سنت، اقوال علماء قرار ذیل است:

1- الله متعال میفرماید:{**فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا**}-النساء:65.

- به الله سوگند که ایمان ندارند تا آنزمانیکه در مشاجرات و منازعات خویش ترا به حکمیت و قضاوت نخوانند و بعداً (در حکم که در حق شان صادر میکنی) در دلهای خویش هیچ گونه تنگی و مشقت را احساس نکنند و کاملاً (ظاهراً و باطناً) تسلیم گردند.

استدلال: استدلال: ابن قیم در التبیان270 میگوید: الله سبحانه به نفس مقدس خویش قسم مؤکد به نفی ایمان مخلوق یاد کرده است تا زمانیکه رسول اش را در تمامی مشاجرات خویش- اصول و فروع و احکام شرع و معاد وغیره...-حَکم قرار ندهند، و برعلاوه ای حکم قرار دادن همچنان باید تمامی حرج و تکلیف- که همانا تنگی قلب- نسبت به آن فیصله است از خود دور نکنند، و قلبهای خویش را به تمام معنا جهت پذیرفتن حکم رسول صلى الله علیه وسلم نگشایند، و هر آنچه را که مانع آن میشود، از بین نبرند، و کاملاً آنرا با تمام رضایت و عدم منازعه و رفع معارضه و اعتراض پذیرفته و به آن تسلیم و راضی نگردد، مؤمن نیست!

---

[299] . راجع للمزید کتابنا: الکواشف الجلیة....

و ميفرمايد:{**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ**}-النساء:60

- آيا بسوى آن كسانى نمى بينى كه مي‌گويند: آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پيش از تو نازل شده ايمان دارند، اما مي‌خواهند جهت تحاكم نزد طاغوت بروند (و حكم او را به جاي حكم الله خواستار شوند ؟ !). و حال آن كه بديشان امر شده است كه به طاغوت كفر ورزند.

استدلال: ابن قيم رحمه الله ميگويد: طاغوت هر آنچيزى است كه از حد عابد بودن، مطيع بودن و پيرو بودن خود تجاوز كند، پس طاغوت هر قوم همان كسى است كه جهت تحاكم بغير از الله و رسول اش به نزد او مراجعه ميگردد، و يا اينكه بغير الله او را عبادت[300] ميكنند، و يا بغير از بصيرت از او پيروى مى كنند، و يا اينكه از او در مخالفت امر الله اطاعت ميكنند؛ پس اينست طواغيت جهان! اگر تأملى به حال مردم اين زمان گردد، اكثريت ايشان از عبادت الله متعال خارج شده و در عبادت طواغيت داخل گرديده اند، و از تحاكم به الله و رسول اش به سوى تحاكم به طواغيت رو آورده اند، و از اطاعت و پيروى از رسول الله صلى الله عليه وسلم به جهت اطاعت و متابعت طواغيت روگردانيده اند.

2- الله متعال ميفرمايد:{**وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ**}-المائدة:44.

- و هر آنكه به آنچه الله نازل كرده است حكم نكند، او و امثال او كافرند.

اين آيت صريحاً به كفر شخصيكه به قرآن و سنت حكم نمى كند دلالت دارد، ولو قول عالم دين و يا قول ريش سفيد.....باشد بشرط آنكه در مقابل احكام شريعت قرار گيرد.

و شيخ الاسلام ابن تيمية 8/241 ميگويد: ***و يزول الايمان بمجردة ارادة التحاكم الى الطاغوت***[301]***.***

- و ايمان شخص به مجرد اراده به تحاكم بسوى طاغوت زوال ميپذيرد و منتفى ميشود.

[300] .براى دانستن مفهوم درست عبادت مراجعه گردد به « اصلاحات چهار گانه » تأليف ابو الأعلى مودودى رحمه الله.

[301] .الدرر السنية، الصارم و المسلول، ص 28، راجع للمزيد: كتابنا: الكواشف الجلية ص 145.

189- سؤال: بعضى از اشخاص استدلال به قول ابن عباس كرده و ميگويند: مراد از آية و من لم يحكم بما أنزل الله- كفر اصغر و كفر دون كفر است، و اين آيت در باره كفار اهل كتاب نازل شده است؟

جواب: اين شبهه را به ترتيب ذيل پاسخ ميدهيم:

1- قسمت دوم سؤال يعنى اينكه اين آيت در باره يهود نازل شده است، درست نيست- زيرا از ابن عباس، حذيفة، براء بن عازب، ابراهيم نخعى...و ديگر صحابه و تابعين روايت است كه ميگويند: ***نزلت هذه الايات في بني اسرائيل و رضى الله لهذه الامة بها.***

- اين آيت در باره بنى اسرائيل نازل شده است اما الله متعال آنرا براى اين امت نيز اختيار نموده و به آن راضى شده است.

و همچنان براء بن عازب، حذيفه بن اليمان، حسن بصرى در قول ديگرشان ميگويد: ***نزلت في المسلمين***- يعنى: اين آيت در باره مسلمانان نازل شده است.

2- در احكام اسلامى قاعده مجمع عليه وجود دارد كه: ***العبرة لعموم الالفاظ لا لخصوص السبب.***

- يعنى اعتبار هميشه بر عموم الفاظ است نه بر خصوص سبب.

3- روايت ابن عباس در تفسير كفر من لم يحكم بما أنزل الله كه ميگويد: كفر دون كفر روايت ضعيف است، زيرا در سند آن هشام بن حجير است، و ابن معين و احمد او را ضعيف خوانده اند[302].

4- و بر فرض اينكه اين روايت را صحيح هم بدانيم از جهات ديگر مردود مي باشد ، چرا كه ساير صحابه درين مقام با ابن عباس شديداً مخالف ميباشند مانند ابن مسعود رضي الله عنه كه مي گفت – هذا كفر- يعني اين كفر اكبر است ، و به همين ترتيب قول صحابي هرگز نص عام را خاص نمي گرداند ، و ديگر اينكه قول صحابي در احكام هرگز گرفته نمي شود در حاليكه صحابي ديگر در آن مقام با وي مخالفت داشته باشد، بلكه براي شخص واجب است كه در ميان آن اقول بهترين و راجح ترين قول را انتخاب كند كه مطابق قرآن و سنت باشد.

وحكم الله متعال درين آية بشكل معرفه به الف لام – ال - يعني]الكافرون[آمده است كه در باب استفعال بوده و به معني مستغرق در كفر ميباشد .

واين قواعد و اصولي است متفق عليه كه نمي توان از آن انكار كرد.

---

[302] . المغنى:6745، الكواشف-ص 109.

و همچنان متوجه باشيد شبهات كه از طرف بعضي از غلاة مرجئه وارد مي گردد نيز مردود مي باشد طوري كه مي گويند كفر اين مردمان اكبر بوده ولي اين درصورت است كه ايشان حكم بغير ما أنزل الله را حلال بدانند.

و اين نظريات و اعتقادات متأسفانه در كتب فقه اسلامي نيز رخنه كرده است طوري كه بسياري از نويسنده گان بدون توجه به دلايل اين اشخاص اين نظريات و اعتقادات را در كتب خويش از روي تقليد و يا عناد و دشمني با احكام الله نقل كرده اند ، ودر موارد مختلف جاهلانه آنرا مورد استناد قرار داده اند[303] .

191- سؤال: قبلاً تذكر داديم كه حكومات عصر حاضر مرتد و طاغوت ميباشند، پس قتل و كشتن آنها در مساجد چه حكم دارد؟

جواب: مساجد جاى ذكر الله متعال و محل مقدس و محترم است، قتال و ويرانى در آن جواز نداشته و حرام ميباشد، طوريكه الله متعال ميفرمايد:{**وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ**}-البقرة:114.

- و چه كسي ظالم تر از آنست كه نگذارند در مساجد و اماكن عبادت الله ، و نام الله برده شود ، و در ويراني آنها بكوشند ؟ شايسته اينان نبود كه چنين بكنند ، بلكه مي‌بايست جز خاشعانه وارد آنها نشوند . بهره آنان در دنيا ذلت و رسوائي ، و در آخرت عذاب بزرگي است .

اين آيات عام بوده و شامل كافر و مسلمان ميگردد، يعنى: اگر مسلمانى از مساجد عبادت الله را منع كند و سعى به تخريب آن كند- كافر و مرتد است.

اما هرگاه كفار و مرتدين در مسجد و اطراف آن دست به قتال مسلمانان بزنند، و مسجد و خانه را بريشان تنگ سازند در آن هنگام كشتن آنها در مساجد نيز جواز دارد، و الله اين اجاره را براى مسلمانان و مجاهدين داده است ، بدليل اين فرموده الله متعال:{**وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ**}-البقرة:191.

- و (چون جنگ درگرفت) هرجا آنان را دريافتيد ايشان را بكشيد ، و آنان را كه شما را از آنجا بيرون كرده‌اند بيرون سازيد ، و فتنه از

[303] . الارهاب من الاسلام و من ينكر ذلك فقد كفر/للشيخ عبدالقادر بن عبدالعزير.

کشتن بدتر است . و با آنان در کنار مسجدالحرام قتال نکنیـد ، مگـر آن گـاه کـه ایشـان در آنجـا بـا شـما بسـتیزند (و حـرمت مسـجدالحرام را محفوظ ندارند) . پس اگر بـا شـما جنگیدنـد ایشـان را بکشـید . جـزای کافران چنین است .

این آیت دلیل برآنست که قتال کفار در مسجد الحرام که حـرمت آن نسبت به سایر مسـاجد بیشـتر اسـت، در صـورت مرتـدین در آنجـا پنـاه ببرند و یا دیده شوند جواز دارد، زیـرا کفـار نـیز هرگـاه یـك طـالب و یـا مجاهـد را در مسـجد ببیننـد Drone را پـرواز داده و تمـام مسـجد را بمباران میکنند، و یا توسط لشکریان مرتد به آنجا هجوم میبرنـد و مثـال آن در قضـیه لال مسجد بـرای تمـام دنیـا واضـح اسـت، همچنـان 800 مسجدی را که لشکر مرتد پاکستانی ویران کردند، آیـا آن مسـاجد قابـل احترام و محل ذکر الله نبود؟ و یا اینکه طالبان و طلبـات مؤمنـه کـه در آن بودند مسلمان و انسان نبودند؟

اللـه متعـال میفرمایـد:{**الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ**}-البقرة:195.

- مـاه حـرام در برابـر مـاه حـرام اسـت و محرمـات داراي قصـاص اسـت ، هـر کـه راه تعـدّي و تجـاوز بـر شـما را در پیش گـرفت ، بـر او همانند آن ، تعدّي و تجاوز کنیـد ، و از خشـم اللـه بپرهیزیـد و بدانیـد کـه الله با پرهیزگاران است .

و میفرماید:{**فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ**}-التوبة:5.

مشرکان را هرکجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصـره کنیـد و در همـه کمینگاهها براي (به دام انداختن) آنان بنشینید.

الفاظ که در نصوص فوق آماده است همه عام میباشد.

و همچنان مفسرین در تفسیر این آیت نوشته انـد: هرگـاه بـه یکی از ایشان هم دست یافتید باید آنرا اگر چه با فریب نیز باشد بقتل برسـانید زیرا نبی صلی الله علیه وسلم فرموده است: ***الحرب خدعة.***

بناً این آیت دلیل برآن است که قتل آنان در همه جا حـتی در مسـجد الحرام جائر میباشد، که سایر مساجد از نظر فضیلت و حرمت نظـر بـه آن در درجه پائین تر قرار دارد.

و هنگام فتح مکه زنمانیکه نبی صلی الله علیه وسلم معافیت و عفو عمومی اعلان کرد اما عبدالله بن خطل که مرتد زنـدیق بـود بـاوجود آنکه خود را به اسـتتار کعبـه (پـرده کعبـه) معلـق نمـوده بـود، و پنـاه

میخواست ، به نبی صلی الله علیه وسلم خبر دادند: **إِنَّ ابْنَ خَطَلٍ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ فَقَالَ: «اقْتُلُوهُ»**[304].

- که ابن خطل به پرده کعبه پناه آورده است، نبی صلی الله علیه وسلم گفت: او را بکشید!

استدلال: این حدیث دلالت برین دارد که هرگاه طواغیت و مرتدین پاکستانی و یا سایر حکومات کافر حتی در بیت الله الحرام نیز دیده شوند باید کشته شوند.

192- سؤال: بعضی از علماء و شیوخ برای حکام مرتد عصر حاضر دعاء میکنند، این کار ایشان چه حکم دارد؟

جواب: حکومات عصر حاضر همه مرتد و قتال با آنها واجب میباشد، همچنان ردت این اشخاص ردت مغلظه بوده و همه ایشان متصف به صفات طاغوت هستند، بناً دعاء کردن برای آنها (بغیر از طلب هدایت آنان از طرف الله) همه نصرت و رضایت و تولی به کفر میباشد، ورضایت و تولی به کفر اجماعاً کفر است ،زیرا – ***الرضي بالكفر كفر- و الانتصار و موالات و مظاهرة كافر في كفره كفر-*** یعنی: رضایت نشان دادن به کفر کفر است، و کمك و نصرت و مولات کافر و همکاری کافر در کفرش کفر است.

طوریکه الله متعال میفرماید:{**وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ**}-المائدة:51.

- و هرکسی از شما آنان را دوست گیرد از جمله آنان است.

و الله متعال میفرماید:{**مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ**}-التوبة:113.

- نبی و مؤمنان را نسزد که براي مشركان طلب مغفرت كنند ، هرچند که خویشاوند باشند ، هنگامي كه براي آنان روشن شود كه مشرکان اهل دوزخند .

و شیخ الاسلام ابن تیمیة میگوید: ***أن النصرة و الجهاد و المحاربة تكون باللسان كما تكون باليد، بل قد تكون باللسان أحياناً أقوي من اليد.***[305]

[304] . متفق علیه.
[305] . الصارم المسلول: ص 206-207.

- نصرت و یاری رسانی و جهاد و محاربت همانطوریکه با دست است، با زبان نیز میباشد، بلکه گاهی و احیاناً با زبان قوی تر و بیشتر نسبت به دست بوده میتواند و تأثیر گذار میباشد.

1- همچنان بلعام بن باعورا صرفاً با يك دعاء كافر گرديد، در حاليكه مستجاب الدعوة، عالم، حافظ تورات ...نیز بود- اما جهت نصرت و كمك كافر دعاء كرد و با آن دعاء كافر گرديد، پس چگونه علماء و خطباء مساجد حكومات مرتد كه براى نصرت حكومات طاغوتى و نصرت جنود مرتد شان دعاء ميكنند، نظام ديموكراسى، انتخابات كفرى شان را در منبر و تلويزون و راديو حمايت ميكنند، در مجالس كفرى ايشان اشتراك مينمايند، با ايشان موالات دارند، و به نفع آنان و بنام دين فتوا ميدهند، و بر دين و شريعت و توحيد خيانت كرده و تهمت ميبندند، فتوى قتل و كشتار مسلمان و مجاهدين را ميدهند، كفار را با فتاوى باطل خويش بالاى مسلمانان مسلط ميگردانند، حدود الله را به بهانه هاى متعدد و بى بنياد تعطيل ميكنند، چگونه كافر و مرتد نباشند؟ ، بلكه اين نوع علماء با علم و علماء صادق نيز خيانت كرده اند، كفر و ارتداد شان شديدتر و واجب القتل مى باشند- چون باوجود اين همه كار ها به نصرت حكومات كافر و جنود كافرش نيز دعاء ميكنند ، پس به طريقه اولى قتل و كشتن آنها اولى و اوجب بر كشتن طواغيت و جنودش ميباشد.

193- سؤال: بعضى تنظيم هاى نام نهاد اسلامى با حكومات طاغوت و مرتد مجالست ميكنند و اين ادعاء را ميكنند كه اين كار ايشان از وجهه سياست و مصلحت است، اين عمل چه حكم دارد؟

جواب: اين نوع نشست و برخاست و مجالست به هر دليل كه باشد جواز نداشته و شخص حكم همان مردمان را به خود ميگيرد، يعنى: اگر در مجلس كفار مجالست كرد و يا در كنفرانس ها و شوراى ها و جرگه هاى آنها و يا دعوت هاى آنان.... بغير اكراه و انكار و قيام من الكفر و رد آن اشتراك و مجالست كرد، حكم كفر و اگر مجلس طاغوت بود حكم طاغوت و اگر مجلس استهزاء بود حكم مستهزء.... را بخود ميگيرد- هرچند به نيت خير و خدمت به اسلام آنجا رفته باشد، و دليل آن نيز:

1- الله متعال ميفرمايد:{**فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا**}-النساء:140.

- الله در كتاب (قرآن) بر شما نازل كرده است كه چون شنيديد به آيات الله كفر ورزيده مي‌شود و آيات الله به استهزاء گرفته مي‌شود

، با چنين كساني منشينيد تا آن گـاه كـه بـه سـخن ديگـري بپردازنـد. بيگمان در اين صورت شما هم مثل آنان خواهيد بود. شك نيست كـه الله منافقان و كافران را همگي در جهنم گرد مي‌آورد.

مفسرين در تفسير اين آيت ميگويند:

أ. ابن كثير ميگويد: **أي: إذا ارتكبتم النهي بعد وصـوله إليكم، ورضـيتم بـالجلوس معهم في المكـان الـذي يكفـر فيـه بآيـات اللـه ويسـتهزأ وينتقص بهـا، وأقررتمـوهم على ذلك، فقد شـاركتموهم في الـذي هم فيـه. فلهـذا قـال تعـالى: { إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ } [أي] (6) في المـأثم، كمـا جاء في الحديث: «من كان يؤمن بالله واليوم الآخـر فلا يجلس على مائدة يُدَار عليها الخَمْر».**

- اگر بعداز آنكه حكم نهى و ممنوعيت اين كار براى شـما برسـد، بـه نشستن در مجالس آنان كه در آنجا صريحاً به آيات الله كفـر ورزيـده ميشود و استهزاء ميگردد، و در نظر گرفته نميشود راضـى گرديـد، و اين كار هاى آنان اقرار داشته باشد –يعنى تحت اكراه نرفتـه باشـد و از كار آنان انكار نيز نكنيد – بدون شك در آنچه (از كفـر و ارتـداد و زندق) ايشان قرار دارد شـريك ميباشـيد، از همين جهت اللـه متعـال فرموده است:{شما نيز به مانند آنان خواهيـد بـود}- يعـنى: در گنـاه آنان- همانطوريكه در حديث آمده است: آنكـه بـه اللـه و روز آخـرت ايمان دارد پس در دسترخوان كه خمر درآن آورده و نوشيده ميشـود نه نشيند و حضور نيآبد.

2- الله تعـالى ميفرمايـد:{**لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْـرَائِيلَ عَلَى لِسَـانِ دَاوُودَ وَعِيسَـى ابْنِ مَـرْيَمَ ذَلِـكَ بِمَـا عَصَـوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ، كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَـرٍ فَعَلُـوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ**}-المائدة:78-79.

- كافران بني‌اسرائيل بر زبان داود و عيسي پسر مريم لعنت شده‌اند . اين بـدان خـاطر بـود كـه آنـان پيوسـته (از اوامـر اللـه) سركشـي مي‌كردند و (در ظلم و فساد) از حدّ مي‌گذشتند . آنان از اعمال زشتي كه انجام مي‌دادنـد دسـت نمي‌كشـيدند و همـديگر را از زشـتكاريها نهي نمي‌كردند و پند نمي‌دادند . و چه كار بد مي‌كردند !

مفسـرين ميگوينـد: زمانيكـه بـنى اسـرائيل مـرتكب گناهـان بـزرگ ميشدند علماى آنها ايشان را منع ميكرد، اما ايشـان نمى پذيرفتنـد، ولى

با وجود آنهم علماء با ایشان نشست و برخاست و مجالست میکردند، پس با اینکار قلب های آنان به یکدیگر معلق گشت، و الله ایشان را بر زبان داوود، سلیمان، و عیسی علیهم السلام لعنت کرد.

استدلال: علماء بنی اسرائیل با وجود آنکه نهی عن المنکر نیز میکردند و در گناه و اقوال و اعمال باطل آنها رد و انکار ازیشان هم می نمودند اما باوجود این همه با آنها مجالست و نشست و برخاست نیز داشتند و چون قلب های ایشان به یکدیگر معلق گشت[306] ایشان نیز این دعوت را نمی پذیرفتند و منع نمی گردیدند، بناً به همین سبب لعنت کرده شدند، پس در صورتیکه شخص در چنین مجالس کفر و معاصی اشتراك نماید و بدون اکراه و انکار و منع با آنان نشست و برخاست نماید بدون شك ملعون و کافر میگردد[307].

3- نزد عمر بن عبدالعزیز رحمه الله بعضی اشخاص که خمر نوشیده بودند آورده شد- عمر امر کرد که همه ایشان دره زده شود، اما از میان آنان گفته شد کسی روزه دار است، عمر بن عبدالعزیر همین آیت را {فلا تقعدوا معهم ....}، را قرائت کرد، و همه آنها را بشمول روز دار دره زد.

یعنی روزه دار اگر در مجلس خمر نوشی بنشیند حکم اش به مانند؛ همان اشخاص مجلس میباشد،بناً اگر آنتعداد اشخاصی که در مجالس کفر و دیموکراسی و انتخابات ....بغیر اکراه و انکار و ممانعت و قیام می نشینند، حکم اش کفر و ارتداد و زندق میباشد[308].

194- سؤال: در بعضی از نشریات عربی از علماء و شیوخ روایت کرده اند که جهاد بغیر از اذن والدین و یا ولی الامر جواز ندارد قول صحیح دین مورد چه است؟

جواب: قول متفق علیه و مجمع علیه درین مسئله اینست که هر زمانیکه جهاد فرض عین گردد اجازه از والدین و یا ولی الامر نیاز نمیباشد، و هیچ فرض دیگری راجح برین فرض رحجان نمی داشته باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیة میگوید: ***و اما قتال الدفع فهو أشد انواع دفع الصائل عن الحرمة و الدین فواجب اجماعاً، فالعدو***

---

306 . یعنی با یکدیگر انس گرفته بودند و دوری یکدیگر خویش را تحمل نداشتند ، اعم ازینکه از وجه ضرورت بوده باشد و یا اینکه از وجه محبت و یا طلب دنیا.

307 . الاعمال...ص184.

308 . للمزید راجع: حصول السعادتین في العمل بالشهادتین.

الصائل الذي يفسد الدين و الدنيا لا شيء اوجب بعد الايمان من دفعه فلا يشترط له شرط بل يدفع بحسب الامكان[309]***.***

- اما جهاد دفع از شدید ترین انواع جهاد است که جهت دفع دشمن متجاوز که بر حرمات و دین و سرزمین تجاوز کرده است اجماعاً واجب میگردد، زیرا دشمن متجاوز دین و دنیا مسلمان را به تباهی میکشاند و هیچ چیزی بعداز ایمان به الله نسبت به دفع آنها واجب نیست، و هیچ شرطی (چون هجرت و قدرت و اذن والدین و اذن ولی الامر....) برای آن لازم نبوده و به هر مقدار که در توان مسلمانان است باید دفع گردند.

بناً دفع و قتال با طواغیت موجوده نیاز به اذن والدین و ولی الامر نداشته و جهاد با آنان فرض عین و اوجب الواجبات بعد از حصول شهادتین میباشد، همانطوریکه اجماع را درین مورد شیخ الاسلام نقل کرده است.

اما اذن از ولی الامر (امیر المؤمنین) که آنرا شرط جهاد دانسته اند، این مسئله در جهاد فرض کفائی و یا جهاد طلب مطرح است- و آنرا در جهاد دفع یا جهاد فرض عین عنوان کردن نشاندهنده بی علمی و مداهنت و نشانه اغراض و اعراض شان از جهاد میباشد، و اینکه حکمرانان عصر حاضر همه مرتد و طاغوت هستند هیچ جائی شك نیست و خروج بر آنها نظر به دلایل که از قرآن و حدیث عباده بن الصامت قبلاً متذکر گردیدیم فرض و لازم میباشد.

195-سؤال: آیا کفر حکمرانان وقت بواح و صریح است یا خیر؟

جواب: حکمرانان عصر حاضر از وجوهات ذیل کفر شان بواح است:

1- کفر شان از وجهه تشریع و قانون سازی بر خلاف قانون و شریعت الله متعال و ترك حکم بما انزل الله و التزام به رفتن بسوی محاکم که به قوانین وضعی غیر قوانین شریعی و کتاب الله و سنت نبی صلی الله علیه وسلم حکم میکند.
2- موالات این حکام با امریکا و دنیا غرب بر ضد مسلمانان و معادات مؤمنین و مجاهدین فی سبیل الله.
3- قتل و به زندان انداختن طالبان و مجاهدین و استراد و تسلیم دهی آنها به دشمن خارجی صلیبی (امریکا و غرب صلیبی) ویا نظام یهودی صهیونیستی.
4- انتخاب نظام کفر دیموکراسی (جمهوری) و ترك نظام خلافت اسلامی که در ذات خود این نظام از 50 وجهه کفر و ارتداد و خروج از اسلام و شریعت ما انزل الله میباشد.

---

[309] . الاختيارات الفقهة.

5- دادن آزادی مطلق برای شهروندان هرچند در مخالف با شریعت اسلام بوده باشد، و منع جهاد و توهین و طعن و استهزاء بر احکام دین و عدم مجازات مستهزءین به دین و عدم رعایت احکام دین.
6- اتحاد و عضویت در سازمانهای کفری و صلیبی مانند؛ سازمان ملل متحد- که دست شان در بزرگترین جنایات و قتال مسلمانان و پارچه پارچه ساختن سرزمین اسلامی به کشور ها و سرزمین های کوچك آلوده است و نظام های برحق مسلمانان را برسمیت نمی شناسند (مانند؛ دولت امارت اسلامی افغانستان، و یا دولت مستقل فلسیطین، یا چچنیا مستقل، یا بوسنی و هرزه گوین.....)، و مسائل بزرگ ملی و فراملی خویش را به تحاکم و فیصله نزد این سازمان راجع ساختن.
7- رد جهاد فی سبیل الله و توهین و طعن بر مجاهدین؛ و افراط گراء و دهشت افگن گفتن مجاهدین و جهاد را تروریسیم(به معنی قتل و کشتار اطفال و زنان و ویرانی خانه ها و ظلم بر مردمان بیگناه) خواندن، استخفاف احکام دین، و علماء اسلام،....مرتکب شدن نواقض برزگ اسلام- و عدم مراعات شروط لا اله الا الله...همه از موارد ارتداد و کفر اکبر حکام میباشد.

که با در نظر داشت این همه موارد قتال و جهاد با این اشخاص بدلیل عباده بن الصامت واجب میباشد:

طوریکه نووی در شرح مسلم 12/229 به نقل از قاضی عیاض میگوید: ***أجمع العلماء على أن الامامة لا تنعقد لكافر و على انه لو طرا عليه الكفر انعزل فلو طرا عليه كفر و تغيير للشرع او بدعة خرج عن حكم الولاية و سقطت طاعته و وجب على المسلمين القيام عليه و خلعه و نصب امام عادل أن امكنهم ذلك.***

- علماء بر این امر اجماع کرده اند که امامت (خلافت) برای کافر منعقد نمیگردد، و همچنان هرگاه از آن (امیر یا امام مسلمین) کفری آشکار گردد باید معزول شود، و یا اینکه شریعت را تغیر بدهد و بدعتی را بوجود بیآورد از حکم ولایت مسلمانان و حکام بودن خارح میگردد پس اطاعت از وی نیز ساقط میشود، بلکه خروج و قتال و خلع وی و انتصاب امام عادل تا قدر امکان بر مسلمانان واجب میگردد.

پس تحذیر از تلبیسات مرجئه عصر و علماء سوء و طاغوت لازم و اهتمام بر احکام قرآن و سنت و فهم صحابه و سلف واجب است.

196-سؤال: بعضی از علماء و افراد این شبهه را پیش میکنند که مسلمانان دارای خلیفه و امیر مجمع علیه نیستند بناً جهاد در عدم موجودیت خلیفه چگونه برپا شده میتواند؟

جواب: هرگاه امیر المؤمنین و یا خلیفه غائب گردد، و یا اینکه کشته شود و یا نظر به عجز مسلمانان و عدم توافر امکانات حصول تعین خلیفه یا امیر عام و معین براهی همه مسلمان ممکن نگردد، آنوقت بر مسلمانان لازم است که برای خویش در هر ولایت سرزمین اسلامی امارت (دولت اسلامی) را قائم گردانند و از اوامر امیر خویش در موافقت احکام شرع اطاعت کنند، و دلیل آن نیز قول نبی صلی الله علیه وسلم است که میفرماید:« **إذا خرج ثلاثة في سفر فليؤمروا أحدهم**».

- هرگاه شما سه نفر بودید و برای سفر خارج شدید پس از میان خویش یکی را امیر مقرر نماید.

درین حدیث سلطلة التأمیر برای سه شخص نسبت داده شده است که برای يك هدف سفر میکنند، پس برای هدف بزرگتر به طریق اولی خصوصاً برای جهاد لازماً منعقد شده میتواند.

1- این امر از فعل صحابه رضی الله عنهم در جنگ مؤته نیز ثابت است، یعنی- زمانیکه تمام امرای که نبی صلی الله علیه وسلم برای این غزوه تعین کرده بود، شهید شدند، صحابه خالد بن ولید را امیر تعین کردند، و نبی صلی الله علیه وسلم به این کار ایشان راضی شده و انکار نکرد.

یعنی: اولاً- امیر آنها زید و بعداً حعفر و بعداز آن عبدالله بن رواحه رضی الله عنهم به ترتیب از طرف نبی صلی الله علیه وسلم امیر جبهه تعین شده بود که همه شهید شدند، و بعداً خالد بن ولید از طرف صحابه تعین شد و با این کار فتح نصیب شان گردید[310].

ابن حجر در الفتح 7/513 میگوید: ***و فيه جواز التأمير في الحرب بغير تأمير اي بغير نص من الامام قال الطحاوي: هذا أصل يؤخذ منه على المسلمين أن يقدموا رجلاً أذا غاب الامام يقوم مقامه الى أن يحضر.***

- و در این حدیث همچنان جواز تأمیر (تعین کردن امیر جهاد) بغیر امیر – یعنی امام یا خلیفه منصوص متفق علیه همه مسلمانان وجود دارند، طحاوی میگوید: این یکی از اصول و قواعد مسلمین است که هرگاه خلیفه یا امام مسلمین غائب گردد (یعنی کشته شود و یا تعین آن نظر به بعضی معاذیر نا ممکن گردد...و یا در جنگی شرکت کند و

[310] البخاری:3063.

دوباره بر نگردد و موت و حیاتش نیز معلوم نشود) قائم مقـام وی تعین میشود تا آنکه امام دوباره حاضر شود.

و ابن حجر در الفتح 6/180 میگوید: ***قال ابن المنير: يؤخـذ من حديث الباب أن من تعين لولايـة و تعـذرت مراجعـة الامـام او الولاية تثبت لذلك المعين شرعاً د و تجب طاعته حكماً.***

- ابن منیر میگوید: از ترجمه الباب این حدیث معلوم گردید که هرگاه تعین ولایت (جانشین امیر قبلی) و عودت امام یا خلیفه متعـذر شـد این نوع تعین معین امیر و امام یا خلیفه شرعاً ثابت بوده و حکماً اطاعت از وی واجب میباشد.

خلاصه: پس واضح شد که گذاشتن شرط برای ترك جهـاد بـه بهانـه عدم موجودیت خلیفه متفق علیه درست نبوده و حق همین است که در عصر حاضـر هـر قـدر مجاهـدین کـه در سـرزمین هـای مختلـف موجـود هستند برای خود یك امیر معین تعین کنند و اطـاعت از وی حکمـاً ثـابت میباشد، و تعطیل جهاد به بهانه عدم موجودیت خلیفه یـا امـام مسـلمین از عقاید باطل روافض (شیعه ها) میباشد، همانطوریکـه امـام الطحـاوی در عقیـده الطحاویـه میگویـد: ***و الحج و الجهاد ماضـيان مـع اولى الامر من المسلمين***- یعنی: جهاد و حج همیشه با ولی الامـر مؤمـنین جاری و ماندگار –الی قیام قیامت- باقی میماند.

ابن ابي العز الحنفی در شرح عقيدة الطحاوية 437 میگویـد: ***يشـير الشيخ الى الرد على الرافضة حيث قالوا: لا جهاد في سـبيل اللـه حـتى يخـرج الرضـا من آل محمـد و ينـادي من السـماء: أتبعوه و بطلان هذا القول أظهر من أن يستدل عليه بدليل.***

- درینجا شیخ (یعنی ابی جعفـر طحـاوی) بـه رد روافض اشـاره دارد که میگویند: جهاد فی سبیل الله تا هنگامی صحیح نمیباشد که الرضاء از آل محمد صلی الله علیه وسلم نیآمده و از آسـمان نـداء و صـدائی بلنـد شود کـه از او اطـاعت و پـیروی کنیـد؛ و بطلان این قـول بسـیار واضـح است که با یك دلیل میشود به آن استدلال کرد.

همچنان هنگام جهاد با تاتاریـان (مغـول) در عصـر شـیخ الاسـلام ابن تیمیة هیچ خلیفه معین یا امیر المؤمنین موجود نبـود بلکـه شخصـی بنـام ***سيف الدين قطز*** که امـیر مصـر بـود قیـادت جهـاد علیـه تاتاریـان را بعهده داشت.

ابن کثیر در النهاية..13/216 میگوید: كانت قطز نعمة من الله على المسلمين أذبه كسر الله شوكة التتار.

- قطز يك نعمت بزرگ الله بر مسلمانان در آنزمان بود كه بواسطه وى الله متعال لشكر تاتاريان را شكست داد و شوكت شان را ازبين برد.

همچنان شيخ الاسلام ابن تيمية: اين لشكر كه با تاتاريان جنگيندند طائفه منصوره خطاب كرده و با ايشان يكجا تحت قيادت قطز به جهاد عليه تاتاريان پرداخت[311].

بناً با در نظرداشت روايات فوق و فعل صحابه و سلف صالح ثابت ميشود كه جهاد با اين چنين شبهات تعطيل نشده و هركسى كه چنين عقايد را نشر ميكند جزء دسيسه گران ملحد عليه مسلمانان و مؤمنين و مجاهدين و ميخواهند مجاهدين را تشويق به ترك فرض عين كنند و مثال آنان به مانند، آنعده كسانى هستند كه 1000 نفر را كه براى جهاد در غزوه احد خارج شده بودند منصرف ساختند.

197- سؤال:بعضى از علماء استدلال ميكنند كه در شراط حاضر ما از حكومت پاكستان و ISI كمك ميگيريم و با امريكا و غرب ميجنگيم اين عمل چه حكم دارد؟

جواب: قبلاً اين را بيان كرديم كه حكومت پاكستان حكومت مرتد و طاغوت ميباشد، و اين را هم گفتم كه كفر ارتداد نسبت به كفر اصلى شديد و غليظ است، و هچنان گفتيم كه قتال با كافر مرتد مقدم بر كافر اصلى ميباشد-واين مسئله را در كتاب خويش الفرقان في فضيلة قتال باكستان- به تفصيل ذكر كرده ايم كه كفر حكومت باكستان و شدت و غلظت آن 14 مرتبه بيشتر نسبت به ساير كفار و مرتدين ميباشد، كه با اين حالت قتال با حكومت باكستان مقدم و اوجب بر ساير كفار و مرتدين ميباشد، پس چگونه از كسيكه قتال و جهاد با او مقدم بر قتال ديگران باشد كمك و همكارى خواسته شود؟

در حاليكه احاديث زيادى به منع مطلق كمك گرفتن از طاغوت آمده است.

1- هنگاميكه نبى صلى الله عليه وسلم براى غزوه بدر خارج شد در مقام حرة لوبرة شخصى را دريافت كه وى در شجاعت و دليرى مشهور بود، صحابه با ديدن وى بسيار خشحال شدند، و آن شخص نزد نبى صلى الله عليه وسلم آمده و گفت: ميخواهم با شما يكجا بجنگم و در جنگ از تو اطاعت كنم و اگر كشته شوم با شما يكجا بميرم! نبى صلى الله عليه وسلم برايش گفت: **تؤمن بالله و رسوله؟ قال: لا قال: فأرجع فلن أستعين بمشرك.-** به الله و رسولش ايمان دارى؟ گفت: نه ، نبى صلى

[311]. مجموعة الفتاوى 28/531.

اللــه عليــه وســلم گفت: پس برگــرد مــا از مشــرك كمــك نمى گيريم[312].

درين حديث لفـظ –لن أسـتعين بمشـرك- آمـده اسـت كـه بـه صـيغه عموم و نكره بوده و سياق آن نفى را افاده ميكند، كه اين امر در اصول لغت عرب معروف و يك قاعده قبول شده ميباشد.

2- از براء بن عازب روايت است كـه گفت:«**أَتَى النَّبِيَّ** صـلى اللـه عليـه وسـلم **رَجُـلٌ مُقَنَّعٌ بِالْحَدِيـدِ فَقَـالَ: يَـا رَسُـولَ اللَّهِ، أُقَاتِـلُ أَوْ أُسْـلِمُ؟ قَـالَ: «أَسْـلِمْ ثُمَّ قَاتِـلْ». فَأَسْـلَمَ ثُمَّ قَاتَـلَ فَقُتِـلَ، فَقَـالَ رَسُـولُ اللَّهِ** صـلى اللـه عليـه وسـلم: **«عَمِلَ قَلِيلاً وَأُجِرَ كَثِيرًا»**[313].

- شخصيكه زره آهنى به تن داشت نزد نبى صـلى اللـه عليـه وسـلم آمد و گفت: يا رسول الله، قتال كنم يا اسلام بيآورم؟ نبى صلى اللـه عليه وسلم گفت: اول اسلام بيآور بعداً قتـال كن، پس اسـلام آورد و در راه الله به قتال پرداخت تا آنكه كشته شد، نـبى صـلى اللـه عليـه وسلم گفت: عمل كم در برابر پاداش بزرگ.

3- از خبيب بن يساف رضى الله عنـه روايت اسـت كـه گفت: من بـا يك دوست خويش از قوم خـود نـزد نـبى صـلى اللـه عليـه وسـلم آمديم و تا هنوز اسلام نيآورده بوديم، نبى صلى اللـه عليـه وسـلم آنوقت اراده رفتن به غزوه ئى را داشت، ما گفتيم: ما ازين حالت حياء ميكنم كه قوم ما جائى بـه جنـگ بـرود و مـا همـراه آنـان در جنـگ حضـور نيـابيم، نـبى صـلى اللـه عليـه وسـلم گفت:«**او أسلمتنا؟ قلنا: لا، قال: أنا لا نسـتعين بالمشـركين على المشركين قال: فأسلمنا و شهدنا معه**»[314].

- آيا شما دو اسلام آورده ايد؟ گفـتيم: خـير، گفت: من از مشـركين عليه مشـركين كمـك نمى گـيرم، گفت: آنگـاه اسـلام آورديم و بـا ايشان يكجا در غزوه حضور يافتيم.

4- از ابو حميد الساعدى روايت است كه ميگويد: نبى صلى الله عليه وسلم در روز غـزوه احـد بـيرون شـد، هنگاميكـه بـه مقـام «ثنيـة الواع» رسـيد يـك جمـاعت بـزرگى كـه خـود را بـا اسـلحه مجهـز ميسـاختند ديـد، پرسـيد آنـان كى هسـتند؟ اصـحاب گفتنـد: آنـان عبدالله بن ابى بن سلول است كه با 600 تن از دوسـتان يهـودى

---

[312] . مسلم.

[313] . البخارى.

[314] . مجموع الزوائد 5/506، السلسلة الصحيحة:1101، والصـحيح الجـامع:2292-2293-2294.

اش از بنى قينقاع هستند، نبى صلى الله عليه وسلم گفت: آيا آنان اسلام آورده اند؟ اصحاب گفتند نه يا رسول الله! نبى صلى الله عليه وسلم گفت: **قولوا لهم فليرجعوا فانا لا نستعين بالمشركين على المشركين**[315].

- به ايشان بگويد كه باز گردند زيرا ما از مشركين عليه مشركين كمك نمى گيريم.

استدلال: از احاديث فوق و ساير احاديث مشابه واضحاً معلوم ميشود كه از مشرك و طاغوت در قتال با مشركين و طواغيت هيچ نوع كمك و استعانت گرفته نمى شود، و همچنان معارض اين احاديث هيچ نص ديگرى نيز موجود نيست، هرچند حديث صفوان در جواز استعانت از مشركين آورده شده است اما آن استعانت بالنفس براى صفوان ثابت نيست، بلكه بالاستعاره استعانت از اسلحه مشركين بدون هيچ گونه شرط است، و همچنان آن مشرك غير حربى نيز بود،كه درين باب ميان فقهاء سلف هيچ گونه اختلافى نمى باشد، در حاليكه با حكومت طاغوت پاكستان بعضى ها به اين بهانه ازدواج ها را براه ميندازند و دختران طواغيت را به نكاح ميگيرند و دختران خود را به نكاح آن طواغيت در ميآورند، به آنان خدمت ميكنند در حكومات آنها كار ميكنند...با ايشان موالات دارند...و بعداً همين حكومت طاغوت نامشروع مجاهدين و طالبان و طلبات را در مدارش آنان بمبارد ميكنند و به هزار ها طالب علم را شهيد ميكنند، و مجاهدين را ميكشند و به زندان مى اندازند...حتى در كوه ها آنان را آرام نمى گذارند، جاسوسى مجاهدين را بر دشمنان صليبى و امريكا ميكنند، پس كمك گرفتن از دشمن حربى و طاغوت كه كفر و ارتداد اش صريح ميباشد و آنرا برادر خطاب كردن و كمك گرفتن و كافر نگفتن خود كفر ميباشد- زيرا ***من لم يكفر الكافر و شك في كفره فهو كافر.***

پس درين صورت هرگونه قول برين كه كمك گرفتن از فوج و اردو مرتد پاكستان و در صف آنها قتال نمودن كه از بعضى شيوخ نيز روايت شده است قول باطل و غير شرعى است، زيرا دلائل و نصوص شرعى مطلقاً به حرمت كمك گرفتن از طاغوت دلالت دارد.

واگر كسى به حديث بخارى كه نبى صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:« **وَإِنَّ اللهَ لَيُؤَيِّدُ هذا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفاجِر**»[316].

[315] . السلسلة الصحيحة: و قال: اسناده حسن لولا أن سعد بن المنذر لم يرو عنه سوى محمد هذا و عبدالرحمن بن سليمان الغسيل، و قد ذكره ابن حبان فى الثقات.

[316] . متفق عليه.

- يعنى الله متعال این دین را با شخص فـاجری مسـتحکم و مضـبوط میگرداند.

اما باید بخاطر داشته باشیم که الله متعال رجل فـاجر(فاسـق) گفتـه است، نه مرتد و مشرك زیـرا فسـق همانطوریکـه قبلاً نـیز بیـان کـردیم شخص را از اسلام خارج نکـرده و مطلـق ایمـان را از او نفی نمیکنـد،و جهاد و نماز خلف هر فاسق و فاجر جواز دارد تا آنکه در او کفر صریح و بـواح کـه از اللـه در آن برهـان و دلیـل باشـد موجـود نگـردد، و احکـام شریعت بر اسلام شخص یا ظاهر شـخص جـاری میگـردد، همانطوریکـه ابی هریره از نبی صلی الله علیه وسلم روایت میکند:«**فقـال رسـول الله صلى الله عليه وسلم لرجل معه يدعى الاسلام: هذا من اهل النار**»[317].

یعـنی: نـبی صـلی یاللـه علیـه وسـلم این قـول-إن اللـه يؤيـد هـذا الدين......الخ- را بر شخصی خطـاب کـرد کـه دعـوی اسـلام را داشـت- یعنی ظاهرش به اسلام برابر بود- اما از اهل جهنم بود.

بناً استدلال به این حدیث اشتباه بوده و درست نیست، و استدلال آن برای حکومت مرتد پاکسـتان کـاملاً احمقانـه و نشـانه بی علمی و عـدم درایت شخص را نشان میدهد.

و استدلال دیگر این اشخاص به حدیث ضعیف:«**ستصالحون الروم صلحاً آمنا و تغـزون أنتم و هم عـدوا من ورائكم**»[318] اسـت کـه

---

[317] .البخاری.

[318] . شیخ این حدیث را ضعیف قرار داده است اما این حدیث صحیح است: صحیح ابوداود:2767، و صحیح الجامع:3612-1432.-والله اعلم.

- اما با وجود صحت این حدیث دلالت برین ندارد که با با کافر محارب کـه مـا را قتل میکنند و زن و اطفال مارا به بمب هـای کیمیـاوی بمبـارد می نمایـد زمین الله را بر بالای مجاهدین تنگ ساخته اند، عقیده، شـریعت ایمـان نظـام اسـلام همه در معرض نابودی قرار گرفته است- هرگـز اسـتدلال بـه این حـدیث مـانع قتال آنها نمی گردد. و از طرف دیگر چه کسی میداند که مراد نبی صـلی اللـه علیه وسلم همین عصر ما و صلح با همین مشرکین و محاربین با الله و رسول او است، زیرا هر زمانی این کار تقدیراً تحقق یابـد مطـابق قضـا و قـدر تحقـق خواهد یافت، پس با يك حدیث ما در تمام حیات خویش با روم یا صلیبیت صـلح کنیم وبا حکام مرتد قتال نکنیم به این معنی است کـه همـه دین را تـرك گفتـه ایم.-همانطوریکه در حدیث ابوداود ترك مقاتله با کفار و مرتدین ترك دین گفته شـده اسـت:« **إذا تَبَـايَعْتُمْ بِالْعِينَـةِ، وَأَخَـذْتُمْ أَذْنَـابَ الْبَقَـرِ، وَرَضِـيتُمْ بِالزَّرْعِ، وَتَرَكْتُمُ الْجِهَادَ، سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ذُلًّا لَا يَنْزِعُـهُ حَتَّى تَرْجِعُـوا إِلَى دِينِكُمْ»، صحيح ابوداود:3462.**
- **یعنی:**هنگامیکه معامله بـه عینـه (معاملـه سـودی) نمودیـد، و دم هـای گـاو را گرفتنید و به زراعت و کشاورزی راضی شدید، و جهاد را – با کفار و مرتـدین و طواغیت- ترك نمودید، الله دشمن را بالای شما مسلط میگرداند و تا هنگامیکه

میگویند صحت این حدیث را صاحب/مؤلف فتاوی الدین الخالص نیز تأیید کرده است، اما در سند آن حسن بن عمارة است که ضعیف جداً میباشد، هرچند این حدیث از طریق زهری مرسلاً نیز روایت شده است اما مراسیل زهری همه ضعیف میباشد، خاصتاً هنگامیکه از براء بن عازب مرفوعاً روایت شده باشد[319].

خلاصه: حدیث «**إنا لا نستعين بمشرك....**»، حدیث عام بوده و از آن مطلق منع استعانت از مشرك و طاغوت افاده میشود، اما احادیث دیگری که بر خلاف آن میآید تخصیص استعانت در همان مسئله را نشان میدهد:

1- كمك گرفتن از شخص کافر و مشرك جهت رهنمائی راه تخصیصاً جواز دارد: همانطوریکه نبی صلی الله علیه وسلم در هنگام هجرت از عبدالله بن اریقط جهت رهنمائی راه کمك گرفت.

2- كمك گرفتن از کفار و مشرکین جهت تعلیم دادن مسلمان تخصیصاً جواز دارد- اما صرفاً در آن علوم و اموری که نزد مسلمانان آن علوم و امور موجود نباشد.

طوریکه شیخ عطیة بن محمد بن سالم/تکمیل کننده اضواء البیان 9/357 میگوید: هذا ***يدل على امرين اولها: شدة و زيادة العناية***

به دین تان (یعنی جهاد) بر نگردید الله آنانرا از بالایتان دور نمی گرداند.
طوریکه دیده میشود در عصر حاضر ما با روم صلح نداریم بلکه الله متعال روم (غرب و صلیبیت) بخاطر ترك جهاد مسلمانان بالای ایشان مسلط گردانیده است، در حالیکه تعداد آنها بیشتر و قوت آنها زیاد ترد از صلیبی ها (رومی های) محارب است، اما این مسلمانان اکثریت شان به مانند؛ کف دریا هستند، همانطوریکه در حدیث دیگر میآید:**يوشك الأمم أن تداعي عليكم كما تداعى الأكلة إلى قصعتها، فقال قائل: و من قلة نحن يومئذ؟ قال: بل انتم يومئذ كثير، ولكنكم غثاء كغثاء السيل و لينزعن الله من صدور عدوكم المهابة منكم و ليقذفن الله في قلوبكم الوهن، فقال يا رسول الله ما الوهن؟ قال: حب الدنيا و كراهية الموت». صحيح ابوداود:4297.**
-زود است که ملل (کفر) بالای شما حمله ور گردد همانطوریکه (حیوانات) گوشتخواران بالای طعمه خویش حمله ور میشوند، کسی از آن میان گفت: آیا از قلت تعدا ما خواهد بود؟ نبی صلی الله علیه وسلم گفت: بلکه شما آنروز زیاد خواهید بود اما به مانند؛ کف روی آب و کف دریا هستند، الله متعال ترس و هیبت شما را از قلب دشمنانتان دور میکند، و در قلبهای شما وهن را داخل میگرداند، کسی گفت: یا رسول الله وهن چیست؟ گفت: دوستی دنیا و کراهیت از مرگ.
پس نظر به این دو حدیث و سایر احادیث حالات فعلی همانا ترك جهاد و سلطه دشمن و مصروفیت مسلمانان به کار های دنیا و ترس ایشان از مرگ و جهاد است- و این بهانه ها و شبهات را که وارد میکنند همه شبهات واهی و باطل میباشد که میخواهند از جهاد فرض عین فرار کنند و سرزمین اسلام را برای مشرکین و طواغیت امن بگردانند تا فتنه و فساد را در روی زمین برپا نمایند.

[319] نیل الاوطار 8/45.

بالتعليم و ثانيهما: جـواز تعليم الكـافر للمسـلم مـا تعلـق لـه بالـدين كمـا يوجـد الآن من الامـور الصـناعية في الهندسـة و الطب و الزراعة و القتال و نحو ذلك.

- اين حديث دلالت به دو امـر دارد، اولاً- شـدت و عنـايت بـه تعليم و ثانياً- جواز تعليم كافر بر مسلمان آنچه كه بـر دين تعلـق نداشـته باشـد، همانطوريكه در عصر حاضر در امور صـنايع و مهندسـی و علم رزاعت و طب و علوم عسكری و غيره وجود دارد.

امام ابن قيم الجوزی رحمه الله در زاد المعـاد 2/127 صـورت هـای ديگری استعانت از كافر را نيز ذكر كرده است مانند؛ اسـتعانت از كـافر در امر جاسوسی در ميان مشركين....وغيره، طوريكه ميگويد: ***و منهـا أن الاستعانة بالمشرك المامون في الجهاد جائزة عند الحاجة لان عينية الخـزاعي العين (الجاسـوس) كـان كـافرا اذ ذاك و فيـه من المصـلحة أنـه أقـرب الى اختلاطـه بالعـدو و أخـذه أخبارهم.ا.ه.***

- بعداز ذكر قصه حديبيه ميگويد: و در آن فوائد ديگر نيز نهفته اسـت از جمله استعانت از مشركين صـادق عنـد الحاجـة بـرای جاسوسـی بـه ماننـد؛ عينـة الخـزاعی كـه نـبی صـلی اللـه عليـه وسـلم او را در ميـان مشركين فرستاده بود، و او در آن وقت كافر بود، و درين كـار مصـلحت بزرگی وجود داشت زيرا ازيك طرف از نظر اختلاط با كفار نزديك بود (و بالايش شك نميشد) و از طـرف ديگـر از اخبـار آنهـا بـرای مسـلمانان اطلاع ميداد.

فائده: گرفتن اسحله كفار و مشـركين – يـا اسـتعاره (عـاريت) و يـا از طريق خريد اسحله، كه حديث صـفوان نـيز بـه همين امـر دلالت دارد، و اين نوع استعانت تخصيصـاً جـواز دارد، و هرگـز منسـوخ حـديث حـرمت استعانت از مشرك بوده نمی تواند، و از يكی صـحابه و سـلف نسـخ آن روايت نشده است-والله اعلم.

198- سـؤال: بعضـی افـراد پاكسـتان را دارالأمن ميگوينـد، گفتن اين حرف چه حكم دارد؟

جواب: اين موضوع زمانی وضاحت پيدا ميكند كه ما دار را تقسيمات كنيم و اين تقسيمات قرار ذيل است:

1- **دار الاسلام**: ابن قيم الجوزی در احكام اهل الذمه 366 ميگويد: ***قال الجمهور دارالاسلام هي الـتي نزلهـا المسـلمون و جرت عليها احكـام الاسـلام و مـالم تجـري عليـه احكـام الاسلام لم يكن دار الاسلام و ان لاحقها، فهذه الطائف قريبة الى مكة جداً و لم تصر دار الاسلام بفتح مكة.***

- جمهـور علمـاء بـه این قائـل هسـتند کـه دار الاسـلام آنسـت کـه مسلمانان در آن زندگی کند و احکام اسلام در آن جاری باشد، و تا آنکـه احکام اسـلام در آن جـاری نگـردد دارالاسـلام شـده نمی توانـد، هرچنـد لاحق (ضم قلمرو یا متصل دار الاسلام)، نیز باشد همانطوریکـه طـائف با وجود آنکه به مکه زیـاد نزدیـك هم بـود ولی بـا فتح مکـه دار الاسـلام نشد، بدلیل اینکه احکام اسلام بر نافذ نبود.

سرخسـی در سـیر الکبـیر 5/2197 میگویـد: **و الـدار تصـیر دار المسلمين باجراء احكام الاسلام.**
- دار زمـانی دارالاسـلام و دار المسـلمین میگـردد کـه احکـام اسـلام درآن جاری شود.

2- **دار الكفر:** قاضـی ابـو یعلي میگویـد: **كـل دار كـانت الغلبـة فيها الاحكام الكفر دون احكام الاسلام فهي دار الكفر.**
- هر داری کـه در آن احکـام و سـلطه کفـر بغـیر از احکـام و سـلطه اسلام غلبه داشته باشد دار کفر است.
پس از تعـاریف فـوق معلـوم شـد دار از غلبـه نفـاذ و تطـبیق احکـام معلوم میشود اگر در داری احکام اسلام تطـبیق میشـد و احکـام اسـلام غلبه داشت بناً آن دار دارالاسلام است، و اگر احکام کفر جاری بود و یـا احکام کفر و اسلام مشترکاً جاری بود و احکـام کفـر نسـبت بـه تطـبیق احکـام اسـلام غلبـه داشـت دار کفـر میباشـد، بنـاً در شـرایط موجـود دارالاسلام موجود نیست.
3- **دار الامن:** وهي **الـتي يـأمن المسـلم فيهـا على نفسـه، مثل الحبشة في صدر الاسلام لما هـاجر اليهـا الصـحابة** رضی الله عنهم **فراراً من بطش كفار مكة.ا.ه**[320]**.**
- و دار الامن آنست که نفس، (مـال و عقیـده) مسـلمانان در امـنیت باشد، مانند؛ حبشه در صدر اسلام که صحابه از ترس ضرر و حمله کفار مکه به آنجا هجرت کرده بودند.

پس ثابت گردید که پاکستان در شرایط امروزی دارالامن نیست زیرا نفس مجاهد و مؤمن و عقیده اش در آنجا در امان نمی باشد، اما شـاید برای آنتعداد که بخاطر طواغیت isi و اهداف آنها قتال میکند، ویا بخاطر نرخ تجارت و اسهام بازار لاهور قتال میکنند ویا بخـاطر حفـظ قـدرت و ثروت خود میجنگند، ویا شاید به قول و اشاره ای آنعـده شـیخان ظـالم، کافر، مرتد، بی حیاء و بی نـاموس کـه در نصـرت و حمـایت حکـومت و سیاست های کفر و تجاوزکارانه ای شـان قـرار دارنـد عمـل میکننـد دار

[320]. الجامع 2/646.

الامن باشد، اما بـرای مـؤمن و مجاهـد دار التعـذیب اسـت زیـرا قتـل و تعذیب مسلمانان و مجاهدین حتی در کوه و دشت آنجا صورت میگیرد و در قوانین خود مجاهدین را واجب القتل دانسته اند- قاتلهم الله.

4- **دار الحــرب:** و هي **الــتي ليس بينهــا و بين دار الاســلام صلح او هدنة و لا يشترط قيام الحرب فعلياً لصحة هــذه التسمية بل يكفى عدم وجود صلح كما ذكرنا بمــا يعــني أنه يجوز للمسلمين قتال أهل هذه الديار و قتمــا شــاؤا و من هنا سميت دار الحرب**[321]**.**

- و دار الحرب آنست کـه در میـان آن دار و دارالاسـلام صـلح و آتش بس (اور بند) نباشد، و وجود و قیام حرب در آن عملاً جهت صـحت این تسمیه حتمی نمیباشد، بلکـه عـدم وجـود صـلح و آتش بس طـوری قبلاً گفتم کفایت میکند (که دار الحرب گفته شود)، و بـرای مسـلمانان جـائز است هر زمانی که خواستند با اهل آن دیار قتال کنند، و از همین سبب نیز آنرا دار الحرب میگویـد- زیـرا دروازه حـرب بـا آن دیـار همیشـه بـاز است-.

از توضیحات فوق صراحتاً معلوم میگردد که پاکستان و سـرزمین هـا امثال آن دار الکفر و دار الحرب میباشند، زیرا از یکطرف احکام اسلام در آن جاری نمی باشد، و از طرف دیگر با مؤمنین و مجاهدین در حـرب (جنگ) هستند، و نفس و جان و مال مسلمانان در آن در امان نیست.

199- سؤال: بعضی از افراد استدلال میکننـد کـه در پاکسـتان و یـا سـایر کشـور هـا (سـرزمین هـای) طـاغوتی کفـری شـعائر اسـلام ماننـد؛ مساجد و مدارس....وغیره وجود دارد، پس چگونـه بـالای آن اطلاق دار کفر شود؟

جواب: قبلاً به این موضوع اشاره داشتم، که دار کفر آن دیاری است که احکام اسلام در آن جاری و نافذ نباشد، هرچند تمام افراد آن جامعـه مسلمانان و کلمه گویان نیز باشند، زیرا علت حکم بر دیـار وصـف حکم کفر و اسلام است، که هرگاه دیار وصف کفر و دار کفـر را بخـود بگـیرد پس دار کفر است، و وصف دار کفـر همانـا عـدم انفـاذ احکـام شـریعت میباشد، و اظهـار شـعائر اسـلام اعتبـار نـدارد، اگـر اعتبـار میداشـت در هندوستان نسبت به پاکستان زیاتر شعائر اسلام اظهار میشـود، پس آیـا آنجا نیز باید دار الاسلام گفته شود؟!!!

[321] . الجامع 2/645.

ثانياً: نبی صلی الله علیه وسلم در مکه قبل از هجرت اعلان و اظهار اسلام نموده بوده و به اسلام مردم را دعوت میکرد و با مشرکین دشمنی، عداوت، و برائت خویش را نیز اعلان کرده بود، و صحابه در نزد کعبه قرآن تلاوت میکردند و نماز میخواندند، اما مکه بعداز فتح دارالاسلام اعلان شد، برای آنکه آنزمان احکام اسلام در آن جاری نبود و غلبه نداشت، و قانون مشرکین و عرف و عادات جاهلانه آنها حاکم بود، بناً اظهار شعائر اعتبار داده نشد، امروزه در امریکا و بسیاری کشور های غربی اذان گفته میشود، و جهراً تلاوت قرآن صورت میگیرد و در مساجد نماز خوانده میشود و مسلمانان در آنکشور ها ماه رمضان را روزه میگیرند، اما هیچ يك ازین شعائر دلیل شده نمی تواند که امریکا و یا کشور های غربی حتی اندلس (هسپانیه) که زمانی قلمرو اسلام نیز بود، دار الاسلام گفته شود.

200-سؤال: بعضی از علماء و غلامان ISI استدلال میکنند که پاکستان % 95 و در حدود 180 ملیون جمیعت مسلمان دارد، پس چگونه دار کفر بوده میتواند.

جواب: این سؤال به مانند سؤالات قبل تکراری است، زیرا قبلاً بیان کردیم که اعتبار دارالاسلام در کثرت نفوس و جمیعت مسلمان نبوده بلکه در تنفیذ احکام شریعت میباشد، اگر چنین میبود بازهم میگویم هندوستان 380 ملیون جمیعت مسلمان دارد پس باید آنجا نیز دار الاسلام باشد.

برعکس هرگاه يك کشور یا سرزمینی %90 یا بیشتر از جمعیت آن غیر مسلمان یا ذمی باشند ولی حاکم و خلیفه مسلمانان بالای آن حکومت کند و احکام اسلام را بر آن دیار جاری سازد، گفته میتوانم آن دیار دار الاسلام است، زیرا غلبه از احکام اسلام میباشد.

بناً معیار و اعتبار غلبه احکام و انفاذ احکام کفر و اسلام در کشور و سرزمین میباشد، اگر احکام اسلام غلبه داشت دار الاسلام و اگر احکام کفر غلبه داشت دار الکفر.

201-سؤال: اکثریت مردم این را میپرسند که عوام الناس مسلمان هستند و یا کافر و حکم آنان چه میباشد؟

جواب: اولاً: صفوف اسلام و کفر از هم جدا شده اند، یعنی صف اسلام و صف کفر کاملاً متمایز میباشد و در میان این دو صف، صف سومی و گروه سومی نیست، عوام الناس نیز ازین دو گروه جدا نیستند، یا اینکه کافر هستند و یا اینکه مسلمان عاصی و گنهکار، اما باید بخاطر داشت که اصل در عوام الناس وجماعت مسلمان اسلام است، یعنی: به صورت مجموعی اطلاق حکم مسلمان بالایشان صورت

میگرد، تا اینکه کفری ازیشان ظاهر گردد- طوریکه اگر شخصی از عوام بالفعل، بالقول، بالرأی، بالمشورة و یا بالمال و در اخیر بالعقیدة در پهلو و نفع حکومت کافر و طواغیت ایستاده بود، پس کافر و مرتد میباشد، و همین طور صفوف طالبان و سایر مجاهدین نیز متمایز گردیده است و کسانیکه درین صف قرار دارند در حکم اسلام و مؤمن قرار دارد، اما آن تعداد اشخاصی که هیچ طرف متمائل نیستند و سکوت نموده اند- یعنی نه بنفع حکومت طاغوت هستند و نه هم بنفع و انتصار مجاهدین- سه حالت دارند:

1- اگر ظاهرش کافر بود پس در حکم کافر و مرتد میباشد، مانند؛ نصرانی و یهودی و کمونست، ملحد و تارك الصلاة، عباد القبور، صوفیه، بریلوی... و با ایشان به مثل کافر و مرتد رفتار میشود.

2- آنشخص که ظاهرش مسلمان بوده و شعائر اسلام از وی دیده شود و نواقض اسلام و ایمان از وی ظاهر نگردد، در حکم اسلام و مسلمانان مستور الحال باقی مانده و حکم و معامعله اسلام با وی صورت میگیرد، همانطوریکه نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**من صلى صلاتنا و استقبل قبلتنا و أكل ذبيحتنا فذلك المسلم**»[322].

-کسی که نماز ما را خواند و به قبله ما رو کرد و ذبیحه ما را خورد پس مسلمان است.

حافظ ابن حجر در شرح این حدیث در الفتح 1/497 میگوید: ***و فيه أن امور الناس محمولة على الظاهر فمن أظهر شعائر الدين أجريت عليه أحكام أهله ما لم يظهر منه خلاف ذلك.***

- و همچنان درین حدیث ثابت شد که امور مردم به ظاهر شان حمل میگردد، بناً از هرکسی که شعائر دین ظاهر شد احکام اهل آن بالای او جاری میشود، تا زمانیکه از او خلاف آن ظاهر نشود.

3- آنگونه اشخاصی است که نه اسلام آنان ظاهر باشد و نه هم کفر آنان و نه علامات کفر و ایمان درین اشخاص دیده شود- بناً تبین این اشخاص لازم است، مثلاً؛ شخصی که قبلاً هرگز در میان مسلمانان دیده نشده باشد پس باید دید که در وقت نماز، نماز میخواند یا خیر، و یا اگر وقت کافی برای انتظار دیدن نمازش نبود،مثلا؛ مسافر باشد دو وقت نماز را جمع نماید- پس آنگاه دیده میشود که نواقض اسلام از آنها ظاهر میشود یا خیر- اگر ظاهر نشد حکم اسلام بر آنها حمل میشود، قسمیکه قبلاً نیز گفتم در اجتماعات اسلام اصل در آنها اسلام است تا آنکه ناقضی از ایمان و اسلام از آنها ظاهر نگردد.

[322] . البخاری.

شـيخ الاسـلام ابن تيميـة 7/258 ميگويـد: **و الاعـراب و غـيرهم كـانوا اذا اسـلموا على عهـد النـبي صـلى اللـه عليـه وسـلم الزموا بالاعمال الظاهرة: الصلاة و الزكاة، و الصـيام، و الحج و لم يكن أحد يترك بمجرد الكلمة بل كان من أظهر المعصـية يعاقب عليها**[323].

- زمانيكه در عصر نبى صلى الله عليه وسلم اعراب (باديـه نشـينان) ايمان ميآوردند، به اعمال ظاهرى ملزم ميگرديدند، مانند؛ نمـاز، زكـات، روزه، حج...و هيچ كسـى بـه مجـرد كلمـه گفتن گذاشـته نميشـد، بلكـه هرگاه معصيت از آنان ديده ميشد جزاء داده ميشدند.

همچنان در عصر جاضـر اشـخاص مسـتور الحـال خيلى نـادر و انـدك ميباشند اما اگر گـاهى چـنين اشـخاص موجـود شـدند پس همين احكـام ايشان است كه بيان كرديم.

202-سؤال: بعضى مسائل معاصر كه عام بـوده امـا مـردم در مـورد حكم آن نمى دانند چه بوده و چه حكم دارد؟

جواب: بسيارى از مسائل در عصر حاضر وجود دارد كه مـردم عـوام در مورد حكم آن نمى داننـد و در آن گرفتـار هسـتند در حاليكـه عمـل و عقيده به آن كفر ميباشد.

1- **تحاكم به طـاغوت**: در عصـر حاضـر اكـثريت مـردم بـه قـرآن و سنت فيصله نمى كنند، و در دعاى و مشاجرات خـويش بـه قـوانين كفرى طاغوتى، محاكم غـير شـرعى، جرگـه هـا و ريش سـفيدان و عرف و عادات...مراجعـه ميكننـد، در حاليكـه همـه اين مـوارد كفـر اكـبر و مخـرج من الملـة ميباشـد، و همچنـان كسـى اين قـوانين را ساخته است نيز كافر ميباشد، شخص فيصله كننده و حكم كننده به اين قوانين نيز كافر و كسيكه از آن دفـاع ميكنـد نـيز كـافر و مرتـد ميباشد، و اگر حكومت اين كـار را بكنـد حكـومت و آن دولت كـافر بوده و خروج عليه آن واجب ميباشد.

2- **الديموقراطية (ديموكراسي):** ديموكراسى دين جديدى اسـت كه در مقابل اسلام ساخته شده است، و هدف و معنى آن اينسـت كه مخلوق فوق خالق بوده، و مخلوق اله نفس خود است، هر چـه بخواهد قـانون ميسـازد و عمـل ميكنـد و هـر گونـه بخواهـد در هـر چيزى كه بخواهد تصـرف ميكنـد، و بـه طـور خلاصـه ديموكراسـى يعنى: هيچ سلطه ئى فوق سلطه ئى انسان وجود ندارد.

[323] . مجموعة الفتاوى.

امـا متأسـفانه مردمـان عـوام مسـلمان معـنى و مفهـوم دقيـق ديموكراسى را در روشنائى قـرآن و سـنت و توحيـد نمى داننـد، و درين مورد آيات زيادى در اثبات كفر اعتقاد و عمل بـه دين غـير اسـلام وجـود دارد و در زمينه كتابات زيادى براى تبين حقيقت ديموكراسى نيز نوشـته شده است[324].

همچنان عضويت در احزاب و تنظيم هـا و جميعت هـاى موجـود كـه ديموكراسى را پذيرفته انـد و يـا بـر اسـاس آن فعـاليت ميكننـد، هرچنـد اسم و عنوان اسلام داشته باشد، كفر و ارتداد از اسلام ميباشد، هرچنـد اسلام را از خود ظـاهر نـيز بسـازد، زيـرا قبلاً گفتم ديموكراسـى يعـنى: قبول نمودن حاكميت مخلـوق بـالاى مخلـوق و يـا اينكـه هيچ سـلطه اى فوق مخلوق سلطه ندارد، كه به مجرد قبلى ايمان شخص نقض ميگردد، هرچند شخص هـر روز عمـره بـرود و بـه هـزاران ركعت نمـاز بخوانـد و فقراء را غذاء و طعام بدهند ويا به هزار نفر را بـه اسـلام دعـوت كنـد و آنها اسلام بيآورند، بازهم كافر و مرتد ميباشد، براى تفصيلات بيشـتر بـه كتب مربوط مراجعه گردد.

3- **موسـقى يـا غنا**: علمـاء سـلف بـه اين عقيـده بودنـد كـه از موسقى لذت بردن كفر است، زيرا قلب مسلمان هرگز به حرام راضى نميگـردد و همينطـور بغض و كـراهيت و محبت يـك شـيئ در يـك قلب امكان ندارد، و لذت بردن از حرام به معنى محبت و رضايت به آن شـى و محبت و رضـايت بـه حـرام اسـتحلال آن ميباشـد- امـا تنهـا موسـقى شنيدن و توليد و فروش لوزام آن و پول كه از طريق آن بدسـت ميآيـد، خوراك و پوشاك...همه از آن حرام است.

و همچنان شنيدن موسقى و غنا قلب مؤمن را سخت سـاخته و در آن نفـاق را پديـد ميـآورد همانطوريكـه نـبى صـلى اللـه عليـه وسـلم ميفرمايـد:«**الْغِنَـاءُ يُنْبِتُ النِّفَـاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَـا يُنْبِتُ الْمَـاءُ الزَّرْعَ**»[325].-يعنى: موسقى نفاق را در قلب ميرويآند، همانگونـه كـه آب بزر را از زمين ميرويآند.

بعضى از معاصرين قـول ابن حـزم را درين مسـئله پيش ميكننـد، در حاليكه احاديث ثابت و صحيح در باب حرمت موسقى از نبى صـلى اللـه عليه وسلم روايت شده است، گويا ابن حزم نبى معصـوم ايشـان باشـد

---

[324] . مانند؛ خسـمون مفسـدة جليـة من مفاسـد الديموقراطيـة/للشـيخ عبدالمجيـد الريمى، الديموقراطية الدين/للشيخ ابى محمد المقدسى، الديموقراطيـة و تعدديـة الحزبية/للشيخ ابى بصير الطرطوسى،حقيقـة الديموقراطيـة/للشـيخ محمـد شـاكر الشريف، المشركون في سـبيل اللـه/ابـو المنـذر الشـنقيطى، الديموقراطيـة كفـر بواح/ابو بصير الطرطوسى....وغيره.

[325] . مشكاة: 4610. و البيهقى في شعب الايمان.

که قول او را بر قول نبی صلی الله علیه وسلم و اصحاب ترجح میدهـد، ابن حزم درین مسئله و سایر مسائل دیگـر دین بسـیار مـذهب باطـل و خرافی و عقیـده باطـل دارد، کـه علمـاء ربـانی دین ردودی در مـورد آن نوشته اند، برای توضحات درین مورد و اثبات حرمت موسـقی از سـنت و رود شــبهات بــه کتابــات، ***تنزيــه الشــريعة عن إباحــة الاغــاني الخليعة***/*للشيخ احمد بن يحيى النجمى*، ***اغاثة اللهفان عن المصايد الشـيطان***/*الامـام ابن القيم الجوزية*، ***تحـريم آلات الطـرب***/*للشـيخ ناصر الدين الآلباني*.... وغيره مراجعه گردد.

4- **گذاشتن ریش**: گذاشتن ریش واجب میباشد، و در وجوب گذاشـتن آن 14 حدیث صحیح مرفوع روایت شـده اسـت، امـا اکـثریت مـردم نسبت به آن بی تفاوت بوده و آنرا میتراشند، و یا گاهی خذع (بعضی قسمت های آنرا میتراشند و بعضی قسمت های آنرا میگذارنـد)، کـه این عمل بر علاوه حرمت تراشیدن در ذات خود حرام میباشد[326].

203- سـؤال: بعضـی مـردم در حکومـات موجـود نکـاح نامـه را ثبت میکنند، این عمل چه حکم دارد؟

جواب: يك موضوع را باید همیشه به عنوان يك اصـل بخـاطر داشـته باشیم، اینکه در میان موضوعات شرعی و اداری باید فرق قائل باشـیم، و ثبت نکاح نامـه نـیز از موضـوعات اداری اسـت،چـون در دین و ایمـان اشـخاص نقص پیـدا شـده اسـت از همین لحـاظ اکـثراً بخـاطر بعضـی موضوعات چون؛ میراث، نفقه و مهر... نکـاح نامـه را جهت عـدم ضـائع شدن حق ناکح و منکوح ثبت میکنند.

همانطوریکـه یـك شـخص قبالـه زمین و خانـه را در حکومـات ثبت میکنند، و این کار تحاکم به طاغوت نمیباشد، و یکنوع تضمین برای ضائع نشدن حقوق اشخاص عم از ناکح و منکوح، و هم از بـائع و مشـتری...و هم از مؤجر و مستأجر...وغیره میباشد.

204- سؤال: خارج شدن با جماعت تبلیغی از وجهه ضرورت چه حکم دارد؟

جواب: بنیاد جماعت التبلیغ را شخصی بنام محمد الیاس الکانـدهلوی (1303-1367ه) در سال 1283ه/1867م در هند گذاشت، این جماعت پیرو مکتب دیوبند و صوفیه و مقلیدین حنفی هستند، اساس دعـوت آنهـا

---

[326] . للمزید راجع: الحلیة فی أعفاء اللحیة/للشیخ تـرکی بن مبـارك البنعلی، الحکم اللحیـة في الاسـلام/للشـيخ محمـد الحامـد،الأدلـة على تحـريم حلـق اللحيـة/بلال الزهــري. اشــعار الحــريص على عــدم جــواز التقصــيص من اللحيــة لمخالفتــه للتنصيص/عبدالکریم بن صالح الحمید....وغیره.

التزام به فضائل بدون اهتمام به توحید الوهیت است که نقائص بسیاری درین جماعت وجود دارد و بسیاری از علماء معاصر آنرا جماعت ضاله و بدعی میدانند و بعضی از علماء آنان را تکفیر نیز نموده اند، از جمله آن موارد:

1- به همه احکام اسلام عمل نمی کنند، صرفاً به آن بخش ها و موارد عمل میکنند که با انجام آن وقت ایشان میگذرد، در حالیکه الله متعال میفرماید:{**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً**}-البقرة:208.

ابن كثير میگوید: ***أمروا كلهم أن يعملوا بجميع شعب الايمان و شرائع الاسلام.***

- الله متعال *همه کسانیکه را که به او ایمان آورده اند امر به انجام و عمل به جمیع شعبات ایمان و شریعت اسلام نموده است.*

در حالیکه این جمعیت میگویند دین از سیاست جدا میباشد.

2- تمام آیات را که در مورد جهاد فی سبیل الله وارد گردیده است تأویل به تبلیغ و دعوت بدعی خود میکنند، که این کار ایشان تأویل نه بلکه تحریف نصوص میباشد، همانطوریکه شیخ الاسلام ابن تیمیة میگوید: ***و التحريف قد فسر بتحريف التزيل، و بتحريف التأويل، فأما تحريف التأويل: فكثير جداً، و قد ابتليت به طوائف من هذا الامة-(كأشاعرة و الماتردية...)، و اما تحريف التنزيل فقد وقع فيه كثير من الناس، يحرفون ألفاظ نبى صلى الله عليه وسلم ، و يروون أحاديث بروايات منكرة، (والموضوعة) و إن كان الجهابذة يدفعون ذلك***[327]***.***

- و تحریف به دو نوع تقسیم میشود،1- تحریف تنزیل 2- تحریف تأویل.

اما تحریف تاویل خیلی زیاد واقع میشود، و بسیاری از طوائف و فرقه های این امت به آن گرفتار هستند (مانند؛ اشاعره، ماتردية....صوفیه)، - و تحریف تنزیل: بسیاری از مردم درین نوع واقع هستند، و الفاظ کلام نبی صلی الله علیه وسلم را تحریف میکنند، و روایت منکر و (موضوعی) را (جهت نصرت مذهب و فرقه باطل خویش) روایت مکنند، و اگر بعضی از آنان در این کار خویش وارد باشند پس از کفته ها و اباطیل و روایت موضوعی خویش دفاع میکنند (گوئی از سنت صحیح ثابت دفاع میکند).

بشکل که همه نصوص جهاد را به دعوت و تبلیغ تحریف میکنند، که اینکار صفت و خصلت یهودیان بود، همانطوریکه الله متعال میفرماید:

[327] . اقتضاء الصراط المستقيم...ص 25.

{**فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ**}-المائدة:13.

- امّا به سبب پيمان‌شكني ايشان ، آنان را لعنت كرديم و از رحمت خود محروم داشتيم و قلبهايشان را سخت نموديم . آنان سخنان را تحريف و بخش فراواني از آنچه بديشان تذكّر داده شده بود ، ترك كردند. هميشه مي‌تواني خيانتي از آنان ببيني ، مگر عدّه كمي از ايشان . پس از آنان درگذر و ناديده بگير ، كه خداوند نيكوكاران را دوست مي‌دارد.

و ميفرمايد:{**يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ**}-البقرة:75.

كلام الله را ميشنيدند و پس از فهميدن كامل آن ، دست به تحريفش مي‌زدند ؟ و حال آن كه از آن علم و اطّلاع داشتند.

3- اين جماعت امر به معروف ميكنند اما نهى از منكر نميكنند، در مجالس منكر به بهانه دعوت حضور ميبابند، و در مجالس شرك و كفر و استهزاء به دين بدون انكار و اكراه نشست و برخاست دارند، و آنرا مصلحت دعوت ميگويند- و عزت اسلام را در دعوت در نظر نمى گيرند، و شأن بزرگى و فوقيت اسلام را زير پا ميگذارند- و صرفاً با احاديث موضوعى از جنت و جهنم تذكر بعمل ميآورند.

4- در ميان آنان علماء وجود ندارد بلكه همه ايشان چند حديث فضايل اعمال را حفظ كرده و با آن به غير منهج نبى صلى الله عليه وسلم و سلف الصالح دعوت ميكنند، و دوره هاى 1 روزه الى 1000 روزه دعوت را اختيار ميكنند، و براى آن فضائلى بيرون ميكنند كه همه موضوعى و تهمت و افتراء بر دين است، و با علماء بغض و كينه ميگيرند، و ايشانرا متهم به متنفر ساختن مردم از دين ميكنند، و شديداً پابند به اصول صوفيه ضاله ميباشد، كه در نفس اعتقاد به صوفيسم كفر و شرك ميباشد[328].

5- موالات و معادات ايشان وابسته به همان جماعت است، كسيكه جماعت ايشان را تأييد و با ايشان يكجا براى دعوت سفر كردند، با آنها موالات، و در غير آن صورت با همه معادات دارند.

---

[328] . براى مزيد تفصيلات مراجعه گردد: القول البليغ في التحذير عن جماعة التبليغ.

6- كفر به طاغوت را اصلاً نمی شناسند، و به مقتضیات آن هرگز عمل نمی کنند.

و غیره موارد .....مانند؛ استحلال موسقی، مجسمه سازی، قبر پرستی، ذکر و استغاثه از مشایخ شان در مشکلات، قصیده خوانی، بشارت دادن شخص به مجرد نطق به شهادتین بدون رعایت شروط و لوازم آن به جنت، عقیده داشتن به اینکه نبی صلی الله علیه وسلم مخلوقی از نور است....و همه این امر از شرك و كفر میباشد.

اما در مورد جزء دوم سؤال باید بگویم: اگر در هنگام ضرورت و نیاز شدید مجاهدین بجهت فرار از طواغیت و پنهان شدن ازیشان در میان جماعت تبلیغ داخل میشوند، این کار تا حد رفع خطر و ضرر جواز دارد، اما همییشه با ایشان نشست و برخاست کردن و مجالست نمودن بغیر از ضرورت حکم مجالست با کفار و مشرکین را دارد که احکام آنرا قبلاً بیان کردیم.

205- سؤال: استفاده از مال و دارائی شخصیکه در حکومات طاغوت کار میکنند چه میباشد؟

جواب: اگر اموال حلال و حرام شخص با هم طوری مخلوط شده باشد که فرق میان آنها نگردد، در آنصورت استفاده از جمیع مال برای غیر جائز میباشد، اما پرهیز و عدم استفاده از آن بهتر است، و اگر پسر و زوجه شخص باشد در هر صورت از باب اضطرار برای آنها مباح و جائر است، علماء (از جمله ابن عثمین رحمه الله) میگویند: اگر مال از طریق حرام چون سود، فریب وغیره بدست آماده باشد برای دیگران جائر و حلال است، زیرا اعتبار در کسب میباشد نه در متاع، کسب حرام، حرام میباشد و حرمت آن و عقاب آن برای کاسب ثابت است، اما کسب حرام متاع را حرام نمی گرداند، زیرا متاع بر کاسب حرام ولی برای دیگران مباح میباشد، بر خلاف امتعه (عین)که در ذات خود حرام میباشد، مانند؛ خمر، خنزیر...وغیره- والله اعلم.

206- سؤال: اخذ معاش تقاعدی (Pension) از حکومات چه حکم دارد؟

جواب: هنگامیکه شخص از وظائف حکومتی تقاعد داده شود، یا ریتایر گردد، برای وی حقوق تقاعدی داده میشود، و این دو صورت دارد:

1- اگر آن تقاعدی مال خود شخص باشد برایش جواز دارد که از آن خودش و دیگران استفاده نماید، بشرط آنکه این معاش حاصل وظیفه ای که در ظلم و یا نصرت طاغوت در کفرش و امور دیگر

که موالات با طاغوت و معادات با مجاهدين و قتال بـا آنـان اسـت نباشد.

2- مال و يا پول تقاعد به مدت زيادى نزد بانك دولتى باقى ميماند، و هنگام مراجعه هم پول معاش و تقاعد و هم سود وى برايش داده ميشـود، کـه درينصـورت گـرفتن سـود آن پـول بـراى شـخص و استفاده از آن حرام ميباشد، اما بعضى علماء ميگويند: براى اينکه پول نزد حکومت طاغوت باقى نماند و سبب تقويـه وى نگـردد، از نزد آنان گرفته شود، وبراى فقـراء و سـاير نيازمنـدان داده شـود، زيرا اصل از آن پول اباحت اش است، اما براى شخص چون مفاد بدون زحمت و يا تجارت توليد کرده در حکم سود داخل ميگـردد و استفاده از آن برايش جواز ندارد- و همين حکم، حکم سود حاصل از پول هاى امانت شخص در بانکهاى غير دولتى نيز ميباشد.

207- از مال زکات طبع و نشر کتب توحيد چه حکم دارد؟

جواب: به کار بردن مال زکـات از خـود مـوارد خاصـى دارد کـه اللـه متعال در سورة التوبه مشخص ساخته است، طوريکه ميفرمايـد:{**إِنَّمَـا الصَّـدَقَاتُ لِلْفُقَـرَاءِ وَالْمَسَـاكِينِ وَالْعَـامِلِينَ عَلَيْهَـا وَالْمُؤَلَّفَـةِ قُلُـــوبُهُمْ وَفِي الرِّقَـــابِ وَالْغَـــارِمِينَ وَفِي سَـــبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**}-التوبة:60.

- زکـات مخصـوص مسـتمندان ، بيچارگـان ، گردآورنـدگان آن ، و مؤلفته القلوب (کسانيکه با دادن سود و منفعت بـر آنـان گمـان اسـلام آوردن شـان مـيرود) اسـت ، و بـراى (آزاداى) غلامـان، (پـرداخت قـرض) قرضـداران ، (مصـرف) در راه (جهـاد فى سبيل) اللـه ، و مسافران مي‌باشد. اين يك فريضه مهمّ الهي اسـت و اللـه دانـا و حکيم است .

درين آيت هشت صنف اشخاص کـه زکـات برايشـان بايـد داده شـود ذکر شده است که از اين حدود نبايد تجاوز کرد، اما کسانيکه سـاير کـار هاى خير را داخل در فى سبيل الله ميکنند، درسـت نميباشـد زيـرا قـول راجح در فى سبيل الله همانـا دادن زکـات بـراى مجاهـدين جهت تهيـه و تبيعه اثاثات و توشه جهاد و مجاهدين ميباشد.

اما اسـتفاده آن بـراى نشـر کتب توحيـد خـروج از نص ميباشـد، و از سلف صالح نيز چنين کارى روايت نيست که زکات را بغير از موارد نص به مصرف رسانيده باشند، و تجربه ثـابت سـاخته اسـت کـه اشخاصـيکه چنين کارها را ميکنند با استفاده ازينکار بعداً فرضـيت جهـاد را نـيز بـاين کار خويش تعطيل کرده اند.

اما در مورد چاپ و نشر کتب توحید باید گفت در زمان حاضر خوصاً در مناطق غیر جزیرة العرب خیلی ضرور میباشد و باید از سایر پول ها و كمك ها به چاپ برسند[329].

208- سرقت از اموال کفار عصر حاضر چه حکم دارد؟
جواب: چون کفار عصر حاضر همه محارب میباشند و اصل در اموال محاربین برای مسلمین: ***أنها مباح و لا يعصمها الأعهد و او ذمة او أمان او عقد بيع و شراء.***

1- ***بناً*** گرفتن اموال کفار محارب به هر وسیله ای که باشد خاصتاً هرگاه آن اموال بنفع مجاهدین استعمال و به کار برده شود جائز میباشد.

2- کفار و مرتدین و طواغیت عصر حاضر متسلط و متصرف اموال عامه مسلمانان هستند، ازین جهت نیز بطور پنهانی و یا به زور گرفتن اموال از حکومات جواز دارد، طوریکه شیخ الاسلام ابن تیمیة در مورد تاتاریان فتوی داده بود: که آنان (یعنی تاتاریان) اموال مسلمانان را بزور غصب نموده اند بناً مالك آن اموال بوده نمی توانند، پس حکومات و کفار عصر حاضر اموال مسلمانان، نفت و معدن و آب آنانرا....به بهانه های مختلف از مسلمانان غصب نموده اند حالانکه همه مسلمانان در آن شريك است، بناً أخذ اموال از حکومات طاغوت توسط مجاهدین و طالبان به هرطریق که باشد جواز دارد.

3- همچنان برای هر شخصی که با ویزه و پاسپورت و غیره...به کشور های خارجی (غرب و امریکا... وغیره دارالکفر اصلی) سفر میکنند، و به عقیده صحیح قرآن و سنت، و نصرت مجاهدین هستند، نیز اینکار جائز است، زیرا کفار در عصر حاضر همه محارب میباشد اما مسلمانان ازین کار در ممالك خارجی استثناء هستند و گرفتن اموال آنها جواز ندارد[330].

---

[329] . مجموعة التوحيد: الرابعة منبر التوحيد و الجهاد.

[330] . أجابات الأسئلة: المجموعة السادسة ص 23.- باید خاطر نشان سازیم که درین مورد علماء اختلاف دارند، و گرفتن اموال کافر را در دار الحرب و دار الکفر اصلی جواز نمی دهند، زیرا همانطوریکه گرفتن اموال مسلمان جواز ندارد از کافر اصلی در دار الکفر اصلی و یا ذمی نیز جواز ندارد، و استدلال آنها به عام بودن حرمت سرقت در نصوص قرآن و سنت میباشد، و راجح نیز همین میباشد که از باب احتیاط نباید این کار صورت گیرد، زیرا اصل در اموال غیر حرمت آن اموال است، و نبی صلی الله علیه وسلم این نوع ملکیت را برای کفار و ذمیان میشناخت، و حدیث مغیره بن شعبه به روایت بخاری:2583، نیز مصداق آن میباشد و همچنان مسلمان زمانیکه به دارالکفر اصلی میرود باید به مانند؛ دار

209- درس خواندن در پوهنحی حقوق یا (Law) چه حکم دارد؟

جواب: در پوهنحی حقوق درس خواندن و تدریس کردن در صورتیکه درآن قوانین غیر شرعی تدریس گردد، حـرام بـوده و جـواز نـدارد، زیـرا تدریس قوانین وضعی غیر شرعی و درس خواندن آن به معـنی رضـایت داشتن و استحلال آن و رضایت به دین و شریعت غـیر اسـلام میباشـد و رضایت به قانون و احکام غیر شریعت کفر و ارتداد و ایمان به طـاغوت میباشد، و در شرایط فعلی اکثراً پوهنتون ها و پوهنحی ها بر همین اصل بنیاد گذاشته شده اند، مگر تعداد اندکی که صرفاً احکـام اسـلامی در آن تدریس میشود.

ثانیاً: اما اگر کسی پوهنحی حقوق را بخواند و بعـداً وکیـل گـردد و از مجاهدین و طالبان دفاع کند، درینصـورت صـحیح بـوده و جـواز دارد امـا تحت شرایط ذیل:

1-در این وظیفه خویش مرتکب گناه – کفری نگردد.

2-به قوانین اساسی و غیره قوانین غیر شرعی رضایت نشـان نـداده و به کفری و طاغوتی بودن آنها اقرار داشته باشد.

3-از این نـوع قـوانین اطـاعت نکـرده و بـه آن دعـاوی خـویش را پیش نکند.

اگر با تحقق این شروط کسـی جـواز وکـالت دفـاع را اخـذ نمایـد ان شاء الله جائز خواهد بود- والله اعلم.

زیرا نبی صلی الله علیه وسلم میفرمایـد:«**من اسـتطاع منکم أن ينفع أخاه فلينفعه**»[331].

- هرگاه یکی از شما برای برادرش نفع رسانیده میتواند پس برساند.

البته این حدیث و استدلال عام نبوده و جنبه تطـبیقی در هـر وظیفـه دولتی ندارد، و هرشخص به بهانه خدمت و نصرت و رسانیدن منفعت به مجاهدین، با طاغوت مـوالات نمایـد و در کفـر داخـل شـود- زیـرا هـدف وسیله را در اسلام توجیه نمی کند[332].

210- سؤال: کار کردن در شبکه های تلیفون چه حکم دارد؟

الاسلام نشانه ای از حسن خلق و امـانت و وفـاء بـه عهـد...باشـد زیـرا این سـبب میگردد که کفار متمائل به دین اسلام گردند- اما سـرقت از کـافر محـارب در هـر حالت و در هر مکان جواز دارد، و اصل در مال محارب اباحت است.- واللـه اعلم- مترجم.

[331]. صحیح الجامع:6019.

[332]. ....المجموعة السادسة: ص 34.

جواب: اگر ظن غالب برین بود که این شبکه ها به عنوان دستگاه های جاسوسی و اطلاع از احوال و موقعیت های مجاهدین بکار میرود، و بر ضد مجاهدین مورد استفاده قرار میگیرد و در خدمت حکومات طاغوت میباشد، پس کار کردن درآن شبکه ها جواز ندارد- زیرا تعاون بالاثم و العدوان جواز ندارد، پس واضحاً تعاون بالکفر و تجسیس و مظاهرة الکافرین علی المسلمین صریحاً کفر است.

اما اگر بر خلاف ظن غالب برین بود که این شبکه ها در خدمت مردم بوده و اسرار مشتریان اش در آن حفظ باقی میماند و بر علیه مجاهدین مورد استفاده قرار نمی گیرد، در آنصورت کار کردن در آنها مشکلی ندارد[333].

211- سؤال: آیا در جهان امروزی یهود و نصاری وغیره کفار و مشرکین محارب هستند یا خیر؟

جواب: کافر حربی صرفاً به شخصی گفته نمی شود که سلاح را با خود حمل کند و یا لباس عسکری به تن داشته باشد بلکه تمام کسانیکه به فکر، رأی، مال، سلاح، تشویق، مشوره....کفار حربی را کمك و حمایت میکنند، در حکم کافر محارب میباشد، و برای همه مسلمانان این امر واضح است که جهان همه با هم یکجا علیه مسلمانان بحرب پرداخته اند، طوریکه یکی مال خویش را درین راه خرچ میکند، و کسی دیگر فکر و آئدیولوژی و برنامه سازی میکند، و کسی دیگر تجهیزات را در اخیار جیوش قرار میدهد و کسی در نفت و پترول را در خدمت حرب علیه اسلام میکذارد و یکی دیگر میدان های هوائی و سرزمین خویش را و دیگری فرزندان و جوانان خویش را برای این جنگ میفرستد.

پس به این اساس در میان کفار و حکومات مرتد همه محارب بوده ولو عملاً در حرب و قتال با مسلمانان نباشند[334].

212-سؤال:آیا یك زن مؤمنه و مجاهده زمانیکه عزت اش در خطر تجاوز حکومت و لشکر طاغوتی اش قرار گیرد میتواند خودکشی کند؟

جواب: با وجود آنکه این حالت برای یك زن مؤمنه خیلی ابتلاء و امتحان سخت میباشد اما خودکشی درین حالت نیز جواز ندارد- زیرا نصوص وارده در مورد قتل نفس یا انتحار قطعی الدلالة بوده وحرمت قطعی از آن به اثبات میرسد:{**وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا**}-النساء:20.

---

[333] مصدر سابق: ص 31.
[334] . ....المجموعة السابعة: ص 34.

- و خود را نکشید بی گمان الله بر شما مهربان است.

اما این مخصص این آیت وجود دارد که عملیات استشهادی را از این حکم تخصیصاً جواز میدهد، زیرا در عملمیات استشهادی منفعت و مصلحت دین و اعلاء کلمة الله و...نهفته میباشد، اما در خود کشی چنین مصالح وجود ندارد، و از طرف دیگر زن در صورت مواجه شدن با چنین عملی متعذر بوده و مؤاخذه نمیگردد، پس به قتل هیچ حاجت نیست، و بسا اتفاق افتیده است که الله متعال قبل از هرگونه تعرض به زن مؤمنه او را نجات داده است-والله اعلم.[335]

213-سؤال: آیا مجاهدین حق دارند که از میوه جات باغ های مردم عوام بدون اجازه صاحب باغ استفاده کنند؟

جواب: همانطوریکه قبلاً بیان کردیم جهاد در شرایط امروزی فرض عین بوده و بر هر مسلمان و مؤمن واجب است تا در صورت توانائی و قدرت حمل سلاح، سلاح بردارد، و یا اگر پولدار و مالدار میباشد مال خویش را در راه جهاد فی سبیل الله خرچ کند، و اگر قلم بدست است، با نوشته و کتابت جهاد و مجاهدین را نصرت و حمایت نماید.

اما در مورد باغها و میوجات آن لازم است صاحبان آن مجاهدین را در مقابل طواغیت و کفار محارب امداد و اعانت کنند، و هرگاه به این نوع اعانت ضرورت باشد آنزمان فرض میگردد.

همانطوریکه در کتب سیِّر آمده است: هنگامیکه نبی صلی الله علیه وسلم برای غزوه احد خارج شد، برای صحابه رضی الله عنهم گفت: برای حمله به دشمن راه آسان و کوتاه را برایم نشان دهید، زمانیکه انصار راهی را نشان دادند که در میان آن باغی از یك شخص منافق بنام مربع بن قیظی قرار داشت، آنگاه آن منافق برخاست و خاك را گرفت و بروی صحابه انداخت و گفت: این باغ من است و کسی را اجازه نمی دهم در باغ من داخل شود، اما نبی صلی الله علیه وسلم به گفتار این شخص هیچ التفات نکرده و براه خود ادامه داد، زیرا در آن هنگام جهاد فرض عین گردیده بود و اعانت با مسلمان در مقابل کفار بر هر ساکن مدینه فرض بود.

پس معلوم میگردد نبی صلی الله علیه وسلم زمانیکه مصلحت و نیاز جهاد و لشکر مجاهدین را در گذشتن از راه باغ آن منافق دید، با وجود مخالفت شخص منافق نبی صلی الله علیه وسلم به حرف هایش اهتمام نکرده و در میان باغ راه عامه برای عبور مجاهدین ساخت، که ازین حکم فهمیده میشود هرگاه مجاهدین برای خوردن چیزی نداشته باشند و مصحلت و ضرورت ایجاب خوردن میوه باغ را نماید و یا در گذشتن از آن مصلحت شان باشد و یا پنهان شدن در باغ ....درینصورت استفاده از

[335] ....مصدر سابق الثامنة :ص 7-9.

همه این مـوارد حـتی بـدون اذن مالـک آن جـائز میباشـد، امـا علی قـدر ضرورت...بـدون ظلم و پرخاشـگری و بدماشـی...زیـرا اخلاق مجاهـد و تقوی مجاهد و سیرت مجاهد این گونه رفتار را ایجـاب نمی کنـد هرچنـد در آن امر حق داشته باشد[336].

214- سؤال: آیا اناشید (ترانه های) جهادی جائز است؟

جواب: شنیدن اناشید اسلامی بدون موسقی مباح میباشد، خاصتاً آن نوع اناشید که باعث تحریض مسلمانان به جهاد و سبب ایجاد روحیــه در وجود مجاهدین میگردد، زیرا نبی صلی الله علیه وسلم به اناشید انجشه گوش میداد، و عبدالله بن رواحه در هنگام جهـر اناشـید توسـط انجشـه سکوت میکرد.

اما نباید در شنیدن آن زیاده روی گردد تا جائیکه جائی قرآن را بگیرد و مجاهد از شنیدن قرآن غافل گردد، و این مورد اکـثراً در عصـر حاضـر اتفاق میافتد.

در حالیکه بر مسلمان مجاهد لازم است تا خود را بـه قـرآن و کـثرت تلاوت قـرآن و شـنیدن قـرآن اُنس بدهـد زیـرا همین قـرآن تنهـا سـبب فـرحت و قـوت قلب مـؤمن در دنیـا و سـبب کامیـابی و نجـات اش در آخرت میگردد،

و اگر گاه گاهی به اناشید جهادی نیز گوش بدهد ان شـاء اللـه کـدام حرجی نیست- والله اعلم[337].

215- سؤال: کار کردن در مؤسسات و شرکتهای تجـارتی ....وغـیره مربوط به حکومات طاغوت چه حکم دارد؟

جـواب: اگـر منـافع کـار کـردن در چـنین شـرکت هـا و مؤسسـات مستقیماً برای مردم عوام برسد، امـا تحت برنامـه و پالیسـی حکومـات کار کنند، کار کردن و اخذ وظیفه در آنها جهت مصلحت جائز مسـلمانان شرعاً مشکل ندارد، اما اجتناب از آن بهتر و مستحب است،زیرا **فائـده** این مؤسسـات و شـرکتها بـرای طـاغوت میرسـد و توسـط آن تقویـه میشود، اگر کسی بگوید که تقویه کافر یعني نصـرت دادن کـافر اسـت، در جواب میگویم، آن نوع تقویه که مستقماً صورت گیرد نصرت بحساب میآید واز آنجائیکه خـدمات دولـتی اکـثر غـیر انتفـاعی اسـت بنـاً منفعت زیادی نمی رسد که بواسطه آن بتواند جیش و جند دشمن تقویـه گـردد، و - شرط دیگر در اخذ چنین وظائف اینست که نباید در کار هـای کـه در ذاتش حرام بوده و یا خدمت مستقیم به طـاغوت باشـد اشـتغال وزیـده شود.

[336] . ...مصدر سابق: المجموعة التاسعة: 10-11.
[337] . مصدر سابق: ص 25.

اما باید یك موضوع را بخاطر داشته باشیم كه اكثریت مؤسسات (عم از انتفاعی و غیر انتفاعی و تحصیلی...) در عصر حاضر كه بنام كمك و خدمت به مردم فعالیت میكنند، مراكز مهم جاسوسی، ترویج فحشاء، نشر و پخش نصرانیت، و تطبیق كننده گان پالیسی و سیاست های استعماری و استثماری یهود و نصاری در سرزمین های مسلمانان میباشد، و از طرف دیگر همه این مؤسسات و شركتها در خدمت لشكر محارب كفار و مرتدین قرار دارد، بناً با در نظر داشت این حالات اصولاً شروط و ضوابط قبلاً متذكر گردیم تحقق نمیابد[338].

216- سؤال: كار كردن در وزارت عدلیه چه حكم دارد؟

جواب: این امر واضح است كه كار كردن در مؤسسات كفری و وزارت خانه های كه به قوانین وضعی متصادم به شریعت حكم میكنند حرام میباشد، اما باید در میان این همه (وزارت خانه ها) نظر به وظیفه و عمل فرق قائل گردیم، اگر ظاهر عمل كفر بود پس انجام وظیفه كفر است مانند؛ اشتغال پست وزارت و یا معینیت....و اگر ظاهر عمل حرام بود پس انجام وظیفه حرام است، مانند؛ ریاست ها و مدیریت ها ....و اگر در اباحت قرار داشت مباح است مانند، كار كردن در وزارت معارف به عنوان یك مدیر مكتب، و یا یك معلم و سر معلم....در مدرسه و دارالعلوم و یا دارالحفاظ كه جزء مأمورین رسمی وزارت معارف میباشد.

اما كار كردن در بعضی ادارات وزارت عدلیه به درجه كفر نیز میرسد ولو شخص پائین رتبه ترین مأمور نیز باشد، مثلاً؛ كار كردن در ریاست تقین وزارت عدلیه...كه مسؤده همه قوانین وضعی در همانجا ساخته و مطابقت آن با قانون اساسی و اسناد بین المللی بررسی میگردد.

كه در همه این صورت ها تعاون در ساخت قوانین وضعی متصادم با شریعت اسلام همانا تعاون در گناه و كفر و ارتداد میباشد، كه بطریق اولی این نوع تعاوی كفر و ارتداد است.

همانطوریكه الله متعال میفرماید:{**وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ**}-هود:113.

- و به كافران و مشركان تكیه مكنید آتش جهنم شما را نیز فرا مي‌گیرد ، و جز الله دوستان و سرپرستاني ندارید و پس از یاري نمي‌گردید و پیروز گردانده نمي‌شوید .

[338] . مصدر سابق: المجموعة الحادية عشرة: ص 22-23.

امام ثوری میگوید: کسی که بـرای این نـوع ظالمـان قلمی را آمـاده نمایـد و یـا کاغـذی بدهـد، شـامل حکم این آیت میگـردد، پس آن مـأمور دولت به طریق اولی در همه آن قضایائی و دوسیه های که به وسیله آن تحاکم بغیر شریعت و بسوی طاغوت میگردد و یا تعاوی طاغوت در کفر و ارتدادش میشود...وغیره شـامل این حکم میشـود و این حـالت ظـاهر موالات با طاغوت را نشان داده و مفضی به کفر و رده میباشـد،ماننـد؛ کار کردن در محاکم و (High courts) و حارنوالی ها و یا ادارات تنفیذ قوانین طاغوتی...-والله أعلم[339].

217- سؤال: آیا اخذ کمـك از کمیسـیون هـای حقـوق بشـر بـرای دفـاع از نفس جواز دارد یا خیر؟

جواب: کمك گـرفتن از کمسـیون هـای حقـوق بشـر بخـاطر دفـاع از حقوق و اموال، و یـا رهـائی یـك شـخص اسـیر و زنـدانی بی گنـاه....در صورت محقق بودن آن؛ کمك از آن کمسیون به دو شرط جواز دارد:

1- اولاً- درین کمیسیون های حقوق بشر با کفار مداهنت نکند.
2- ثانیاً- آنان نباید به اعضای این کمیسیون موالات کنند، زیرا نـبی صلی الله علیه وسلم نزد مطعم بن عدی پناهنده شده بـود امـا با او هیچگونه مـداهنت و مـوالات نداشـت، و همینطـور ابـوبکر رضی الله عنـه نـزد ابن الدغنـة و عثمـان رضـی اللـه عنـه نـزد خویشاندان مشرك اش پناهنده شده بود، بـدون اینکـه بـا آنـان مداهنت و موالات کنند.

البته باید بخاطر داشته باشـیم کـه این کمیسـیون هـا در حـال حاضـر همه جواسیس وتطبیق کننده برنامه های طـاغوتی صـلیبیان بـوده و بـر اساس قوانین بین المللی و میثـاق هـا و کنوانسـیون هـا و اعلامیـه هـای حقوق بشر حکم میکنند، کـه اکـثراً در مخـالفت بـا قـوانین اسـلام قـرار دارد.

ولی از جهت که در احکـام ظالمانـه و غـیر عادلانـه محـاکم طـاغوتی حکومات تخفیف آورده شـود، و ظلم حکومتیـان بـرملا شـود، و از جهت دیگر دفع مضررت و جلب منافع بهتر است، زیرا خواستار تخفیف شـدن از محاکم طاغوتی یك نوع از تحاکم به قوانین کفـر میباشـد پس ترجحـاً مراجعه به مورد قبلی بهتر اسـت، امـا ارجح نیسـت، و ارجح آنسـت کـه شخص صبر کند تا الله بر او وسـعتی بوجـود بیـآورد، تـا اینکـه بـه چـنین مؤسسات و محاکم کفری مراجعه کند.-والله اعلم.

339 . مصدر سابق: ص 33-34، با تصرف.

همانطوریکـه اللـه متعـال میفرمایـد:{**فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُـونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا**}-النساء:65.
- به الله سوگند که ایمان ندارند تا آنزمانیکه در مشاجرات و منازعات خویش ترا به حکمیت و قضاوت نخواننـد و بعـداً (در حکم کـه در حـق شـان صـادر میکـنی) در دلهـای خـویش هیچ گونـه تنگی و مشـقت را احساس نکنند و کاملاً (ظاهراً و باطناً) تسلیم گردند.

218- سـؤال: اکـثریت مـردم میگوینـد کـه پـدران و نزدیکـان مـا در حکومات کار میکنند با وجود آنکه اگر حکم کفر را بر آنان حمل کنیم، آیا شرعاً قطع روابط و خویشاوندی و صله رحم با آنها جواز دارد یا خیر؟

جـواب: اولاً- بایـد این موضـوع را بخـاطر داشـته باشـیم کـه کفـر حکومتیان و اردو وفوج ؛کفر اصلی نه بلکه کفـر ارتـداد میباشـد، و کفـر ارتداد شدید تر و غلیظ تر از کفر اصـلی اسـت، و کـافر مرتـد یـا کشـته میشود و یا اگر فرار کند در دارالاسلام جای ندارد، و به مجرد دیدن اش باید کشته شود، هرچند کافر اصلی بـا عقـد ذمـه میتوانـد در دارالاسـلام زندگی نماید، زیرا نبی صلی الله علیه وسلم هنگامیکه مکه را فتح نمـود عفو و امان عمومی اعلان کرد اما مرتدین که در مکه پنهاه بـرده بودنـد امر بقتل همه ای آنها نمود- که از جمله عبدالعزی ابن خطل، حـارث بن نفیل بن وهب، مقیس بن صـبابه، هبـار بن اسـود، کنـیزان ابن خطـل، و ساره ، حامل نامه حاطب بودند.

و کفر همه ای اینهـا کفـر ارتـداد و بعـداز ارتـداد محـاربت و بـدگوئی رسول اللـه صـلی اللـه علیـه وسـلم بـود، و نزدیکـان همین اشـخاص از صحابه آنان را کشت، مانند؛ نمیلة رضی الله عنه ابن خطل را کشـت، و علی رضـی اللـه عنـه حـارث را کشـت...بـدون آنکـه صـله رحم و یـا خویشاوندی را در نظر گیرند، و همچنان ابو عبیده بن الجراح پدر خویش را کشته بود، و ابوبکر پسر خویش عبدالرحمن را گفت: اگـر تـو در بـدر مقابل ام میآمدی اولین کس تو را میکشـتم، و بـه همین شـکل عبداللـه بن عبدالله بن ابی بن سلول، هنگام بازگشت پدرش در مدینه در مقابـل پدرش با شمشیر ایستاده شد، و گفت حالا معلوم میگـردد کـه بـا عـزت اشخاص ذلیل را چگونه بیرون میکند...وغیره وقائع.

امـا بایـد درین مسـائل اولاً این اشـخاص دعـوت شـوند و از ایشـان استتبابت صورت گرفته و به اسلام دعـوت شـوند، اگـر توبـه نکردنـد آن هنگام برائت ازیشان و در صورت لزوم هجران ازیشان واجب میباشد.

همانطوریکه الله متعال درین موارد میفرماید:{**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِـذُوا آبَـاءَكُمْ وَإِخْـوَانَكُمْ أَوْلِيَـاءَ إِنِ اسْـتَحَبُّوا الْكُفْـرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ، قُلْ إِنْ كَانَ**

آبَـاؤُكُمْ وَأَبْنَـاؤُكُمْ وَإِخْـوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِـيرَتُكُمْ وَأَمْـوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَـاكِنُ تَرْضَـوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَـأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ}-البقرة:24.

اي كسـانيكه ايمـان آورده ايـد ! پـدران و بـرادران (و همسـران و فرزنـدان و هـر يـك از خويشـاوندان ديگـر) را يـاوران خـود نگيريـد (و تكيه‌گاه و دوست خود ندانيد) اگر كفر را بر ايمان ترجيح دهند. كســاني كه از شما ايشان را ياور و مددكار خود كنند مسلّماً ظالمند . بگـو : اگـر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبيلـه شـما ، و امـوالي كه بدست آورده‌ايد ، و تجارتي كه از بي‌بازاري و بي‌رونقي آن مي‌ترسيد ، و منازلي كه مورد علاقه شما است ، اينها در نظرتان از الله و رسـول اش و جهاد در راه او محبوبتر باشد ، در انتظار باشيد كه اللـه كـار خـود را مي‌كند. الله قوم فاسقان را هدايت نمي‌نمايد.

و ميفرمايـد:{**وَوَصَّـيْنَا الْإِنْسَـانَ بِوَالِدَيْـهِ حُسْـنًا وَإِنْ جَاهَـدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا**}-العنكبوت:8.

- ما به انسان توصيه مي‌كنيم كه به پدر و مادرش كاملاً نيكي كند ، و (امّا اي انسان !) اگر آن دو تلاش كردند كه براي من شـريک قـرار دهي (و كفر ورزی) - كه كمـترين اطّلاعي از آن نـداری - از ايشـان اطاعت مكن . بازگشت همه شما به سـوي من اسـت و از كارهـائي كه كرده‌ايد آگاهتان مي‌كنم .

و ميفرمايد:{**وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْـهِ حَمَلَتْـهُ أُمُّهُ وَهْنًـا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِـيرُ، وَإِنْ جَاهَـدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْـرِكَ بِي مَـا لَيْسَ لَـكَ بِـهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًـا وَاتَّبِـعْ سَـبِيلَ مَنْ أَنَـابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ**}-لقمان:15.

- ما به انسان درباره پـدر و مـادرش توصـيه كـرده‌ايم (كـه در حـق ايشان نيك باشد و نيكي كند، به ويژه مادر ، چـرا كـه) مـادرش بـدو حمل گرفته است و هر دم بـه ضـعف و سسـتي تـازه‌اي دچـار آمـده است . پايان دوران شيرخوارگي او دو سال است كه هم شـكر گـزار من و هم پدر و مادرت باش ، و بازگشت به سوي من است . اما هر گاه آن دو ، تلاش و كوشش كنند كه چـيزي را شـريك من قـرار دهي كه كمترين آگاهي از بودن آن سراغ نداري ، از ايشان فرمـانبرداري مكن . (چرا كه در مسأله عقائد و كفر و ايمان همگامي و همـراهي جائز نيست ، و رابطه با الله ، مقدّم بر رابطه انسان بـا پـدر و مـادر است) با ايشان در دنيا به طرز شايسته و به گونـه بايسـته‌اي رفتـار كن و راه كساني را در پيش گير كه بـه جـانب من رو كرده‌انـد . بعـد

هم همه به سوي من برمي‌گرديد و من شما را از آنچه (در دنيا) مي‌كرده‌ايد آگاه مي‌سازم .

و ازين آيات و ساير احاديث كه در ترغيب صله رحم و ترغيب قطع صله رحم با خويشاوندان هرچند كافر هم باشند آمده است، همه دلالت به غير حربى بودن آن كفار دارد- ولى كفار حربى و مقاتل با آنها هيچ گونه صله رحم وجود ندارد بلكه بقدر استطاعت قتال آنها واجب است: همانطوريكه قبلاً نيز اشاره كرديم ابو عبيده بن الجراح پدر خود را كشت، بدون آنكه صله رحم را مراعات كند، درحاليكه صحابه آگاه ترين و حريص ترين مردم به صله رحم بودند، و عين حكم در مورد كسانيكه در حكومات مرتد اشتغال وظيفه نموده اند نيز حمل ميگردد[340].

219-سؤال: در حكومات فعلى جهت آموزش امور نظامى شموليت در اردو (فوج) و پوليس (الشرطة) چه حكم دارد؟

جواب: اولاً: الحمدالله در شرايط حاضر مراكز تربيت و تدريب براى مجاهدين موجود است، و بهتر از مراكز اردو و پوليس در آن زمينه تدريب و تربيت نظامى وجود دارد، و هيچ نيازى براى رفتن به مراكز مرتدين پيدا نميشود، اگر چه در سابق فتوى جواز اين كار را علماء نظر به ضرورت داده بودند اما فعلاً نيازى براى آن موجود نيست بناً رفتن به اين مراكز نيز جواز ندارد، زيرا مرتدين هميشه در حالت قتال با مجاهدين ميباشند.

ثانياً: امام بخارى در كتاب الفتن صحيح البخارى ترجمة الباب ئى را تحت عنوان: ***من كره أن يكثر سواد الفتن و الظلم.*** بيرون كرده است- و بعداز آن حديث ابن عباس رضى الله عنه را ذكر كرده است: كه ابن عباس ميگويد بعضى از مسلمانان در هنگام هجرت به مكه باقى ماندند و باعث سواد يا زيادت لشكر مشركين گرديدند و چون بعضى صحابه در هنگام جنگ بالاى آنان تير انداختن و آنان كشته شدند و گفتن ما برادران خويش را كشته ايم، آن هنگام الله متعال اين آيه را نازل فرمود:{**إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا**}-النساء:97.

- بيگمان كساني كه ملائک جان هايشان را ميگيرند در حاليكه بر خويشتن ظلم كرده‌اند، بديشان مي‌گويند: كجا بوده‌ايد ؟گويند: ما ضعفاء در سرزمين (كفر) بوديم (و چنان كه بايد به انجام دستورات دين نرسيديم ! ملائک بديشان) گويند : مگر زمين الله

[340]. مصدر سابق: ص 29.

وسيع نبود تا در آن هجرت كنيد ؟ جايگاه آنان جهنم است ، و چـه بـد جايگاهي و چه بد سرانجامي !

ابن حجـر العسـقلاني ميگويـد: اين حـديث دلالت بـر حـرمت زيستن در ميان مشركين بدون اكراه و انكار دارد ، و يا بدون اينكه قصد و اراده صحيح داشته باشد، و يا اينكه مسلمانى را از اسـارت آنـان رهـا ساخته بتواند، پس هنگاميكه توقف در ميان گنهكاران و اهل معاصـى بـه اين درجـه حـرمت دارد پس بـودن در لشـكر محـارب و مقاتـل دشـمن چگونه حكم داشته ميتواند؟!!!

ثالثاً: قاعده معروف در اسلام است كه: ***الغاية لا تـبرر الوسـيلة***- يعـنى: هـدف وسـيله را توجيـه نمى كنـد؛ زيـرا امكـان دارد تـا آنكـه اين شخص از تربيت درين مراكز فارغ شود از ايمان نيز فارغ شـود- و قلب آنان با مشركين اُنس و محبت و يا دلسوزى پيدا كند و اين كار در ايمـان مجاهد كمى و نقص بوجود بيآورد.

و همين دليل نيز است كه نبى صلى الله عيه وسلم گفتـه اسـت:**أنـا بريء من كل مسلم يقيم بين اظهر المشركين.**[341] يعنى- من از كسيكه در ميان مشركين زندگى ميكند بيزار و برىء هستم.

220-سؤال: بعضى از طلاب علم به جهاد نمى روند و استدالال ميكنند كـه در عصر حاضر طلب علم نـيز فـرض اسـت، و جهـاد بـدون علم چگونـه انجام نميگردد؟

جواب: درين شك نيست كه در عصر حاضر جهاد فـرض عين بـوده و سرزمين اسلام مورد تجاوز و تعرض دشمن صـليبى و يهـود و مشـركين قرار گرفته است و جهاد دفع از اعظم و اوجب الواجبات ميباشد.

و درين نيز شك نيست كه طلب علم شرعى فرض و ضرور ميباشـد، اما اين هرگز عـذر شـده نمى توانـد كـه شخصـى بـه منظـور طلب علم جهاد فرض عين را ترك گويد، بلكـه لازم اسـت همانطوريكـه وقت اداى نماز ميرسد شخص براى نماز بر ميخيزد، و مـاه رمضـان ميآيـد شـخص روزه ميگيرد، پس امروز وقت جهاد آمده است پس بايد براى آن قيام و خروج صورت گيرد.

و درينجا بعضـى اهـل هـواء موضـوع تفقـه در دين را توسـط بعضـى مسلمين نظر به آيت سورة التوبه دليل ميگيرنـد كـه يكتعـداد بايـد جهت تفقـه در دين بايـد بـاقى بماننـد و بـه جهـاد نرونـد، بايـد بگـويم اين نـوع

---

[341] . صحيح الجامع:1461-649.

تخصيص صرفاً در جهاد فرض كفائى يا جهـاد طلب ميباشـد نـه در جهـاد فرض عين.

همانطوريكه در جهاد فرض عين الله متعـال حكم بـه نفـير عـام داده است:{**انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِـأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِـكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**}-التوبة:41.

- به سوي جهاد حركت كنيد ، سبك‌بار يا سنگين‌بار، (جوان يـا پـير ، مجرّد يا متأهّل ، كم‌عائله يـا پرعائلـه ، غـني يـا فقـير ، فارغ‌البـال يـا گرفتار ، مسلّح به اسلحه سبك يا سنگين ، پياده يـا سـواره و . . . در هر صورت و در هر حال ،) و با مال و جان در راه الله جهـاد و قتـال كنيد . اگر دانا باشيد مي‌دانيد كه اين به نفع خود شما است .

و در ميـان فقهـاء و مفسـرين اين يـك امـر متفـق عليـه ميباشـد كـه هنگاميكـه جهـاد فـرض عين ميگـردد هيچ فرضـى بهـتر و مقـدم بـرآن نميباشد نه علم و نه چيز ديگر.

و از طرف ديگر هدف و غاية فراگـيرى علم دين عبـادت اللـه متعـال است، و بهترين عبادت بعد از توحيد جهـاد فى سـبيل اللـه ميباشـد، پس چگونه فرضيت آنـرا مـؤخر از حصـول علم بـدانيم، و اللـه متعـال در آن علم بركت نمى اندازد كـه بـه آن عمـل نگـردد، و بهـترين عمـل بـه علم همانا جهاد فى سبيل اللـه ميباشـد، كـه صـداقت و ايمـان شـخص را بـه امتحان ميگيرد، و اين مدارس كه در منطقه ما سـاخته ميشـوند و در آن علوم بى غيرتى و به عزتى را و مداهنت با طواغيت را تـدريس ميكننـد، درست فهميده ميشود كـه ايشـان مخـالفين جهـاد هسـتند[342]، همانگونـه ايكه منافقين از نبى صلى الله عليه وسلم براى فرار از جهـاد بهانـه مى آورند و به جهاد نمى رفتند و الله متعال در مـورد آنـان اين آيت را نـازل فرمـود:{**عَفَـا اللَّهُ عَنْـكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَـكَ الَّذِينَ صَـدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَـاذِبِينَ، لَا يَسْـتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُـونَ بِاللَّهِ وَالْيَـوْمِ الْآخِـرِ أَنْ يُجَاهِـدُوا بِـأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِـهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ، إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُـونَ بِاللَّهِ وَالْيَـوْمِ الْآخِـرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ**}-التوبة:43-45.

الله تو را بيامرزاد ! چرا به آنان اجـازه دادي (كـه بـه جهـاد نرونـد) پيش از آن كـه بـراي تـو روشـن گـردد كـه ايشـان (در عـذرهائي كـه مي‌آورند) صادق اند و يا بـداني كـه چـه كسـاني دروغگوينـد . آنـان كـه ايمان به الله و روز آخـرت دارنـد در انجـام جهـاد بـا مـال و جـان از تـو اجازه نمي‌گيرند، (زيرا جهاد فرض است و در اداء فرض ، كسـب اجـازه لازم نيست . اين چنين مؤمنان راستيني كه بـراي رفتن بـه جهـاد اجـازه نمي‌گيرنـد، بـه طريـق اوّلي بـراي نـرفتن بـه جهـاد درخواسـت اجـازه نمي‌كنند) و الله به خوبي افراد متقى را مي‌شناسد (و از نيّات و اعمال

[342] .براى توضحات مزيد مراجعه گردد: التجديد الدارس في حكم المدارس.

آنان كاملاً آگاه است) . تنها كساني از تو اجازه مي‌خواهند كه (در جهاد شركت نكنند كه منافقين انـد و) بـه اللـه و روز آخـرت ايمـان ندارنـد و قلباهايشان دچار شكّ و ترديد است و در حيرت و سرگرداني خـود بسـر مي‌برند .

خاتمه: بسياری از مسائل ديگر قابـل ذكـر نـيز موجـود ميباشـد امـا مهمترين آنها را ذكر كرديم و جهت جلوگيری از بيشتر شدن حجم كتـاب به همين مقدار اكتفاء كرديم، اميد اسـت كـه اللـه متعـال آنـرا را ذريعـه هدايت مسلمانان و تـاركين جهـاد و رد شـبهه مرجئـه عصـر و طـواغيت گرداند-ان شاء الله- آمين.

عقيده و منهج ما

1. عقيده مطابق قرآن و سنت.
2. كفر به هر طاغوت زنده و مرده و ايمان به اللـه و دعـوت بسـوی آن.
3. اظهار و اعلان براءت از هرگونـه طـاغوت مطـابق ملت ابـراهيم و بغض و دشمنی و قتال با آنان.
4. آگاهی مسلمانان از ارتداد و كفر و الحاد حكومت های عصر.
5. تحريض و تشويق مسلمانان و مجاهدين به قتال فی سبيل اللـه تـا هنگام قيام خلافت اسلامی تحت امارت يك امير شرعی.
6. عمل كردن به قرآن و سنت صحيح و ثابت، و نشر و تدريس علوم آن و مبارزه با هرگونه بدعت و احداث در دين به قدر استطاعت.
7. اعتقاد و ايمان راسخ به همه انواع توحيد به شمول توحيد حاكميت و دعوت بسوی آن و عمل نمودن آن در اجتماع.
8. اختيار عقيده ميانه و وسط در مسئله ايمان و كفر بين غلو خـوارج (كه مسلمانان را به گناهـان تكفـير ميكردنـد) و جفـاء مرجئـه (كـه مجرد نطق به شهادتين را مسلمان ميگويند و اعقتاد به عدم نقض ايمان و اسـلام در عمـل مكفـره دارنـد تـا آنكـه شـخص آنـرا قلبـاً استحلال نكند).

9. جلوگیری از اختلافات و فرقه گرائی و رجوع به قرآن و سنت صحیح و ثابت.
10. تنفیذ احکام شریعت بعداز برپائی نظام خلافت اسلامی و تا آن هنگام جهاد برای اینکار الی شهادت درین راه.

همین عقیده و منهج ما برای پرپائی نظام خلافت اسلامی است
از الله متعال مسألت داریم که ما را درین راه ثابت قدم
صادق و عامل قرار دهد
آمین یا رب العلمین
كتب ذلك ايماناً و احتساباً
ابویزید عبدالقاهر الخراسانی
19 شعبان المعظم 1433ه.

www.abtal.webs.com
Contact:
abtalulislam@gmail.com

فهرست موضوعات

موضوعات

عقيده و منهج ما

1. عقيده مطابق قرآن و سنت.
2. کفر به هر طاغوت زنده و مرده و ایمان به الله و دعوت بسوی آن.
3. اظهار و اعلان براءت از هرگونه طاغوت مطابق ملت ابراهیم و بغض و دشمنی و قتال با آنان.
4. آگاهی مسلمانان از ارتداد و کفر و الحاد حکومت های عصر.
5. تحریض و تشویق مسلمانان و مجاهدین به قتال فی سبیل الله تا هنگام قیام خلافت اسلامی تحت امارت یك امیر شرعی.
6. عمل کردن به قرآن و سنت صحیح و ثابت، و نشر و تدریس علوم آن و مبارزه با هرگونه بدعت و احداث در دین به قدر استطاعت.
7. اعتقاد و ایمان راسخ به همه انواع توحید به شمول توحید حاکمیت و دعوت بسوی آن و عمل نمودن آن در اجتماع.
8. اختیار عقیده میانه و وسط در مسئله ایمان و کفر بین غلو خوارج (که مسلمانان را به گناهان تکفیر میکردند) و جفاء مرجئه (که مجرد نطق به شهادتین را مسلمان میگویند و اعقتاد به عدم نقض ایمان و اسلام در عمل مکفره دارند تا آنکه شخص آنرا قلباً استحلال نکند).
9. جلوگیری از اختلافات و فرقه گرائی و رجوع به قرآن و سنت صحیح و ثابت.
10. تنفیذ احکام شریعت بعداز برپائی نظام خلافت اسلامی و تا آن هنگام جهاد برای اینکار الی شهادت درین راه.